

آر. سی. اسپرول

انجیل خدا

رومیان

«این کتاب فرح‌بخش روح و جان‌تان خواهد بود.»

— دیوید کوک

این از سر اتفاق نیست که اصلاح‌گرایانی چون لوترو کالوین از میان کتابهای تفسیری فراوانی که در خصوص کتاب مقدس به قلم درآوردند نخستین تفسیرهایشان را به کتابهای رومیان و مزامیر اختصاص دادند. کلیسای امروز گواهی می‌دهد که به شدت به انبوهی از حقایق رسالهٔ رومیان محتاج است. آ. سی. اسپرول و ناشر این کتاب به مال‌لطف فراوانی داشته‌اند که محتوای کتاب رومیان را در دسترس مخاطبان وسیع‌تری قرار داده‌اند. این کتاب فرح‌بخش روح و جانان خواهد بود.

دیوید کوک

رییس دانشگاه مبشری کتاب مقدس، واقع در شهر سیدنی، استرالیا

به نظر من، در میان کتابها و منابعی که رسالهٔ رومیان به قلم پولس را تفسیر نموده‌اند، هیچ کتاب دیگری به اندازهٔ این کتاب برای شبانان یا سایر مخاطبان مفید و سودمند نبوده است. هرگاه می‌خواهم مجموعه موعظه‌های سالیانه‌ام را در خصوص رسالهٔ رومیان آماده کنم، از این کتاب بهرهٔ فراوان می‌برم. این کتاب را داشته باشید. آن را بخوانید. گاه به گاه، دوباره به آن مراجعه کنید.

دانیل مونت‌گومری

شبان کلیسای «جماعت غریب» واقع در شهر لویی‌ول، ایالت کنتاکی

انجيل خدا

روميان

آر. سي. اسپرول

The Gospel of God, Romans

© R. C. Sproul 2011

Published by
Christian Focus Publications, Ltd
Geanies House,
Fearn, Ross-shire,
IV20 1TW, Scotland. United Kingdom

This edition published by arrangement
with Christian Focus Publications Ltd.
All rights reserved.

Farsi translation published by:
The Gospel Coalition Farsi
November 2018

www.kanoneenjil.com

فهرست

- ۷..... چکیده‌ای از رسالهٔ رومیان
- ۱۳..... پیش‌گفتار.....
- ۱۷..... ۱. مقدمه و سلام و درود.....
(۱۷-۱:۱)
- ۳۱..... ۲. مکاشفهٔ غضب خدا.....
(۲۷-۱۸:۱)
- ۵۳..... ۳. عدالت داوری خدا.....
(۲۹-۱:۲)
- ۶۷..... ۴. امتیازهای یهود و آموزهٔ تباهی کامل.....
(۱۲-۱:۳)
- ۸۳..... ۵. عادل شمردگی چیست؟.....
(۳۱-۲۱:۳)
- ۹۳..... ۶. عادل شمردگی به وسیلهٔ ایمان و برکتهای عادل شمردگی.....
(۱۱:۵-۱:۴)
- ۱۱۵..... ۷. گناه اولیه و پیروزی بر مرگ.....
(۲۱-۱۲:۵)
- ۱۲۵..... ۸. مسیحیان به گناه مرده هستند.....
(۲۳-۱:۶)

۹. مسیحیان و شریعت ۱۳۵
(۱:۸-۱:۷)
۱۰. مسیحیان و روح القدس ۱۴۹
(۲۷-۱:۸)
۱۱. حاکمیت خدا و بازتاب مسیحیان ۱۶۵
(۳۹-۲۸:۸)
۱۲. گزینش مقتدرانه خدا در نجات انسان ۱۸۳
(۳۳-۱:۹)
۱۳. فیض خدا بر اسرائیل ۲۰۱
(۳۶:۱۱-۱:۱۰)
۱۴. زندگی مسیحی ۲۱۹
(۲۱-۱:۱۲)
۱۵. مسیحیان و دولتها ۲۳۵
(۷-۱:۱۳)
۱۶. محبت، آزادی، و خدمت پولس ۲۵۳
(۳۳:۱۵-۸:۱۳)
۱۷. دروهای شخصی ۲۷۷
(۲۷-۱:۱۶)

چکیده‌ای از رسالهٔ رومیان

به رسم بیشتر رساله‌هایش، پولس نامه‌اش به رومیان را نیز با معرفی خودش و خوانندگی‌اش در مقام یک رسول آغاز می‌نماید. در فصل اول، پولس رسول به مفهوم کلی مکاشفهٔ عام می‌پردازد. این مقدمه دربارهٔ مکاشفهٔ عام پیش‌زمینهٔ اعلام انجیل است. آن مکاشفهٔ عام این است که همهٔ انسانها، در هر نقطه از کرهٔ زمین، از خدا شناخت دارند و این شناخت در طبیعت و در جهان خلقت بر آنها مکشوف گشته است. این شناخت موجب می‌شود تک‌تک انسانها در پیشگاه تخت داوری خدا عذر و بهانه‌ای نداشته باشند. با این حال، همهٔ انسانها این مکاشفهٔ خدا از خودش در خلقت را تحریف و مخدوش می‌کنند و کج و معوج جلوه می‌دهند و حقیقت خدا را با دروغ معاوضه می‌کنند و خویشان را به بت پرستی می‌سپارند.

در فصل دوم، پولس به مبحث خود ادامه می‌دهد و عنوان می‌کند که فقط بت پرستان و غیر یهودیان نیستند که مکاشفهٔ عام خدا را تحریف کرده‌اند، بلکه یهودیان که این افتخار را دارند که وحی خدا، کتاب مقدس، را در اختیار داشته باشند نیز به بیراهه رفته‌اند. پولس کلام خود را خلاصه می‌کند و می‌گوید خدا بی طرف است، زیرا تک‌تک انسانها که شرارت ورزند گرفتار مصیبت و پریشان حالی می‌گردند، اول یهودیان سپس یونانیان. نکتهٔ مهم در فصل دوم از رسالهٔ رومیان این است که پولس اعلام می‌کند خدا نه فقط خودش را در طبیعت مکشوف می‌نماید، بلکه می‌توان به یک شناخت باطنی از خدا نیز دست یافت و آن شناخت به این‌گونه است که خدا شریعتش را در دل همهٔ انسانها مکتوب نموده است.

در سومین فصل رومیان، پولس نشان می‌دهد غضب خدا، به موازات، هم بر یهودیان قرار دارد هم بر غیر یهودیان. در این فصل است که پولس بیان می‌کند عادل نیست، حتی یک نفر. سپس به این نتیجه می‌رسد که همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر مانده‌اند. هدف سه فصل نخست این است که تک‌تک انسانها را به مسند قضاوت خدا بیاورد و نشان دهد همه انسانها، اگر بنا بر اعمالشان داوری شوند، از آنچه خدا از ایشان می‌طلبد قاصر می‌مانند. بنابراین، تنها امید همگان برای رستگار شدن این است که محض ایمان عادل شمرده شوند. پولس در انتهای رساله رومیان فصل ۳ به این حقیقت اشاره می‌کند و در آیه ۲۸ می‌گوید: «زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان، عادل شمرده می‌شود.»

فصل ۴ به تصویر گسترده‌تری از اصل «عادل شمردگی محض ایمان» می‌پردازد. در این فصل، پولس به عهد عتیق و یکی از نیاکان قوم اسرائیل، ابراهیم، اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که ابراهیم محض ایمان عادل شمرده گشت. پولس اظهار می‌دارد که ابراهیم پیش از آنکه عملی انجام دهد عادل شمرده شد. بنا بر کتاب پیدایش فصل ۱۵، هنگامی که ابراهیم به وعده خدا ایمان آورد، آن ایمان برایش عدالت به حساب آمد و او عادل شمرده شد.

در فصل ۵، پولس، به اختصار اما با موشکافی، ثمرات عظیم عادل شمردگی را برای ما شرح می‌دهد. او اشاره می‌کند که وقتی محض ایمان عادل شمرده شویم، با خدا در صلح خواهیم بود و به حضور خدا دسترسی خواهیم داشت و امید جلال خدا در ما ریشه خواهد گرفت و همه اینها سبب می‌شوند مصیبتها و آزمایشها را تاب آوریم. سپس، با اشاره به هدیه رایگان مسیح و رغبت او برای جان سپردن به جای ما زمانی که هنوز دشمن خدا بودیم، پولس شالوده نیاز ما به نجات‌دهنده را به سقوط آدم ربط می‌دهد. پولس آدم و مسیح را با هم مقایسه می‌نماید و خاطر نشان می‌سازد که مرگ به واسطه آدم وارد جهان گشت، حال آنکه، حیات به واسطه مسیح مهیا خواهد بود. در فصل ۶، پولس از آموزه عادل شمردگی به آموزه تقدیس شدن می‌رسد. تقدیس شدن ایمانداران را به طریق دیگری از زندگی فرا می‌خواند، زیرا انسان قدیمی باید بمیرد و انسان جدید باید تقویت شود و رشد کند و به شباهت عیسی مسیح تبدیل گردد. این واقعیت، که نجات ما رایگان است و این نجات فقط بر مبنای رحمت خدا و فقط به خاطر مسیح به ما عطا می‌شود، مجوزی برای گناه کردن نیست.

فصل ۷ به کشمکش مداوم یک مسیحی، که طالب رشد در فیض است، می‌پردازد. پولس از کشمکشهای خویش سخن می‌گوید و عنوان می‌کند کارهایی هستند که نمی‌خواهد انجامشان دهد اما انجام می‌دهد و کارهایی هستند که می‌خواهد انجامشان دهد اما انجام نمی‌دهد. او توضیح می‌دهد که یک مسیحی، اگرچه از لعنت و اسارت شریعت آزاد گشته است، هنوز با گناه کلنجار می‌رود. یک مسیحی باید در قدرت مسیح، که ما را از اسارت طبیعت سقوط کرده‌مان آزاد نموده است، زیست نماید.

در فصل ۸، پولس بحث دربارهٔ جنگی را ادامه می‌دهد که در زندگی مسیحی میان طبیعت کهنه و طبیعت تازه‌ای که به واسطهٔ مسیح حیات یافته است جریان دارد. او توجه ما را به این واقعیت جلب می‌کند که نتیجهٔ این جنگ میان روح و جسم در زندگی یک مسیحی راستین کاملاً مشخص است، چرا که خدا پیروزی نهایی را وعده داده است. حتی کل خلقت چشم‌انتظار فرجام نقشهٔ نجات خدا است. تا آن زمان، روح‌القدس، که در ایمانداران ساکن است، ایشان را در ضعفهایشان مدد می‌کند و در دعاهایشان قلبشان را تفتیش می‌نماید و ارادهٔ نیکوی خدا را به آنها می‌آموزد.

در بخش پایانی فصل ۸، پولس به مفهوم عظیم آموزهٔ رحیمانهٔ «برگزیدگی خدا» می‌پردازد. او به مشیت ازلی خدا اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که خدا از ازل با قومش بوده است. هیچ‌کس نمی‌تواند برگزیدگی را که خدا در زندگی ایماندار عملی می‌سازد باطل کند. اطمینان و خاطر جمع بودن مسیحیان از نجاتشان در وعدهٔ خدایی ریشه دارد که در رحمت خویش نجات ایشان را از ابتدا تا انتها تدارک دیده است.

در فصلهای ۹-۱۱، پولس دربارهٔ باری که برای یهودیان، یعنی خویشاوندان و هم‌نژادانش، بردوش دارد صحبت می‌کند. پولس نشان می‌دهد که چگونه خدا در نقشهٔ نجاتش، بنا بر برگزیدگی حاکمانه‌اش، امروز شماری از یهودیان را برای خود محفوظ نگاه داشته است. پولس در فصل ۹ از یعقوب و عیسو مثال می‌آورد و بیان می‌کند که یعقوب از برکت برگزیدگی برخوردار بود. یعقوب برگزیده بود و عیسو برگزیده نبود. پولس توضیح می‌دهد که در خصوص این نقشهٔ نجات در خدا ذره‌ای بی‌انصافی وجود ندارد. او به مخاطبانش یادآور می‌شود که این حق همواره از آن خدا است که به هر که بخواهد رحم کند.

در فصل ۱۰، با وجودی که پولس باز هم عنوان می‌کند برای نجات هم‌نژادان خود بار

بر دل دارد و خواهان نجاتشان است، به بشارت انجیل اشاره می‌نماید و خاطرنشان می‌سازد که هر که به مسیح ایمان آورد نجات خواهد یافت. اما کسی تا نشنود نمی‌تواند ایمان بیاورد و تا واعظی نباشد نمی‌تواند بشنود. پولس می‌گوید چه زیبا است پایهای کسانی که خود را سرسپرده بشارت انجیل نموده‌اند. فصل ۱۰ به توصیف طریقی می‌پردازد که خدا به وسیله آن برگزیدگانش را به نزد خود می‌آورد. نجات به وسیله بشارت انجیل پدید می‌آید.

سپس، در فصل ۱۱، پولس در خصوص موقعیت آینده یهودیان پریشی دشوار مطرح می‌کند. گفته‌های پولس به بحثها و مشاجره‌های فراوانی راجع به این پرسش ختم شده است که آیا خدا برای قوم اسرائیل نقشه دارد؟ پولس غیر یهودیان را شاخه‌های زیتون وحشی می‌نامد که به ریشه و درخت، که اسرائیل است، پیوند شده‌اند. استدلال اصلی پولس این است که اگر خدا از رحم نمودن به غیر یهودیان، که شاخه‌های زیتون وحشی هستند، خشنود است، چقدر بیشتر به درخت اصلی رحم خواهد نمود! پس زمان رستگاری اسرائیل فرا خواهد رسید، به همراه برکت عظیم برای سایر مردم جهان. در این فاصله، به خاطر ابراهیم، خدا در زندگی مردمانی که از تبار ابراهیم هستند عمل خواهد کرد. پولس فصل ۱۱ را با نیایشی پرشکوه پایان می‌بخشد.

بنابراین، یازده فصل نخست شرح و تفسیری بر طریقی نجات می‌باشند. آموزه فیض با این توضیح آغاز می‌گردد که ما از اساس و بنیان گناهکار و فاسد هستیم و به سبب این فساد و گناه محال است که انسان بتواند خویشتن را با تلاش و تکاپو عادل و بی‌گناه گرداند. سپس پولس آموزه عادل شمردگی فقط محض ایمان و فقط به واسطه مسیح را با جزییات توضیح می‌دهد، زیرا فقط مسیح توانایی و شایستگی دارد که ناعادلان را عادل شمارد. پولس از آموزه عادل شمردگی به آموزه تقدیس شدن می‌رسد. تقدیس شدن روند جد و جهد برای نجاتمان است، روند رشد نمودن در فیض است، روند کشتن انسان قدیم است و تقویت نمودن انسان تازه‌ای که درون ما است. پولس میوه عادل شمردگی را توضیح می‌دهد، میوه‌ای که در فرزندخواندگی ما در خانواده خدا، به همراه همه برکتهای این فرزندخواندگی، مشهود است. سرانجام، پولس به شرح و تفسیر آموزه برگزیدگی حاکمانه خدا و عملکرد او در تاریخ می‌پردازد و اینکه خدا از قوم یهود استفاده نمود تا غیر یهودیان را به نجات خواند و اینکه در خصوص آینده قوم یهود به ایشان وعده داده است.

در فصل ۱۲، تغییر جهتی واضح را از موضوعات الهیاتی به مسایل کاربردی شاهد هستیم. پولس برای مخاطبانش شرح می‌دهد که واکنش مناسب به آن نجات عظیم این است که خودشان را همچون قربانی زنده به خدا تقدیم نمایند. ایشان باید مردمانی دگرگون باشند. حال آنکه، آن دگرگونی فقط به واسطهٔ ذهنی تازه پدید می‌آید.

آن‌گاه، پولس دربارهٔ تنوعی که در بدن مسیح وجود دارد سخن می‌گوید. یک بدن وجود دارد با اعضای بسیار، که هر عضو وظیفهٔ مشخصی به عهده دارد. هر عضو بنا بر فیضی که به او داده می‌شود صاحب عطایای مختلفی می‌باشد. هر شخص باید عطیه‌ای را که خدا به وی داده است به کار گیرد. مسیحیان در همان حال که عطایای شخصی‌شان را به کار می‌گیرند باید در محبت و شاددلی در کنار هم زندگی کنند و به یکدیگر متعهد باشند. پولس به یک سری فضیلتها و ویژگیهایی اشاره می‌کند که ایمانداران باید از آنها برخوردار باشند: کوشا باشیم، در روح شعله‌ور باشیم، به نیازهای مقدسان رسیدگی نماییم، مهمان‌نواز باشیم، با کسانی که شادمانند شادی کنیم و با کسانی که گریانند گریه کنیم. پولس بر ضد غرور و تکبر کیفیت خواست می‌دهد و عنوان می‌کند که این صفات تا چه اندازه ویرانگرند. در نهایت نیز مسیحیان را از انتقام گرفتن منع می‌گرداند.

در فصل ۱۳، پولس وظیفهٔ مسیحیان را در اطاعت از مجریان قانون و دولتمردان برمی‌شمارد. او دقیق‌ترین اظهارات را در خصوص وجود دولتها و حکومتها بیان می‌کند و نشان می‌دهد این خدا است که دولتها را مقرر می‌نماید. دولتها و حکومتها از عاملان فیض می‌باشند تا روح‌های بی‌افسار را مهار کنند، تا شرارت را بازدارند. از این جهت، مسیحیان باید به سبب داشتن وجدانی آسوده به دولتها احترام بگذارند و وظایف خود را در ارادهٔ خدا انجام دهند. سپس پولس مفهوم محبت را در زندگی مسیحی توضیح می‌دهد.

در فصل ۱۴، پولس آزادی مسیحی و مسوولیت‌هایی را که آن آزادی به همراه دارد توضیح می‌دهد. اگرچه ما از قوانین متعصبانه‌ای که جزو شریعت راستین خدا نیستند آزاد گشته‌ایم، باید آن آزادی را با روحیهٔ خیرخواهی و ملاحظهٔ برادران ضعیف‌تر به کار گیریم، چرا که شاید آن برادران نسبت به امور الهی هنوز به اندازهٔ مسیحیان بالغ‌تر به درک و بینش لازم نرسیده باشند.

در فصل ۱۵، در ادامهٔ مبحث قبلی، پولس به ما توضیح می‌دهد که باید ضعف کسانی

را که با ما تفاوت دارند متحمل گردیم و باید آرامش و صبر و امید را پیشه خود قرار دهیم. در پایان فصل ۱۵، پولس اشاره می‌کند که قصد دارد به دیدار دوستانش در روم بیاید و مشتاق سفر به اسپانیا است.

سرانجام، در فصل آخر، با فهرستی طولانی از سلام و درود و تعریف و تقدیر از مردان و زنانی روبه‌رو می‌شویم که در سفرهای بشارتی پولس و در خدمتش به کلیساهای محلی همراه با او خدمت نموده بودند. همه این اشاره‌ها پولس را یک شخص واقعی، یک شبان، و یک دوست به ما معرفی می‌کند.

پیش‌گفتار

دورانی که دانشجوی جوانی در دانشکده الهیات بودم، یکی از اولین درس‌هایم (مقدمه‌ای بر عهد جدید) نام داشت و من چقدر چشم‌انتظار شروع این کلاس بودم. به خوبی به یاد دارم آن روز صبح قرار بود درسمان را با مطالعه کتاب رومیان آغاز کنیم. استاد روبه‌روی دانشجویان ایستاد و گفت: «آقایان، بسیاری از الهیدانان درباره رساله رومیان ذوق‌زده می‌شوند، اما من نمی‌شوم. تنها نکته‌ای که می‌توانم درباره این کتاب بیان کنم این است که اگر پولس رسول نویسنده هیچ‌یک از کتابهایی نباشد که به او نسبت داده می‌شود، اما، قطعاً، رساله رومیان را خودش نوشته است. این کتاب حاصل کوشش پولس است در خصوص شرح مختصری از الهیات نظام‌مند. حال، به سراغ رساله غلاطیان برویم.»

و من آنجا، در کلاس درس، بر جایم می‌خکوب گشتم و از تعجب خشک شدم! باورم نمی‌شد یک استاد عهد جدید دقیقاً در دو دقیقه کتاب رومیان را مرخص کند! خدا را شکر که در واقع بسیاری از الهیدانان درباره رساله رومیان ذوق‌زده می‌شوند و من هم قطعاً ذوق‌زده می‌شوم. یکی از اساسی‌ترین کتابهای عهد جدید که الهیات نظام‌مند را تعلیم می‌دهد رساله رومیان است. بی‌تردید، رساله رومیان جامع‌ترین و کامل‌ترین رساله پولس در خصوص مطالعه الهیات و آموزه‌های مسیحی است. در طول تاریخ، هیچ کتابی به اندازه کتاب مقدس نتوانسته است زندگی‌ها را تغییر دهد. گاه، فراموش می‌کنیم کتاب مقدس واقعاً یک کتابخانه است نه یک کتاب واحد. در اصل، کتاب مقدس مجموعه‌ای از شخصیت و شش کتاب است که هر کتاب در کل این

مکاشفهٔ مکتوب خدا نقش خاص خودش را ایفا می‌کند. همهٔ اینها را گفتم تا بگویم اگر قرار بود خدا یک کتاب را از میان این شصت و شش کتاب برگزیند تا به وسیلهٔ آن زندگیها را تغییر دهد، آن کتاب رسالهٔ رومیان می‌بود.

کتاب رومیان بر شماری از مقدسان برجستهٔ تاریخ کلیسا تأثیر بنیادین داشته است. به آگوستین بیندیشید که در قرن چهارم میلادی در اوج جوانی به سر می‌برد. او با ذهنی خلاق و هوش سرشار و تحصیلات عالی از ممتازان جامعه به حساب می‌آمد. اما جویای حقیقت مسیحیت نبود. مادرش، مونیکا، که ایمانداری متعهد بود، هر روز برای نجات پسرش دعا می‌کرد، اما دعایش اجابت نمی‌گشت. او با آمبروس، اُسقف شهر میلان، ملاقات کرد و دربارهٔ پسر خودش و سرکش خود با او درد دل نمود. در آن ملاقات، آمبروس به آن مادر امید بخشید که شاید روزی خدا آگوستین را نجات بخشد تا او استعدادها و عطایایش را برای ملکوت خدا به کار گیرد. از این رو، مونیکا با جدیت و پشتکار بیشتری دعا نمود.

در این فاصله، آگوستین در بی‌عفتی و بی‌بند و باری زندگی می‌گذراند و خود را سرسپردهٔ مکتب و فلسفهٔ بت پرستان نموده بود. اما، یک روز، در اوج حزن و افسردگی، در باغی قدم نهاد که کودکانی در آنجا مشغول بازی بودند. آن کودکان سرگرم یک بازی کودکانه بودند که باید مدام این بندگردان را تکرار می‌کردند: «بردار و بخوان، بردار و بخوان، بردار و بخوان». آگوستین، غرق در افکار خودش، سلانه سلانه در باغ قدم می‌زد که این بندگردان به ناگه در خیال بافی‌های او رخنه کرد و چشمانش را بر یک نسخه از عهد جدید ثابت گرداند. او کتاب مقدس را به دست گرفت و آن را گشود و به طور اتفاقی بخشی از کتاب رومیان را خواند، آنجا که پولس می‌گوید: «... نه در بزرها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد، بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید.» روح القدس با این کلام رومیان در دل آگوستین نفوذ کرد و او را به گناهش ملزم نمود. این شرح ایمان آوردن آگوستین بود، کسی که به اعتقاد بسیاری یکی از برجسته‌ترین مقدسان هزارهٔ نخست کلیسای مسیحی است.

هزار سال و اندی بعد، با مرد جوان دیگری روبه‌رو می‌شویم که روح و روانش در عذاب بود. او در خصوص زندگی و ایمانش آرام و قرار نداشت و مصمم بود دربارهٔ مذهب به حقیقت دست یابد. ابتدا، راهب گشت، البته نه به سبب سرسپردگی‌اش به خدا بلکه به خاطر ترس از مجازات الهی. ماجرا به این شرح است که این مرد جوان، که

پدرش معدنچی آلمانی بود، در یک بعد از ظهر سوار بر اسب به پیش می‌رفت که طوفانی سهمگین او را در برگرفت و صاعقه‌ای چنان نزدیک به او برق زد که وی را از اسبش فرو افکند. او، غرق در ترس و وحشت، همان‌طور که نقش بر زمین بود، از خدا کمک طلبید: «نجاتم ده و من قول می‌دهم راهب گردم.» پس به قولش وفا نمود و به صومعه رفت.

حتی در صومعه نیز مارتین لوتر جوان در پی رسیدن به آرامش و صلح با خدا بود. از شک و تردید به ستوه آمده و آکنده از یأس و ناامیدی بود. لوتر در توصیف آن روزهای صومعه تعریف می‌کند که چه بسیار توبه می‌کرد، چه بسیار به خودش ریاضت می‌داد و چه بسیار بر خودش تازیانه می‌زد: «اگر از من سوال می‌کردید که آیا خدا را دوست داشتم؟ به شما می‌گفتم: خدا را دوست داشتم؟! گاه، از او بیزار بودم. مسیح را یک قاضی ترسناک می‌دیدم، کسی که با شمشیر داوری اش بالای سرم ایستاده و آرامشم را گرفته بود.» مطالعه عمق زندگی این راهب جوان، که در رنج و عذاب روزگار می‌گذراند، تصویری مبهوت‌کننده به ما ارائه می‌دهد.

لوتر یک پژوهشگر با استعداد گشت و در کلام مقدس خدا به درجه دکترا رسید. او در دانشگاه ویتنبرگ به کرسی استادی نشست و در خصوص مطالعه کتاب مقدس خطابه‌ها ایراد نمود. یکبار، در حال آماده نمودن یک مجموعه سخنرانی درباره کتاب رومیان بود. در حالی که در حجره شخصی اش در صومعه مشغول مطالعه دقیق آیات و خواندن تفسیرها بود، به فصل ۱:۱۷ رسید: که در انجیل عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنان که مکتوب است که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.»

بعدها، درباره تأثیر کلام پولس چنین نوشت: «وقتی آن آیه را خواندم، به ناگه، برایم آشکار گشت که عدالت خدا، که پولس از آن سخن می‌گفت، عدالتی نبود که به وسیله آن فقط خدا خودش عادل باشد، که عدالتی باشد که خدا را آن قدر در قدوسیتش عالی و والا و وارسته و متعال گرداند که باعث شود از او وحشت داشته باشم، بلکه پولس درونمایه دیگری را هم شرح می‌دهد و آن درونمایه این است که آن عدالت نه فقط عدالتی است که به وسیله آن خدا خودش عادل است، بلکه عدالتی است که خدا آن را برای ما که عادل نیستیم فراهم می‌سازد. آن عدالت خدا عدالتی است که خدا محض ایمان به ما عطا می‌کند. آن عدالت عدالتی است که خدا به واسطه عدالت مسیح به ما عطا می‌گرداند. آن عدالت از آن ما نیست. آن عدالت در خود ما جای

ندارد، بلکه یک عدالت غریبه است که به ما عطا می‌شود و از آن ما می‌گردد. لوتر چنین ادامه می‌دهد: «وقتی این را درک نمودم، وقتی مفهوم «عادل شمردگی فقط به وسیله ایمان» در ذهنم شکوفا گشت، ناگهان، گویی درهای بهشت گشوده شدند و به پردیس قدم نهادم.»

حال، می‌توانیم به قرن هجدهم میلادی سفر کنیم و به یک کشیش شاخه آنگلیکن در انگلستان بیندیشیم که در دانشگاه الهیات آموزش دیده و از سوی کلیسا به مقام کشیشی منصوب گشته بود، اما قلبش سرد و یخ‌زده بود و اصلاً ایماندار نبود. روزی، در شهر آلدِرِس‌گِیتِ لندن، در میان انبوه جمعیت ایستاده بود و به موعظه پرشور و اعظی گوش می‌داد. اگرچه به آن موعظه علاقه چندانی نداشت، گویا کلامی از آن واعظ که برگرفته از کتاب رومیان بود توجه وی را به خود جلب نمود. آن مرد جوان، جان وِسلِی، چنین می‌گوید: «ناگهان، دلم به طرز غریبی گرم شد.» آن هنگام که کلام خدا در کتاب رومیان بر جان وِسلِی نفوذ کرد، او ایمان آورد و بعدها به یکی از جدی‌ترین مسیحیان اصلاح‌گرایی که تا به حال جهان به خود دیده است تبدیل شد.

فهرست کسانی که نامه پولس به رومیان زندگی‌شان را تبدیل نموده است تا امروز ادامه دارد. الهیدانی جوان، اهل سوییس، غرق در الهیاتی بود که باور نداشت کل کتاب مقدس الهام خدا است. او تحت تأثیر الهیات حاکم بر قرن نوزدهم بود، الهیاتی که در آن خبری از ایمان نبود و همه چیز را مادی می‌دانست و اعتقادی به فراطبیعی و عالم معنوی نداشت. این الهیدان جوان درباره نامه رومیان کتاب نوشت و کلیسا را به الهیات کتاب مقدس محور فرا خواند. به گفته کارل آدام، الهیدان و تاریخ‌نویس کاتولیک، زمانی که کتاب تفسیر رومیان، به قلم کارل باژت، در سال ۱۹۱۸ منتشر شد، مانند بمب در میان الهیدانان صدا کرد و کلیسا یکبار دیگر از خواب غفلت بیدار گشت و از نو آموزه حاکمیت خدا را در مرکز تعالیم خود قرار داد.

من هم با آگوستین و لوتر و وِسلِی و باژت هم‌دل هستم، چرا که هیچ کتابی به اندازه کتاب رومیان چنین پر قدرت بر من تأثیر نگذاشته است.

مقدمه و سلام و درود

(۱:۱-۱۷)

پولس سخنان خود را با این کلام آغاز می‌نماید، مختصر و مفید: پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا.

پولس، غلام عیسی مسیح (آیه ۱)

زمانی که در دانشگاه الهیات درس می‌خواندم، دست‌نوشته‌ای از مارکوس باژت، پسر کارل باژت، به دستم رسید که در صد و شصت و هشت صفحه فقط این عبارت را تفسیر نموده بود: پولس، غلام عیسی مسیح . . .

در متن این آیه به زبانی یونانی، واژه‌ای که پولس برای «غلام» به کار برده است «دولاس» تلفظ می‌شود، که دقیقاً به معنای غلام است نه به معنای خادم. در روزگار قدیم، خادم کسی بود که استخدام می‌گشت و می‌توانست به اختیار خودش رفت و آمد کند و حتی می‌توانست از کارش استعفا دهد و در مکان دیگری به کار مشغول شود. اما یک «دولاس» برده یا غلامی بود که آقا یا ارباب داشت و آن آقا و ارباب، که در زبان یونانی کوریوس تلفظ می‌شود، صاحب و مالک آن برده بود. در عهد جدید، رابطه مسیح و قومش بارها این‌گونه توصیف گشته است: «شما متعلق به خودتان نیستید، شما به بهایی خرید شده‌اید.» مسیحیان متعلق به مسیح هستند. مسیح خداوند ما است. مسیح کوریوس ما است. مسیح آقا و ارباب ما است.

در کتاب رومیان، پولس توضیح می‌دهد که انسان، بدون مسیح، در اسارت گناه است و برده هوسها و امیال و خواسته‌های خود. این است وضعیت طبیعی انسان سقوط کرده. اما، در رساله دیگری، پولس خاطرنشان می‌سازد که هر کجا روح خداوند

حضور دارد، هر کجا روح کوریوس حضور دارد، هر کجا روح آن سرور و ارباب حضور دارد، آنجا آزادی است (دوم قرنتیان ۳: ۱۷). چگونه این دو حقیقت با هم همخوانی دارند؟

پولس متوجه شده بود که انسان فقط زمانی آزاد است که بردهٔ مسیح می‌گردد. جدا از مسیح، انسان بردهٔ گناه است. اما، هنگامی که انسان بردهٔ مسیح می‌گردد، از آزادی شاهانه‌ای برخوردار می‌شود که فقط مسیح قادر است آن آزادی را به ارمغان آورد. اعتبار پولس، والاترین فضیلت پولس، این بود که او غلام عیسی مسیح بود.

رسول خوانده شده (آیهٔ ۱)

پس از آنکه پولس خود را غلام عیسی مسیح معرفی می‌کند، می‌نویسد که او رسول خوانده شده است. واژگان «خواندن» و «خوانده شدن» به شکل‌های گوناگونی در کتاب مقدس به کار رفته است، همان‌گونه که امروز نیز در دایرهٔ واژگانمان آنها را به شکل‌های مختلف به کار می‌بریم. برای نمونه، مصدر «خواندن» می‌تواند به صدا زدن کسی اشاره داشته باشد. البته در عهدجدید با معانی عمیق‌تر و مهم‌تر این مصدر روبه‌رو می‌شویم. در اینجا، سه نمونهٔ خاص را توضیح می‌دهیم.

نخستین نمونه به این اشاره دارد که خدا گناهکاران را به توبه می‌خواند. به نظر می‌رسد خود انجیل حاوی این خواندگی خدا است، زیرا خدا انسانها را در انجیل به توبه می‌خواند. این خواندگی به منزلهٔ حکم الهی است. در این خواندگی، انسانها به خدا جوابگو می‌گردند. وقتی انجیل بشارت داده می‌شود، این فراخوان به گوش همهٔ انسانها می‌رسد و همه در هر کجا که هستند باید توبه کنند و به مسیح ایمان بیاورند.

اما، امروز، کلیسای مسیحی در این خصوص تا اندازه‌ای گیج و سردرگم است. برای واعظان و مبشران یک عادت شده است که در خاتمهٔ پیغامشان مخاطبانشان را فرا می‌خوانند که به آن موعظه پاسخ دهند و معمولاً آن فراخوان را به صورت دعوت از مخاطبان مطرح می‌کنند. اما باید بدانیم که رسم دعوت این است که شخص اختیار دارد آن دعوت را بپذیرد یا آن را رد کند. زمین تا آسمان فرق است میان زمانی که کسی مرا به انجام کاری دعوت کند یا اینکه به من حکم کند آن کار را انجام دهم.

چنین دعوتی اصلاً به معنی خواندگی انجیل نیست. خدا انسانها را به توبه دعوت نمی‌کند، او به انسانها حکم می‌کند که توبه کنند (اعمال رسولان ۱۷: ۳۰). از این واژهٔ

«دعوت» همیشه متحیر می‌مانم. البته گویا امروزه واژه دعوت را به کار می‌برند تا ضربه انجیل را برای مردم آرام‌تر کنند و آن دشمنی و خصومت را فرو نشانند، آن دشمنی و خصومتی که در دل مردم به وجود می‌آید هنگامی که به آنها گفته می‌شود گناهکارند و باید توبه کنند و موظف هستند زندگی خود را به لحاظ اصول اخلاقی تغییر دهند و خود را به مسیح متعهد گردانند.

این خواندگی، که جنبه بیرونی دارد و خدا به انسانها حکم می‌کند به مسیح ایمان بیاورند و توبه کنند، نقش حیاتی و مهمی در درک ما از عهد جدید ایفا می‌کند. در اصل، واژه «کلیسا» در عهد جدید به زبانی یونانی «اگلیسیا» نام دارد که به این معنا می‌باشد: «خواننده‌شدگان». بنابراین، کلیسا به معنای واقعی کلمه یعنی «آنانی که خوانده شده‌اند»: کسانی که از دنیا خوانده شده‌اند تا به ملکوت خدا بپیوندند. عضو کلیسا بودن به این معنا است که به این خواندگی بیرونی انجیل پاسخ دهیم.

در دومین نمونه معنای این خواندگی، با مفهوم شگرف‌تری از این خواندگی خدا در عهد جدید روبه‌رو می‌گردیم. این خواندگی به معنای خواندگی درونی یا خواندگی نافذ و ثمربخش خدا می‌باشد. حتی در الهیات مسیحی آموزه‌ای به نام «آموزه خواندگی ثمربخش» وجود دارد. خواندگی ثمربخش خدا به این معنا است که وقتی خدا می‌خواند، حاکمانه و مقتدرانه و نافذ و ثمربخش می‌خواند. این خواندگی یک خواندگی درونی است که از گوشمان عبور می‌کند و به روح و دلمان نفوذ می‌نماید. این حقیقتی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم «تولد دوباره» یا «حیات تازه» نام دارد. فقط خدا قادر است این تولد تازه و حیات تازه را پدید آورد و خدا این مهم را به قدرت روح خودش و از طریق کلام خودش به انجام می‌رساند.

در سومین نمونه، کتاب مقدس این خواندگی خدا را به طریق دیگری توصیف می‌نماید. این خواندگی در عبارت بعدی که پولس به کار می‌برد مشهود است: «جدا نموده شده برای انجیل خدا.» ما این خواندگی را «رسالت» می‌نامیم. در دورانی که ایمان مسیحی در شکل دادن به دیدگاه فرهنگی جامعه‌مان نقش تأثیرگذاری داشت، این واژه رسالت واژه‌ای محبوب به حساب می‌آمد. بنا بر درک ما از این واژه، همه انسانها باید در اقتدار خدا زندگی کنند. این بدان معنا است که به هر کار و حرفه‌ای که مشغولم باید در راستای اراده خدا باشد. به بیان دیگر، زندگی‌ام باید وقف خدا باشد، چه خادم کلام خدا باشم چه کشاورز باشم چه نجار باشم چه پزشک باشم. همه ما

یک رسالت داریم، همه یک خواندگی از جانب خدا داریم که باید آن را برای جلال خدا و برای پیشبرد ملکوت خدا به کار گیریم.

در کتاب مقدس، خواندگیهای مشخصی وجود داشتند که از اقتدار ویژه‌ای برخوردار بودند. انبیا و رسولان یک نمونه از این خواندگیها به حساب می‌آمدند که برای قوم خدا اهمیت خاصی داشتند. این مقامها به معنای واقعی یکی بودند: انبیا در عهدعتیق به منزلهٔ رسولان در عهدجدید بودند.

رسول یعنی «فرستاده»، یعنی کسی که به اقتدار فرستنده‌اش مأموریتی به عهده دارد. ادعای پولس مبنی بر اینکه او خوانده شده بود تا رسول باشد یک اعلامیهٔ شگرف و بنیادین بود، زیرا، وقتی کتاب اعمال رسولان را بخوانید، متوجه می‌شوید که رسول بودن مستلزم سه شرط ضروری بود. نخست، یک رسول می‌بایست در دوران خدمت عیسی در این دنیا شاگرد او می‌بود. دوم، یک رسول می‌بایست کسی می‌بود که رستاخیز عیسی را به چشم خود دیده بود. سوم، عیسی شخصاً می‌بایست آن رسول را به رسالت می‌خواند.

یکی از نخستین بحثها و مشاجره‌ها در کلیسا زمانی به وجود آمد که پولس رسول گشت. پولس در دوران خدمت عیسی در این دنیا شاگرد او نبود. در واقع، او اصلاً عیسی را نمی‌شناخت. پولس به هنگام رستاخیز عیسی با او رو در رو نشده بود. پس از صعود عیسی به آسمان بود که پولس عیسی را ملاقات نمود. پس چگونه پولس می‌توانست رسول باشد؟ در کتاب اعمال رسولان، سه مرتبه پولس شهادت می‌دهد که عیسی او را خواند. مسیح پس از رستاخیزش به پولس ظاهر گشت و او را خواند که رسول گردد. اگر مهم‌ترین اعتبارنامهٔ یک رسول این بود که مستقیم و بی‌واسطه به رسالت خوانده شود، در راه دمشق، این اعتبارنامه به شفافی به پولس داده شد.

اگر امروز کسی چنین ادعایی داشته باشد چه می‌شود؟ اگر کسی از بیابان بازگردد و بگوید عیسی را ملاقات نموده و عیسی او را خوانده است تا رسول باشد، چه می‌گوییم؟ اگر چنین شخصی کتاب بنویسد و بخواهد آن را به عهدجدید اضافه کند، واکنش ما چه خواهد بود؟ آیا کسی می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؟ جوزف اسمیت چنین ادعایی کرد و بدعت مورمون‌ها را به وجود آورد.

توجه داشته باشید که حتی پولس نیز با وجود آن موقعیت خارق‌العاده، تا پیش از تأیید دوازده رسول مسیح، که در اعتبار آنها شکی نبود، خدمت خود را در مقام رسول آغاز

نکرد. اگرچه این فرض محال نیست که خدا بتواند امروز نیز یک نفر را مستقیم بخواند تا رسول گردد، محال است که ادعای آن شخص بتواند به تأیید سایر رسولانی برسد که در رسول بودنشان شکی نیست، چرا که همه آن رسولان از صحنه تاریخ کنار رفته‌اند. به همین دلیل است که کلیسا اهمیت مخصوصی برای رسولان قائل است. رسولان کارگزاران مکاشفه الهی بودند، همان طور که انبیا در عهدعتیق چنین تکلیفی داشتند. عهدجدید خاطر نشان می‌سازد که پولس خوانده شد تا رسول باشد و جدا نموده شد برای انجیل خدا. این همان انجیلی است که پولس رسول در این رساله پرشکوه پیش‌روی ما می‌گشاید.

انجیل خدا (۱:۱-۶)

کل کتاب رومیان انجیل خدا را پیش‌روی ما می‌گشاید. قبلاً، وقتی این عبارت را می‌خواندم، تصور می‌کردم انجیل خدا به معنی پیغامی درباره خدا بود. اما منظور پولس در اینجا این نیست. با به کار بردن صفت ملکی، پولس نشان می‌دهد که انجیل متعلق به خدا است. پولس می‌گوید آن انجیل که او قصد توصیف آن را دارد پیغامی نیست که زائیده تخیل خلاق و هوشمندانه خودش باشد. برعکس، پیغامی که پولس به شرح آن می‌پردازد اعلام خبر خوش از جانب خود خدا است. این پیغام انجیل خدا است. مالک این انجیل خدا است. خاستگاه این انجیل خدا است. طراح این انجیل خدا است و اکنون خدا پولس رسول را به کار گرفته است تا این انجیل را با ما در میان بگذارد. به بیان دیگر، رساله رومیان به هیچ عنوان حاصل بینش الهیاتی پولس نیست، پولسی که یکی از فرهیخته‌ترین یهودیان در قرن اول میلادی در سرزمین فلسطین بود. این انجیل پیغامی است که از ذهن خدا تراوش نموده است و قدرت دارد زندگیها را دگرگون کند.

در ادامه، پولس در آیه ۲ توضیح می‌دهد که منظورش از «انجیل خدا» چیست. او در میان گفته‌هایش اعلام می‌کند که انجیل خدا انجیلی است که سابقاً وعده آن را داده بود، به وساطت انبیای خود در کتب مقدسه. نخستین ویژگی انجیل این است که انجیل مقوله‌ای تازه نیست. این شاید عجیب به نظر برسد، زیرا واژه «انجیل» (در زبان یونانی: evangelion) به مفهوم واقعی کلمه به معنای «خبر خوش» است. پس چه بسا تصور کنیم که این انجیل خبری بسیار دست اول است که دقیقه به دقیقه تازه

می‌گردد. اگرچه در بشارت انجیل عوامل و سازه‌های جدیدی نقش دارند، درونمایه اصلی انجیل همان است که آدم و هابیل و ابراهیم و موسی و انبیا آن را بشارت دادند (البته خلاصه و مختصر).

از این جهت، پولس عهدجدید را به عهدعتیق پیوند می‌دهد. نکته اصلی انجیل در آیات ۳ و ۴ شرح داده می‌شود: درباره پسر خود که به حسب جسم از نسل داوود متولد شد و به حسب روح قدوسیّت پسر خدا به قوت معروف گردید، از قیامت مردگان، یعنی خداوند ما عیسی مسیح. این انجیل درباره عیسی است که «پسر خدا» «مسیح» و «خداوند» نام دارد.

وقتی عهدجدید را مطالعه می‌کنیم، با لقبهای بسیار زیادی روبه‌رو می‌گردیم که به عیسی اشاره دارند. «مسیح» بیشترین لقبی که درباره عیسی به کار می‌رود. عیسی آن قدر با این لقب شناخته شده است که بسیاری گمان می‌کنند مسیح نام فامیل عیسی است. اما، در اصل، عیسی پسر یوسف یا عیسی ناصری نامیده می‌شد. لقب او کریستوس (در زبان یونانی) یا مسیح است که در اصل به معنای «ماشیح» می‌باشد. پولس تصدیق می‌کند که در عهدعتیق خدا به واسطه انبیا در این باره سخن گفت که ماشیح یا مسیح موعود از نسل داوود می‌آمد و این عیسی همان مسیح موعود بود. دومین لقب عیسی، که در عهدجدید بارها و بارها به کار رفته است، «خداوند» می‌باشد. این لقب بسیار اهمیت دارد، چرا که لقبی است که در عهدعتیق به خدا نسبت داده می‌شود. این لقب، که در زبان یونانی کوریوس تلفظ می‌شود، معادل واژه «آدونای» در زبان عبری است که به معنای «آن یگانه حاکم مطلق» می‌باشد، آن یگانه که بر ما سلطنت می‌نماید. این لقب، که در عهدعتیق فقط مخصوص خدا بود، اکنون به عیسی نسبت داده می‌شود. هنگامی که پولس در رساله فیلیپیان اظهار می‌دارد هر زبانی اقرار خواهد نمود که عیسی خداوند است، عنوان می‌کند که این نام برتر از هر نام است (فیلیپیان ۲: ۹-۱۱).

پولس در اینجا تضاد عجیبی را بیان می‌کند. اگرچه عیسی پسر داوود بود، بسیار واضح و بدیهی بود که او پسر داوود نبود. عیسی در ذات انسانی اش از تبار داوود بود. اما او فقط از تبار داوود نیامد، بلکه از خدا آمد. عیسی پسر خدا است. در این مقطع، پولس رسول حقیقتی را درباره عیسی اعلام می‌کند که سراسر عهدجدید به شرح و تفسیر آن

اختصاص می‌یابد: عیسی انسانِ صرف نیست. علاوه بر اینکه عیسی انسانی بود که از تبار داوود به دنیا آمد، عیسی پسر بی‌همتا و منحصر به فرد خدا اعلام می‌گردد. آیه ۴ می‌فرماید عیسی، به قوت، پسر خدا اعلام می‌گردد و این اعلامی از جانب خود خدا می‌باشد. توجه داشته باشید که این‌گونه نیست که مسیح، به قوت، پسر خدا اعلام گردد، بلکه اعلام پسر بودن او به طریقی پر قدرت انجام می‌شود. وقتی خدا اعلام می‌کند که عیسی پسر بی‌همتای او است، این حقیقت را صرفاً با یک اشاره گنگ و مبهم بیان نمی‌کند تا آن قدر دشوار و پیچیده باشد که فقط فرهیخته‌ترین الهیدانان بتوانند به آن پی ببرند. رستاخیز عیسی گواه خدا است برای تأیید این ادعا که عیسی پسر خدا است.

رستاخیز عیسی به حسب روح قدوسیت به انجام رسید. همان‌گونه که عیسی به حسب جسم از نسل داوود متولد شد، به حسب روح قدوسیت نیز پسر خدا اعلام گشت. در اینجا، روح عیسی در قالب انسان منظور نیست، بلکه منظور روح القدس است. این روح القدس بود که عیسی را از مردگان برخیزاند و به پیکر عیسی جان بخشید تا شهادت دهد که ادعایش مبنی بر پسر یگانه خدا بودن ادعایی معتبر و قابل اعتماد بود. پس انجیل به هر دو تأییدی پولس مربوط است: هم تأیید ذات انسانی عیسی، که از نسل داوود آمد، و هم تأیید ذات الهی عیسی، که خاستگاهش خدا بود.

در آیات ۵ و ۶، پولس حاصل موعظهٔ انجیل را اعلام می‌کند. که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان، در جمیع امتهای، به خاطر اسم او، که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید. تکلیف یک رسول این بود که انسانها را از سراسر جهان به اطاعت ایمان هدایت نماید. وقتی پولس رسول گشت، لقبی ویژه به او داده شد: «رسول امتهای». پولس نخستین مبشر برجستهٔ کلیسای اولیه بود.

کتاب اعمال رسولان به شرح آن مأموریت عظیم عیسی به پیروانش می‌پردازد که رسالت داشتند انجیل عیسی را ابتدا در اورشلیم و سپس در یهودیه و سامره و دورترین نقاط عالم موعظه نمایند (اعمال رسولان ۸:۱). وقتی به این مأموریت می‌اندیشیم، بجا است که آن را به صورت یک مجموعه دایره‌های هم‌مرکز تصور کنیم. در مرکز دایره، نکتهٔ اصلی قرار داشت، یعنی آن نقطهٔ شروع گسترش کلیسای اولیه که همانا اورشلیم بود. در حوالی اورشلیم، با سرزمین یهودیه روبه‌رو می‌شویم. در شمال یهودیه، سامره قرار دارد. آن‌گاه، از مرزهای سامره عبور می‌کنیم و به گوشه و کنار جهان و به نزد امتهای

غیر یهودی می‌رویم. پولس به مخاطبانش یادآوری می‌کند که رسالتش این است که رسول امتها باشد. سپس توضیح می‌دهد که چرا آن قدر به امتها علاقه‌مند است.

مخاطبانش (۱: ۷-۸)

به همه، که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد (آیه ۷). در اینجا، با سلام و درودی خاص، به قلم پولس رسول، روبه‌رو می‌شویم. او مقصد نامه‌اش را مشخص می‌کند: «به همه در روم.» سپس، بسیار صمیمانه و کاملاً شخصی، مخاطبانش را محبوب خدا می‌نامد. «محبوب خدا» عبارتی بسیار پر معنا و توصیف‌گر است، چرا که در اصل، پیش از هر کسی دیگر، این عیسی مسیح است که «محبوب» خوانده می‌شود و خدا این احساس منحصر به فرد را نسبت به او ابراز می‌دارد (متی ۳: ۱۷؛ ۵: ۱۷). با این حال، در عملکرد فیض خدا، محبتش فقط به پسر یگانه‌اش منحصر نیست. خدا محبت خود را به اعضای خانواده‌اش نیز ابراز می‌دارد، به آنانی که برادران و خواهران عیسی گشته‌اند. پولس مخاطبانش را «خوانده شده و مقدس» نیز توصیف می‌نماید.

در تاریخ مسیحیت، واژه «مقدس» عملکردی دوگانه داشته است. در سنت کلیسای کاتولیک، واژه «مقدس» یا «قدیس» به مسیحیان خاصی اشاره می‌کند که کارهای خارق‌العاده به انجام رسانده و برای حیات کلیسا رشادتها به خرج داده‌اند. کلیسای کاتولیک انگشت‌شماری از چنین اشخاص را به طور رسمی مقدس اعلام می‌کند و از آنها قهرمان می‌سازد و نام «قدیس» را برایشان می‌نهد. حال آنکه، واژه «مقدس» مفهوم گسترده‌تری دارد (در واقع، در عهد جدید چنین مرسوم است). لقب «مقدس» در اشاره به همه مسیحیان معمولی به کار برده می‌شود که به لحاظ روحانی صاحب جایگاه و مقام خاصی نیستند. لقب «مقدس» به همه کسانی نسبت داده می‌شود که به راستی در مسیح هستند، همه کسانی که روح القدس در آنها ساکن است.

در عهد جدید به زبان یونانی، واژه‌ای که «مقدسان» ترجمه شده است، hagioi «هاگی‌ای» تلفظ می‌شود که به معنای «مقدسان» می‌باشد. این مقدس بودن در ذات این افراد ریشه ندارد. آنها این مقدس بودن را از خودشان به میراث نمی‌گیرند. آنها به این دلیل مقدس نیستند که به درجه و رتبه‌ای از عدالت دست یافته باشند که از تصور بقیه خارج است. برعکس، «مقدسان» کسانی هستند که خدا ایشان را جدا نموده و

به خودش اختصاص داده است. بدین سان، آنها مقدس هستند. میان این حقیقت که خدا انسانها را می خواند و خدا ایشان را تقدیس می نماید خط بسیار باریکی وجود دارد (واژه «تقدیس نمودن» در اصل به معنای «جدا نمودن» است). کلیسا هم ecclesia «اگلیسیا» است که به معنای «خواننده شدگان» می باشد و هم hagioi «هاگی آی» است، یعنی «مقدسان».

اصطلاح «مشارکت مقدسان» یکی از عنوانهای برجسته کلیسا است که برگرفته از «اعتقادنامه رسولان» می باشد. مسیحیان مشارکتی معنوی را تجربه می کنند که این مشارکت ریشه در عیسی دارد و زیربنایش عیسی است. این مشارکت بدین معنا است که من با همه مسیحیان جهان - فارغ از هر پیش زمینه قومی و نژادی - مشارکت دارم و در همان حال (به شکلی معنوی) با جمیع مسیحیان کل اعصار در مشارکت هستم. من به همان کلیسایی متعلق هستم که آگوستین، فرانسیس، لاتیمر، لوتر، ادواردز، ناگس، و جمیع مقدسان کل اعصار به آن تعلق داشتند. وقتی پولس به مسیحیان روم نامه نوشت، کاملاً از این مشارکت آگاه بود.

پولس رسول، بارها و بارها، این سلام و درود مشترک را تکرار می کند: «فیض و سلامتی بر شما باد» (اول قرنتیان ۳:۱؛ افسسیان ۲:۱؛ اول تیموتائوس ۲:۱). گویا عالی ترین دعا برای مقدسان در کلیسا چیزی جز این نیست که آرزو کنیم آنها پُری فیض خدا و آرامشی را بچشند که میراث مسیح بود، که آرزو کنیم مقدسان شالوم خدا را بچشند [شالوم به معنای آرامش و سلامتی در زبان عبری است]. این فیض و آرامش صرفاً از جانب پولس رسول نثار مقدسان نمی گشت، بلکه از جانب خدا، پدر ما، و از جانب خداوند عیسی مسیح.

چرا پولس قصد داشت به دیدار کلیسای روم رود (۱:۸-۱۷)

پولس به مخاطباننش خاطرنشان می سازد که چقدر خوشحال است با کلیسای روم آشنا گشته است. اول شکر می کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است.

پولس هنوز جماعت مسیحیان ساکن در روم را ملاقات نکرده بود. اما برایمان آن جماعت واقف بود و پیوسته و مداوم برای ایشان دعا می نمود. در آیه ۹، پولس تأکید می نماید که دعای متقابل تا چه اندازه اهمیت دارد. لحن کلام او رنگ و بوی سوگند

دارد: زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می‌کنم.

پولس دلش می‌خواست مسیحیان روم بدانند که رابطه‌اش با آنها صرفاً بر اقتداری که او در مقام رسول بر آنها داشت بنا نبود، بلکه او با دل یک شبان، پیوسته و بی‌وقفه، برای ایشان در دعا بود.

او درباره‌ی چه چیزهای دیگری دعا می‌کرد؟ و دائماً در دعاهای خود مسألت می‌کنم که شاید الان آخر به اراده‌ی خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم. می‌توانید تپش قلب پولس رسول را اینجا احساس کنید. در واقع، او می‌گوید: «آرزویم آمدن به نزد شما است. دلم می‌خواهد شما را رودر رو ملاقات کنم. می‌خواهم شخصاً با شما و در کنار شما باشم.» این رویای پولس رسول بود. او می‌خواست به روم برود.

آیا جالب نبود که پولس چنین دوآتشه مشتاق رفتن به روم بود؟ توجه داشته باشید که چند سال بعد، در غل و زنجیر، قدم به روم گذاشت و در همان شهر او را گردن زدند. این شهر که آن‌همه برای دیدارش شور و اشتیاق داشت شهری بود که جانش را می‌گرفت. دقیقاً، نمی‌دانیم این رساله در چه تاریخی نوشته شد، اما برآورد این است که بین سالهای ۵۴ و ۵۶ میلادی مکتوب گشت. این بدان معنا است که پولس نه یا ده سال پیش از آنکه در شهر روم، به سال ۶۵ میلادی، شهید شود، رساله‌ی رومیان را به قلم درآورد.

چرا مشتاق دیدارشان بود؟ تا نعمتی روحانی به شما برسانم (آیه ۱۱). این قدرت و توانایی به پولس عطا شده بود که فیض خدا را با معجزه‌ی شفا دادن و انجام همه‌گونه آیات و عجایب آشکار نماید. اما این امر مسلم را در نظر داشت که همه‌ی آن عطایا به خاطر سود شخصی به وی بخشیده نشده بودند، بلکه همه به منفعت کلیسا بودند. حال، او می‌گوید: «بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا بتوانم نعمتی روحانی به شما برسانم.»

به چه هدفی؟ که شما استوار بگردید. از چشم‌انداز انسانی، اگر در سال ۵۵ میلادی بنیاد یا سازمان ضعیف و بی‌رمقی وجود داشت، همانا کلیسای کوچک مسیحیان بود. آن کلیسای مستمند و نیازمند، که به لحاظ اقتصادی ثباتی نداشت و عموم مردم به آن جماعت اهمیت نمی‌دادند، در سایه‌ی قدرت و توانایی قوی‌ترین حکومت جهان، در شهر روم، بیش از هر چیز احتیاج داشت که محکم و استوار بر روی پای خود بایستد

و تقویت گردد. این جماعت مسیحی نوزادی بود با قوتی اندک. قصد پولس این بود که ایشان را نعمتی روحانی بخشد تا بتوانند استوار و ثابت قدم بایستند و از بادِ هر تعلیم رانده نشوند.

پولس به دعای خود این تقاضا را نیز می‌افزاید: یعنی تا در میان شما تسلی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما (آیه ۱۲). پولس رسول یک مستبد نبود. او یک شخص منزوی از خود راضی نبود. اگرچه او الهیدانی بود که از اعلا قوت یافته بود، چشمگیرترین ویژگی شخصیتش دلی بود که برای شبانی دیگران می‌تپید. او کاملاً بر این امر واقف بود که یک انسان بود، با همه ویژگیهای انسانی. پولس در مقام رسول امتهای اقتدار داشت و از جایگاه رفیعی برخوردار بود، اما اشتیاقش را برای ملاقات اعضای معمولی کلیسای روم ابراز نمود و هدفش این بود که ایشان را ببیند و از خدمت ایشان برکت یابد. عملکرد کلیسای مسیح باید چنین باشد: هر یک از اعضای بدن یکدیگر را تسلی دهند و به هم خدمت کنند.

پولس کلام خود را در آیات ۱۳-۱۵ ادامه می‌دهد: لکن، ای برادران، نمی‌خواهم که شما بی‌خبر باشید از اینکه مکرراً اراده آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز، چنان که در سایر امتهای. زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهلارا هم مدیونم. پس همچنین به قدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم.

پولس مسیحیان روم را آگاه می‌سازد که دلیل نرفتن او به روم این نبوده که دلش نمی‌خواسته به آنجا برود. او تصمیم داشته به روم سفر کند، اما امکانش فراهم نمی‌شده است. اکنون، قصد سفر کرده است تا بتواند در میان ایشان و حتی در میان سایر امتهای ثمری حاصل کند.

چه بسا آن جماعت نوزاد در روم، به اصطلاح، حرفها و حدیثهایی در گوش هم زمزمه می‌کردند. کارهای عظیم پولس به گوش آنها رسیده بود و می‌دانستند که پولس به گوشه و کنار مدیترانه سفر می‌کرد. گزارشهای خدمت پولس به آن شهر امپراتوری رسیده بود، اما آن رسول کلیسا هنوز به دیدار ایشان نرفته بود. صرفاً از دیدگاه انسانی این را می‌گوییم که مطمئنم شماری از آنها احساس می‌کردند کلیسایشان برای پولس مهم نبود. می‌توانید تصور کنید که چنین می‌گفتند: «ما اینجا در سایه دولت روم به کار و خدمت مشغولیم، در حالی که او خودش در امنیت و آسایش در آسیای صغیر

گشت و گذار می‌کند.» ایشان از همه دشواریهایی که پولس با آنها دست و پنجه نرم می‌کرد خبر نداشتند. اما این طبیعت انسان است، مگر نه؟ پولس انتظار این نخواست که او را داشت، چون از ذات انسان باخبر بود. از این رو، جماعت کلیسای روم را اطمینان خاطر بخشید.

در آیه ۱۴، او این جمله چشمگیر را اظهار می‌دارد: زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهال را هم مدیونم.

چه بیانیۀ عجیبی! من مدیونم. او به یونانیان چه مدیون بود؟ پولس به غیر یونانیان چه مدیون بود؟ او به حکیمان چه مدیون بود؟ او به جاهلان چه مدیون بود؟ مگر نه اینکه قطعاً آنها بودند که به پولس تعهد داشتند و باید او را حرمت می‌نهادند و از او اطاعت می‌کردند. قطعاً، آنها باید خود را شتابان به آسیای صغیر می‌رساندند و در آموزشگاه پولس رسول ثبت نام می‌کردند.

پولس این را درک می‌کرد که به فیض خدا رسول گشته بود و این مقام افتخار و امتیازی وصف‌نشده برای او بود. پولس می‌دانست که وقتی مسیح به او مأموریت بخشید تا انجیل را به سراسر جهان بشارت دهد - به یونانیان و غیر یونانیان و حکیمان و جاهلان و باسوادان و بی‌سوادان و بزرگ و کوچک - او متعهد بود و وظیفه داشت این مأموریت را به انجام برساند. محبت مسیح او را مقید می‌نمود تا رسالتش را به جا آورد.

بدیهی بود که پولس مدیون مسیح بود. اما، از آنجایی که مسیح او را به خدمت بر یونانیان و غیر یونانیان گماشته بود، پولس به آن مردمان مدیون بود تا انجیل را به ایشان بشارت دهد. به همین دلیل می‌نویسد: پس همچنین به قدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم. پولس غرق شور و اشتیاق برای بشارت انجیل بود. ما برای این شور و اشتیاق چه توضیحی داریم؟ چرا بشارت انجیل یک وظیفۀ دشوار و توان‌فرسا نبود؟ چرا به سبب همه تیرهای انتقاد و خُرده‌گیری‌هایی که در مسیرش بودند ترس در دلش راه نداشت، بلکه هرچه بود شور و شوق و شادی بود؟

پولس درک می‌کرد که زندگی در فرهنگی که از انجیل رویگردان بود به چه می‌ماند؟ همانند همه انسانها، پولس هم دلش می‌خواست محبوب و مقبول همه باشد. هیچ‌کس دلش نمی‌خواهد او را به تمسخر گیرند. هیچ‌کس نمی‌خواهد از او رویگردان باشند یا مطرود دیگران باشد. اما پولس حاضر بود همه اینها را به جان بخرد، زیرا انجیل

بسیار ارزشمند و پراهمیت بود. چرا؟ چون که قوت خدا است برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی.

عار ندارم، پولس می‌گوید، زیرا حامل پیغامی نیستم که صرفاً یک سری اطلاعات باشد. من حامل پیغامی هستم که قدرت خدای قادر مطلق همراهش است. من از موعظهٔ این پیغام عار ندارم، چون با موعظهٔ این پیغام است که خدا اراده نموده است. جهانیان را نجات بخشد. این روشی است که خدا آن را به قدرت از اعلا آراسته است. این پیغام در خودش قدرت خدا را دارا است. به چه منظور؟ به منظور ستگاری.

پرسشها:

۱. چرا پولس غلام مسیح بودن را والاترین فضیلت به حساب می‌آورد؟

۲. میان خواندگی خدا و دعوتی که امروزه رایج است چه تفاوتی وجود دارد؟

۳. سه کاربرد واژهٔ «خواندگی» در عهد جدید کدامند؟

۴. واژهٔ «مقدس» از نظر کتاب مقدس چه مفهومی دارد؟

۵. چرا پولس این چنین مشتاق رفتن به روم است؟

۶. چرا پولس این همه خود را مدیون یونانیان و غیر یونانیان می‌داند؟

مکاشفه غضب خدا

(۱۸:۱-۲۷)

هفدهمین آیه فصل ۱ درونمایه کل این نامه را بیان می‌کند: که در انجیل عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنان که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود. انجیل مکاشفه عدالت خدا است، عدالتی که گناهکاران را قادر می‌سازد در مقابل نگاه موشکافانه داوری خدا توان ایستادن داشته باشند. پولس از یکی از انبیای عهدعتیق نقل قول می‌آورد، از حقوق نبی که کتابش در دست کتابهای کم حجم قرار می‌گیرد (۴:۲). عهد جدید سه مرتبه از این آیه عهدعتیق نقل قول می‌آورد. یکی از این نقل قول‌ها در کتاب رومیان آمده است، یکی در رساله غلاطیان ۱۱:۳ و دیگری در رساله عبرانیان ۳۸:۱۰.

بت پرستان گناهکارند (۱۸:۱-۳۲)

چگونه است که ما محض فیض از عدالت برخوردار می‌شویم نه محض کارهای نیک؟ پولس به توضیح این درونمایه می‌پردازد و تفسیر خود را از آیه ۱۸ آغاز می‌کند: زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی بازمی‌دارند. این آیه کمی غیر منتظره و شاید ناخوشایند به نظر رسد، چرا که پولس چندی قبل از انجیل سخن گفت که خبر خوش بود. پس چرا به ناگه از آن خبر خوش به اعلام مکاشفه غضب خدا تغییر جهت می‌دهد؟ دلیلش این است که تا زمانی که مکاشفه غضب خدا را درک نکنیم، هرگز درباره مکاشفه فیض خدا ذوق زده نمی‌شویم.

غضب خدا (آیه ۱۸)

در زبان یونانی، واژه‌ای که «غضب» ترجمه شده است ریشه همان واژه‌ای است که در زبان انگلیسی به معنای «عیاشی» می‌باشد. معمولاً، وقتی به واژه «عیاشی» می‌اندیشیم، تصویر جشن و پایکوبی همراه با اعمال جنسی و مملو از شهوت‌رانی و هرزگی و بی‌بند و باری به ذهنمان می‌آید. اما، در روزگار قدیم، میان عیاشی و ضیافت‌های مذهبی ارتباطی وجود داشت. شرکت‌کنندگان این مراسم‌های مذهبی تا جایی مست می‌شدند که از خود بی‌خود می‌گشتند و رفتارهای زشت و زننده‌ای از آنها سر می‌زد و تا مرحله‌ای پیش می‌رفتند که به آمیزش جنسی لگام‌گسیخته روی می‌آوردند و این آمیزش جنسی اوج سرسپردگی مذهبی‌شان بود. باور این افراد بر این بود که با مست کردن و ابراز احساسات جنسی به مرحله‌ای برسند که حد و مرز معمول و معقول و محدودکننده و محافظه‌کارانه عقل و منطق را پشت سر بگذارند. نوشیدن شراب آنها را به افرادی بی‌پرده و بی‌پروا تبدیل می‌کرد و بسیاری را به این باور دلخوش می‌نمود که با این شوریدگی و سرمستی و از خود بی‌خود شدن می‌توانستند به خلسه بروند و به یک تجربه مذهبی دست یابند.

چون این واژه در اینجا در ارتباط با غضب خدا به کار رفته، باعث شده است عده‌ای به این نتیجه برسند که غضب خدا طغیان احساسات مهارنشده است، یک بدخلقی و اوقات تلخی الهی. اما، در این لحظه، اصلاً چنین چیزی در ذهن پولس رسول نبوده است. او نمی‌گوید غضب خدا نامعقول یا دمدمی مزاج است. برعکس، غضب خدا شدید و آتشین است. خدا بسیار خشمگین است، اما غضبش مقدس است. این آیات برای ما توضیح می‌دهند که چرا خدا این چنین خشمگین است. در واقع، بافت و محتوای آیات این فصل باید دهان کسانی را که غضب خدا را نامعقول می‌دانند ببندد، چرا که خدا در اینجا دلیل خشمگین بودنش را برای ما شرح می‌دهد.

دو موضوع باعث می‌شود خدا با چنین شدتی خشمگین باشد: بی‌خدایی یا بی‌دینی و شرارت یا ناراستی. بی‌خدایی به نگرش ما به خدا ربط دارد. شرارت به رفتار و طرز برخورد ما با هموعانمان ربط دارد. شماری از تفسیرگران بر این باورند که دو مقوله مجزا خدا را چنین خشمگین نموده است: یکی بی‌احترامی و بی‌حرمتی کلی جمیع انسانها به خدا و دیگری ناطاعتی و نافرمانی از خدا. اما به باور من و سایر تفسیرگران، سبک نگارش آیه ۱۸ به گونه‌ای است که به جای به کار رفتن یک اسم و یک صفت دو اسم

به وسیله حرف ربط «و» در کنار هم آمده‌اند. در این سبک ادبی خاص، یک موضوع بیان می‌شود، در حالی که در آن یک موضوع به دو جنبه پرداخت می‌گردد و از دو منظر به آن نگاه می‌شود. اگر آیه نامبرده را به این شکل بررسی کنیم، می‌بینیم که خشم خدا متوجه یک موضوع خاص است که آن موضوع خاص هم شامل بی‌خدایی است و هم شرارت و ناراستی.

پیش از آنکه مشخص کنیم چه چیزی موجب شده است تا غضب خدا به این اندازه شدید باشد، لازم است به این نکته توجه کنیم که هم بی‌خدایی و هم ناراستی اصطلاحاتی کلی هستند. بسیاری از رفتارها و کردارها را می‌توان بی‌خدایی یا بی‌دینی نامید: بی‌حرمتی، کفرگویی، به شایستگی سرسپرده آیینهای مذهبی نبودن، و بسیاری موارد دیگر. بی‌گمان، رفتارها و کردارهایی که می‌توانند در فهرست ناراستی قرار بگیرند هم بی‌شمارند. از این رو، این دو اصطلاح، به سبب عمومی و کلی بودنشان، چندان تعریف واضح و مشخصی ندارند.

اما پولس ما را در این بُعد کلی و عمومی رها نمی‌کند. او مطلب خود را خاص و مشخص بیان می‌دارد. پولس کلام خود را از جنبه عمومی آغاز می‌کند، سپس به مطلبی خاص اشاره می‌نماید: که راستی را در ناراستی بازمی‌دارند (آیه ۱۸). پولس می‌گوید خدا حقیقت درباره خودش را به انسان مکشوف نموده است، اما انسان آن حقیقت را سرکوب می‌کند و این همان عملی است که خدا را به خشم می‌آورد.

در زبان یونانی، واژه *katakein* به معنی با فشار زیاد زور وارد کردن به چیزی است و به عبارتی عمل کردن در نقش نیروی متقابل. آنچه در این مورد به ذهن می‌آید تصویر یک فنر فلزی غول‌پیکر است که یک انسان با همه وزن و زور و توانش به آن فشار وارد کند. به سبب فشار شدید و نیروی کششی پر قدرت، اگر شخصی که بر فنر فشار وارد کرده است برای یک لحظه آن را رها کند، فنر با جهش بسیار بالایی آزاد می‌شود. واژه سرکوب یا بازداشتن در معنای منفی‌اش در توصیف کسانی به کار می‌رود که به زندان افکنده می‌شوند و برخلاف میلشان در زندان نگه داشته می‌شوند، به عبارتی، زندانی و در حبس هستند.

منظور پولس این است که بر حقیقت خدا نیز به نوعی فشار وارد شده است، سرکوب شده است، بر سر راهش مانع قرار گرفته است، دچار خفقان گشته است. امروزه، روان‌شناسان معتقدند که این دقیقاً همان کاری است که ما با خاطره تجربه‌های

دردناک و دلخراش خود انجام می‌دهیم. ما خاطره‌های آزاردهنده‌مان را از ذهن خود آگاهمان به عمق نهانگاه ذهنمان و به کنج حافظه‌مان می‌رانیم.

شناخت عام خدا (۱۹:۱-۲۰)

همه می‌دانند خدا وجود دارد: چون که آنچه از خدا می‌توان شناخت در ایشان ظاهر است، زیرا خدا آن را برایشان ظاهر کرده است (آیه ۱۹). اینکه بگوییم این امکان وجود دارد که همه انسانها به شناخت خدا دست یابند یک مقوله است و اینکه بگوییم همه انسانها هم‌اکنون به شناخت خدا دست یافته‌اند مقوله‌ای دیگر است. پولس نیز در این آیه همین را می‌گوید.

خدا آن را برایشان ظاهر کرده است. الهیدانان این ظاهر کردن را «مکاشفه عام» می‌نامند که با «مکاشفه خاص» فرق دارد. فقط در کتاب مقدس می‌توان به مکاشفه خاص رسید. فقط جمع مشخصی از انسانها از این مکاشفه خاص برخوردارند. مردمانی که هیچ‌گاه به مکاشفه مکتوب کتاب مقدس دسترسی نداشته‌اند هرگز از آنچه ما آن را «مکاشفه خاص» می‌نامیم بهره‌مند نبوده‌اند. این بدان معنا نیست که آن مردمان از خدا شناخت ندارند. علاوه بر این مکاشفه کتاب مقدس، مکاشفه دیگری وجود دارد که خدا آن را به جمیع انسانها عرضه می‌دارد.

میان تفسیرگران کلام خدا این بحث وجود دارد که آیا همه انسانها از این مکاشفه عام خدا باخبرند؟ پاسخ عده‌ای از آنها مثبت است، در حالی که پاسخ شماری دیگر منفی است، زیرا معتقدند انسان آن قدر با خدا دشمنی و خصومت دارد که نمی‌تواند به این مکاشفه برسد. تشبیه معروفی وجود دارد که مردی را در حال قدم زدن در این کره خاکی به تصویر می‌کشد، گویی در یک تماشاخانه یا سالن نمایش پرشکوه قدم می‌زند که در گوشه و کنارش شواهد و گواه وجود خدا در خلقت به چشم می‌آید. اما آن مرد نابینا است. نکته این است که هر قدر هم نور موجود باشد، چشمان آن مرد بسته و کور است و نوری را مشاهده نمی‌کند.

اما پولس به صراحت روشن می‌سازد که خدا نه فقط این مکاشفه را می‌دهد، بلکه ذهن انسان را روشن می‌گرداند تا به شناخت حقیقی خدا پی ببرد: خدا آن را برایشان ظاهر کرده است. آن مکاشفه‌ای که خدا برای جمیع انسانها آشکار می‌سازد جزئیات آموزه تثلیث یا کار مسیح نیست. ما برای آگاه شدن از کار مسیح و پی بردن به جزئیات

آموزهٔ تثلیث به کلام مکتوب خدا نیاز داریم. اما آن مکاشفهٔ عام است که پولس در ادامهٔ فصل به شرح آن می‌پردازد.

آیهٔ ۲۰ آیه‌ای کلیدی است در درک این مهم که چگونه خدا خودش را در طبیعت به جمیع انسانها مکشوف می‌سازد: زیرا که چیزهای نادیدهٔ او، یعنی قوت سَرْمَدی و الوهیتش، از حین آفرینش عالم به وسیلهٔ کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.

عمانوییل کانت، که چه بسا برجسته‌ترین فیلسوف در تاریخ تمدن مغرب‌زمین به حساب می‌آمد، نقطهٔ عطفی را در تلاش عقلانی انسان برای شناخت خدا بنا کرد. به گفتهٔ کانت، محال است با تکیه بر استدلالهای متداولی که در خصوص وجود خدا ارائه می‌شود بتوان به نتیجه رسید، استدلالهایی که معتقدند انسانها می‌توانند با نظر کردن به جهان هستی به وجود خالق جهان هستی پی ببرند، انسانها به پیرامون خود بنگرند و با خود بگویند یک چیزی باید این جهان را آفریده باشد. به گفتهٔ کانت، محال است که ما از مشاهدهٔ امور دیدنی به خدای نادیدنی برسیم.

در این خصوص، میان برترین فلسفهٔ این جهان و اعلامیهٔ پولس رسول تضادی بس آشکار وجود دارد. پولس از این شفاف‌تر نمی‌تواند به حقیقتی اشاره کند که دقیقاً عمانوییل کانت آن را از پایه و اساس غیرممکن می‌داند. پولس می‌گوید مشخصات خدای نادیدنی به شفافی در نظم و ترتیب جهان هستی مشهود است. همان‌گونه که وقتی به یک تابلوی نقاشی نگاه می‌کنیم می‌دانیم که آن تابلو خالقی دارد، می‌توانیم به این عالم هستی نیز بنگریم و بدانیم که این جهان خالقی دارد. با نگرستن به دیدنیهای این جهان می‌توان ماهیت خالقش را تشخیص داد.

از زمان آفرینش جهان هستی، این مکاشفه وجود داشته است. قطعاً، پولس به ما نمی‌گوید که تنها انسانی که به سبب انکار مکاشفهٔ الهی گناهکار شناخته شد، نخستین انسان، یعنی آدم، بود. برعکس، همان‌طور که در فصلهای ۱-۳ مشاهده می‌کنیم، پولس کل نژاد بشر را محکوم غضب خدا می‌داند، چرا که مکاشفهٔ عام خدا را منکر شده‌اند.

این شناخت تا چه مرحله‌ای پیش می‌رود؟ در آیات دیگر از کلام خدا، پولس عنوان می‌کند انسانهایی که تولد تازه ندارند خدا را نمی‌شناسند (دوم تسالونیکیان ۸:۱). فعل «نمی‌شناسند» در دسته‌بندی‌های گوناگون و متنوعی قرار می‌گیرد. یک معنای

متداولش شناختی است که به صمیمیت ربط دارد. عیسی هشدار می‌دهد که در روز قیامت مردم به او می‌گویند: «خداوندا، خداوندا، مگر به نام تو این کار را انجام ندادیم؟ مگر به نام تو آن کار را انجام ندادیم؟» عیسی به آنها می‌فرماید: «هرگز شما را نشناختم. از من دور شوید!» (متی ۲۲:۷، ۲۳). آیا این بدان معنا است که عیسی در ذهن خود از وجود آن مردمان آگاه نبود؟ به یقین که این‌گونه نیست. کلام عیسی به این معنا است که آن مردمان هیچ‌گاه با عیسی رابطه‌ای صمیمی و شخصی نداشتند، رابطه‌ای که به رستگاری شان ختم شود.

مکاشفه خدا در طبیعت ما را به شناخت صمیمی خدا نمی‌رساند، شناختی که به رستگاری مان ختم شود. حال آنکه، مکاشفه خدا در طبیعت ما را به شناختی واقعی می‌رساند، به بینش و آگاهی عقلانی می‌رساند، به شناختی می‌رساند که آن را ادراک واقعیت می‌نامیم.

این کیفرخواست به نقطه اوج می‌رسد: تا ایشان را عذری نباشد. عذری که اینجا مد نظر پولس است عذر جهالت و بی‌خبری است. در تمامی اعصار و دورانها، هم انسانهایی پا به جهان گذاشتند که به وجود خدا اعتقادی نداشتند و هم انسانهایی که به جهان ماورای طبیعی اعتقاد نداشتند و باور نمی‌کردند که انسان بتواند به وجود خدا پی ببرد. میان این دو دسته تفاوت است. یک فرد بی‌خدا رک و بی‌پرده می‌گوید خدا وجود ندارد. اما فردی که در گروه دیگر جای دارد صرفاً می‌گوید نمی‌دانم. فردی که باور نمی‌کند انسان بتواند به وجود خدا پی ببرد دلیل و برهان می‌آورد که از دانش و معرفت کافی برخوردار نیست. ترس من برای این گروه این است که آنها با این ادعا به اصطلاح کار را از این که هست خراب‌تر کنند، زیرا خدا را مقصر می‌دانند که چرا به قدر کفایت شواهد و مدارک در اختیارشان قرار نداده است.

سرپاز زدن انسان از اعتراف به وجود خدا (۱:۲۱-۲۲)

زیرا، هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند، بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت (آیه ۲۱). عجب شرح غم‌انگیزی درباره انسان!

بی‌خبری و جهالت گناه نیست، بلکه گناه این است که انسان با سرکشی و سرسختی از حرمت نهادن به خدا و جلال دادن خدا، به طریقی که درخور و شایسته آفریننده

انسان است، سرباز زند. به نظر من، واژه «باطل» زنده‌ترین واژه در دایره واژگان است. این حقیقت که هر تلاش و تکاپو و زحمتی پوچ و بیهوده و بی‌معنی خواهد بود روح و جانم را آزار می‌دهد.

در طی تاریخ، فیلسوفان جهان در خصوص وجود خدا اختلاف نظر داشته‌اند. چرا؟ پولس این پرسش را پاسخ می‌دهد: در خیالات خود باطل گردیده. این بطلت جستجو با تکیه بر عقل و خرد چه زمانی خودش را نشان می‌دهد؟ بنا به گفته پولس رسول، پس از گام‌های نخستنی که انسان برمی‌دارد تا از حرمت نهادن به خدا سرباز زند، این بطلت جستجو با تکیه بر عقل و خرد خود را نشان می‌دهد. منظور پولس این است که مقوله وجود خدا، در تجزیه و تحلیل نهایی‌اش، پرسشی وابسته به عقل و خرد نیست، بلکه بیشتر یک پرسش اخلاقی است. گمانه‌زنی‌ها و گمان‌پردازی‌های انسان به تاریکی ختم می‌شود، زیرا آن گمانه‌زنی و گمان‌پردازی از همان ابتدا از انکار موضوعی آغاز می‌گردد که انسان می‌داند آن موضوع حقیقت است. منظوم را به شکل دیگری بیان می‌کنم. مشکل انسان این نیست که به قدر کفایت از خدا شناخت ندارد. مشکل انسان این است که از شناخت خدا و از تصدیق این حقیقت که خدا وجود دارد سرباز می‌زند و این مشکلی است که از نقطه نظر اخلاقی، در نهایت، به شرافت و صداقت مربوط است. پولس می‌گوید انسان جستجو با تکیه بر عقل و خرد را با این قدم آغاز می‌کند که نمی‌خواهد آنچه می‌داند حقیقت است را تصدیق کند. این نگرش و خلق و خواست که خدا را به خشم می‌آورد.

این گناه اصلی انسان است و هیچ انسانی از این گناه معاف نیست. هر قدر هم خردمند و فرزانه باشیم، هر قدر هم دلیل و برهان و استدلالمان قانع‌کننده باشد، همه ما در محدوده ذات سقوط کرده‌مان می‌اندیشیم و استدلال می‌کنیم و به کندوکاو می‌پردازیم. طرز تفکر و دیدگاه ما از چشم‌اندازی سرچشمه می‌گیرد که آن سرچشمه به لحاظ اخلاقی به بیراهه رفته است. موضوع این نیست که انسان از شناخت آنچه خدا بر او آشکار نموده است سرباز می‌زند. موضوع این است که انسان نمی‌خواهد آن چیزی را که می‌داند حقیقت است تصدیق کند.

نباید تعجب کنیم که اندیشمندان برجسته مکتب‌های بسیار پیچیده و بغرنج فلسفی را پایه‌گذاری می‌کنند که جملگی با شخصیت خدا ضدیت می‌ورزند. در واقع، اگر کسی

منطقی باشد و منطقیش دارای انسجام، هر چقدر او اندیشمندتر و فرزانه‌تر و روشنفکرت‌تر باشد، خودش را از این نتیجه‌گیری که خدا وجود دارد دورتر و دورتر می‌کند. در میان الهیدانان، اصطلاحی متداول است به نام «تأثیرات عقلانی گناه». واژه‌ای که «عقلانی» ترجمه شده است صرفاً به معنای «روان» یا «مربوط به ذهن و اندیشه» می‌باشد. پس، وقتی درباره‌ی تأثیرات عقلانی گناه صحبت می‌کنیم، منظورمان تأثیر و نفوذی است که ذات گناه‌آلود ما بر ذهن و اندیشه و طرز تفکر ما دارد.

در سیطره‌ی علم و دانش و آموزش و پرورش، عبارتی منفی به نام «دانش ستیزی» وجود دارد. دانش ستیز کسی است که از پذیرفتن علم و دانشی که برایش مهیا گشته است سرباز می‌زند. چنین فردی حاضر نیست به تحقیق و بررسی دانسته‌ها و اطلاعاتی بپردازد که با عقاید و نتیجه‌گیری‌های خودش در تضاد هستند. جناح آزادی خواهان محافظه‌کاران را ملامت می‌کنند که چرا هیچ‌گاه منابع و مطالب آزادی خواهان را مطالعه نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند در ظلمتِ محافظه‌کاری باقی بمانند. از این‌رو، محافظه‌کاران دانش ستیز لقب می‌گیرند. به همین نسبت، جناح محافظه‌کاران آزادی خواهان را متهم می‌کنند که چرا هیچ‌گاه منابع و مطالب محافظه‌کاران را مطالعه نمی‌کنند. از این‌رو، آزادی خواهان فقط در دایره‌ی بسته‌ی خودشان و در حلقه‌ی هوادارانشان صحبت می‌کنند و از این دایره خارج نمی‌شوند. پس دانش ستیز هستند و با فکری گشوده و با صداقت و با چشم واقعیت به تحلیل و بررسی و کندوکاو اطلاعات نمی‌پردازند.

دانش ستیز کسی است که آگاهانه تصمیم می‌گیرد و انتخاب می‌کند در تاریکی باقی بماند. این انتخاب تاریکی به لحاظ اخلاقی نیز بر انسان تأثیرگذار است و صداقت و شرافت انسان را به لحاظ عقلانی زیر سوال می‌برد. منظور پولس این است که ظلمت اخلاقی ما به ذهنمان سرایت می‌کند و ما را به یک دانش ستیز و تاریک اندیش تبدیل می‌سازد که از پیروی نور سرباز می‌زنیم. نه فقط ذهن و اندیشه بلکه دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. جالب است که پولس، به جای اشاره‌ی خاص به ذهن، واژه «دل» را به کار می‌برد. به این دلیل خدا خشمگین است. او نسبت به ضعف عقلانی نژاد بشر خشمگین نیست. حرف خدا بر سر جهالت و بی‌خبری ما نیست. مشکل ما مشکلی اخلاقی است. دل انسان بر ضد خدا قد علم کرده است.

در نتیجه این تاریکی و این عدم اعتراف به وجود خدا، غرور و تکبر انسان روزافزون

می‌گردد: ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند (آیه ۲۲). این یک تناقض آشکار است. این مصیبت تأسف‌بار اندیشه و خرد انسان است که دقیقاً در اوج حماقتش به حکمت خود فخر می‌فروشد.

کتاب مقدس اعلام می‌کند ترس خداوند آغاز حکمت است (مزمور ۱۱۱: ۱۰). حکمت واقعی زمانی آغاز می‌گردد که دل انسان مایل به ستایش خدا و حرمت نهادن به او است. پس انسانی که از حرمت نهادن به خدا سر باز می‌زند در چه موقعیتی است؟ چنین انسانی ادعای حکمت می‌کند، اما احمقی بیش نیست. هیچ حماقتی بدتر از این نمی‌باشد که یک احمق تصور کند حکیم است. کتاب مقدس فرد احمق را بنا بر ضریب هوشی یا قدرت اندیشه و عقل و خرد او نمی‌سنجد تا بر آن مبنا وی را احمق بنامد، بلکه ارزیابی وضعیت روح و روان و دل و جان آن شخص به لحاظ اخلاقی و روحانی احمق بودن یا نبودن وی را مشخص می‌سازد. به گفته مزمور نویس، احمق کسی است که در دل خود می‌گوید خدا وجود ندارد (مزمور ۱۴: ۱). بنابراین، بی‌خداگرایی و ندانم‌گرایی صرفاً تئوریهای گمراه‌کننده‌ای نیستند که بتوان با مطالعه بیشتر و کسب اطلاعات بیشتر به اصلاح آنها پرداخت. هم‌بی‌خدا بودن گناه است هم این گناه است که کسی باور نداشته باشد می‌توان به وجود خدا پی ببرد. انسانها باید از این دو گناه توبه کنند، چون خدا خودش را به انسانها مکشوف نموده است.

با این حال، برخی مدعی هستند که انسانها به سبب نیازشان، که ریشه در روان‌شناسی دارد، وجود خدا را باور می‌کنند. بخشی از تأثیرات جنبشی که به «جنبش روشنگری» شهرت داشت این بود که هواداران این جنبش معتقد بودند برای تحلیل انسان و دنیایش دیگر لزومی به وجود خدا نیست. پس از اعلام این نظریه، مجموعه مطالعاتی در خصوص این پرسش به انجام رسید: اگر خدا وجود ندارد، چرا بسیاری از انسانها همچنان به خدا ایمان دارند؟

پاسخ این بود که مذهب زاییده نیاز عمیق و ریشه‌دار انسان به تسلی و ثبات است. انسان از طبیعت می‌ترسد. انسان از مرگ می‌ترسد. انسان از استثمار اقتصادی می‌ترسد. پس، در هیاهوی این عالم هستی متخاصم و بی‌اعتنا، به دنبال پایگاه امید است. از این رو، انسان خدا را به تصویر خودش می‌آفریند تا این نیاز عمیق روان‌شناسی را برطرف سازد و به تسلی و امنیت برسد. به بیان دیگر، انسان صرفاً به این دلیل خدا را باور دارد که نیاز دارد خدا را باور داشته باشد.

در این نظریه، بینش و دیدگاه مهمی نهفته است. من اعتراف می‌کنم که به لحاظ روان‌شناسی، از اساس و بنیان، نیاز دارم که خدا را باور داشته باشم. نمی‌توانم تصور کنم این جهان هستی جهانی گنگ و تهی است و من هم یک تودهٔ پوچ و بی‌معنی پُروتوپلاسم هستم که از ناکجا آباد آمده‌ام و تقدیرم این است که نیست و نابود گردم و به ناکجا آباد و نیستی بازگردم. من باید بدانم زندگی ام عبث و بیهوده نیست. تنها چیزی که فکر و دلم را سیراب می‌گرداند تصدیقِ شفاف و روشنِ وجود خدا است. من با گفتهٔ آلبر کامو موافقم: «اگر خدا وجود ندارد، تنها پرسشی که برای انسان باقی می‌ماند و باید با جدیت به آن توجه کند پرسش دربارهٔ خودکشی است.» در کام تاریکی فرو می‌رفتم اگر مجبور بودم از اعتقادم به وجود خدا دست کشم.

اما این را هم می‌دانم که ممکن است در تصوراتمان باورهایی را به وجود آوریم که با واقعیت همخوانی نداشته باشند، باورهایی که وقتی به مرحلهٔ ارزیابی می‌رسند امیدی به تداومشان وجود ندارد. حتی اگر خدایی وجود نمی‌داشت، این امکان وجود داشت که انسان خدایی اختراع کند. اما باید این را هم در نظر داشته باشیم که ممکن است انسانها به سبب همان نیازهای روان‌شناسانه وجود خدا را انکار کنند. در واقع، دلایل قدرتمند و متقاعدکننده‌ای وجود دارند که بتوانند وجود خدای کتاب مقدس را انکار کنند. چرا؟ چون خدای کتاب مقدس هولناک‌ترین وجودی است که انسان می‌تواند با او روبه‌رو شود. به قول نویسندهٔ کتاب عبرانیان: «افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است» (۳۱:۱۰).

کتاب مقدس، بارها و بارها و بارها، پیوسته اعلام می‌کند که وقتی انسانها با خدای زنده روبه‌رو می‌شوند، ترس و لرز وجودشان را فرا می‌گیرد. وقتی اشعیا با قدوسیت خدا روبه‌رو شد، چنین گفت: «وای بر من که هلاک شده‌ام، زیرا که مرد ناپاک لب هستم» (۵:۶). به لحاظ روان‌شناسی، اشعیا به عبارتی فروپاشی خود را تجربه نمود. حقوق نیز زمانی که خدای زنده را دید، چنین گفت: «چون شنیدم، احشایم بلرزید و از آواز آن لبهایم بجنبید و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده، در جای خود لرزیدم» (۱۶:۳). ایوب خدا را دید و گفت: «من حقیر هستم و به توجه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشته‌ام» (۴:۰۴). بارها و بارها، هنگامی که خدا خودش را در قدوسیتهش هویدا می‌سازد، انسانها را ترس فرا می‌گیرد، ترسی فراتر از ترس ناشی از گردباد یا ترس از یک بیماری. خلاصه اینکه، قدوسیت خدا برای انسان گناهکار یک ضربهٔ روحی است.

پطرس و شاگردان مسیح، پس از شبی که به صید ماهی مشغول بودند، با قایق خالی بازگشتند. وقتی به ساحل رسیدند، عیسی فرمود: «به میانۀ دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیندازید.» بدیهی است که پطرس از این کلام عیسی دلگیر گشت. به هر حال، او یک ماهیگیر حرفه‌ای بود. اما، به محضی که دامهایشان را در آب انداختند، آن قدر ماهی صید کردند که قایقشان در آستانه غرق شدن بود. به نظر شما، عقل و منطق حکم می‌کرد پطرس چه واکنشی نشان دهد؟ اگر من جای پطرس بودم، بی‌درنگ، با عیسی قرارداد می‌بستم تا در تجارت صید ماهی با من شریک شود. اما پطرس این کار را نکرد. او به عیسی نگریست و گفت: «از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم» (لوقا ۵: ۸). آیا این واکنشی عجیب نیست؟ پطرس می‌گوید: «عیسی، لطفاً برو! تو آسایش مرا به هم می‌زنی. تو مرا می‌ترسانی. تو روح و روانم را منقلب می‌کنی. می‌خواهم از اینجا بروی. لطفاً برو!»

به گفته کلام خدا، تمایل ذاتی انسان این است که از حضور خدا بگریزد. به لحاظ روان‌شناسی، خوی و منش و گرایش ذاتی و فطری ما این است که از خدا دور شویم، نه اینکه به سوی خدا بیاییم.

بت پرستی (۲۳:۱)

جلال خدای غیر فانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند (آیه ۲۳).

تکلیف کسانی که هرگز کلامی درباره مسیح نشنیده‌اند چه می‌شود؟ با توجه به تجربه تدریس در الهیات، باید بگویم بیشترین کسانی که این سوال را مطرح می‌کنند دانشجویان الهیات می‌باشند. گاه، این پرسش بدین شکل مطرح می‌شود: تکلیف آن فرد بینوا و معصوم و بی‌گناه در آفریقا که هرگز کلامی درباره مسیح نشنیده است چه می‌شود؟ سریع‌ترین پاسخ این است: برای چنین فردی هیچ اتفاقی نمی‌افتد. آن فرد بینوا و معصوم و بی‌گناه در آفریقا احتیاج ندارد درباره عیسی مسیح کلامی بشنود. آن فرد بینوا و معصوم و بی‌گناه در روسیه به انجیل نیاز ندارد. آن فرد بینوا و معصوم و بی‌گناه در آمریکا به انجیل نیاز ندارد. هرکسی که معصوم و بی‌گناه باشد به شنیدن انجیل مسیح نیاز ندارد. انجیل مسیح بشارتی است که باید به انسانهایی اعلام شود که گناهکارند و کیفرخواست خدا برای آنها صادر گشته است.

سوال این پرسشگران واقعاً اشتباه است. سوال آنها باید این باشد: تکلیف آن فرد بینوا و گناهکار در آفریقا که هرگز کلامی درباره عیسی مسیح نشنیده است چه می شود؟ می توانیم آن پرسش را به این شکل مطرح کنیم: آیا در آفریقا یا در آسیا یا در استرالیا یا در هر نقطه دیگری از جهان انسان معصوم و بی گناهی وجود دارد؟ در رساله رومیان فصل ۱، پولس به نکته ای اشاره می کند که درباره آن در فصل ۳ به نتیجه گیری می رسد. آن نتیجه گیری این است که هیچ انسان معصوم و بی گناهی در هیچ کجا وجود ندارد. کل انسانها باید در محکمه خدا بایستند و همه محکوم خواهند بود. همه انسانها به گناه مبتلا و آلوده اند و گناه همه انسانها را فاسد کرده است، چه گناه اولیه آدم چه گناهی که انسانها خودشان مرتکب می شوند.

طبق آنچه در عهد جدید می خوانیم، این مشکل زمانی پیچیده تر می گردد که کسانی که انجیل مسیح را می شنوند در موقعیتی دو چندان خطرناک قرار می گیرند. وقتی پیغام انجیل را می شنوند، خدا آنها را به سبب واکنشی که به انجیل نشان می دهند مسوول و پاسخگو می گرداند. از این رو، چه بسا استدلال عده ای چنین باشد: «آیا بهتر نیست انسانهای ساکن در نقاط دورافتاده جهان را به حال خودشان بگذاریم و هیچ گاه درباره انجیل به آنها چیزی نگوییم؟ زیرا، به محضی که به آنها بشارت دهیم، مسوولیت و پاسخگویی شان را به خدا تشدید می کنیم و بر آن تأکید می ورزیم.» روند بشارت در گوشه و کنار جهان با مخالفت هایی این گونه روبه روست.

یک چنین اظهار نظرهایی صرفاً بر احساسات و ساده لوحی استوارند. پولس رسول به ما می گوید بومیان آفریقا یا هر نقطه دیگری از جهان به انجیل عیسی مسیح محتاج هستند، زیرا کل انسانها به خاطر سر باز زدن از مکاشفه عام خدا محکوم به غضب خدا می باشند.

پس این پرسش می تواند به شکل دیگری مطرح شود: آیا خدا کسی را که هرگز بشارت درباره عیسی به گوشش نرسیده است، به خاطر ایمان نیاوردن به عیسی، مجازات می کند؟ پاسخ به این پرسش بسیار مستقیم و بی حاشیه است. خدا هیچ کس را به خاطر نپذیرفتن پیغامی که هرگز نشنیده است یا هرگز فرصت شنیدنش را نداشته است مجازات نخواهد کرد. اگر کسی در کل زندگی اش نام عیسی مسیح را نشنیده باشد، خدا آن شخص را به خاطر ایمان نیاوردن به عیسی مسیح مجازات نمی کند. بر چه اساسی این را می گوییم؟ بر این اساس که خدا عادل و باانصاف است.

مشکل کلی پرسش نامبرده به موضوع بسیار مهمی ربط دارد که معمولاً نادیده گرفته می‌شود. حتی مسیحیان چنین می‌پندارند که تنها گناه بسیار زشت و نکوهیده‌ای که خدا را بر آن می‌دارد تا انسانها را کیفر ابدی دهد گناه ایمان نیاوردن به عیسی مسیح است. اما چگونه به این نتیجه رسیده‌اند؟ یادمان باشد که غضب خدا صرفاً بر آنانی که به عیسی ایمان نیاورده‌اند جاری نیست، بلکه غضب خدا بر کسانی جاری است که از خدا روی گردانده‌اند. عیسی به این جهان آمد تا انسانهایی را نجات بخشد که با خدا غریبه بودند. جان کلام رساله رومیان فصل ۱ این است که واکنش کل نژاد بشر به مکاشفه‌ای که از خدا در دست دارند عادل شمرده شدن آنها را به یک ضرورت تبدیل می‌کند. همین واکنش کل نژاد بشر به مکاشفه خدا است که آمدن مسیح را واجب و ضروری می‌سازد.

مخالفتی که معمولاً از جانب منتقدان خدمتهای بشارتی مطرح می‌شود این است: «به این بومیان کاری نداشته باشید. آنها خودشان آدمهای مذهبی هستند و نیاز ندارند کلیسای مسیحی با آداب و تشریفات خاص خود بر سر راهشان قرار بگیرد. آنها خدا را به همان شکلی که می‌شناسند پرستش می‌کنند.»

علاوه بر این، با فرضیه‌های شماری از جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان و فرهنگ‌شناسان روبه‌رو هستیم که به یک روند تکامل مذهبی معتقد هستند. نظریه این افراد به این شرح است: مذهب، در کنار سایر جنبه‌های زندگی، جزئی از یک روند تکاملی است که این روند، مانند هر روند معمول تکامل، از مراحل ساده و ابتدایی شروع می‌شود و به مراحل دشوار و پیچیده می‌رسد. پس مذهب نیز از یک مرحله بسیار ساده و ابتدایی آغاز گشته است و به تدریج شکل و قالب پیچیده‌تری به خود گرفته است.

بنا بر این نظریه، مذهب از یک گام اولیه آغاز می‌شود که آن را «روح‌گرایی» می‌نامیم. «روح‌گرایی» یک باور و جهان‌بینی خرافه می‌باشد که معتقد است اشیای بی‌جان مانند سنگها و همچنین درختان و حیوانات دارای روح هستند. نقطه شروع مذهب در شکل ساده‌اش زمانی بود که انسانها روح ساکن در درختان را می‌پرستیدند. اما، با پیشرفت انسان و گذر تاریخ، انسانها فرهیخته‌تر شدند و از مراحل ساده‌تر عبور نمودند و به چندخدایی رسیدند. سپس به پرستش یکی از این چند خدا متمرکز گشتند، به این معنا که هر قوم و ملت صاحب یک خدا بودند که فقط به مرزهای جغرافیایی همان قوم و ملت محدود بود و بر یک جماعت مشخص حاکمیت داشت: یک خدا برای

فلسطینیان، یک خدا برای آموریان، یک خدا برای یهودیان، و این روال ادامه یافت. سرانجام، در این پیمانۀ تکامل و روند و پیشرفت، به یک تنوع و گوناگونی پیچیده و فرهیخته‌ای از یکتاپرستی رسیدیم.

این نظریه، که مورد تأیید بسیاری از پژوهشگران جهان است، با کلام پولس در رسالۀ رومیان فصل ۱ تضادی آشکار دارد. پولس تکامل مذهب را تعلیم نمی‌دهد، بلکه نزول مذهب را؛ نه یک پیشرفت بلکه یک پسرفت. او می‌گوید یکتاپرستی اتفاقی نیست که به مرور زمان در نتیجه تلاش و تکاپو و پیشرفت انسان و به سبب دست‌آوردهای او به ظهور رسیده باشد. برعکس، وقتی انسان به درک روشن و شفاف از خدای آسمان و زمین می‌رسد، آن‌گاه، یکتاپرست می‌شود. به سبب واکنش گناه‌آلود انسان به این خدای یکتا است که مذهب به سیطرۀ بت پرستی سقوط می‌کند.

از چشم‌انداز پولس، اینکه کسی صرفاً به یک مذهب پایبند باشد از گناهِش در حضور خدا کم نمی‌کند. برعکس، مذهب گناه و تقصیر انسان را شدت می‌بخشد، چون حکم خدا به انسان این نیست که مذهبی باشد، بلکه خدا را به شایستگی پرستش نماید. اساسی‌ترین و جدی‌ترین امری که خدای کتاب مقدس آن را منع می‌نماید بت پرستی است. انسانها نه فقط از پرستش خدا سر باز زده‌اند، بلکه مخلوق را به جای خالق پرستیده و به عظمت خدا اهانت کرده‌اند.

در دوران عهدعتیق، این موضوع نکته‌ای قابل توجه بود. انبیا پیوسته و مدام بر بت پرستان نهیب می‌زدند. جوهر و ماهیت بت پرستی این است که فساد این دنیا را جایگزین عظمت و ابهت خدا کنیم، جلال خدا را با جلال یک مار یا یک تمساح یا یک تکه چوب معاوضه کنیم.

بت پرستی اتفاقی است که در همه سطوح زندگی انسان در هر فرهنگ و جامعه‌ای روی می‌دهد. حتی می‌توانیم مسیحیت را به مذهبی بت پرستانه تبدیل کنیم، به این معنی که چیز دیگری را جایگزین جلال خدا کنیم یا به قدوسیت خدا بی‌اعتنا باشیم. به جای اینکه به خدا چون خدا بنگریم، خدایی را به شکل و سلیقه خودمان خلق کنیم. این اقدام داوری خدا را به همراه می‌آورد، چرا که خدا با بت پرستی مدارا نمی‌کند.

داوری بر بت پرستی (۱: ۲۴-۲۷)

واکنش خدا به بت پرستی چیست؟ لہذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به

ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند (آیه ۲۴). در کلام مقدس خدا، داوری خدا عدالتی متوازن است، به این معنا که میان نوع گناه و مجازاتش تناسب وجود دارد. بی‌حرمتی به خدا گناه است و مجازاتش این می‌باشد که انسانها تسلیم شرارت خودشان می‌گردند. خدا آنها را تسلیم ناپاکی و شهوات جنسی می‌گرداند.

نتیجه چه می‌شود؟ در میان خود، بدنهای خویش را خوار سازند. وقتی انسانها خدا را حرمت نمی‌نهند، باعث بی‌حرمتی به خود و خوار کردن خویشتن می‌گردند. هرکجا که بر جلال خدا تاخته شود، دیر یا زود، شرف و شأن انسان زیر سوال می‌رود. چون انسان به تصویر خدا آفریده شده است، بسیار منطقی و معقولانه است که هرگونه طرز برخورد با خدا بر انسان تأثیر گذارد. اگر خدا را مخدوش و بدنام کنیم، به همین نسبت، آن که در تصویر خدا آفریده شده است نیز از تأثیر این طرز برخورد با خدا در امان نمی‌ماند.

ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالقی که تا ابدالابد متبارک است. آمین. در آیه ۲۵، پولس به نقطه اوج این بخش از نامه‌اش می‌رسد. او نتیجه می‌گیرد که انسانها به خاطر مبادله حقیقت گناهکار هستند و حقیقت خدا را با دروغ معاوضه کرده‌اند. انسان، به عمد، دروغ را به جای حقیقت پذیرفته است. توجه کنید که پولس نمی‌تواند به خالق اشاره کند اما به صورت خودجوش لب به حمد و ستایش او ننگشاید. در لحظه‌ای که به خالق اشاره می‌کند، ندا سر می‌دهد: «که تا ابدالابد متبارک است. آمین.» در نوشته این رسول، شور و شوق در جریان است. او می‌گوید چطور انسانها می‌توانند حقیقت را بگیرند و سرکوبش کنند و به جای آن یک دروغ را بر تخت پادشاهی بنشانند؟ آدمیزاد تا آنجا سقوط کرده است که در واقع مخلوق را به جای خالق متبارک عبادت و خدمت می‌کند.

از این سبب، خدا ایشان را به هوسهای خبثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند (آیات ۲۶، ۲۷). به خاطر جنبشی که این سالهای اخیر در خصوص حق و حقوق همجنس‌گرایان در جریان است، این آیات به شدت بحث‌انگیز شده‌اند.

پولس در اینجا به جزییات ممنوعیتهای کرداری و رفتاری همجنس‌گرایی نمی‌پردازد،

بلکه همجنس‌گرایی را به طور مشخص نمونه بارز و آشکار به فنا رفتن شرف و شأن و متانت انسان معرفی می‌کند. وقتی شناخت خدا سرکوب می‌شود، ذات انسان تحت تأثیر قرار می‌گیرد و این فساد ذات خودش را در رفتار و کردار قبیح و غیر طبیعی نشان می‌دهد. در این آیات، همجنس‌گرایی مثالی از روابط غیر طبیعی انسانها است که حرمت انسانها را از بین می‌برد و شرافت آنها را پایمال می‌کند.

از این سبب، خدا ایشان را به هوسهای خباثت تسلیم نمود. در زبان یونانی، واژه «خباثت» *atimias* تلفظ می‌شود که به این معنا است: «بی حرمت». وقتی انسانها از حرمت نهادن به خدا سرباز می‌زنند، خدا آنها را تسلیم شهواتی می‌کند که عاری از هر گونه حرمت و شرافت می‌باشند.

آن شهوات ناشرافتمندانه چه هستند؟ زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند. این شهوات «بی شرافتانه» نقطه مقابل احساسات و تمایلات طبیعی و در تضاد با احساسات و تمایلات طبیعی قرار دارند.

بارها، شاهد تفسیرهایی بوده‌ام که تلاش کرده‌اند نشان دهند کتاب مقدس روابط همجنس‌گرایی را منع نکرده است. نمی‌دانم پولس رسول دیگر چگونه می‌توانست از این واضح‌تر منظور خود را بیان کند. برقراری رابطه جنسی مردان با مردان امری بس بی شرافتانه است. چنین اقدامی بسیار زشت و ناشایست و زننده است و مجازات به همراه دارد. ذات این عمل به گونه‌ای است که غضب خدا را بر انسان نازل می‌کند. پس رشد و گسترش و شاخ و برگ یافتن و فراگیر شدن همجنس‌گرایی در فرهنگ یک جامعه بازتابی است از خوار و خفیف کردن عزت و کرامت انسان و نشان از این دارد که غضب خدا بر آن جامعه نازل گشته است.

و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود واگذاشت تا کارهای ناشایسته به‌جا آورند (آیه ۲۸). خدا انسانها را در آن ظلمتی رها می‌کند که در ابتدا خودشان آن ظلمت را انتخاب می‌کنند.

بخشی از گناه آلود بودن گناه زمانی به چشم می‌آید که انسانها حقیقت را دروغ می‌نامند و دروغ را حقیقت، آن زمان که نیکویی را شرارت و شرارت را نیکویی به حساب می‌آورند. تقریباً، تا به حال، در مورد هر گناهی که انسان با آن روبه‌رو شده است روال

به این شکل بوده که یک نفر، برای دفاع از آن به لحاظ اخلاقی، پرچم فرهیختگی و فرزاندگی و روشنفکری به دست گرفته است و نشان داده که آن گناه در واقعاً بسیار هم خوب و عالی و نیکو است.

در سه دهه اخیر، این اتفاق را در خصوص معضل همجنس‌گرایی شاهد بوده‌ایم. کتابها و مقاله‌هایی که ادعای روشنفکری دارند نه فقط همجنس‌گرایی را توجیه می‌کنند، بلکه در واقع آن را یک حُسن و فضیلت به حساب می‌آورند و لب به تحسین آن می‌گشایند. مردم می‌توانند در حمایت از همجنس‌گرایی چه بسا دلیلهای و برهانهای قانع‌کننده ارائه دهند و در دفاع از آن دایم استدلال بیاورند. استدلال آنها این است که انسانها نمی‌توانند خودشان را انکار کنند، نمی‌توانند احساسشان را انکار کنند. چرا باید این افراد را از ابراز احساسات جنسی‌شان محروم کرد؟ مشکل چیست اگر دو شخص عاقل و بالغ به میل و رضایت خودشان بخواهند از رابطه جنسی با یکدیگر لذت ببرند؟ مگر به کسی آسیب می‌رسانند؟ عده‌ای بر این باورند که پولس در اینجا منظور همجنس‌گرایان نیست، بلکه فقط کسانی را هدف قرار می‌دهد که هم به جنس مخالف تمایل جنسی دارند هم به جنس موافق. به بیان دیگر، مخاطب او کسانی نیستند که با این تمایل ذاتی یا طبیعی به دنیا می‌آیند، بلکه منظور پولس کسانی هستند که با وجود تمایل طبیعی به جنس مخالف از خط قرمز عبور می‌کنند و به همجنس‌گرایی روی می‌آورند.

با این حال، باید تمایل به همجنس‌گرایی را از ارتکاب به همجنس‌گرایی تفکیک نماییم. تمایل یک همجنس‌گرا به جنس موافق موضوعی قابل بحث است، اما اگر آن همجنس‌گرا به تمایلش بال و پر دهد و اعمالی را مرتکب شود که خدا آنها را منع نموده است، آن‌گاه، مرتکب گناه می‌شود. این ارتکاب به گناه فقط زمانی می‌تواند عملی گردد که انسانها در جهانی به سر برند که ابتدا تصمیم می‌گیرند به خدا بی‌حرمتی کنند. سپس به جایی می‌رسند که شرف و حرمت و احترام را در میان خودشان و در روابط با یکدیگر زیر پا می‌گذارند.

پولس نهایت فساد و تباهی انسان و نهایت بی‌شرافتی او را در تن دادن به همجنس‌گرایی توصیف می‌نماید. سپس به گفتار خود ادامه می‌دهد و به فهرستی از عاداتهای زشتی می‌پردازد که انسان قادر به انجام آنها است. اما توجه داشته باشید که دلیل فراگیر شدن چنین شرارتی این است که روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند. به

یاد داشته باشید که داوری خدا بر انسانهایی نازل می‌گردد که می‌دانند خدا وجود دارد، اما از تصدیق وجود او سرباز می‌زنند. در زبان اصلی یونانی، واژه «دانش» دارای پیشوندی است که بر معنای آن تأکید می‌ورزد. جمله نامبرده می‌تواند به این شکل ترجمه شود: «رو نداشتند جویای شناخت کامل خدا باشند.» هدف آنها این نبود که در پی شناخت عمیق خدا باشند یا نخواستند آن شناخت جدی و عمیقی را که از آن برخوردار بودند محفوظ نگاه دارند.

از شما پرسشی دارم: چقدر برای یادگیری الهیات و مهارت داشتن در آن ذوق و شوق دارید؟ معمولاً، واژه «الهیات» به گوش مردم ناخوشایند است. مردم می‌گویند: «من به الهیات علاقه ندارم.» دلیلش این است که گمان می‌کنند مطالعه الهیات امری بسیار اندیشمندانه است و مستلزم تحقیق و پژوهش علمی در خصوص امور الهی می‌باشد. اما، به بیان ساده، الهیات یعنی شناخت خدا.

بی‌درنگ، پولس از عبارت «ایشان را به ذهن مردود وا گذاشت» به این عبارت می‌رسد: «تا کارهای ناشایسته به جا آورند.» پولس تأکید دارد که رفتار و کردار ما زاینده افکار ما هستند و عملکرد ما از دیدگاه ما سرچشمه می‌گیرد. من می‌توانم درباره دیدگاه‌ها و نظریه‌هایم سخنرانی‌ها کنم. اما این زندگی‌ام است که دیدگاه واقعی‌ام را هویدا می‌کند، چرا که رفتار و کردارم را طرز تفکر شکل می‌دهند و همواره کاری را انجام می‌دهم که در تفکر و اندیشه‌ام کاری درست و سنجیده است.

چه اموری صحیح و سنجیده نیستند؟ مملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت، پراز حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی، غمازان و غیبت‌کنندگان و دشمنان خدا و اهانت‌کنندگان و متکبران و لاف‌زنان و مبدعان شرّ و نامطیعان والدین، بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌الفت و بی‌رحم (آیات ۲۹-۳۱). منظور پولس رسول این است که وقتی ذهن و اندیشه انسان تهی از خدا باشد، زندگی‌اش نه فقط با ناپاکی و ناراستی نشان می‌گردد، بلکه ناپاکی و ناراستی، همه جانبه، در جزء جزء زندگی‌اش رخنه می‌کند.

ابتدا، پولس به طمع یا زیاد خواهی اشاره می‌نماید. طمعکار شخصی است خودمحور که ولع دارد داشته‌های دیگران را از آنها برباید و برای خود انباشته کند. چنین شخصی با هم‌نوعان خود دشمنی دارد و برای نفع شخصی‌اش از هیچ کاری دریغ نمی‌کند. در اندیشه انسان طمعکار، خدا جای ندارد. وقتی خدا را از ذهنمان بیرون رانیم، دیگر نیرویی در انسان وجود ندارد که دل و روح را از شهوتِ قدرت و زیاده‌خواهی بازدارد.

سپس پولس به واژه خبثت می‌رسد. در میان اصطلاحات الهیاتی امروز، این واژه به ذات ما که به لحاظ اخلاقی فاسد و منحرف گشته است اشاره دارد. نه فقط مسیحیان لیبرال، که باور ندارند کل کتاب مقدس الهام الهی است، بلکه بسیاری از مسیحیان انجیلی نیز از به کار بردن این واژه خودداری می‌کنند، چرا که کاربرد واژه نامبرده به اظهار نظر درباره ذات گناه‌آلود ما و اراده ما و وجدان ما و فکر و دل ما می‌پردازد. به عبارتی، کل ابعاد شخصیت ما کاملاً فاسد و منحرف است. البته این موضوع را نباید با تباهی محض اشتباه گرفت، زیرا این تباه شدن مطلق نیست. ما، که تمام و کمال در فساد و انحراف و تباهی فرو رفته‌ایم، اسیر و برده گناه هستیم (یوحنا ۸: ۳۴) و با همه وجودمان از هر فرصتی برای گناه ورزیدن استفاده می‌کنیم - در پندار و گفتار و کردار - خواه گناهان عمدی خواه غیر عمدی، خواه زیر پا گذاشتن حکم خدا خواه قصور از انجام نیکویی. این اعتراف برحق به گناهکار بودنمان ما را به رحمانیت فیض نجات بخش خدا بیشتر مدیون می‌گرداند.

«پراز حسد» صفت زشت دیگری است که پولس به آن اشاره می‌کند. این صفت زمانی بروز می‌کند که انسان به داشته‌ها و موقعیت و جایگاه شخص دیگر چشم دوزد و بر آنها حسد ورزد و غبطه خورد. این نگرش و خُلق و خوموجب می‌شود شخص حسود به داشته‌ها یا موقعیت شخص مقابل آسیب وارد کند و بکوشد آن داشته‌ها و موقعیت را از آن خود گرداند. یک لحظه به توانایی و ظرفیت انسان برای حسادت ورزیدن بیندیشید، به ویژه زمانی که یک نفر مملو از حس جاه‌طلبی و بلندپروازی کورکورانه است. تصور کنید وقتی کسی لبریز از حسادت و غبطه است، در اجتماع شما، در محل کار شما، در کلیسای شما، در خانواده شما چه اتفاقی روی خواهد داد! تصور کنید که چگونه هر پیوند روابط انسانی از هم گسسته خواهند شد. چه بدبختی و رنج و عذابی گریبانگیر زندگی مان خواهد گشت!

حال، از حسد به قتل می‌رسیم. خدا قتل و کشتن انسان را اهانت به شأن و منزلت خودش به حساب می‌آورد. در کتاب پیدایش، با نخستین حکم درباره اعدام روبه‌رو می‌شویم. دلیل این حکم چیست؟ چون انسان به تصویر خدا آفریده شده است (پیدایش ۹: ۶). جان انسان آن قدر محترم و والا و ارزشمند است که گرفتن آن جان به معنای آسیب رساندن و خشونت روا داشتن به آن کسی است که در جان و بدنش

حامل تصویر خدا می باشد. اگر برای خدا احترام قائل نباشیم، آیا واقعاً می توانیم برای انسان احترام قائل شویم؟

در نتیجه سر باز زدن از شناخت خدا، جدال و ستیزه رخ می نماید، یک روح جنگجو، کسی که اهل بحث و مجادله است. صفت بعدی مکر است یا فریب و دغل کاری و دروغ.

واژه بعدی بدخویی است که از ذهنی سرچشمه می گیرد که برای امور الهی احترام قائل نیست. خدا حکم دوست داشتن خدا و محبت به همسایه را به هم پیوند می دهد (متی ۲۲: ۳۶-۴۰). نمی توانیم از خدا متنفر باشیم و همسایه مان را دوست نداریم. ارتباط میان انسانها و برابری انسانها، در نهایت، در تعهد انسان به خدا ریشه دارد. خدشه دار شدن یا خراب شدن رابطه عمودی با خدا بر رابطه افقی با انسانها تأثیری اساسی و بنیادین خواهد داشت.

سپس به غیبت کنندگان می رسیم. چه احساسی دارید زمانی که کسی درباره شما دروغ می گوید؟ چه احساسی دارید زمانی که مردم ساعتها به غیبت و بدگویی مشغولند و شایعه پراکنی می کنند و به بازگویی مسائلی می پردازند که اگرچه دروغ نیست اما ضرورتی هم ندارد؟ مبدعان شرّ برای شرارت ورزیدن راه و روش جدید اختراع می کنند. گویی گناه ورزیدن در حالت عادی کفایت نمی کند، پس آن قدر فرهیخته و فرزانه می گردند که راه های تازه ای برای گناه کردن فرا می گیرند. عده ای هم نامطیع والدین می گردند. اطاعت از والدین آن قدر برای خدا مهم است که آن را در ده فرمان گنجانده است. هنگامی که شاهد بی احترامی به والدین هستیم، متوجه می شویم با فرهنگی روبه رو هستیم که دیگر طالب شناخت خدا نیست. آن گاه، پولس مجموعه ای از صفات منفی را کنار هم بیان می کند. انسانها چنین می شوند: بی فهم و بی وفا و بی الفت و بی رحم.

زیرا، هرچند انصاف خدا را می دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می کنند، بلکه کنندگان را نیز خوش می دارند (آیه ۳۲). چارلز هاج چنین نظری دارد: «حظ بردن از نیکوکاران از ما انسانهای بهتری می سازد. مسرور بودن از شیرین، به یقین، ما را حتی پست تر و حقیرتر از آن شیرین می گرداند.» بیجا نیست که بگوییم، به هنگام تشویق دیگران به گناه، تباهی و فساد ما بیشتر از زمانی به چشم می آید که خودمان مرتکب گناه شویم. به یاد داشته باشید که پولس می گوید چنین

مکاشفه غضب خدا

مردمانی از حکم عادلانه خدا باخبرند. آنها برضد دانش و معرفتی که از آن برخوردارند گناه می‌ورزند. این افراد از مطالبات شریعت پاک خدا بی‌خبر نیستند. این آگاهی داشتن و باخبر بودن صرفاً بر شدت جرم و روسیاهی آنها می‌افزاید.

پرسشها:

۱. غضب خدا چیست؟ چرا خدا این خشم قدوس را دارا است؟
۲. چه تفاوتی میان بی‌دینی و ناراستی وجود دارد؟ شباهتهایشان چگونه است؟
۳. چگونه خدا خودش را به کل انسانها مکشوف می‌نماید؟
۴. آیا مشکل انسان عقلانی است یا اخلاقی؟
۵. واکنش خدا به بت‌پرستی انسانها چگونه است؟
۶. چرا انسان این مهم را سودمند و ارزشمند نمی‌پندارد که در طلب شناخت کامل خدا باشد؟

عدالت داوری خدا

(۲:۱-۲۹)

یهودیان مقصرند (۲:۱-۵)

در فصل ۱، پولس رسول بت پرستی را به شدت محکوم می نماید. او کل بت پرستان را به پیشگاه مسند داوری خدا می آورد و آنها را مقصر اعلام می کند، چون به مکاشفه عام، یعنی مکاشفه خدا از خودش به تمامی انسانها، پشت نموده اند.

اکنون، در فصل ۲، پولس رسول توجه اش را از بت پرستان به جماعت یهودیان معطوف می دارد. او چنین آغاز می کند: لہذا، ای آدمی که حکم می کنی، هر که باشی عذری نداری، زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می کنی فتوا بر خود می دهی، زیرا تو که حکم می کنی همان کارها را به عمل می آوری. روی سخن پولس رسول با قوم خویش می باشد، یعنی قوم یهود. او می فرماید قوم یهود با ارتکاب همان اعمالی که در بت پرستان محکوم می کنند خودشان را محکوم می سازند.

پولس در آیه ۲ چنین ادامه می دهد: و می دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال بر حق است. پولس رسول می فرماید انسانها به این امر واقفند که وقتی خدا بر گناه حکم می کند حکم او منصفانه است. داوری خدا فقط عادلانه نیست، بلکه خدا بر اساس حقیقت داوری می نماید. هنگامی که خدا موردی را قضاوت می کند و ما را به حضور خودش به مسند داوری می خواند، داوری اش بی نقص و بی عیب است. در شرح و روند قضاوت یا در حکم صادره امکان هیچ گونه اشتباه وجود ندارد. امکان ندارد آن قاضی جانبداری کند و از مدرک و شاهدهی واضح چشم پوشی نماید.

پولس رسول ادامه می دهد: پس، ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم می کنی

و خود همان را می‌کنی، آیا گمان می‌بری که تواز حکم خدا خواهی رست؟ (آیه ۳). پژوهشگران تقریباً یک صد سال موافقند که روی سخن پولس به طور خاص با قوم اسرائیل است، چون در قرن اول میلادی، مخصوصاً میان فریسیان، فرض بر این بود که خدا برخی موارد اخلاقی را که در بت پرستان محکوم می‌نمود به قوم یهود تخفیف می‌داد و از آنها چشم‌پوشی می‌کرد. چرا یهودیان تصور می‌کردند که خدا دیگران را محکوم می‌نمود، ولی در مورد یهودیان گذشت می‌کرد؟ یهودیان بر این باور بودند که چون میان خدا و فرزندان ابراهیم رابطه‌ی ویژه‌ای وجود داشت، خدا از گناه ایشان چشم‌پوشی می‌نمود. خدا با ابراهیم و نسل او عهدی همراه با وعده بسته بود: وعده برکت و وعده پیوستن به پادشاهی خدا. بنابراین، بسیاری به این نتیجه رسیده بودند که رستگار شدن در روز قیامت نه بر اساس کارنامه اعمال شخصی بلکه بر اساس عضویت در یک گروه یا طبقه ویژه خواهد بود. آنانی که به اسرائیل، یعنی قومی که خدا با آنها عهد بسته بود، متعلق بودند هیچ دلیلی برای ترس نداشتند، زیرا اصل و نسبشان به ابراهیم بازمی‌گشت.

شاید به نظر ما چنین دیدگاهی قابل قبول نباشد، ولی بسیاری تصور می‌کنند، چون عضو کلیسا یا گروه خاصی هستند، عضویتشان برگ ورود به پادشاهی خدا خواهد بود. پولس به اشخاصی هشدار می‌دهد که گمان می‌کنند عضویت در گروهی خاص معافیت آنها را از داوری خدا در آخر زمان تضمین خواهد نمود.

اهمیتی ندارد که متعلق به چه گروه‌هایی باشیم. یک واقعیت را باید مقابل چشمانمان نگاه داریم: در امتحان نهایی، به تنهایی در پیشگاه خدا می‌ایستیم. به عدالت پدرم نمی‌توانم دل خوش کنم، یا به عدالت مادرم یا به عدالت خواهرم یا به عظمت و شکوه کلیسایی که به آن متعلق هستیم. در حضور تخت خدا، خودم جوابگوی زندگی ام هستیم.

تا اینجا، پولس رسول این امید خوش‌باورانه فریسیان را که می‌پنداشتند از داوری خدا می‌گریختند خشکانده است.

پولس در آیه ۴ چنین ادامه می‌دهد: یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می‌شماری و نمی‌دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می‌کشد؟ خوار شمردن دولت مهربانی و صبر خدا برابر است با بی‌توجهی به آنها و بی‌اهمیت و ناچیز شمردن آنها. تا به حال، چقدر زمان صرف نموده‌ایم تا به رحمت خدا، که بر ما می‌باراند، بیندیشیم؟ در موعظه

صاحب نامش، «گناهکاران در دستان خدایی خشمگین»، جانانان ادواردز به اعضای کلیسای خویش این امر را یادآوری نمود. او گفت: «ای گناهکار، می توانی یک دلیل آوری که چرا از لحظه ای که امروز صبح از خواب بیدار شده ای خدا با شمشیر مرگ بر تو ضربه زده است؟» منظور جانانان ادواردز این بود: اگر صادقانه به یاغیگری خودتان نگاه کنید، به اینکه از لحظه ای که چشم گشوده اید با آن یاغیگری در حال عصیان هستید، آیا می توانید دلیلی منطقی داشته باشید که چرا خدا داوری اش را از شما دریغ نموده است؟ پاسختان صحیح است اگر بگویید دلیلش مهربانی و رحمت خدا است. اما شماری از انسانها همیشه از خدا عصبانی هستند. آنها احساس می کنند خدا منصفانه با ایشان برخورد نکرده است. خدا چه چیزی به ما بدهکار است؟ تحقیر نمودن دولت مهربانی و صبر خدا تنفر داشتن از رحمت خدا نیست، بلکه ناچیز شمردن آن است. بیشتر مواقع، فرض می گیریم که مهربانی خدا همیشه باید برایمان مهیا باشد. چنین گمانی خطرناک است. توجه داشته باشید که مهربانی خدا ورشکسته یا تنگ نظر نیست، بلکه دولت مهربانی است که به ما عطا می شود. واژه ای که پولس رسول به کار می برد به آن وفوری اشاره دارد که خدا بر ما می باراند، نه فقط مهربانی بلکه صبر و حلم.

هدف مهربانی و صبر و حلم خدا این است که ما را به جایگاه راستین توبه در پیشگاه خدا رهنمون کند، اما نقطه مقابلش واقع می شود. به جای اینکه با توبه و ایمان و قدرشناسی از صبر او از مهربانی خدا بهره مند شویم، فرض می گیریم که برای خدا اصلاً اهمیت ندارد که از احکام او ناطاعتی کنیم.

چنان که پولس رسول در اینجا به آن اشاره می کند، امکان دارد خدا ما را به سویی هدایت نماید که از رفتن به آنجا سرباز زنیم. خدا ما را به سوی توبه هدایت می کند، اما ما پیروی نمی کنیم. نتیجه چیست؟ در آیه ۵، با یکی از هراسناک ترین آیه هایی که در نوشته های رسولان بیان شده است روبه رو می شویم: و به سبب قساوت و دل ناتوبه کار خود، غضب را ذخیره می کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادل خدا. این آیه به اشتباه هولناک دیگری اشاره می کند که انسانها اغلب مرتکب می شوند، یعنی اگر یکبار گناه کنیم، با ده بار گناه کردن تفاوت خاصی ندارد، چون برای خدا چندان اهمیتی ندارد که چه یکبار گناه کنیم چه ده بار.

گاه، به نظرمان مضحک می آید وقتی قاتلی که به کشتار جمعی دست زده است به

هشت فقره جرم قتل درجه اول محکوم می‌شود و حکم مجازات او هشت حبس ابد متوالی است. این حکم مجازات چقدر خنده‌آور به نظر می‌آید، چرا که یک فرد فقط یکبار زندگی می‌کند، پس چطور می‌تواند حکم هشت حبس ابد را سپری کند؟ در این دنیا، چنین امری ممکن نیست، ولی در ابدیتی که متعلق به خدا است چنین امری غیر ممکن نیست. نکته این است که داوری خدا بی‌نقص خواهد بود و هر گناهی که ما مرتکب می‌شویم به شدتی که درخور گناه است مجازات خواهد شد.

وقتی از توبه کردن سر باز می‌زنیم و از مهربانی و بردباری خدا سوءاستفاده می‌کنیم، حساب منفی برای خودمان باز می‌کنیم. هنگامی که پولس رسول از «غضب را ذخیره می‌کنی» سخن می‌گوید، به فرهنگ جامعه‌ای اشاره دارد که در آن شخصی سرمایه خود را اندک‌اندک جمع‌آوری می‌کند. تا زمانی که انسانها سماجت نشان دهند، دانه به دانه، به تعداد بی‌حرمتهای و توهینهای هولناکشان به خدا می‌افزایند. سپس، آن هنگام که به انتهای زندگی‌شان می‌رسند، حساب منفی هنگفتی از گناه انباشته‌اند که به خاطر آن داوری خواهند شد.

آیا خدا ما را بر حسب اعمالمان داوری خواهد کرد؟ (۲: ۶-۱۱)

انبوه وسیعی از مسیحیان چنین پاسخ خواهند داد: «خیر، البته که نه. ما بر حسب اعمالمان داوری نخواهیم شد، عادل شمرده شدن ما بر حسب ایمان است. هیچ‌کس با اعمال عادل شمرده نمی‌شود.»

این پاسخ من را به یاد آزمونی می‌اندازد که در کلاس الهیاتی که تدریس می‌کردم برگزار نمودم. سال آخر تحصیل بود و شاگردان با پشت سر گذاشتن کلاس الهیات نظام‌مند آماده می‌شدند دوره تحصیل الهیاتی را به پایان رسانند. در آن آزمون، پرسشی با دو گزینه درست یا غلط بدین مضمون تنظیم کرده بودم: درست یا غلط - ما با ایمان عادل شمرده می‌شویم، ولی پاداش ما در آسمان بر حسب اعمالمان توزیع خواهد شد؟ تک‌تک شاگردان آن کلاس پاسخ آن پرسش را «غلط است» انتخاب کرده بودند.

طبق الهیات جنبش پروتستان، ما با ایمان عادل شمرده می‌شویم، ولی پاداش ما در آسمان بر حسب اعمالمان توزیع خواهد شد. آنانی که با ایمان عادل شمرده می‌شوند اعمال مسیح به حساب آنها گذاشته می‌شود، که به وسیله آن اعمال عادل شمرده می‌شوند. ولی پایه و اساس داوری ابدی خدا، که نسل بشر را با آن قضاوت خواهد کرد،

اعمال خواهد بود. بیش از بیست مرتبه در عهد جدید به این نکته اشاره شده است و این نکته اینجا در آیه ۶ به روشنی بیان می‌شود: خدا به هر کس بر حسب اعمالش جزا خواهد داد. پایه و اساس داوری خدا آداب و آیینی که به جا می‌آوریم، عضویت کلیسا یا روابط خانوادگی نیست. پایه و اساس داوری خدا بر حسب اعمال ما است. خدای قادر کارنامه زندگی تک تک انسانها را ارزیابی خواهد نمود.

پولس رسول به توضیح داوری می‌پردازد که در پی خواهد بود: اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند حیات جاودانی را (آیه ۷). ساختار جمله در این آیه سوال برانگیز است. منظور پولس می‌تواند این باشد که به آنانی که در اعمال نیکو ثابت قدم هستند جلال، حرمت، نامیرایی، و حیات جاودانی عطا خواهد شد. به عبارتی، برداشت ما می‌تواند این باشد که به همه آنانی که با ثابت قدمی در اعمال نیکو به دنبال جلال، حرمت، و نامیرایی هستند حیات جاودانی پاداش داده خواهد شد. پرسش دیگری که دانشجویان دانشگاه الهیات را اغلب با آن متحیر می‌سازم این است: چند راه برای رفتن به بهشت وجود دارد؟ آنها پاسخ می‌دهند: فقط یک راه برای رفتن به بهشت وجود دارد و آن راه به وسیله ایمان به عیسی مسیح مهیا است. در پاسخ می‌گوییم: درست است اگر نگاه ما واقع بینانه باشد. ولی، با نگاه نظرگرایانه، راه دیگری برای رفتن به بهشت وجود دارد که همانا نیکو زیستن است. اگر فردی با اطاعت کامل از احکام خدا زندگی کند، به عیسی مسیح نیازی ندارند. عیسی مسیح به این جهان آمد تا کسانی را نجات دهد که زندگی شان بی نقص و بی لکه نیست. فاجعه اینجا است که واقعاً هستند افرادی که باور می‌کنند زندگی شان برای رفتن به بهشت به قدر کفایت نیکو است.

و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی‌کنند، بلکه مطیع ناراستی می‌باشند، خشم و غضب (آیه ۸). پولس رسول می‌فرماید که خدا به هنگام داوری به دو حکم رأی خواهد داد: حیات ابدی از یک سو، غضب و خشم از سوی دیگر. به چه کسی حیات ابدی عطا خواهد شد؟ به کسی که در نیکوکاری اصرار می‌ورزد و بردباری پیشه می‌کند. چه کسی غضب و خشم خدا را به جان می‌خرد؟ آن که خودخواهانه جاه طلب است و مطیع حقیقت نمی‌باشد و از شرارت پیروی می‌کند.

پولس از نبوتی که در آینده به وقوع می‌پیوندد سخن می‌گوید، تصویری از وقایعی که در داوری نهایی روی خواهند داد: و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی

می‌شود، اول بریهود و پس بریونانی. لکن جلال و اکرام و سلامتی برهر نیکوکار، نخست بریهود و بریونانی نیز (آیات ۹، ۱۰).

واژه «یونانی» به هر فرد غیریهودی اشاره می‌کند. ولی ملیت یک شخص برپاداش یا کیفری که نصیبش خواهد شد تأثیر نمی‌گذارد. زیرا نزد خدا طرفداری نیست (آیه ۱۱). بار دیگر، آن دیدگاه هویت قومی و ملی که فریسیان با تمام قوا به آن چسبیده بودند، با تعلیم رسولان، در هم می‌شکند. خدا تبعیض قائل نمی‌شود. همگان براساس نیکویی یا عدم نیکویی‌شان استوار خواهند ایستاد یا خم خواهند شد. در مسند داوری خدا، نَسَب‌نامه، موقعیت اجتماعی، مقام و رتبه کلیسایی، و پیش‌زمینه قومی و نژادی هیچ شمرده خواهد شد.

غیریهودیان و شریعت خدا (۱۶-۱۲:۲)

زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند بی‌شریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند از شریعت برایشان حکم خواهد شد (آیه ۱۲). در این آیه، پولس خط فاصل بین یهودیان و غیریهودیان را در نظر دارد. شریعت خدا در اختیار یهودیان بود، در حالی که غیریهودیان آن را در اختیار نداشتند.

در آیه ۱۳، پولس رسول شرح می‌دهد: از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند، بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد. شریعت خدا، که به هنگام مناسبتها و تشریفات مذهبی گوناگونی قرائت می‌شد، به گوش قوم یهود آشنا بود. در کنیسه، طومارهای عهدعتیق، که با تشریفات بسیار رونمایی می‌گشتند، با صدای بلند خوانده می‌شدند. بسیاری از یهودیان در اختیار داشتن آن طومارها را که جزو عهد خدا با آنها بود دلیل و تضمین ورود به پادشاهی خدا می‌دانستند. آنچه باید واضح و روشن باشد پولس بازگو می‌نماید. در پیشگاه خدا، شنوندگان شریعت نیستند که عادل شمرده می‌شوند، بلکه به‌جا آورندگان شریعت.

تفسیر آیات ۱۴ و ۱۵ دشوارترند: زیرا، هرگاه امتهایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت به‌جا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند برای خود شریعت هستند، چون که از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بردل ایشان مکتوب است. . . . برخی این آیه‌ها را اشتباه تعبیر می‌کنند و می‌گویند معنای آن این چنین است که هرچند یهودیان شریعت را در اختیار داشتند، ولی آن را به‌جا نیاوردند. اما غیریهودیان، با وجود اینکه

شریعت را در اختیار نداشتند، آن را به جا آوردند. منظور این است که اشخاص غیر مذهبی می‌توانند آن قدر زندگی نیکویی داشته باشند که از طریق آن راهی ملکوت خدا شوند.

پولس واژگانش را با دقت و موشکافی انتخاب می‌کند. او نمی‌گوید غیر یهودیان، که شریعت در اختیارشان نیست، به واقع شریعت را به جا می‌آورند. او می‌گوید آنها اعمالی را که شریعت می‌طلبد انجام می‌دهند. تفاوت بسیاری وجود دارد میان این گفته و اینکه غیر یهودیان شریعت را به طور کامل به جا می‌آورند. پولس در فصل ۱ پرواضح می‌گوید که جملگی بت پرستان در داوری خدا قرار دارند و در فصل سوم این حقیقت را شفاف‌تر بیان می‌کند.

ولی بت پرستان، که عهدعتیق به گوششان ناآشنا است و هرگز آن را نشنیده‌اند، از خود رفتاری نشان می‌دهند که «عملکردهای مدنی و فضیلتی» یا عدالت مدنی نامیده شده‌اند. بت پرستانی را مشاهده می‌کنیم که با تکیه بر یک سری اصول اخلاقی از فرزندان خود مراقبت می‌نمایند و از دزدی پرهیز می‌کنند. آنها از تمامی شریعت اطاعت نمی‌کنند، چون خدا را با تمامی دل و تمامی فکر و تمامی جانشان دوست ندارند. ولی این اطاعتِ جزیی و پاره‌پاره نمودار این است که شریعت خدا به گونه‌ای محسوس در دل‌هایشان مکتوب شده است.

در این بخش مشهور در عهد جدید، با تعلیم رسولان در مورد گونه‌ای از شریعت ذاتی آشنا می‌شویم. تک تک انسانها از یک ویژگی اخلاقی برخوردارند. در طبعشان گونه‌ای از نور وجود دارد که به وسیله آن می‌توانند خوب و بد را تشخیص دهند. حتی عمانوییل کانت، فیلسوفی که پایبند مذهب نبود، بسیار کوشید این نکته را گوشزد کند که در سینه هر انسانی حس تشخیص راستی وجود دارد. صفات و خصوصیات اخلاقی، حتی در فرهنگی هم که اصلاً تکامل یافته نباشد، گواه این واقعیت است که انسان هشیار به امور اخلاقی به دنیا می‌آید. ما، همگی، دارای فهم و شعور درونی هستیم که به ما نشان می‌دهد چه چیز خوب است و چه چیز بد. خدا این شناخت اخلاقی فطری و درونی را به ما می‌بخشد.

پولس به سخنانش ادامه می‌دهد: و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مذمت می‌کنند یا عذر می‌آورند. پولس نمی‌گوید این وجدان است که خوب و

بد را نشان می دهد. وجدان و شریعت ذاتی یک چیز نیستند. وجدان بُعد دیگری است که گواهی می دهد درون ما یک عامل هشیاری به امور اخلاقی وجود دارد. وجدان داشتن ما گواه این است که ما می توانیم خوب و بد را تشخیص دهیم. شاهد هستیم که حتی ملت‌های بت پرست، که از کتاب مقدس آگاهی ندارند، برطبق وجدان عمل می کنند و اعمالشان نشان می دهد که وجدان بر آنها حاکم است. برخی بر ضد این تعلیم رسولان دلیل و برهان می آوردند و این گونه نظر می دهند: «هر جامعه‌ای را که بررسی می کنیم نوعی ویژگی اخلاقی در آن می بینیم. شاید ارزشهای اخلاقی یک فرهنگ با فرهنگ دیگر فرق داشته باشند. اما هیچ جامعه‌ای هرچند ابتدایی و تکامل نیافته را نیافته ایم که در فرهنگشان امور اخلاقی آشکار نباشد. این امر نشانگر آن است که اخلاقیات از فرهنگ ریشه می گیرد و آن حس خوب و بد را فرهنگشان به آنها تحمیل می نماید.»

به همین شکل، به ما گفته می شود که پافشاری کنونی بر اخلاقیات جنسی ثمره نفوذ دوره سلطنت ملکه ویکتوریا یا سنجشهای اخلاقی دوران مسیحیان معروف به خالصان در شهر نیویارک است. اکنون که آزادی و رهایی بر ما لبخند می زند، به این روشنفکری رسیده ایم که این اخلاقیات جنسی ثمره نگاه‌های منفی فرهنگ و جامعه آن زمان بودند.

ولی چنین توضیحی در مورد یگانه بودن ارزشهای اخلاقی و جهانی بودن آن بسیار ساده‌انگارانه است. اگر واقعیت این نبود که تک تک افراد جامعه به لحاظ اخلاقی مسوول هستند، چگونه ممکن بود جوامع انسانی در سطح جهان به این جایگاه برسند که با تسلط یافتن بر وجدانهای اعضای جامعه امور اخلاقی را به آنها تحمیل کنند؟ پولس رسول می فرماید مهم نیست که از شریعت عهدعتیق آگاهی داشته باشید یا نه. عذر و بهانه‌ای ندارید. چه ده فرمان را خوانده باشید چه نخوانده باشید، احکام خدا بر شما مکشوف است. بنابراین، شریعت خدا پایه و اساس داوری ما خواهد بود. این گفته پولس فرمایش کتاب مقدس را در جایی دیگر انکار نمی کند که می فرماید خدا تک تک انسانها را طبق نوری که بر آنها مکشوف است داوری خواهد نمود. هر قدر نور بیشتری بر انسان مکشوف باشد، به همان اندازه مسوولیتش سنگین تر خواهد بود. در آیه ۱۶، پولس می فرماید: در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود، به وساطت عیسی مسیح، بر حسب بشارت من. پولس رسول نکته جدیدی را در ادامه

سخنانش به میان می‌آورد. نه فقط داوری نهایی اجرا خواهد شد و نه فقط آن داوری طبق عدالت خدا خواهد بود، بلکه آن داوری به دست عیسی مسیح انجام خواهد شد. این حقیقت، که عیسی داور تمامی انسانها خواهد بود، با تصویری که از پسر انسان در عهدعتیق ترسیم شده، که خدا او را داور تمامی زمین مقرر نموده است، همخوانی دارد.

پولس رسول از روزی سخن می‌گوید که خدا رازهای انسانها را داوری خواهد نمود. در هرکنج و پستو و گوشه و کناری رازی نهان داریم. همه ما رازهایی داریم که می‌خواهیم از چشم دیگران پنهان نگاه داریم. اما نکته‌آیه نامبرده این است که آن رازهایی که تلاش می‌کنیم پنهان نگاه داریم، در پیشگاه خدا، برملا خواهند شد.

یهودیان و شریعت خدا (۲: ۱۷-۲۹)

پولس توجه‌اش را به آن کسانی معطوف می‌کند که به اعتمادی دروغین پناه آورده و برای گریختن از داوری خدا امیدشان را بر هویت یهودی‌شان گذاشته بودند. پولس در آیه ۱۷ آنها را مستقیماً مخاطب قرار می‌دهد: پس اگر تو مُسماً به یهود هستی. امروزه، برای بسیاری نام «یهودی» نامی ناخوشایند است. نسل‌کشی یهودیان را به خاطر آورید، آن درد و رنج تحقیرآمیزی که بر یهودیان تحمیل شد و یهودی‌ستیزی گسترده‌ای که هنوز هم در گوشه و کنار جهان وجود دارد. اما از دیدگاه تاریخ عهدعتیق و از چشم‌انداز پولس رسول، یهودی بودن افتخاری بس عظیم بود. پولس رسول به یهودی بودنش افتخار می‌کرد، که حق هم داشت به آن افتخار کند، چون میراث قوم یهود بسیار باشکوه بود و از قوم یهود مسیح ظهور نمود.

... و بر شریعت تکیه می‌کنی و به خدا فخر می‌نمایی و اراده‌ او را می‌دانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می‌گزینی و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیان و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری. پس، ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خود را نمی‌آموزی؟ و وعظ می‌کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی می‌کنی؟ و از زنا کردن نهی می‌کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی‌کنی؟ و به شریعت فخر می‌کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهاننت نمی‌کنی؟ (آیات ۱۷-۲۳).

پولس بر گناه ریاکاری تمرکز می‌کند، یعنی همان کاری را که در دیگران محکوم می‌شماریم خود به آن عمل می‌کنیم. پولس رسول این فصل از کتاب رومیان را با همین تذکر آغاز نمود: «لہذا، ای آدمی که حکم می‌کنی، هر که باشی عذری نداری، زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی فتوا بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی همان کارها را به عمل می‌آوری.»

روی سخن پولس به طور خاص با قوم یهود بود، چون به خودشان می‌بالیدند که هادی احمقان بودند تا آنها را به راه راست هدایت کنند. آنها خویشتن را معلم جاهلان می‌پنداشتند و مطمئن از اینکه هادی کوران و نور برای آنانی بودند که در تاریکی به سر می‌بردند. چرا چنین قاطعانه یقین داشتند که به درجه کمال و پختگی رسیده بودند؟ پولس این پرسش را در آیه ۲۰ پاسخ می‌دهد: و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری. یهودیان حقیقت را دارا بودند. آنها شریعت خدا را در اختیار داشتند. آنچه در اختیارشان بود آن قدر غنی و آن قدر باشکوه بود که از بالاترین بینش و حکمت فرهنگ وقت یونان باستان بسی فراتر و برتر بود. موسی از افلاطون حکیم‌تر بود. ارمیا بیشتر از ارسطو از حقیقت آگاه بود. عاموس خیلی بیشتر از سقراط عدالت را درک نمود. دلیلش این نبود که آنها متفکران برتری بودند یا ذاتاً اندیشمندانی تیزبین بودند. دلیلش این بود که با فیض خدا حقیقت برایشان مکشوف گشته بود. خدا خودش بر آن لوحه‌های سنگی نوشت و از آسمان مکشوف نمود آنچه را که حکمت اصیل بود. کلمه «فلسفه» که در نظر یونان باستان کلمه‌ای بسیار مهم بود، به معنای «دوست داشتن حکمت» است. آن دسته از کتابهای معروف به «آثار حکیمان» در عهدعتیق به این دلیل «آثار حکیمان» خوانده می‌شوند که محتوایشان حکمت کامل و بی‌چون و چرا است، حکمتی که از فکر خداوند سرچشمه می‌گیرد. یهودیان حکمت بی‌کران و والای خدا را در اختیار داشتند. جای تعجب نیست که آن چنان به خود می‌بالیدند که هادی کوران و نور برای ظلمت‌نشینان و معلم جاهلان بودند.

اما، با وجود دارا بودن غنای حکمت والا، چطور یهودیان نتوانستند خودشان تعلیم گیرند؟

پولس رسول جمله بسیار دردآوری را به زبان می‌آورد، جمله‌ای که باید هر مسیحی را اندوهگین سازد: زیرا که به سبب شما در میان امتهای اسم خدا را کفر می‌گویند، چنان که مکتوب است (آیه ۲۴).

به یاد دارم که در خصوص ارزش انسان در کار و مدیریت گردهمایی‌هایی را برگزار می‌نمودم. اکثریت شرکت‌کنندگان در این گردهمایی‌ها عضو هیچ کلیسای مسیحی نبودند. در آن گردهمایی‌ها، فرصت یافتیم با بسیاری صحبت کنم و از آنها پرسیم: «آیا تا به حال عضو کلیسایی بوده‌اید؟» تقریباً، همگی شان پاسخ دادند: «بله، زمانی عضو کلیسا بودیم.» از آنها پرسیدم: «چرا دیگر به کلیسا نرفتید؟» می‌توانم بگویم همه یک پاسخ دادند: در کلیسا، مورد بی‌لطفی و بی‌محبتی قرار گرفته بودند. تجربه تلخ و ناگوار آنها به این دلیل بود که به گمانشان کلیسا از ریاکاران پُر است.

این قضاوت اغلب نادرست است و در بسیاری مواقع تهمتی بیش نیست. مردم انتظار دارند که اعضای کلیسا کامل و بی‌عیب باشند، در حالی که شرط مطلق عضویت در کلیسا این است که کسی بپذیرد کامل و بی‌عیب نیست. تا آنجا که من خبردارم، یگانه نهادی که شرط عضویت در آن گناهکار بودن افراد است کلیسای مسیح است. بنابراین، گناه ورزیدن مسیحیان نباید برای کسی باعث تعجب شود. اما گناه خاصی وجود دارد که همانا گناه ریاکاری است.

پولس قبلاً بت پرستان را به خاطر کفرگویی به خدا محکوم نموده بود، چرا که آنها از مکاشفه خدا آگاه بودند. اما، به سبب گناه ریاکاری یهودیان، آن کفرگویی چندین برابر بیشتر می‌شد.

در آیه ۲۵، پولس رسول به ختنه اشاره می‌کند. زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمایی. اما، اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنه تو نامختونی گشته است.

در طول تاریخ قوم اسرائیل، این باور بال و پرگرفت که ختنه، آن آیین مقدس که نشان عهد و پیمان عهد عتیق بود، برای رستگار شدن کفایت می‌کرد. امروزه، در کلیسا، این اشتباه مشابه وجود دارد که برخی باور دارند تعمید در آب ضامن رستگاری است. یکی از مجتهدان یهود چنین تعلیم می‌داد: «ختنه ما را از جهنم می‌رهاند.» همان مجتهد در نوشته‌هایش اشاره می‌کند که ابراهیم خودش بردوازه جهنم نشسته است و اجازه نمی‌دهد هیچ اسرائیلی ختنه شده به آنجا قدم بگذارد.

پولس می‌فرماید که ختنه ارزشمند است اگر کسی شریعت را رعایت کند. واقعیت امر این است که ختنه نشان تعهد آن کسی است که قول می‌دهد پایبند شریعت باشد. ولی اگر شخصی شریعت را زیر پا گذارد، گویی ختنه بودنش به ختنه نبودن تبدیل می‌شود. پولس بارها و بارها به همین نکته می‌رسد، اما هر بار، کمی، از زاویه‌ای دیگر.

او می‌گوید یگانه ارزش در روز داوری عدالت راستین است. اگر فردی احکام خدا را به جا نیاورد، ختنه بودنش به ختنه نبودن تبدیل می‌شود و در نظر خدا بت پرست به حساب می‌آید.

پس، اگر نامختونی احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونی او ختنه شمرده نمی‌شود؟ (آیه ۲۶). پولس همان نکته‌ای را که قبلاً به آن اشاره نموده بود گوشزد می‌کند. اگر غیر یهودیان بر اساس شریعت ذاتی زندگی کنند، برای خدا قابل احترام است.

و نامختونی طبیعی هرگاه شریعت را بجا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کُتب و ختنه از شریعت تجاوز می‌کنی (آیه ۲۷). اگر شخص ختنه نشده از آنانی که ختنه هستند عادل تر باشد، سبب می‌شود که تقصیر آن ختنه شدگان دو چندان گردد، چون ختنه نشدگان با کمترین داشته‌ها بیشترین دست‌آوردها را حاصل نمودند.

پس از این نکته، پولس رسول در آیات ۲۸ و ۲۹ به نتیجه‌گیری می‌پردازد: زیرا آنکه در ظاهراست یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است ختنه نی، بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خدا است. برخلاف پولس، یهودیان امید ابدیتشان را صرفاً بر این بنیان نهاده بودند که از نوادگان ابراهیم بودند. پیش از این، همین افراد، با تکیه بر دلایلی مشابه، سخنان یحیی تعمید دهنده را مردود شمرده بودند (متی ۹:۳؛ یوحنا ۸:۳۳، ۳۹).

در آیین ختنه، پاره‌ای از بدن جدا می‌گشت و به دور افکنده می‌شد. ختنه درونی به دست روح خدا انجام می‌گردد، هنگامی که سخت‌دلی از ما برداشته می‌شود و تولد تازه (نوافرینی) سبب می‌شود دل‌مان نسبت به امور الهی زنده گردد.

آیا این پایانی درخور برای استدلال فصل ۲ نیست؟ آن هدفی که پولس رسول نشانه گرفته این است: خدا به دل نگاه می‌کند. ما می‌توانیم با آرایش و پیرایش ظاهرمان به حضور خدا برویم. ولی، اگر دل‌مان ختنه نشده باشد، هر آرایش و پیرایشی بیهوده خواهد بود. یهودی واقعی کسی است که از درون یهودی باشد و ختنه واقعی ختنه دل است به دست روح خدا، یعنی به دست روح القدس و نه به آنچه مکتوب است.

پرسشها:

۱. چرا پولس می‌گوید یک یهودی عذر و بهانه‌ای ندارد؟ عملکرد یهودیان چه بود؟
۲. چرا فریسیان با خود می‌اندیشیدند که در روز داوری در امان خواهند بود؟
۳. مهربانی و صبر و تحمل خدا چه هدفی را دنبال می‌کند؟
۴. معنی این جمله چیست: «غضب را ذخیره می‌کنی برای خود»؟ آیا بر حسب اعمال داوری خواهید شد؟
۵. آیا انسان با قابلیت تشخیص خوب و بد به دنیا می‌آید؟ آیا «شریعت ذاتی» به این امریاری می‌رساند؟

امتیازهای یهود و آموزهٔ تباهی کامل

(۱۲-۱:۳)

امتیازهای یهود (۱۲-۱:۳)

فصل ۳ با این پرسش آغاز می‌گردد: پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟ طرح این پرسش از جانب پولس دور از ذهن نبود، چون چندی قبل به این موضوع اشاره نموده بود که یهودی بودن تضمین ورود به ملکوت خدا نبود و حتی ختنه که نشان عهد با یهود بود نیز ورود به بهشت را تضمین نمی‌کرد. از این رو، پولس این دو پرسش را مطرح می‌کند: یهودی بودن چه امتیازی دارد؟ ختنه شدن چه ارزشی دارد؟ با توجه به استدلال پیشین پولس، انتظار داریم بگویید یهودی بودن امتیازی ندارد و از ختنه شدن واقعاً سودی حاصل نمی‌گردد. اما پولس این را نمی‌گوید. در واقع، او خلافتش را می‌گوید: بسیار از هر جهت!

اول آنکه، بدیشان کلام خدا امانت داده شده است (آیهٔ ۲). آن امتیاز ویژه‌ای که در میان سایر امت‌های جهان فقط به اسراییل تعلق داشت این بود که آنها صاحب کلام عهدعتیق بودند. هر یهودی کلام خدا را در کنار خود داشت. هر یهودی مجبور نبود صرفاً با نگرستن به طبیعت از امور الهی آگاه گردد.

آیا عضو کلیسا بودن مزیتی دارد اگر شما عضو صادق و خالص آن نباشید؟ البته بدیهی است که عضویت کلیسا شامل غیرایمانداران نیست. کلیسا فقط کسانی را به عضویت می‌پذیرد که به ایمان خود معترف هستند و خود را ایماندار می‌دانند. اما این را هم می‌دانیم که صرفاً همهٔ کسانی که اعتراف می‌کنند به مسیح ایمان دارند ایماندار واقعی نیستند.

این یکی از دلایلی است که الهیدانان کلیسای مشهود را از کلیسای نامشهود تفکیک نموده‌اند. کلیسای مشهود نهادی است تشکیل یافته از اعضای که نام هر عضو آن ثبت گشته است. کلیسای نامشهود به شماری از اعضای کلیسای مشهود اشاره دارد که ایمانداران راستین مسیح هستند. کلیسای نامشهود از آن جهت که به چشم دیده نمی‌شود نامشهود نامیده نمی‌شود، بلکه چون دل آنها بر ما مشهود نیست. اگر کسی بگوید ایماندار است، من حق ندارم اعتراف ایمانش را انکار کنم. فقط خدا از واقعی بودن ایمان آن شخص باخبر است.

چه فایده که کسی ایماندار واقعی نباشد، اما عضو کلیسای مشهود باشد؟ به منظور توضیح بیشتر، از مثال سه دایره هم‌مرکز استفاده می‌کنم. دایره بزرگ‌تر و بیرونی نمودار کل انسانها است. دایره میانی نمودار همه کسانی است که عضو کلیسای مشهود هستند. دایره درونی نیز نمودار جمیع ایمانداران راستین است.

اگر بخواهیم به زبان عهدعتیق و عهدجدید صحبت کنیم، کسانی که در دایره دوم قرار دارند (که در دایره درونی نیستند) عضو جماعت عهد می‌باشند. ایشان ایمان خود را اعتراف نموده‌اند و تشریفاتی را پشت سر گذاشته‌اند تا عضو این جماعت گردند. در عهدعتیق، این افراد یهودیان ختنه‌شده‌ای هستند که به واقع ایماندار نمی‌باشند. در عهدجدید، این افراد مسیحیانی هستند که در آب تعمید یافته‌اند، اما ایمانداران راستین مسیح نمی‌باشند.

حال، پرسش این است که آیا عضو دایره دوم بودن مزیت و امتیازی دارد؟ بدیهی است که هیچ چیزی قابل مقایسه نیست با دایره درونی ایمانداران راستین که از امتیاز نجات و رستگاری بهره‌مند گشته‌اند. اما در همان دایره دوم نیز طریقه‌های فیض خدا وجود دارند. طریقه‌های فیض چه می‌باشند؟ این اصطلاح قدیمی به مزایا و برکتهایی اشاره دارد که به کلیسا عطا می‌شود و خدا از آنها استفاده می‌کند تا انسانها را نجات بخشد: موعظه کلام خدا، آیین تعمید در آب، آیین عشای ربّانی، دعا و سایر موارد. با اینکه این مزایا و برکتهای صرفاً به کلیسای مشهود محدود نمی‌باشند، همه این طریقه‌های فیض در کلیسای مشهود به جا آورده می‌شوند.

پس یهودی بودن امتیاز بزرگی به حساب می‌آید، چون کلام خدا به ایشان سپرده شده بود. پولس مبحث خود را با طرح پرسش دیگری ادامه می‌دهد: اگر بعضی ایمان نداشتند، آیا بی‌ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می‌سازد؟ (آیه ۳). در اینجا، پولس توجه

مخاطبانش را به تفاوت میان خدا و انسان جلب می‌کند. ما انسانها، ذاتاً، عهدشکن هستیم. ما همیشه حقیقت را نمی‌گوییم. ما همیشه به قولها و وعده‌های خود وفا نمی‌کنیم. آیا این بدین معنا است که باید شخصیت خدا را نیز با شخصیت گناه‌آلود خودمان بسنجیم و چنین پنداریم که چه بسا خدا نیز ممکن است گاه به گاه به وعده خود وفا نکند؟ چنین پرسشی چنین پاسخی می‌طلبد: معلوم است که پولس بالحن پرتأکیدی می‌نویسد: **حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو. اصلاً، در تصور نمی‌گنجد که خدا به عهد خود پایبند نباشد.**

چنان که مکتوب است: «تا اینکه در سخنان خود مُصَدِّق شوی و در داوری خود غالب آیی.» منظور پولس رسول این است که خدا همواره عادل است، هم در داوری اش هم در سخنانش. داوود در مزامیرش یکی از شاهکارهای توبه‌نامه را به قلم درآورد. شاید بتوان گفت که این مزمور داوود زلال‌ترین نمونه یک توبه‌اصیل و واقعی است که تاکنون به قلم یک انسان نوشته شده است (مزمور ۴:۵۱). در این مزمور، داوود از خدا تمنا می‌کند که بنا بر فیض و رحمتش با او برخورد کند نه بنا بر عدالتش. حال آنکه، داوود این را تصدیق می‌کند: «تا در کلام خود مُصَدِّق گردی و در داوری خویش مُرُکی شوی.» این نکته‌ای است که در مزمور نامبرده منظور داوود است. او این واقعیت را تصدیق می‌کند که حق و عدالت این بود که خدا وی را محکوم می‌نمود.

اما، باز هم، مخالفت دیگری به میان می‌آید، چنان که یهودیان پاسخ می‌دهند: **لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه گوییم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می‌نماید؟ به طور انسان سخن می‌گوییم. هدف از طرح این پرسش بسیار دشوار چیست؟**

استدلال عده‌ای بر این بود که خدا کامل مطلق است و هنگامی که ما گناه می‌کنیم، گناه ما به عظمت خدا شهادت می‌دهد. از این رو، هرچه بیشتر گناه کنیم، عدالت خدا بیشتر پدیدار می‌گردد. پس گویا با گناه کردن عدالت خدا را نمایان می‌کنیم. ناراستی ما عدالت خدا را نشان می‌دهد. حال، اگر خدا به واسطه ناراستی ما عدالتش را نشان می‌دهد - این چیزی جز تحریف و کژاندیشی نیست - پس آیا ما به خدا لطف نمی‌کنیم که به گناه و ناراستی ادامه می‌دهیم؟

باز هم، به چنین پرسشی باید مانند پولس پاسخ داد: **حاشا! در این صورت، خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟ (آیه ۶).** اگر ناراستی ما به این دلیل توجیه می‌بود که عدالت

خدا را شفاف تر و گویاتر جلوه می‌داد، آن‌گاه، خدا دلیلی برای داوری ما نمی‌داشت. حتی باید ما را هم پاداش می‌داد و تحسین می‌نمود.

شاید کسی چنین استدلالی داشته باشد: اگر به دروغ من راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟ و چرا نگوئیم، چنان که بعضی بر ما افترا می‌زنند و گمان می‌برند که ما چنین می‌گوییم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ (آیات ۷-۸). کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که خدا توانایی مطلق دارد تا از شرارت ما نیکویی پدید آورد. برای نمونه، از طریق خیانت یهودا، خدا نجات جهانیان را به ارمغان آورد. آیا یهودا می‌تواند در پیشگاه تخت داوری بایستد و بگوید: «خدایا، مرا پاداش عظیم بده، چرا که هیچ‌کس به اندازه من به بشریت لطف نکرده است. من عیسی را تسلیم کردم تا مصلوب شود. اگر این کار را نکرده بودم، خبری از کفار در کار نبود؟»

پولس این بخش مختصر را جمع‌بندی می‌کند و می‌گوید: قصاص ایشان به انصاف است. یهودا هیچ دلیلی ندارد که بتواند مدعی پاداش گرفتن از خدا باشد. کار یهودا، همه‌جانبه، پلید بود. محکومیت او به دست خدا عدالت مطلق است، هرچند که خدا قادر بود بر شرارت او چیره گردد. این تحریف نامعقولانه حقیقت است که چنین نتیجه‌گیری کنیم که چون ناراستی ما به شکل نامستقیم بر عدالت خدا می‌افزاید، باید به شرارت ادامه دهیم تا ثمره نیکو به بار آورد.

آموزه تباهی کامل (۳: ۹-۱۲)

الهی‌دانانی که به آموزه‌های صحیح پایبند هستند تعلیم می‌دهند که انسان آن قدر به لحاظ روحانی فاسد است که می‌توان گفت به تباهی کامل و بی‌چون و چرا رسیده است. معمولاً، آموزه «تباهی کامل» به یکی از مسیحیان اصلاح‌گرای جنبش پروتستان، به نام جان کالوین، در قرن شانزدهم و یکی از پدران کلیسا در قرن چهارم، به نام آگوستین، پیوند گشته است. من، که یکی از هواداران جنبش اصلاحات کلیسا هستم، بی‌چون و چرا به آموزه تباهی کامل انسان اعتقاد دارم، هرچند که از سوءتعبیرها و تقلیدهای فراوان از این آموزه چه بسیار آگاهم. در خصوص این آموزه نقطه تفکیکی وجود دارد که اشاره به آن می‌تواند مفید باشد: تباهی کامل به معنای تباهی مطلق نیست. تباهی مطلق به این معنا است که همه انسانها تا آخرین حد ممکن شریرو پلید هستند. اما می‌دانیم که چنین نیست. هر قدر که گناه می‌کنیم، همواره باز هم

برای گناه کردن گنجایش داریم و می‌توانیم بیشتر از آنچه تصورش را بکنیم، هولناک‌تر از قبل، مرتکب گناهان بیشتر شویم.

همچنین به نظر می‌رسد عبارت «تباهی کامل» به این معنا باشد که حتی ذره‌ای ارزش و اعتبار در نژاد بشر باقی نمانده است. من در میان خدمات روحانی که به عهده دارم مشغول خدمتی هستم با این عنوان: «ارزش انسان». شاید این سوال پیش آید که چطور ممکن است کسی که به تباهی کامل انسان معتقد است بتواند در مورد ارزش انسان صحبت کند؟ به نظر می‌رسد این یک تناقض باشد. حال آنکه، من در بسیاری از سخنرانی‌هایم عنوان کرده‌ام که در خصوص مقوله مردم‌شناسی، به طور کلی، ایمان مسیحی و به طور خاص جنبش هواداران کالوین والاترین و رفیع‌ترین دیدگاه را نسبت به انسان دارا می‌باشند. اصلاً، دلیل اصلی که هواداران کالوین گناه را این‌همه جدی می‌گیرند این است که ارزش انسان برای آنها جدی است. دلیل این‌همه جدی انگاشتن گناه این است که انسان به تصویر خدا آفریده شد و باید آینه و بازتاب قدوسیت خدا می‌بود. پس این افتخار از آن ما است که حامل تصویر خدا باشیم.

اما تباهی کامل به چه معنا است؟ به زبان ساده، تباهی کامل به این معنا است: گناه بر هر جنبه از وجود ما اثر گذاشته است: فکر ما، اراده ما، و بدن ما تحت تأثیر گناه است. همه ابعاد شخصیت ما در سلطه گناهی است که کل نژاد بشر را آلوده کرده است.

این همان نکته‌ای است که پولس رسول در آیه ۹ شرح می‌دهد: پس چه گوئیم؟ آیا برتری داریم؟ اشاره او به یهودیان و غیر یهودیان است. آیا یهودیان بهتر از غیر یهودیان هستند؟ نه، به هیچ وجه. پس چه گوئیم؟ آیا ما بهتریم؟ نه، به هیچ وجه!

در فصل ۱، پولس توجه خود را به طور خاص به گناهکار بودن غیر یهودیان متمرکز نمود، یعنی کسانی که جزو اجتماع یهودیان نبودند. در فصل ۲، به گناهکار بودن جماعت اسراییل پرداخت و به این نتیجه قطعی رسید: زیرا پیش ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان، هر دو، به گناه گرفتارند.

توجه داشته باشید که پولس نمی‌گوید یهودیان و یونانیان، هر دو، گناهکارند. پیش از این، او آشکارا این حقیقت را خاطر نشان نموده بود. اکنون، می‌گوید یهودیان و یونانیان هر دو در سلطه گناهند. آیا این یعنی در داوری گناه به سر بردن، یعنی زیر بار گناه به سر بردن، یا در سلطه قدرت گناه به سر بردن؟

بهبتر است در این مورد به زبان تشبیه و کنایه صحبت کنیم. وقتی در کارمان عقب

می‌افتیم یا حقوقمان عقب می‌افتد یا در هر امر دیگری عقب می‌افتیم، وقتی احساس می‌کنیم دیگر در رأس و قلّه نیستیم، آن‌گاه، می‌گوییم در زیر قرار داریم. در زیر قرار داشتن کنایه از این است که باری گران بر ما سنگینی می‌کند، مانعی پرفشار می‌خواهد ما را در هم کوبد. برای نمونه، تصویر کتاب جان بانیان و شخصیت کتابش، زائری به نام کریستیان، به ذهنمان می‌آید. در گذر از مسیر زندگی، کریستیان زیر بار هراس‌انگیز گناه خُرد و در هم کوبیده می‌گردد. اما فقط زمانی که به پای صلیب می‌آید و منجی‌اش را ملاقات می‌کند آن بار سنگین از روی شانه‌هایش برداشته می‌شود و آن زمان است که کریستیان می‌تواند یکبار دیگر قد راست کند و آزاد و رها بایستد. پولس می‌گوید همه، یهود و یونانی، زیر بار گناه هستند.

سپس به این نقل قول طولانی از عهد عتیق می‌رسد تا این گفته‌اش را که همه انسانها زیر بار گناه قرار دارند تقویت نماید: چنان که مکتوب است که «کسی عادل نیست، یکی هم نی. کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست. همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست، یکی هم نی.»

این نقل قول یکی از بنیادی‌ترین و جامع‌ترین اظهارات ثبت شده در خصوص فساد و تباهی انسان است که موقعیت انسان را در قالب یک شرح اتهام توصیف می‌نماید. اکنون، با دقت به بررسی این نقل قول می‌پردازیم تا با حال و هوای آن آشنا تر شویم و به منظور اصلی شرح اتهامی که پولس اظهار داشته است پی ببریم.

پولس گفته خود را با اشاره به نکته‌ای آغاز می‌نماید که ما آن را در تجزیه و تحلیل دستور زبان جمله‌ای منفی و جهان‌شمول می‌نامیم: کسی عادل نیست، یکی هم نی. چگونه باید این جمله را درک نماییم؟ پولس رسول می‌گوید اگر قرار باشد انسانها با معیار شریعت خدا ارزیابی شوند، هیچ انسانی در این کره خاکی وجود نداشته و نخواهد داشت (جز عیسی ناصری) که بتواند به راستی عادل و بی‌گناه نامیده شود.

سپس می‌گوید: کسی فهیم نیست. فهیم درباره چه چیزی؟ بدیهی است که هرچند عنوان نمی‌کند، منظورش این است که هیچ‌کس وجود ندارد که واقعاً بفهمد عادل بودن به چه معنا است. عدالت خدا درونمایه این رساله است. ترتیب این عبارتها به شکلی می‌باشد که گویا یکی منشأ دیگری است. اگر هیچ فرد نیکوکاری وجود ندارد، پس کسی هم فهیم نیست. حالت دیگرش این است که اگر هیچ‌کس فهیم نیست، هیچ‌کس هم نمی‌تواند عادل باشد.

عادل نبودن ما برفهیم بودنمان اثرمی گذارد، چون اگر عادل نباشیم، توانایی نداریم مفهوم عدالت را تمام و کمال درک نماییم. ناراستی و ناپاکی بر ذهن و اندیشه ما اثرمی گذارد. حال، اگر عدالت راستین را درک نکنیم، پیامدش چه خواهد بود؟ کسی طالب خدا نیست. این جمله منشأ بسیاری از جنجالها و مجادله‌ها بوده است. تا به حال، چند بار در وصف یک غیر مسیحی این جمله را شنیده‌اید: «این درست که او مسیحی نیست، اما حق جواست و جویای خدا»؟ در واقع، بسیاری از انسانها مدعی هستند که جویای خدا می‌باشند، اما یافتن خدا برایشان بسی دشوار است. اگر حق با آنها باشد، پس پولس رسول باید در اشتباه باشد، چرا که پولس می‌گوید هیچ‌کس به طور ذاتی و فطری در جستجوی خدا و طالب خدا نیست.

مگر جزاین است که کتاب مقدس از انسانها می‌خواهد که خدا را بجویند؟ چرا عیسی می‌فرماید اول ملکوت خدا را بطلبید (متی ۶: ۳۳) یا اینکه می‌فرماید بطلبید که خواهید یافت (متی ۷: ۷)؟ به یاد داشته باشید که عیسی به ایمانداران چنین رهنمود و اندرز می‌داد. روی سخن او با شاگردانش و با کسانی بود که به او ایمان آورده بودند. آن ایمانداران توانایی داشتند طالب و جویای خدا باشند. اما، بدون ایمان، هیچ‌کس طالب خدا نیست. پس درست و سنجیده نیست که بگوییم بت پرستان و کسانی که به مسیح ایمان ندارند طالب و جویای خدا هستند.

اما چرا به نظرم می‌رسد که مردم طالب خدا هستند؟ الهیدان برجسته کاتولیک، توماس آکویناس، با این پرسش خاص در کلنجر بود. دیدگاه او در این خصوص بدین شرح است: وقتی می‌بینیم انسانها در پی یافتن حقیقت و حیات جاودان هستند و به دنبال آرامش خاطر و شادی و نشاط می‌باشند، باید بدانیم که در اصل آنها در جستجوی پیدا کردن راهی برای خلاص شدن از گناهشان هستند. اینها همان چیزهایی می‌باشند که مسیحیان به خوبی می‌دانند که فقط خدا می‌تواند به ایشان عطا کند. پس به این نتیجه می‌رسیم که چون با کوشایی و جدیت در پی اموری هستند که فقط خدا قادر است به آنها عطا کند، بنابراین، طبیعی است که باید جویا و طالب خدا باشند. به گفته آکویناس، ذات گناه‌آلود انسان دقیقاً همین است: انسان طالب سودجویی از خدا است، اما طالب خود خدا نیست.

آیا ما واقعاً خدایی را باور داریم که با ما قایم موشک بازی می‌کند و خودش را از چشم جویندگانش مخفی نگاه می‌دارد؟ آیا این تکلیف ما است که خدا را بیابیم یا این خدا

است که در جستجوی ما می‌باشد؟ کل کتاب مقدس، از باغ عدن در کتاب پیدایش تا پایان کتاب مکاشفه، خدای عظیمی را توصیف می‌نماید که طالب و جویای این است که گمشده را بجوید و او را نجات بخشد. خدا در پی ما است، در حالی که ما از خدا گریزان و فراری هستیم.

به نقل قول نامبرده به حالت نزولی نگاه کنید: اگر هیچ‌کس عادل نیست، پس به یقین هیچ‌کس فهیم نیست و اگر هیچ‌کس فهیم نیست، به یقین، هیچ‌کس واقعاً طالب خدا نیست. حال، این نقل قول را به حالت صعودی بنگرید: اگر هیچ‌کس طالب خدا نیست، بدیهی است که هرگز به این درک و فهم نخواهد رسید که خدا کیست و اگر هرگز نفهمد که خدا کیست، هرگز معنای واقعی عدالت را درک نخواهد کرد.

از این جهت، پولس می‌تواند بگوید: همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند (آیه ۱۲). وقتی از خدا گریزان هستیم، نخستین کاری که می‌خواهیم انجام دهیم این است که از مسیری که ما را به خدا می‌رساند خارج شویم. از این رو، همه به بیراهه می‌رویم. در کتاب مقدس، بارها با این تصویر روبه‌رو می‌شویم: جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده‌ایم (اشعیا ۵۳: ۶). هیچ‌کس در راه راست و مسیر کم‌عرضی که به خدا می‌رسد قدم نمی‌گذارد. برعکس، آشفته و بی‌نظم، به این سو و آن سو سرگردانیم و فقط می‌خواهیم از حضور خدا بگریزیم. همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌ایم. منظور این است که ما همه به انسانهای بیهوده و بی‌فایده‌ای تبدیل شده‌ایم که به راستی و عدالت توجهی نداریم. سپس پولس نخستین بخش از این نقل قول طولانی را پایان می‌دهد: نیکوکاری نیست، یکی هم نی. به وسعت این شرح اتهام بیندیشید. پولس صرفاً نمی‌گوید که هیچ‌کس کامل نیست و هیچ‌کس عادل نیست. اما مگر پیش از این نگفته بود که بت پرستان ذاتاً امور شریعت را انجام می‌دهند؟ بله، اما پولس در انتخاب واژگان بسیار محتاط بود. او نگفت که بت پرستان شریعت را به جا آوردند. پولس در هیچ آیه‌ای انجام حتی یک عمل نیکو را به غیر ایمانداران نسبت نداد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آیا منظور پولس در اینجا این است که اگر کسی ایماندار به مسیح نباشد، هرگز نمی‌تواند کار نیکویی به جا آورد؟ دقیقاً، منظور همین است. این ادعایی اهان‌آمیز به نظر می‌رسد. اما واقعیت این است که هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند حتی یک کار خوب انجام دهد. ما آن قدر فاسد هستیم که حتی بهترین و نیکوترین اعمالمان هم به گناه آلوده است.

وقتی خدا عملی را ارزیابی می‌کند، هم ظاهر آن عمل را در نظر می‌گیرد هم انگیزه باطنی آن را. برای نمونه، شریعت حکم می‌کند که دزدی نکنیم. حال، اگر دزدی نکنیم، نیمی از کار نیک را به جا آورده‌ایم که همانا جنبه ظاهری عملکردمان می‌باشد. اما تعلیم کتاب مقدس این است که عمل نیک واقعی برخاسته از دلی است که طالب حرمت نهادن به خدا است، دلی که خدا را دوست دارد. این جنبه باطنی عمل نیک است. اگرچه اعمال ظاهری ما تأییدی است بر ابعاد ظاهری شریعت، اگر آن عملکردها از دلی که خدا را دوست دارد سرچشمه نگیرند، خودخواهی و خودپسندی محض هستند و بس. به سبب این معیار والای نیکو بودن است که هیچ‌کس بدون ایمان به مسیح هرگز نمی‌تواند عمل نیکویی به جا آورد.

منظور چیست؟ در اینجا، صرفاً با یک مبحث الهیاتی دشوار در خصوص نیکویی نمودن روبه‌رو نیستیم، بلکه موضوعی بسیار کاربردی در میان است. پولس روی سخنش با کسانی است که واقعاً باور دارند در روز قیامت می‌توانند با تکیه بر اعمال نیک خود در پیشگاه خدا بایستند و به سبب آن اعمال نیکو وارد بهشت گردند. یحیی تعمید دهنده فریسیان را «افعی‌زادگان» نامید (لوقا ۳:۷). او فریسیان را به مارهای زهرآگین تشبیه نمود. لحن کلام یحیی تلخ و ناخوشایند است. پولس نیز همه ما را همین‌گونه توصیف می‌کند.

در به کار بردن این نقل‌قول‌ها از عهدعتیق، پولس رسول تصویری از اندامهای بدن ارائه می‌دهد، اندامهایی که در تدبیر خدا ابزار راستی و عدالت بوده‌اند، اما به ابزار شرارت و پلیدی تبدیل گشته‌اند: «گلولی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهرمار در زیر لب ایشان است و دهان ایشان پراز لعنت و تلخی است. پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است. هلاکت و پریشانی در طریقه‌های ایشان است و طریق سلامتی را ندانسته‌اند. خدا ترسی در چشمانشان نیست.»

در این آیات، از گلو و زبان و لب و دهان و پا و چشم نام برده می‌شود. انسان گناهکار بدنی را که خدا به او هدیه داده است برای مقاصد شریرانه به کار می‌برد. پولس مطلب خود را با توصیف گلو آغاز می‌نماید و عنوان می‌کند که گلو «گور گشاده» است. آیا این توصیف یادآور توبیخ عیسی بر فریسیان نیست؟ عیسی فرمود که فریسیان مانند «قبور سفید شده» بودند (متی ۲۳:۲۷). سنگ قبرهایی که با دقت و مهارت طراحی و تزئین شده و سفیدکاری می‌گشتند تا تصویری از محیطی آرام و باصفا را به

ذهن آورند و نمادی از خلوص و پاکی و پاکیزگی باشند. اما درون قبرآکنده از فساد و گندیدگی و تعفن بود و به فرموده عیسی مملو از استخوانهای مردگان.

فراموش نکنید که یهودیان تا چه اندازه در خصوص جنازه‌ها و اجساد جدی و سختگیر بودند. با توجه به اینکه کفن و دفن اجساد امکانات پیشرفته‌ای مانند امروز وجود نداشت، محدودیتها و مقررات بسیار جدی و سختگیرانه‌ای در خصوص تماس با جنازه تعیین شده بودند تا مبادا یهودیان در تماس با جنازه نجس گردند. حفظ سلامت هم موضوع مهمی بود، چرا که بیماریها به راحتی از جنازه به انسانها منتقل می‌گشتند. بنابراین، به منظور حفظ سلامت و جلوگیری از شیوع بیماریها، در روزگاران قدیم، محل دفن جنازه‌ها کاملاً پوشانده و مهر و موم می‌گشت تا هیچ‌گونه تماسی با جنازه وجود نداشته باشد.

پولس می‌گوید گلوی انسان سقوط کرده مانند قبری گشوده است که داخلش پیدا می‌باشد. گلو مجرای است به قلب ما، به درون ما. عیسی می‌فرماید دل انسان، بطن وجود انسان، فاسد است.

به زبانهای خود فریب می‌دهند. در عهد جدید، در خصوص زبان مطالب فراوانی وجود دارد. یعقوب تقریباً یک فصل کامل را به مقولهٔ زبان و توانایی زبان برای هلاکت و ویرانی اختصاص می‌دهد (یعقوب فصل ۳). به گفتهٔ یعقوب، زبان عضو کوچکی است که بسیار فخر می‌فروشد. زبان به سکان کشتی تشبیه شده است، یعنی یک قطعهٔ کوچک که مسیر یک کشتی عظیم را تعیین می‌کند. مهار زبان چه دشوار است! زبان مثل آتش است که می‌تواند یک جنگل را شعله‌ور سازد. در عهد جدید، بسیاری از گناهان به گناه زبان مربوطند. به این بیندیشید که چقدر به دیگران زخم زبان می‌زنیم، چقدر تهمت می‌زنیم، چقدر توهین می‌کنیم، چقدر مردم را بی‌دلیل به باد انتقاد می‌گیریم، چقدر با زبانمان به خدا کفر می‌گوییم، چقدر دروغ می‌گوییم و تقدس حقیقت را بی‌حرمت می‌کنیم. پولس در اینجا توجه ما را به این کاربردهای خاص زبان جلب می‌کند. انسان سقوط کرده با دروغ گفتن فساد مرگبار دلش را مکشوف می‌سازد. شیطان پدر دروغها است. شیطان از ابتدا دروغگو بود (یوحنا ۸: ۴۴). خدشه‌دار کردن حقیقت مشخصهٔ انسان سقوط کرده است. همین خدشه‌دار کردن حقیقت است که انسان را از خدایی جدا می‌سازد که دروغ نمی‌گوید.

پولس از زبان به لب می‌رسد: زهر مار در زیر لب ایشان است (آیهٔ ۱۳). لب به زهر

کشنده تشبیه شده است. ساکنان هندوستان و آفریقا با قدرت کشنده زهر مار به خوبی آشنایی دارند. این تشبیهی بسیار گویا است و براین واقعیت تأکید دارد که ما می‌توانیم با کلامی که بر زبان می‌آوریم دیگران را به شدت آزرده کنیم و با زخم زبانمان آنها را به قدری برنجانیم و بیازاریم که در تصور ننگند.

سپس پولس می‌گوید: **دهان ایشان پراز لعنت و تلخی است** (آیه ۱۴). در فرهنگ ما، معمولاً، لعنت کردن نشانه مردانگی است. گویی، اگر دهانمان از لعنت پُر باشد و کلاممان آمیخته با نیش و کنایه و تلخی، برای خود احترام خریداری می‌کنیم و ما را به چشم افرادی قوی یا بالغ نگاه می‌کنند. اما، از دیدگاه کتاب مقدس، دهانی که به لعنت باز شود دهانی تلخ و گزنده است و نشان از سقوط انسان دارد. دهان آفریده شد تا وسیله برکت و شفا باشد، تا بیانگر مهربانی و حقیقت باشد.

انسانی را تصور کنید که پیوسته از زبانش دروغ جاری است و لبهایش زهرآگین است و دهانش پراز لعنت و تلخی است. او چه انسانی است؟ در یک کلام، انسانی است متخاصم و پرکینه. این کینه و تخصص توصیفگر دشمنی انسان سقوط کرده با خدا است. انسان سقوط کرده هم با خدا هم با هم‌نوع خود و حتی با خویشان دشمن است. وقتی انسانها مملو از تلخی شوند، آن‌گاه، پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است (آیه ۱۵). انسان متخاصم و پرکینه برای خشونت شتابان است. او از ایجاد خشونت لذت می‌برد و حتی گاه به دنبال خشونت می‌دود، هدفش ایجاد خشونت است و از خشونت به وجد می‌آید. کتاب پیدایش (۶: ۱۳) به ما می‌گوید که وقتی خدا زمین را با سیل از بین برد، یکی از دلایل آن داوری این بود که جهان لبریز از خشونت بود. یکی از نشانه‌های انسان سقوط کرده این است که برای ایجاد خشونت عجله دارد.

هلاکت و پریشانی در طریقه‌های ایشان است (آیه ۱۶). خو گرفتن انسان به فریب و زخم زدن به یکدیگر و تلخی کردن و خشونت ورزیدن چه عواقب دیگری می‌تواند در پی داشته باشد؟ ما این توانایی را داشته‌ایم که همه‌گونه موانع طول عمر بشر را از سر راه برداریم: بیماریها، ایجاد راهکارهایی جهت حفظ ایمنی و امنیت و سایر موارد. اما، امروز نیز همانند قرن اول میلادی، انسان به هر کجا می‌رود هلاکت و پریشانی و ویرانی و تیره‌بختی بر جای می‌گذارد.

و **طریق سلامتی را ندانسته‌اند** (آیه ۱۷). موضوع این نیست که انسان طریق صلح و آرامش را پیش نگرفته است، بلکه انسان اصلاً مفهوم صلح و آرامش را درک نکرده

است. صلح و آرامش چیزی بود که یهودیان به آن امید و اشتیاق داشتند. اشتیاق برای صلح و آرامش آن چنان در ضمیر یهودیان ریشه دوانده بود که وقتی در مسیر راهشان با یک دوست ملاقات می‌کردند سلام و خداحافظی‌شان در یک کلمه خلاصه می‌شد: شالوم! (سلامتی). شور و اشتیاق فرزند خدا این است که این صلح و سلامتی را بشناسد، زیرا دنیا مکان صلح و آرامش نیست.

سرانجام، پولس چنین نتیجه‌گیری می‌کند: **خداترسی در چشمانشان نیست (آیه ۱۸)**. عبارت «در چشمانشان» یعنی آنچه به دیده‌مان می‌آید. «در چشمانمان» می‌تواند به معنی «چشم‌انداز» باشد. هر یک از ما چشم‌اندازی به زندگی داریم که به معنی طرز نگرش و دیدگاه ما به امور است.

پولس، در توصیف انسان سقوط‌کرده، می‌گوید که خداترسی در چشمانشان نیست. کسی که از خدا نمی‌ترسد به چه صورت به چیزهای دیگر می‌نگرد؟ می‌توانیم واژه «ترس» را در دو معنا به کار ببریم. گاه، ترس را به معنای هراس می‌پنداریم. پس پولس می‌گوید دیگر هیچ‌کس از خدا هراس ندارد. این درست است. ما به طریقی زندگی می‌کنیم که گویی خدا وجود ندارد. ما به طریقی زندگی می‌کنیم که گویی قرار نیست هرگز در پیشگاه خدا بایستیم. ما به طریقی زندگی می‌کنیم که گویی همواره از دست خدا در امان خواهیم بود و خدا اگر لازم بداند نمی‌تواند کاری بکند که ما را محزون سازد.

البته، در کتاب مقدس، مفهوم عمیق‌تر ترس خدا به معنی ترس برده‌وار نیست که باعث شود در حضور خدا از ترس به خود بلرزیم و وحشت کنیم. ترس خدا ترسی است که از حرمت و احترام به او سرچشمه می‌گیرد. این ترس یک ترس پدر و فرزندی است، ترس از اینکه مبادا کسی را که دوست می‌داریم و می‌ستاییم و محترم می‌شماریم آزرده خاطر کنیم. پولس می‌گوید نژاد بشر نژادی است که احترام را رعایت نمی‌کند. نژاد بشر نژادی است که از اساس و بنیان برای خدا ارزش قائل نیست.

در آیه ۱۹، پولس کلام خود را خلاصه می‌کند: **الآن، آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید به اهل شریعت خطاب می‌کند**. گاه، زمانی که نویسندگان عهد جدید در مورد شریعت صحبت می‌کنند، منظورشان کتابهایی است که به قلم موسی نوشته شدند، گاه به طور خاص به کتاب خروج اشاره می‌کنند، گاه به ده فرمان و گاه منظورشان احکام و قوانین فراوانی است که در سراسر پنج کتاب تورات عنوان شده‌اند.

اهل شریعت چه کسانی هستند؟ به آیه ۹ بازگردیم که پولس می‌گوید: «پیش، ادعا

وارد آوردیم که یهود و یونانیان، هر دو، به گناه گرفتارند.» آنها نمی‌توانستند زیر حکم گناه باشند، مگر اینکه ابتدا زیر حکم شریعت قرار می‌گرفتند، زیرا پولس رسول در این کتاب زحمت می‌کشد تا به ما بگوید جایی که شریعت وجود ندارد، گناه هم وجود ندارد. منظور پولس این است که تک‌تک انسانها، هر یک به نوعی، زیر حکم شریعت خدا قرار دارند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قیاص خدا آیند.

پولس صحنه دادگاه را به تصویر می‌کشد، دادگاهی که خدا بر مسند قضاوت تکیه زده است. شرح اتهام برای متهم - انسان سقوط کرده - خوانده شده است. آیا می‌توانید تصور کنید که در محضر دادگاه بایستید و شرح اتهام شما خوانده شود و قاضی به شما بگوید: «آیا دفاعی دارید؟» اما، به محضی که شروع به دفاع از خود کنید، به ناگاه، قاضی کلام شما را قطع نماید و بگوید: «حق صحبت کردن ندارید!» صحنه داوری کل نژاد بشر چنین صحنه‌ای خواهد بود.

در مزمو ۴۶، مزمورنویس می‌گوید: «بازایستید و بدانید که من خدا هستم.» معمولاً، چنین تصور می‌شود که این آیه مخاطبانش را دعوت می‌کند که با آرامش خاطر و در کمال آسودگی، در سکوت، بایستیم و در شگفتی و عظمت خدا تفکر و تأمل نماییم. اما این مزمو چنین منظوری ندارد. مزمورنویس در زبان عبری لحنی بسیار شدید را به کار می‌برد. منظور مزمورنویس این است که خدا دقیقاً می‌فرماید: «دهان فرو بندید! حرف نزنید! ساکت باشید! و بدانید که من خدا هستم.»

در بسیاری از تعالیم عیسی، به ما گفته می‌شود (یا اشاره می‌گردد) که در روز داوری سکوتی قابل توجه حکفرما خواهد بود. چرا؟ هنگامی که در مسند داوری خدا بایستیم، شرح اتهام ما آن قدر واضح و شفاف خواهد بود و مدارک و شواهد بر ضد ما آن قدر فراوان خواهند بود که هرگونه اعتراض مبنی بر اثبات بی‌گناهی مان کاری بیهوده و چه بسا حماقت خواهد بود. دیگر برای عذر و بهانه آوردن و توضیح دادن و توجیه کردن فرصتی وجود نخواهد داشت.

خدا هرگز انسانها را به ناحق متهم نمی‌کند. این حماقت است که با شرح اتهامی که خدای قادر مطلق بر ضد ما اعلام می‌کند مخالفت کنیم. تنها واکنش مناسب به داوری خدا یا سکوت است یا ناله و زاری و التماس برای رحمت خدا. چه بیهوده است که کسی بر سر مقصرنبودنش بحث کند یا گنااهش را انکار نماید. در آن دادرسی الهی، هزینه کردن برای بهترین وکیلان دنیا فقط هدر دادن پول است. شریعت خدا

به اهل شریعت می‌گوید که هر دهانی بسته می‌شود، زیرا کل جهان در پیشگاه خدا گناهکار است. این رأی دادگاه خواهد بود در آن واپسین محکمه. همه ما در حضور خدا مقصر و گناهکاریم.

چرا پولس به خودش زحمت می‌دهد و از عالمگیر بودن گناه انسان سخن به میان می‌آورد؟ آیا پولس از آن دسته واعظانی است که گویا از زیاده‌روی در بیان فساد نژاد بشر لذت می‌برد و دلش می‌خواهد تصویر ناخوشایندی از ما ارائه دهد و ما را با حس تقصیر و گناه فلج کند؟ قطعاً که قصد پولس این نیست. اما واقعاً محال است که کسی پیغام انجیل را بشنود، اما، پیش از آن، صدای چکش دادگاه و این رأی نهایی صریح و خالی از ابهام را نشنیده باشد که او را مقصر اعلام می‌کند! تا زمانی که خودمان را فریب می‌دهیم و می‌کوشیم بی‌گناهی خودمان را ثابت کنیم یا سعی داریم گناهی را که واقعیت زندگی مان است سبک جلوه دهیم، آن را انکار کنیم یا مسوولیت گناهمان را به گردن کسی دیگر بیندازیم و دیگران را سرزنش کنیم، هیچ‌گاه نمی‌توانیم واقعاً به پیغام انجیل گوش بسپاریم. تا وقتی عدالت خدا را درک نکنیم، چگونه می‌توانیم به رحمت و فیض خدا پی ببریم؟ مفهوم اصلی فیض و رحمت به پیش‌زمینه واقعیت عدالت وابسته است.

از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد. اگر قرار بود این جمله را بنا بر اصل و قاعده منطقی ارزیابی کنیم، بی‌درنگ، متوجه می‌شدیم که در این جمله حال و هوای یک منفی‌گرایی جهانی حاکم است. این حال و هوای منفی شامل تک‌تک انسانها است. خدا می‌فرماید هیچ‌کس با انجام اعمال شریعت عادل و بی‌گناه به حساب نمی‌آید.

جنبش پروتستان و الهیات اصلاحات کلیسا، جملگی، بر این تعلیم متمرکزند. نهایتِ حماقت است که کسی به شایستگی و اعمال نیکوی خویش توکل داشته باشد.

منظور پولس از به کار بردن عبارت «عادل شمرده شدن» چیست؟ پاسخ بسیار ساده است. مشکل بشریت این می‌باشد: خدا عادل است؛ انسان سقوط کرده عادل نیست. چگونه ما که عادل نیستیم می‌توانیم عادل به حساب آییم؟ عذر و بهانه آوردن برای گناه هیچ‌گاه گناه را به بی‌گناهی تبدیل نمی‌کند. اگر یکبار گناه کنم، نمی‌توانم آن را جبران نمایم. سعی می‌کنم تاوان و خسارت گناه را پرداخت کنم و عذرخواهی

نمایم. می‌توانم همهٔ این کارها را انجام دهم، اما نمی‌توانم آن را جبران کنم. نمی‌توانم نقص را بی‌نقص گردانم.

منفی بودن جملهٔ نامبرده با این اظهاریهٔ مثبت و بسیار مهم، مبنی بر اینکه شریعت چه توانی دارد، به توازن می‌رسد: چون که از شریعت دانستن گناه است. هرچند شریعت نمی‌تواند نجات بخشد، نورافکنی است که نشان می‌دهد جمیع ما انسانها چقدر از معیار کامل و بی‌نقص خدا قاصر می‌مانیم. این تجلی معیار خدا ما را به مسیح رهنمون می‌سازد، به او که فقط خودش قادر است ما را نجات بخشد.

شناخت و معرفتی که شریعت به ما عطا می‌کند یک ادراک و بینش عقلانی است. شریعت این توانایی را دارد که ما را از درون ملزم سازد و حس ترس و تقصیر و شرم در ما پدید آورد. قدرت شریعت به گونه‌ای است که می‌تواند ما را متقاعد کند که اعتماد و توکل به عدالت خود و به اعمال نیکویمان فقط به محکومیت ختم می‌شود. شریعت پیشگام مسیح است و راه را مهیا می‌سازد تا بتوانیم مزدهٔ انجیل را پذیرا گردیم.

پرسشها:

۱. از نظر پولس، امتیازهای یهودی بودن کدامند؟
۲. چرا پولس با این استدلال که «هرچه بیشتر گناه کنیم، جلال خدا افزون‌تر می‌گردد» مخالفت می‌ورزد و آن را دیدگاه اشتباه دربارهٔ خدا و گناه به حساب می‌آورد؟
۳. چه تفاوتی میان «تباهی کامل» و «تباهی مطلق» وجود دارد؟
۴. منظور پولس چیست که می‌گوید یهود و یونانی، هر دو، به گناه گرفتارند؟
۵. آیا غیرایمانداران به همت خودشان واقعاً طالب و جویای خدا هستند؟
۶. چگونه پولس وضعیت غیرایمانداران را توصیف می‌کند؟ رفتار و کردار گناه‌آلود آنها وابسته به چیست؟

عادل شمردگی چیست؟

(۳۱-۲۱:۳)

در این بخش، پولس به توصیف آموزهٔ عادل شمردگی می‌پردازد، آموزه‌ای که دوراهی ناعادل بودن ما و عدالت کامل خدا را برطرف می‌نماید. **لکن الحال، بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنان که تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند (آیهٔ ۲۱).**

به دلیل واژهٔ «الحال» در این آیه، عده‌ای چنین نتیجه‌گیری کرده‌اند که ایمانداران دوران عهدعتیق راهی برای برطرف نمودن دوراهی آموزهٔ عادل شمردگی نداشتند و فقط اکنون در دوران عهدجدید است که عدالت خدا به وسیلهٔ ایمان برای ما مهیا می‌باشد. اما منظور پولس رسول این نیست. او می‌گوید عدالت خدا ظاهر گشته است، یعنی واضح و شفاف گشته است. ابراهیم در پی همین عدالت بود، اما فقط سایه و پیش‌درآمدی از آن را درک نمود. ابراهیم می‌توانست از طریق وعده‌های آیندهٔ دور، از دوردست و در ابهام و لفافه، به عادل شمردگی بنگرد. اما، حال، وعده‌ها تحقق یافته‌اند، چرا که کفارهٔ عیسی مسیح به انجام رسیده است.

چنان که تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند. آموزهٔ عادل شمردگی یک پدیدهٔ نوظهور نیست، یعنی مقوله‌ای نیست که در عهدعتیق به آن اشاره نشده باشد. این آموزه، که اکنون در کاری که عیسی مسیح به انجام رساند واضح و شفاف گشته است، همان راه نجاتی است که خدا به ابراهیم و موسی و داوود و ارمیا و اشعیا اعلام نمود. عادل به ایمان زیست خواهد نمود. عادل شمردگی فقط به وسیلهٔ ایمان میسر است. این همان اصل بنیادینی است که مارتین لوتر در قرن شانزدهم آن را با قاطعیت اعلام نمود و شالوده‌ و زیربنای الهیات نهضت پروتستان بر آن بنا گشت.

عدالت خدا که به وسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند (آیه ۲۲). در اینجا، پولس به هسته مرکزی پیغامش می‌رسد، به قلب درونمایه اصلی اش. پیش از اینکه به مبحث خود ادامه دهیم، لازم است شماری از عبارتها و اصطلاحات را توضیح دهیم. شعار نهضت اصلاحات کلیسا این است: «عادل شمردگی فقط به وسیله ایمان». واژه «به وسیله» به طریقی به انجام رسیدن کاری اشاره دارد. در این مورد، این وسیله ما را به مسیح پیوند می‌دهد. به اعتقاد عده‌ای، به جای اینکه سایر اعمال شریعت را به جا آوریم، ما ایمان می‌آوریم و عمل ایمان آوردن ما اقدامی چنان شایسته و شایان توجه است که باعث می‌شود ما به ملکوت آسمان داخل گردیم. اما، هنگامی که پولس رسول می‌گوید ما به وسیله ایمان عادل شمرده می‌شویم، منظورش اصلاً این نیست. ایمان وسیله‌ای است که ما را به مسیح پیوند می‌دهد.

چه بسا آموزه «عادل شمردگی فقط به وسیله ایمان» را بتوان با بیان دقیق‌تری این‌گونه توضیح داد: عادل شمردگی فقط به وسیله مسیح امکان‌پذیر است. این عدالت مسیح است که ما را عادل می‌شمارد. این شایستگی مسیح است که مکانی در ملکوت خدا برای ما مهیا می‌سازد. ایمان ما را به مسیح پیوند می‌دهد تا ما در نظر خدا در عدالت مسیح شریک باشیم. این عدالت به هر کسی که به مسیح اعتماد کند عطا می‌گردد.

ایمانی که عادل می‌شمارد چه ایمانی است؟

زمانی که لوتر در قرن شانزدهم معنای عادل شمردگی را اعلام نمود، فریادهای مخالفت و ضدیت با او به آسمان بلند شد و همین مخالفتها و ضدیتها در کلیسای مسیحی انشعاب به وجود آورد. بسیاری از این می‌ترسیدند که مبدا تعلیم لوتر ایمان آنها به عیسی را به ایمانی سطحی و بی‌قید و بند تبدیل کند و به ایشان مجوز دهد تا هر کاری که دلشان می‌خواست و هر شرارتی که دلشان می‌خواست در زندگی انجام دهند. چنین تعلیمی هرتلاش و تکاپوی مذهبی را که مسیحیان با صداقت و کوشایی بسیار برای خداپسندانه زیستن به ثمر می‌رساندند فرو می‌ریخت. از این‌رو، لوتر مجبور شد این پرسش را مطرح کند که ایمان نجات‌بخش به چه معنا بود؟ او ایمان نجات‌بخش را ایمان زنده، ایمان پویا، ایمانی توصیف نمود که ضربان قلبش به خدا وابسته بود.

عده‌ای بر این گمان هستند که مسیحیان پروتستان برای نجات و رستگاری‌شان به مسیح توکل می‌کنند، در حالی که کاتولیکها تمام و کمال بر خودشان و بر اعمال

نیکویشان توکل و تکیه دارند. این طرز فکر درست نیست. کلیسای کاتولیک تعلیم نمی‌دهد و هیچ‌گاه هم تعلیم نداده است که انسانها براساس اعمال نیکشان نجات می‌یابند و از تکیه به کار نجات‌بخش مسیح بی‌نیاز هستند. کلیسای کاتولیک با مفهوم «فقط ایمان» مخالف است.

اکنون، تفاوت میان این دو را شرح می‌دهم. ابتدا، باید قدم اول عادل‌شمردگی را درک نماییم. تعلیم نهضت پروتستان این است که ایمان وسیله‌ای است که ما را به عیسی مسیح پیوند می‌دهد و ما به این طریق عادل شمرده می‌شویم.

کلیسای کاتولیک آموزهٔ عادل‌شمردگی را به دو طریق مختلف تعلیم می‌دهد. در طریق اول، عادل‌شمردگی به وسیلهٔ تعمید در آب و آن هنگام صورت می‌گیرد که فیض عادل‌شمردگی به روح و جان نوزاد دمیده می‌شود. تا زمانی که شخص تعمید یافته از گناه اخلاقی پرهیز کند و خود را پاک نگاه دارد، زیرچتر فیض قرار خواهد داشت. گناه اخلاقی گناهی است بس زشت و زننده که می‌تواند فیض عادل‌شمردگی را باطل کند. با این حال، اگر کسی گناه اخلاقی مرتکب شود، راه حل دومی وجود دارد که می‌تواند به وسیلهٔ آن عادل شمرده شود. شورای کلیسای کاتولیک، معروف به شورای ترینت، در قرن شانزدهم، آیین توبه و اعتراف به گناه را طریق دوم عادل‌شمردگی مقرر نمود تا این طریق به یاری کسانی بشتابد که به لحاظ روحانی در خطر و شکسته‌روح بودند. این آیین توبه و اعتراف به گناه دارای بخشها و جنبه‌های مختلف بود. ابتدا، کسی که قصد توبه داشت باید گناهان خود را نزد کشیش اعتراف می‌نمود. سپس کشیش آمرزش از زبان کشیش مشکل اصلی نبود.

مشکل اصلی به بُعد دیگر عادل‌شمردگی مربوط بود. بنا براین تعلیم، گناهکاری که به گناهش اعتراف می‌نمود و توبه می‌کرد باید برای جبران گناهش یک سری اعمال به جا می‌آورد. کلیسای کاتولیک این فرصت را به شخصی که توبه کرده بود ارزانی می‌داشت تا بتواند با انجام کارها و اعمال مشخصی رضایت خدا را جلب نماید تا خدا بنا بر ارزش و شایستگی اعمالی که آن شخص به جا می‌آورد، دوباره، او را عادل و بی‌گناه به حساب آورد. شخصی که توبه می‌نمود باید به عیسی مسیح ایمان می‌داشت، اما باید با انجام یک سری اعمال نیز عدالتی واقعی حاصل می‌نمود تا می‌توانست عادل

شمرده شود. می‌توان دیدگاه کلیسای کاتولیک را این‌گونه بیان کرد: عادل‌شمردگی ترکیبی از ایمان و اعمال است.

نهضت پروتستان معتقد است که ما نمی‌توانیم به شایستگی عیسی مسیح چیزی ببفزاییم. عیسی مسیح یگانه شایستگی ما برای عادل‌شمرده شدن است. با این حال، نهضت پروتستان باور دارد که باید در زندگی ایماندار راستین تغییر قابل توجهی مشهود باشد و اعمال شایسته توبه و اعمالی که برخاسته از اطاعت است به بار آید. اما آن اعمال ناشی از اطاعت پایه و اساس نجات ایماندار را تشکیل نمی‌دهند. برای کلیسای کاتولیک، ایمان به اضافه اعمال مساوی است با عادل‌شمردگی. برای مسیحیان پروتستان، ایمان مساوی است با عادل‌شمردگی. اما آن ایمان اعمال نیک به بار می‌آورد.

چرا عادل‌شمردگی فقط برایمان تکیه دارد؟ چرا اعمال نیک و مذهبی ما نمی‌توانند پایه و اساس عادل‌شمردگی ما باشند؟ در آیه ۲۰، پولس راه را برای هرگونه امکان عادل‌شمرده شدن ما به وسیله اعمال شریعت می‌بندد. ما به وسیله ایمان به عیسی مسیح عادل‌شمرده می‌شویم. چرا؟ زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند (آیه ۲۳). پولس دوباره به موضوعی بازمی‌گردد که درونمایه سراسر این رساله است: کل انسانها در مسند داوری خدا مقصرو گناهکارند. شاید تصور کنیم از دیگران صالح‌تر هستیم. اما همگی از رسیدن به معیار اصلی خدا قاصر می‌مانیم، به شدت قاصر می‌مانیم، فلاکت‌بار قاصر می‌مانیم.

پولس ادامه می‌دهد: و به فیض او مجاناً عادل‌شمرده می‌شوند، به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است (آیه ۲۴). در اینجا، پولس واژه «مجاناً» را به کار می‌برد تا مفهوم عادل‌شمرده شدن را تعریف کند. عادل‌شمردگی هدیه خدا است. عادل‌شمردگی یک وظیفه یا تکلیف تحمیلی نیست. عادل‌شمردگی به لیاقت و شایستگی انسان بستگی ندارد. نمی‌توان عملی انجام داد تا عادل‌شمردگی را به دست آورد. به منظور تأکید بر این حقیقت، پولس عنوان می‌کند که ما «به فیض او» به رایگان عادل‌شمرده می‌شویم. مسأله این است: شایستگی یا فیض.

فدیه چیست؟ در دوران عهدجدید، نام «فدیه» یا فعل «فدیه دادن» در اصل به معنای پرداخت بها و بازخرید چیزی بود که در اسارت یا بردگی قرار داشت. این اصطلاح به معنای پرداخت بهای بردگی بود، به معنای پرداخت بدهی یا آزاد نمودن از اسارت بود.

عهد جدید دقیقاً کاری را که عیسی مسیح برای ما انجام داد به همین شکل توصیف می‌کند. عیسی رهاننده ما است. او یگانه کسی است که برای جانهای ما فدیة داد. البته در اینجا باید حواسمان جمع باشد، زیرا درباره آنچه عیسی انجام داد همه‌گونه نظریه وجود دارد. یکی از نظریه‌های معروف در تاریخ کلیسا این است که عیسی فدیة را به شیطان پرداخت تا ما را از مالکیت شیطان بازخريد نماید. اما این نظریه کاملاً خلاف کتاب مقدس است. فدیة یا بهای بازخريد به شیطان پرداخت نشد. این بها به خدا پرداخت گشت، زیرا ما به خدا بدهکار بودیم.

پرسش این است که چه کسی بهایی را که شریعت خدا از ما مطالبه می‌کرد پرداخت نمود؟ مفهوم «عادل شمردگی فقط به وسیله ایمان» این است که ما از طریق فدیة عیسی مسیح، به رایگان، عادل شمرده می‌شویم و عادل شمردگی ما به این دلیل نیست که شایستگی در ما وجود داشته است یا نظر لطف خدا را به خود جلب کرده‌ایم. عده‌ای با این حقیقت مخالفند و معتقدند که ماجرای شورانگیزی میان شخصیت‌های تثلیث در جریان است: خدای پدر کمر به هلاکت ما بسته است، ولی خدای پسر غضب او را فرو می‌نشانند و به این شکل ما را نجات می‌بخشد. اما این کفرگویی به عدالت خدا است. خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به واسطه ایمان، به وسیله خون او (آیه ۲۵). این خدای پدر است که پسر را به جهان می‌فرستد. این خدای پدر است که به واسطه شایستگی عیسی مسیح، به فیض خود، به رایگان ما را عادل می‌شمارد. این خدا است که پسر یگانه خود را می‌فرستد تا کفاره باشد. پس شخصیت‌های تثلیث توافق دارند. خدا خودش پیشقدم می‌گردد و این طرح باشکوه نجات را به جریان درمی‌آورد. به این شکل، او طریقی را مهیا می‌سازد که مطالبات عدالتش برآورده شوند. پس، در این طریق، نه خدا به شخصیت خودش لطمه می‌زند و نه گناه ورزیدن به قدوسی‌تش را ناچیزی می‌شمارد. با پرداخت بهای گناه به دست پسر یگانه‌اش، خدا عدالت خویش را به انجام می‌رساند.

قصد خدا از فرستادن عیسی به جهان فرو نشانیدن غضب خویش بود. مسیح قربانی گشت تا آنچه خدا برای مجازات گناه مقرر نموده بود به انجام رسد. خدا هیچ‌گاه انسان گناهکار را بی‌گناه اعلام نمی‌کند. کفاره مسیح کیفر گناه کسی را پرداخت می‌نماید که در مسند داوری خدا مقصر و گناهکار است. گناهکار هنوز مقصر و گناهکار است.

در مسند داوری، از گناهکار رفع اتهام نمی‌شود، بلکه به هنگام صدور حکم بی‌گناه به حساب می‌آید.

مسیح قربانی گشت تا گناهکاران را با پرداخت فدیۀ مورد نیاز با خدا آشتی دهد. اما، در این میان، نقل و انتقالی دوجانبه نیز صورت گرفت. گناه گناهکاران بر مسیح فرود آمد. حال آنکه، در نظر خدا، این شایستگی مسیح بود که به حساب گناهکار گذاشته شد. پس از این نقل و انتقال، خدا به گناهکار نگاه می‌کند و او را عادل شمرده اعلام می‌نماید. این عادل شمرده شدن بدین دلیل نیست که از گناهکار رفع اتهام شده است، بلکه گناهِش فدیۀ گشته و جریمه‌اش پرداخت شده است.

در قرن شانزدهم، وقتی لوتر آموزۀ عادل شمردگی را تعریف نمود، عبارتی را به زبان لاتین به کار برد که معنایش این می‌باشد: «همزمان، عادل و گناهکار.» این عبارت قلب تپنده آموزۀ «عادل شمردگی فقط به وسیلۀ ایمان» است. اگرچه من گناهکارم، در لحظه‌ای که از برکت کفارۀ مسیح بهره‌مند می‌گردم، در چشم خدا عادل به حساب می‌آیم. آری، عادل به سبب برکت عدالت مسیح، گناهکار به سبب کارنامۀ اعمالم. به وسیلۀ خون او. وقتی کتاب مقدس درباره‌ی خون عیسی سخن می‌گوید، عده‌ای تصور می‌کنند در خونی که از رگهای عیسی ناصری جاری گشت راز و رمزی وجود داشت. یکبار، یکی از کشیشان کلیسای اُسقفی چنین پرسشی را با من مطرح نمود: «آیا اگر عیسی انگشت خود را با میخ فقط خراش داده بود، کفاره به حساب نمی‌آمد؟» آن کشیش قصد کفرگویی نداشت، اما پرسش الهیاتی مهمی را مطرح نمود. نکته‌ی آن پرسش این بود: مگر کافی نبود عیسی انگشت خود را با میخ خراش می‌داد و از انگشتش خون جاری می‌شد؟ مگر نه اینکه به وسیلۀ خون مسیح نجات مهیا است؟ خیر، موضوع فقط جاری شدن خون از مسیح نبود. او باید جان می‌سپرد، زیرا خدا مجازات گناه را مرگ معین نموده است. پس، هنگامی که کتاب مقدس می‌فرماید «به وسیلۀ خون او،» دقیقاً منظورش این است: به وسیلۀ ایمان به مرگ او.

تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق، در حین تحمل خدا. این فرو گذاشتن به معنی گذشت کردن خدا نیست، بلکه منظور تحمل و بردباری خدا است. گاه، برایمان این سوال پیش می‌آید که چرا خدا گناه را بی‌درنگ مجازات نمی‌نماید. خدا از گناهان ما چشم‌پوشی نمی‌کند، بلکه صبوری می‌کند تا زمانی که جامۀ عدالت مسیح را برتن نماییم.

عادل شمردگی چیست؟

برای اظهار عدالت خود، در زمان حاضر. صلیب عیسی مسیح نه فقط ما را رستگار می‌نماید، بلکه حقانیت خدا را نیز به اثبات می‌رساند. صلیب عیسی مسیح کاملاً مشخص می‌سازد که گناه در نظر خدا مقوله‌ای بسیار جدی است. حتماً، این جمله را بسیار شنیده‌اید: خدای عهدعتیق خدای غضب است، خدای عهدجدید خدای فیض و رحمت و محبت است.

در کتاب مقدس، در کجا با کمال ابراز محبت خدا روبه‌رو می‌شویم؟ بر روی صلیب. در کجا با شدت غضب خدا روبه‌رو می‌شویم؟ مگر خدا بر روی صلیب غضب خویش را برپرسش فرو نریخت؟ این نشان می‌دهد که خدا گناه را داوری می‌کند، در حالی که خدای رحیم و بامحبت است.

خدا این مهم را به انجام رساند تا حقانیت عدالت خود را به اثبات برساند تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد (آیه ۲۶). وقتی خدا به من رحم می‌کند و هدیه ملکوتش و ورود به آسمان را به من عطا می‌نماید، صداقت و راست‌کرداری خویش را خدشه‌دار نمی‌کند. در همه این لطف و محبت به من، عدالت خدا نمایان می‌گردد و محفوظ نگاه داشته می‌شود.

در آیه ۲۷، پولس می‌پرسد: پس جای فخر کجا است؟ این پرسش به آن می‌ماند که پولس به اتاقی خالی نظر کند و متحیر و بهت زده بگوید: «جای فخر کجا است؟ کجا است؟ نمی‌توانم پیدایش کنم.» او خودش این پرسش را پاسخ می‌دهد: برداشته شده است. چرا؟ پولس پرسش دیگری مطرح می‌کند: به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی، بلکه به شریعت ایمان.

منظور پولس این است که آموزه نجات، که در رحمت خدا و به وسیله کار مسیح از آن بهره‌مند می‌گردیم، هر گونه فخر نمودن و به خود بالیدن را از زندگی مسیحی دور می‌کند. اگر حتی ذره‌ای از روند عادل شمردگی مان به اعمال نیکوی ما بستگی داشت، دلیلی برای فخر نمودن داشتیم. آموزه «عادل شمردگی فقط به وسیله ایمان» دهان تکبر و غرور انسان را می‌بندد.

زیرا یقین می‌دانیم که انسان، بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود (آیه ۲۸). هیچ‌آیه‌ای از کتاب مقدس به اندازه این آیه آموزه «عادل شمردگی فقط به وسیله ایمان» را شفاف و روشن بیان نکرده است. اما مگر یعقوب در دومین فصل از کتابش در تضاد با این آیه سخن نگفته است: «می‌بینید که انسان با عملش عادل

شمرده می‌شود، نه فقط به وسیلهٔ ایمان.»؟ آیا می‌توانید تصور کنید که صدها سال است که مردم از این کلام یعقوب در بهت و حیرت به سر می‌برند؟ عده‌ای معتقدند که این نمونهٔ واضحی است که نشان می‌دهد کتاب مقدس خودش را نفی می‌کند. آیا ممکن است که منظور یعقوب کاملاً با منظور پولس متفاوت باشد؟ پرسشی که یعقوب مطرح می‌کند پرسشی کاملاً متفاوت است. او با این مشکل روبه‌رو می‌باشد: چه فایده دارد که کسی بگوید ایمان دارد، اما عمل ندارد؟ مشکل یعقوب مردمی هستند که می‌گویند ایماندارند. هر کسی می‌تواند بگوید ایماندار است. از این‌رو، یعقوب می‌گوید با اعمال ایمانت را نشان بده. سپس به کلامش ادامه می‌دهد و عنوان می‌کند که ایمان بدون عمل ایمانی مرده است. آیا چنین ایمانی کسی را نجات می‌دهد؟ البته که پاسخ منفی است و پولس هم با این پاسخ منفی موافق است. تنها راهی که می‌توانید از اصالت ایمان مطمئن شوید این است که ایمانم در رفتار و کردارم مشهود باشد.

آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امتهای هم نیست؟ البته خدای امتهای نیز است. زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد (آیات ۲۹، ۳۰). مسیحیت ایمانی است که از مرزهای قومی و ملیتی و فرهنگی و نژادی عبور می‌کند. مسیحیت به زمان و دورهٔ خاصی از تاریخ محدود نیست. پولس دلیرانه اعلام می‌کند که ایمان مسیحی ایمانی مربوط به کل جهان است. بدیهی است که امروزه این حقیقت اساسی ما را شگفت‌زده نمی‌کند، اما چنین اعلامی برای یهودیان قرن اول میلادی بسیار تکان‌دهنده بود.

چارلز هاج در خصوص این کلام پولس چنین می‌گوید: «اکنون، ما غیر یهودیان می‌توانیم به آسمان بنگریم و با اطمینان بگوییم: تو پدر ما هستی، هرچند وجود ما به چشم ابراهیم نیاید و هرچند اسرائیل ما را به رسمیت نشناسد.»

در آیهٔ ۳۱، پولس این فصل را با تأکید دوباره بر شریعت و ایمان به پایان می‌رساند: پس آیا شریعت را به ایمان باطل می‌سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار می‌داریم. عده‌ای شاید به اشتباه چنین نتیجه‌گیری کنند که به سبب ظهور انجیل و تعالیم پولس در خصوص «عادل‌شمردگی فقط به وسیلهٔ ایمان» شریعت باطل شده است. حال آنکه، یکی باعث نمی‌شود دیگری بی‌اعتبار گردد. خدا هم شریعت و هم ایمان را به هدف خاصی عطا نمود. رهنمودهای اخلاقی شریعت و خصوصیت مکاشفه‌گر شریعت به

عادل‌شمردگی چیست؟

قوت خود باقی هستند، اما دیگر به انجام آیین و تشریفات مذهبی شریعت و قید و بندهای آن نیازی نیست. مصیبت کلیسای انجیلی در عصر حاضر این است که از شناخت شریعت خدا و ثابت‌قدم بودن در آن قاصر مانده است.

پرسشها:

۱. چگونه پولس دوراهی ناعادل بودن ما و عدالت کامل خدا را برطرف می‌نماید؟
۲. ایمانی که عادل می‌شمارد چه ایمانی است؟
۳. چرا «فقط ایمان» در درک ماهیت نجات ما بسیار مهم است؟
۴. جایگاه اعمال در زندگی ایماندار کجا است؟
۵. واژه فدییه به چه معنا است؟
۶. چگونه صلیب هم محبت خدا را نشان می‌دهد هم غضب خدا را؟

عادل شمردگی به وسیله ایمان و برکتهای عادل شمردگی

(۱:۴-۱۱:۵)

ابراهیم به وسیله ایمان عادل شمرده شد (۱:۴-۲۲)

فصل ۴ حقیقت فصل ۳ را با مثالی مشروح توضیح می دهد. شخصیت اصلی این مثال ابراهیم است. ابراهیم از نیاکان اسرائیل در عهدعتیق بود که در عهدجدید با عنوان «ابراهیم ایماندار» شناخته می شود. پولس به ابراهیم که معتبرترین گواه است اشاره می کند، به او که اصلی ترین سرمشقی است که به وسیله ایمان عادل شمرده گشت. پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم به حسب جسم یافت؟ (آیه ۱). وقتی پولس می گوید «پدر ما»، قصد دارد به مخاطبانش یادآوری نماید که خودش نیز یهودی است. او در آیه ۲ می گوید: زیرا، اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد اما نه در نزد خدا. در اینجا، پولس اصلی را به کار می برد که ما آن را «فرض محال» می نامیم. او نمی گوید ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، بلکه «اگر» ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد. لحن کلام پولس در اینجا حاکی از آن است که ابراهیم به وسیله اعمال عادل شمرده نشد. پولس موقعیتی فرضی را به تصویر می کشد، موقعیتی که اصلاً واقعیت ندارد. زیرا کتاب چه می گوید؟ پولس پرسش دیگری مطرح می کند: کلام خدا چه می فرماید؟ نه اینکه این شورای مسیحی و آن شورای مسیحی یا آن دیگر الهیدان چه می گوید. اقتدار نهایی برای پولس کلام مقدس خدا است و بس. او به تعلیم عهدعتیق تکیه می کند تا تأکید نماید که ابراهیم نمونه ای است که به وسیله ایمان عادل شمرده شد. پولس با نقل قول از کتاب پیدایش ۱۵:۶ پرسش خود را پاسخ می دهد: ابراهیم به خدا ایمان

آورد و آن برای او عدالت محسوب شد (آیه ۳). این آیه در درک آموزه «عادل شمردگی به وسیله ایمان» که آموزه تاریخی نهضت پروتستان است آیه ای مهم و حیاتی می باشد. آیه ای که پولس به آن اشاره می کند می فرماید که ابراهیم به خدا ایمان آورد. این خیلی فرق می کند که صرفاً باور داشته باشیم خدا وجود دارد یا اینکه آنچه خدا می گوید را باور کنیم و به خدا اعتماد نماییم و اطمینان و توکلیمان را بر او قرار دهیم. ایمان نجات بخش یا ایمانی که عادل می شمارد به این معنا است: صرفاً به وجود خدا ایمان نداشته باشیم، بلکه برای رستگاری و نجاتمان به او اعتماد کنیم.

قصد پولس این است که در این میان به پرسشی هم پاسخ دهد: اگر عهد جدید «عادل شمردگی به وسیله ایمان» را تعلیم می دهد، مردمان در عهدعتیق چگونه عادل شمرده شدند؟ نکته پولس این است که مردمان در عهدعتیق هم دقیقاً به همان طریق عهد جدید عادل شمرده شدند. آنها نیز به وسیله ایمان عادل شمرده شدند. آن وسیله ای که ایشان را عادل شمرد ایمان بود. حال، شاید بگویید چگونه آنها در عهدعتیق با ایمان آوردن به مسیح عادل شمرده شدند، در حالی که مسیح هنوز ظهور نکرده بود تا برای گناه کفاره نماید؟ پاسخ این است که مقدسان عهدعتیق به آن منجی و رهاننده، که در آینده ظهور می نمود، ایمان داشتند، به آن کسی که نظام قربانیها در آیین پرستش عهدعتیق دقیقاً نمادی از او بود و به وی اشاره می نمود. ایمانداران عهدعتیق به آینده می نگریستند و به آنچه در پیش بود اعتماد و توکل داشتند. ما، در عصر عهد جدید، به عقب و به آنچه به انجام رسید می نگرییم. اما اصل مهم و حیاتی در هر دو عهد ایمان به کلام خدا است.

ولی بخش دوم آیه ۳ در این مناظره و مباحثه تاریخی نقش مهم و اساسی به عهده دارد: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.» این گونه نبود که خدا به ابراهیم نگاه کند و بگوید: «ابراهیم انسانی صالح است. من او را به سبب عدالت بدیهی و آشکارش عادل می شمارم.» چون ابراهیم ایمان آورد، خدا او را عادل محسوب نمود. اگر بخواهیم صبر کنیم که کاملاً عادل گردیم تا آن گاه بتوانیم عادل شمرده شویم، هیچ گاه عادل شمرده نخواهیم شد. تا زمانی که در این دنیا به سر می بریم، همه ما با گناه دست و پنجه نرم می کنیم و گناه به ما چسبیده است. اگر قرار بود خدا ما را بنا بر معیار بی چون و چرای عدالت مطلق داوری نماید، هیچ یک از ما نمی توانستیم در

پیشگاه او بایستیم. همین امر در مورد ابراهیم نیز صادق بود. اما ابراهیم به خدا ایمان آورد و خدا ایمان ابراهیم را برای او عدالت به حساب آورد.

الهیات پروتستان این مفهوم الهیاتی را «عادل‌شمردگی به گواهی قانونی» یا «عادل‌شمردگی ساخته شده» می‌نامد. اینها اصطلاحات تخصصی و الهیاتی هستند و قطعاً برای کسانی که دانشجوی الهیات نیستند اصطلاحاتی ناآشنا می‌باشند. پس بجاست که معنای اصطلاح «عادل‌شمردگی به گواهی قانونی» را کمی توضیح دهیم. در چارچوب اصطلاحات قضایی، این اصطلاح به «علم جرم‌شناسی» معروف است و به صدور گواهی قانونی ربط دارد. بنابراین، وقتی درباره «عادل‌شمردگی به گواهی قانونی» صحبت می‌کنیم، منظورمان این است که خدا در خصوص ایمانداران گواهی قانونی صادر می‌کند. وقتی کسی ایمان می‌آورد، خدا او را به لحاظ قانونی عادل اعلام می‌نماید. الهیدانان کلیسای کاتولیک دقیقاً به همین نکته اعتراض دارند. یکی از دلایلی که کلیسای کاتولیک، در طول تاریخ، با آموزه‌های نهضت پروتستان به مخالفت برخاسته این است که «عادل‌شمردگی به گواهی قانونی» به عقیده و استدلال کلیسای کاتولیک یک دروغ حقوقی است و از خدا یک دروغگو می‌سازد. چگونه خدا می‌تواند انسانها را عادل بنامد، در حالی که در واقع عادل نیستند؟ بسیار خوب، اگر خدا بدون هیچ توجیه و پایه و اساسی انسانهای گناهکار را عادل اعلام می‌نمود، حتماً، ما هم قبول می‌کردیم که این اعتراضها درست و سنجیده می‌بودند. در این صورت، قطعاً، این عادل‌شمردگی دروغی حقوقی می‌بود و صداقت خدا را زیر سوال می‌برد.

اما، هنگامی که کسی به مسیح ایمان می‌آورد و عدالت مسیح به او نسبت داده می‌شود، استدلال مسیحیان پروتستان این است که انتقال شایستگی عیسی مسیح به حساب آن ایماندار انتقالی واقعی است. بنابراین، شایستگی اصیل، شایستگی مسیح، به ایماندار منتقل می‌گردد. از این رو، وقتی خدا به آن کسی که به مسیح توکل نموده است می‌نگرد، آن شخص گناهکار را پوشیده به عدالت مسیح می‌بیند.

«عادل‌شمردگی ساخته شده» به این معنا است که به گناهکار، هنگام ایستادن در پیشگاه خدا، چیزی افزوده شده است. زمانی که می‌گوییم عادل‌شمردگی ساخته شده است، منظورمان این است که وقتی خدا به ایماندار می‌نگرد، او را به گونه‌ای می‌بیند که شایستگی مسیح به او افزوده شده است.

اما کلیسای کاتولیک به دیدگاه «عادل‌شمردگی تحلیل‌گر» معتقد است. بنا بر این

دیدگاه، وقتی خدا به تحلیل و کندوکاو در گناهکار می‌پردازد، اگر عدالت واقعی را در او نیابد، آن گناهکار نمی‌تواند عادل شمرده شود. بنابراین، پیش از آنکه یک باورمند کاتولیک بتواند عادل شمرده شود، باید ابتدا تقدیس گردد. نهضت پروتستان دقیقاً خلاف این موضوع را تعلیم می‌دهد: پیش از آنکه کسی به مرحله تقدیس شدن قدم بگذارد، باید ابتدا عادل شمرده شود.

اشاره به یک تفاوت دیگر نیز مهم است: مناظره و گفتگو میان کاتولیکها و پروتستانها معمولاً بر دو محور می‌چرخد: «نسبت داده شده» و «دمیده شده». چیزی را نسبت دادن به این معناست که آن را به حساب کسی منتقل کنند. دمیدن به معنی ریختن و جاری نمودن است. هم کاتولیکها و هم پروتستانها باور دارند که بدون کار مسیح عادل شمردگی ممکن نیست. اما بحث اینجا است: چگونه عدالت مسیح عدالت ما می‌گردد؟ چگونه کاری که مسیح به انجام رساند می‌تواند به ما اختصاص داده شود؟ مسأله این است.

نهضت پروتستان تعلیم می‌دهد که عدالت مسیح به وسیله گواهی و اعلام الهی به تک‌تک ایمانداران نسبت داده می‌شود و به این ترتیب خدا ما را عادل به حساب می‌آورد. اما دیدگاه کلیسای کاتولیک این است که فیض عادل شمردگی به هنگام تعمید در آب به روح و جان انسان دمیده می‌شود. این جمله چندان واضح و شفاف نیست. اما فیض را در مفهوم یک پیمان به کار می‌برد که گویا می‌تواند به آن افزوده گردد یا از آن کاسته شود، می‌تواند صعود کند یا نزول کند. کلیسای کاتولیک معتقد است که یک شخص می‌تواند فیض را از دست بدهد یا به فیض او افزوده گردد یا فیضش ترفیع یابد. وقتی میزانی از فیض به روح و جان کسی دمیده و افزوده گردد، آن شخص فرصت و قدرت و قوت بیشتری خواهد یافت تا در واقع عادل گردد. به همین دلیل است که کلیسای کاتولیک باور دارد که ارتکاب به گناه اخلاقی نجات را از بین می‌برد و کسی که گناه اخلاقی مرتکب می‌شود باید از طریق آیین توبه و اعتراف به گناه همه چیز را از اول شروع کند.

در اینجا، یک ناهمخوانی عجیب به چشم می‌آید. کلیسای کاتولیک با این آموزه مخالف است که عادل شمردگی به ایماندار نسبت داده می‌شود و به حساب او گذاشته می‌شود. کلیسای کاتولیک بر تزریق عادل شمردگی پافشاری می‌کند و نسبت دادن و به حساب گذاشتن عادل شمردگی را قبول ندارد. با این حال، پدیده‌ای معروف

به «خزانه نیکوکاری‌ها» که در قرون وسطی ظهور کرد و هنوز هم کلیسای کاتولیک به آن پایبند است چنین تعلیم می‌دهد که کلیدهای ورود به ملکوت خدا در دست کلیسا است و کلیسا این توانایی را دارد که نقل و انتقال نیکوکاری‌های مازاد را به عهده بگیرد و آنها را در خزانه انبار کند و آن نیکوکاری‌ها را در اختیار کسانی قرار دهد که در عالم برزخ به سر می‌برند و به مقدار مشخصی از این شایستگیها نیاز دارند تا بتوانند از عالم برزخ به بهشت قدم گذارند. زیربنای الهیاتی آیین توبه و اعتراف به گناه در کلیسای کاتولیک، که در قرن شانزدهم بسیار بحث‌آفرین گشت، بر پایه این تعلیم استوار بود.

«خزانه نیکوکاری‌ها» چه در خود دارد؟ کلیسای کاتولیک بر این اعتقاد است که زندگی مقدسان برجسته کل اعصار، مانند آگوستین یا توماس آکویناس یا مادر ترزا، چه بسیار سرشار از فضیلت و شایستگی و نیکویی بود و این مقدسان بیش از حد نیازشان برای ورود به بهشت ذخیره آخرت اندوختند. ایشان از انجام تکالیف مذهبی فراتر رفتند و اعمالی را به جا آوردند که فراتر از انجام وظیفه بود. از این رو، بسی مازاد نیکوکاری و اعمال شایسته از آنها به جا مانده است. پس این نیکوکاری‌های اضافه در خزانه نیکوکاری‌ها انباشته می‌گردند و کلیسا مازاد این نیکوکاری‌ها را از خزانه نامبرده به کسانی می‌بخشد که برای خروج از عالم برزخ و ورود به بهشت اندوخته کافی ندارند. اما نکته طنز اینجاست: کلیسای کاتولیک آموزه نسبت داده شدن شایستگی مسیح رانفی می‌کند، اما آموزه‌ای را از خود ابداع می‌کند که عدالت مقدسان را از طریق خزانه نیکوکاری‌ها به حساب مردم بگذارد. این نکته مهمی است که می‌توان در موردش به مباحثه و مناظره پرداخت.

اکنون، به آیاتی بازگردیم که در حال بررسی‌شان بودیم. پولس اعلام می‌کند که ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن ایمان برای او عدالت به حساب آمد. ابراهیم در خودش و به شایستگی خویش صاحب آن عدالت نبود. این همان نکته‌ای است که پولس قصد دارد در ادامه فصل ۴ به آن پردازد.

لکن، برای کسی که عمل می‌کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود (آیه ۴). باز هم، تمایز آشکار میان شایستگی و فیض را شاهد هستیم. اگر من به راستی انسان باتقوا و پرهیزکاری هستم، خدای عادل و قدوس نیازی نمی‌بیند که مرا فیض عطا کند تا رستگارم سازد. اگر من به راستی انسان صالحی هستم، خدا باید

به خاطر انصاف و عدالت مطلقش مرا روانه ملکوتش گرداند، چرا که تقوا و فضیلت‌های اخلاقی‌ام درخور پاداش هستند.

و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود (آیه ۵). پولس می‌گوید عادل شمردگی ما بر فیض استوار است. او در آیه ۶ از داوود نام می‌برد: چنان که داوود نیز خوشحالی آن کس را ذکر می‌کند که خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد، بدون اعمال. در اینجا، کسی را داریم که برکتهای خدا از آن او می‌گردد: خدا عدالت را به حساب او می‌گذارد، بدون توجه به اعمال او.

داوود از این اتفاق مسرور بود: خوشا به حال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید، چرا که نمی‌توانستند برای گناهانشان کفاره دهند. اما این برکت را یافتند که خطایایشان آمرزیده شد و گناهانشان پوشانیده گشت. این یعنی عادل شمردگی. ما مبارک شده‌ایم، زیرا خطایایمان در عیسی مسیح آمرزیده شده‌اند و گناهانمان با عدالت مسیح پوشانیده گشته‌اند. پولس در آیه ۸ بر این حقیقت تأکید می‌نماید: خوشا به حال کسی که خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.

اکنون، پولس پرسشهای بیشتری مطرح می‌کند: پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟ (آیه ۹). آیا این هدیه خدا، این فدیة رحیمانه، فقط به یهودیان عطا می‌گردد؟ آیا فقط کسانی که ختنه شده‌اند می‌توانند عادل شمرده شوند؟ یا که این برکت شامل نامختونان هم خواهد بود؟

زیرا می‌گوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت. پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ پولس در انتهای آیه ۱۰ به این پرسش پاسخ می‌دهد: در ختنه نی، بلکه در نامختونی! ابراهیم، پدر یهودیان، پیش از آنکه ختنه شود عادل شمرده گشت.

ختنه، به همراه فضیلت‌های دیگر، نشانه ایمان و عادل شمردگی بود که ابراهیم پیش از ختنه شدن از آنها برخوردار گشت: و علامت ختنه را یافت تا مهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت.

تا او همه نامختونان را که ایمان آوردند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود (آیه ۱۱). ابراهیم فقط پدر یهودیان نیست، او پدر مسیحیان غیر یهودی نیز می‌باشد. او پدر جمیع کسانی است که به وسیله ایمان عادل شمرده می‌شوند: و پدر اهل ختنه

نیز، یعنی آنانی را که نه فقط مختونند، بلکه سالک هم می‌باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت (آیه ۱۲). نکته این است که ابراهیم پیش از آنکه حتی یکی از اعمال شریعت را به جا آورد عادل‌شمرده شد.

زیرا به ابراهیم و ذریت او وعده‌ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت، داده نشد، بلکه از عدالت ایمان (آیه ۱۳). به بیان دیگر، وعده خدا به ابراهیم وعده‌ای بود که از طریق شریعت به انجام نمی‌رسید، بلکه از طریق ایمان تحقق می‌یافت.

زیرا، اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاقل شد و وعده باطل. زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست (آیات ۱۴، ۱۵). اگر فقط از طریق شریعت وارث ملکوت خدا می‌گشتیم، ایمان بیهوده و بی‌فایده بود و وعده خدا نتیجه‌ای نداشت. چرا؟ فراموش نکنید که پولس پیش از این چه گفته بود: «از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل‌شمرده نخواهد شد» (۲۰:۳). اگر عادل‌شمردگی از طریق شریعت امکان‌پذیر است، پس امید می‌داریم، زیرا هیچ‌کس مستقل از عیسی شریعت را رعایت نکرده است.

در آیه ۱۵، پولس تأثیر شریعت را بیان می‌کند: زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست. شریعت گناه ما را برملا می‌کند و ناراستی ما را نمایان می‌سازد. شریعت نمی‌تواند وسیله عادل‌شمردگی باشد. شریعت فقط وسیله محکومیت است. پولس بر منظورش تأکید می‌نماید و عنوان می‌کند جایی که شریعت نیست گناه هم نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا گناه در اصل یعنی عدم پیروی از یک معیار. بنابراین، وقتی معیاری وجود ندارد، عدم پیروی از آن هم وجود ندارد.

پولس کلام خود را ادامه می‌دهد: و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد، تا وعده برای همگی ذریت استوار شود، نه مختص به ذریت شرعی، بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است (آیه ۱۶). «از ایمان شد تا محض فیض باشد» - نه محض شایستگی بلکه محض فیض. خدا ما را تحلیل و کندوکاو نمی‌کند تا ما را به سبب آن تحلیل و کندوکاو و یافتن عدالت واقعی در ما عادل اعلام کند. خیر، آن هنگام که ما ایمان می‌آوریم، خدا با نسبت دادن عدالت عیسی به ما، در رحمت خویش، ما را هدیه عادل‌شمردگی عطا می‌کند.

چنان که مکتوب است که «تورا پدر امتهای بسیار ساخته‌ام»، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد. پولس رسول به وعده خدا به ابراهیم در کتاب پیدایش فصل ۱۵ اشاره

می‌نماید. آن وعده این بود که ابراهیم نه فقط پدر امت یهود بلکه پدر امت‌های بسیار می‌گشت. وعده‌های خدا به قوم اسرائیل محدود نیستند. شما هر که هستید، هر کجا زندگی می‌کنید، هر کجا وطن شما است، به هر قوم و نژادی که تعلق دارید، اگر برای ایستادن در پیشگاه خدا اعتماد خود را بر کاری که عیسی مسیح انجام داد قرار دهید، ابراهیم پدر شما می‌شود و شما هم جزو ایماندارانی می‌گردید که به وسیله ایمان عادل شمرده می‌شوند.

پولس رسول در اینجا زبان به نیایشی کوتاه می‌گشاید: که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند (آیه ۱۷). او توجه را به عظمت خدا جلب می‌نماید، به اینکه فقط خدا قادر است مردگان را زنده کند. فقط خدا قادر است از نیستی هستی بیافریند. در کتاب هوشع، خدا می‌فرماید: «به آن که قوم من نیست خواهم گفت: تو قوم منی.» من گناهکارم، اما به خاطر عیسی مسیح عضو خانواده الهی می‌گردم. من غیر یهودی هستم، من همان هستم که خدا درباره‌ام می‌فرماید: «قوم من نیست.» اما، در مسیح، خدا مرا قوم خود می‌گرداند.

پولس به ابراهیم بازمی‌گردد و از قوی بودن و محکم بودن و اصیل بودن ایمان او سخن می‌گوید: که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت‌های بسیار شود، بر حسب آنچه گفته شد که «ذرت تو چنین خواهند بود» (آیه ۱۸). ایمان نجات‌بخش ایمانی پوچ نیست. ایمان نجات‌بخش فقط این نیست که اعتراف کنیم ایمان داریم. ایمان نجات‌بخش ایمان واقعی است، اعتماد واقعی است. هنگامی که ابراهیم کهن سال بود و همسرش هم نازا، خدا به ابراهیم فرمود که پدر امتی عظیم خواهد گشت و فرزندان و نوادگانش همچون ستارگان آسمان و ماسه‌های دریا خواهند بود. وقتی یک نفر آن قدر سالمند است که می‌داند به لحاظ جسمانی توان تولید مثل ندارد و همسرش نیز به لحاظ تغییراتی که در بدنش رخ داده است دیگر امکان باروری ندارد، چگونه می‌تواند این احتمال را در سرپیروانند که چنین وعده‌ای به سرانجام برسد؟

اما ابراهیم به خدا ایمان آورد. و در ایمان کم‌قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چون که قریب به صد ساله بود و به رَحِم مرده ساره. و در وعده خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است و از این جهت «برای او عدالت محسوب شد» (آیات

۱۹-۲۲). در این آیه‌ها، پولس ماهیت ایمان ابراهیم را مرور می‌کند و به چندین اصل کلیدی اشاره می‌نماید که باید به آنها توجه داشته باشیم.

اصل اول: ایمان ابراهیم به وعده‌های نجات خدا تکیه داشت نه به ایمان درونی خودش. ابراهیم فقط به کلام خدا که با او سخن گفته بود ایمان داشت، همان‌گونه که ایمان ما نیز فقط باید بر وعده‌های کلام مکتوب خدا بنا باشد.

اصل دوم: با وجودی که همه چیز بر ضد وعده‌ها شهادت می‌دادند، ابراهیم به وعده‌ها ایمان آورد. او و ساره دیگر طراوت و شادابی جوانی را نداشتند و از چشم‌انداز انسانی امیدی به آنها نبود.

اصل سوم: این میزان از اعتماد و اطمینان ابراهیم شایان توجه است. او در دام بی‌ایمانی گرفتار نشد، بلکه در ایمانش قوی و کاملاً متقاعد بود.

اصل آخر: ایمان ابراهیم راکد نبود، بلکه پویا بود. همان‌طور که پیش از این عنوان نموده‌ایم، ایمان اصیل ایمانی است که عمل می‌کند. در رویارویی با اوضاع و شرایطی که امیدی در آن نبود، ابراهیم خدا را جلال داد.

پس مشاهده می‌کنیم که ایمان به خودمان ربط ندارد، بلکه بر وعده‌های خدا بنا می‌باشد. ایمان بدون توجه به مدارک و شواهدی که شاید بر ضدش باشند، با خاطر جمعی و اطمینان کامل، پیش می‌رود. مشاهده می‌کنیم که این ایمان است که برای ما عدالت به حساب می‌آید و ثمره‌اش جلال دادن خدا است.

برکتهای عادل شمردگی (۴: ۲۳-۵: ۱۱)

پولس این نکته را روشن می‌سازد که دلیل شرح عادل شمردگی ابراهیم در عهدعتیق این نیست که ابراهیم تشویق شود، بلکه ما تشویق گردیم و به لحاظ روحانی بنا شویم: اینکه «برای وی محسوب شد»، نه برای او فقط نوشته شد، بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد. منظور پولس رسول این است که این یک اتفاق تاریخی مجزا نبود، بلکه ابراهیم پیش‌نمونه بود، او پدر ایمانداران به حساب می‌آمد. همه ایمانداران دقیقاً به همان روش ابراهیم عادل شمرده می‌شوند: عدالت مسیح به ما نسبت داده می‌شود و به حساب ما گذاشته می‌شود. اما توجه کنید پولس در آیه ۲۴ چه می‌گوید: چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید. پس شرط و پیش‌نیاز عادل شمردگی ما این است که به خدا اعتماد نماییم، به مسیح ایمان بیاوریم.

که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد (آیه ۲۵). در اینجا، با حقیقتی غریب روبه رو هستیم. مرگ مسیح کفاره گناهان ما بود. او به سبب گناهان ما تسلیم گردید. این را متوجه هستیم. اما رستاخیز مسیح در کجای این روند جای دارد؟

کتاب مقدس معمولاً درباره اهمیت رستاخیز مسیح به فراوانی سخن می گوید. از یک نظر، این را می دانیم که رستاخیز مسیح از آن جهت رخ داد که محال بود مرگ بتواند مسیح را در بند خود نگاه دارد. عیسی عاری از گناه بود. در نتیجه، اگر خدا اجازه می داد که گناه برای همیشه عیسی را در بند خود نگاه دارد، در حق عیسی بی انصافی روا می گشت. از این رو، عمل الهی رستاخیز مسیح گواه حقانیت او بود. خدا با برخیزاندن عیسی از مردگان بی گناهی و معصوم بودن عیسی را نشان داد. اما رستاخیز عیسی رویدادی نبود که به ما بی ربط باشد. بارها و بارها، در عهد جدید به ما گفته شده است که عیسی نوبرکسانی است که از مرگ قیام خواهند نمود. ما، که در مسیح هستیم، در رستاخیزش شریک می باشیم.

اگر عیسی از مردگان قیام نکرده بود، این معنا را می رساند که کفاره اش مورد پذیرش خدا قرار نگرفته بود. این واقعیت که خدا او را از مردگان برخیزانید به جهان ثابت می کند که خدا از کار بی نقص پسرش راضی است. رستاخیز عیسی به منزله حکم صادره قاضی آسمان و زمین است که اعلام می کند کفاره صورت گرفته است و جمیع کسانی که به مسیح اعتماد کنند شریک برکتهای عدالت مسیح خواهند بود.

پولس فصل پنجم را به این شکل آغاز می کند: پس، چون که به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم، به وساطت خداوند ما عیسی مسیح. همان طور که می دانیم، دست نوشته های اولیه این رساله مانند آنچه که امروز در دست داریم فصل بندی و تقسیم بندی نبودند. از این رو، همیشه برایمان تعجب آور است که چرا شماری از فصلهای عهد جدید با واژه «پس» شروع می گردند، همان طور که فصل ۵ به این شکل است. اما باید همواره توجه داشته باشیم که واژه ای مانند «پس» حاصل نتیجه گیری فصل قبل می باشد. پولس مفهوم عادل شمردگی را توضیح داده است و انتظار دارد برای مخاطبانش این پرسش مطرح باشد که همه این گفته ها چه معنا و کاربردی دارند؟

ثمره اصلی عادل شمردگی برای ما آشتی با خدا است. این نتیجه ای است

مبهوت‌کننده، اعلامیه‌ای است شگفت‌آور. حال، شاید کسی پرسد: «مزیت آستی بودن با خدا چیست؟ ما نمی‌دانستیم با خدا در جنگیم.»

عهد جدید اظهار می‌دارد که ما ذاتاً مخلوقهای سقوط کرده هستیم و با خدا خصومتی ذاتی داریم و غضب خدا بر ما قرار دارد. این حقیقتی بس باورنکردنی است، اما عهد جدید به روشنی تعلیم می‌دهد که در بطن وجودمان میل به نفرت از خدا ریشه دوانیده است. ولی، هنگامی که به نزد مسیح می‌آییم، هنگامی که از گناهانمان توبه می‌کنیم، جنگ تمام می‌شود و خدا صلح‌نامه را امضا می‌نماید.

این صلحی که خدا برای ما به ارمغان می‌آورد چه می‌باشد؟

پیش از هر چیز، این صلح فراتر از معنای صلح دنیوی است. من محاصره برلین، تهدید روسها، و رزم‌آرایی هراسناک جنگ اتمی را از دوران کودکی به یاد دارم. دبستان که می‌رفتم، در هنگامه حمله‌های اتمی، بمباران هوایی را به خوبی در خاطر دارم. بله، ما به صلح رسیده بودیم؛ عملیتهای جنگ جهانی دوم متوقف شده بودند. اما آن عملیتهای جای خود را به جنگ سرد داده بودند. جنگ سرد در کشور کره و سپس در ویتنام داغ داغ بود. صلحی که در این جهان مزه‌اش را می‌چشیم صلحی کم‌توان و آسیب‌پذیر است، صلحی نامطمئن است، صلحی نیست که ماندگار باشد.

اما، هنگامی که خدا اعلام صلح می‌کند، هنگامی که ما را عادل اعلام می‌کند، جنگ تمام می‌شود، برای همیشه تمام می‌شود. البته که ایمانداران گاه خدا را می‌رنجانند و باعث می‌شوند خدا دست تأدیبش را بر ما برافرازد، ولی دیگر هیچ‌گاه دوباره به روی فرزندان‌ش شمشیر نمی‌کشد. جنگ تمام شده است. خدا با ما صلح کرده است. این یک صلح متعال است، صلحی است فراتر از ادراک ما. این صلح آن قدر پایدار و آن قدر عمیق و آن قدر غنی است که تشخیص میزان کامل و همه‌جانبه آن از درک ما خارج است. این صلح ثمره رابطه‌ای شفایافته و ترمیم‌شده است، رابطه‌ی خرابی که اکنون رفع اختلاف گشته است.

امروزه، در مورد صلح درونی و آرامش ذهن سخن فراوان است. مردم آشفته و پریشانند. به قول آگوستین، دل ما فقط در خدا آرام می‌گیرد. در گوشه و کنار جهان، در همین لحظه، بسیاری از مردم با تمام وجودشان به دنبال آرامش ذهن هستند. مردم در پیشه و حرفه‌شان به دنبال این آرامش هستند. مردم در روابط عاشقانه به دنبال این

آرامش هستند. مردم در اموال و دارایی‌هایشان به دنبال این آرامش هستند. مردم در دگرگونی‌های سیاسی به دنبال این آرامش هستند. مردم به هر شکل و طریقی به دنبال این آرامش هستند. بدهی است که در این دنیا می‌توان به آرامشهایی نسبی و به راهکارهایی دست یافت که روح آشفته‌مان را تسلی بخشند. اما یک آشفستگی و پریشان حالی اساسی وجود دارد که فقط با عادل شمرده شدن ما تسکین می‌یابد. اگر انسان از خالقش جدا باشد، اگر با خدا در جنگ باشد، هر کاری هم که انجام دهد و هر چه هم که داشته باشد، نمی‌تواند از درون به آرامش برسد.

وقتی در رابطه ما با خدا صلح برقرار شود، آن صلح به باطن ما نفوذ می‌کند. بنابراین، هم رابطه ما شفا می‌یابد هم درون ما صلح برقرار می‌شود و ناآرامی و پریشانی روح ما برطرف می‌گردد. عیسی به هنگام ترک این جهان میراثی برای شاگردانش به جا گذاشت: «سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنان که جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم» (یوحنا ۱۴:۲۷). آن صلح و آرامشی که در بطن وجود عیسی منزل دارد به قومش عطا می‌گردد. این صلح و آرامش موقت نیست. این صلح و آرامشی نیست که لوثر آن را آرامش نفسانی می‌نامد، یعنی آرامشی که با یک تلنگراز بین می‌رود. این صلح و آرامشی نیست که شرف و آبرو را زیر پا گذارد. این صلح و آرامش مانند توافق‌نامه‌ای نیست که در شهر مونیخ به همت نوبل چمبرلین به امضا رسید. این صلح و آرامشی است که با پیروزی افتخارآمیز مسیح بر روی صلیب حاصل شد. این صلح و آرامشی است که به بهای جان پرارزش مسیح خریداری گشت. این صلح و آرامشی است که با حقانیت رستاخیز مسیح تضمین شد و مهر و امضا گشت. این صلح و آرامش نوبر عادل شمردگی ما است.

ثمره‌ها و برکتهای عادل شمردگی فقط به آرامش ختم نمی‌شوند. پولس توضیح می‌دهد: که به وساطت او دخول نیز یافته‌ایم، به وسیله ایمان، در آن فیضی که در آن پایداریم (آیه ۲). منظور پولس چیست؟

جهت درک منظور پولس، باید به کتاب پیدایش و شرح گناه آدم و حوا مراجعه کنیم و ببینیم که چگونه خدا آنها را از باغ عدن بیرون راند. انسان دیگر به حضور خدا دسترسی مستقیم نداشت. کتاب مقدس ما را تعلیم می‌دهد که خدا حاضر مطلق است. پس از آنکه خدا با ابراهیم عهد بست و با موسی در کوه سینا آن عهد را تجدید نمود، وعده داد که در خیمه عبادت در میان قومش حاضر خواهد بود. با این حال، فقط کاهن

اعظم اجازه داشت به حضور مستقیم خدا وارد شود و آن هم فقط یکبار در سال، در روز کفاره، با پشت سر گذاشتن آداب و تشریفات پیچیده و آیین طهارت، کاهن اعظم جرأت می‌یافت به قدس الاقداس داخل گردد. مردم می‌توانستند به خدا نزدیک شوند، اما جز کاهن اعظم کسی اجازه نداشت بی‌واسطه به حضور خدا برود. حال آنکه، کاهن اعظم نیز با رعایت آداب و تشریفات نامبرده اجازه ورود داشت.

پرده‌ای عظیم و ضخیم و چندلایه، که عبور از آن حتی از گذشتن از دری چوبی و بزرگ بسیار دشوارتر بود، مردم را از قدس الاقداس جدا نگاه می‌داشت. این پرده به مردم یادآوری می‌نمود که دسترسی به خدا ممکن نبود. آن پرده تا لحظه مرگ مسیح در جای خود قرار داشت. در لحظه مرگ مسیح، آن پرده دو نیمه گشت، گویی دستی از آسمان بر زمین آمد و آن پرده را مانند دستمال کاغذی پاره نمود (متی ۲۷:۵۱). چرا؟ چون مانع میان خدا و انسان برداشته شد. گناه انسان کفاره گشت و اکنون کسانی که عادل شمرده شده‌اند می‌توانند به حضور خدا بیایند. ایشان به فیض عادل شمردگی به حضور خدا دسترسی دارند. پولس بر این واقعیت تأکید دارد که ما به سبب لیاقت و شایستگی مان نیست که می‌توانیم به حضور خدا بیاییم، بلکه رحمت و فیض خدا این امکان را برای ما فراهم می‌سازد که با خدا مشارکت داشته باشیم.

وقتی به عیسی ایمان می‌آورم، عدالت او به من نسبت داده می‌شود و من به حضور خدا دسترسی می‌یابم. این همان فیضی است که در آن پایدارم. من این افتخار را یافته‌ام که با فیض خدا در حضور خدا بایستم.

صلح با خدا و دسترسی به حضور خدا دو ثمره نخست عادل شمردگی ما می‌باشند. اما ثمره‌ها به این دو ختم نمی‌شوند: و به امید جلال خدا فخر می‌نماییم. ما طعم تازه‌ای از شادی و طعم تازه‌ای از امید را می‌چشیم. این دو طعم در هم تنیده شده‌اند. نباید مفهوم امید در کتاب مقدس را با مفهومی که دنیا از امید ارائه می‌دهد یکی بدانیم. وقتی جامعه ما از امید صحبت می‌کند، منظورش خواسته و میل و آرزویی است که تحقق آن قطعی نمی‌باشد. ولی امیدی که عهدجدید تعریف می‌کند امیدی قطعی و مسلم است، زیرا با وعده‌ خدایی که نمی‌تواند دروغ بگوید مَهر شده است. روح القدس، که درون ما ساکن است، به این امید مَهر تأیید زده است. این امید لنگر جان ما است. این امید استوار است، قابل اعتماد است و محکم و پایدار. چون چنین

امیدی داریم، که واقعاً تضمین آینده ما است، پس وجد و شادی می‌نماییم. به امید جلال خدا شادی می‌نماییم.

در اینجا، لازم است در خصوص عبارت «جلال خدا» مختصری توضیح دهیم. واژه doxe در زبان یونانی معادل واژه «کابود» در زبان عبری است که به معنای «سنگین بودن» یا «وزین بودن» می‌باشد. جوهره مفهوم واژه «جلال» به وزین بودن و والایی و وقار و شأن خدا ربط دارد. همه می‌دانیم که یکی از مهم‌ترین مسایل قرن بیستم مسأله شأن و منزلت انسان است. باید ناشنوا باشیم اگر صدای داد و فریاد اعتراضی را که از گوشه و کنار جهان درباره شأن و منزلت انسان گوشه‌ایمان را بمباران کرده است نشنیده‌ایم. بسیاری از فیلسوفها از شأن و منزلت انسان قطع امید کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که تنها موضوعی که باقیمانده است بررسی پدیده خودکشی می‌باشد.

اما مسیحیان نوید می‌دهند که برای شأن و منزلت انسان پایه و اساسی محکم و واقعی و ابدی وجود دارد. شأن و منزلت ما در انسانیت ما ریشه ندارد، بلکه از منبعی دیگر سرچشمه می‌گیرد. آن یگانه کسی که شأن و منزلت او فطری و ازلی و ابدی است، یعنی خود خدا، به ما شأن و منزلت می‌بخشد. ما در امید جلال خدا وجد می‌نماییم، زیرا خدا به ما وعده داده است که نه فقط از والامنش بودنش کاسته نمی‌شود، بلکه ما را هم والامنش می‌گرداند. در واقع، خدا کمال عادل شمردگی مان را به ما وعده می‌دهد، یعنی حقیقتی که کتاب مقدس آن را «جلال یافتن» می‌نامد.

گاه، بسیار دلسرد و مأیوس می‌گردم از اینکه رفتار و کردارم همیشه آن‌طور که باید باشد نیست. زمانهایی پیش می‌آید که از ذات خودم و از رفتار گناه‌آلود خودم حالم به هم می‌خورد. اما بخش دیگر از وجودم مشتاق است صالح باشد، مشتاق است به گناه خاتمه دهد، مشتاق است به شرارت خاتمه دهد، مشتاق است به دغل‌کاری خاتمه دهد، مشتاق است به همه آن چیزهایی که شادی و غنای زندگی انسان را می‌رباید خاتمه دهد، مشتاق است به جنگ و جدال با دیگران خاتمه دهد، مشتاق است به قطع رابطه‌ها خاتمه دهد. خدا به ما که در مسیح هستیم وعده می‌دهد که روزی فرا می‌رسد که ما جلال خواهیم یافت. در جامعه آسمان، دیگر خبری از گناه نخواهد بود. از این رو، شادی خواهیم نمود، چون جلال خدا ظفر خواهد یافت. در حال حاضر، مسیحیان

ذره‌ای از جلال آینده را می‌چشند. اکنون، مسیحیان بیعانه چیزی را دریافت می‌کنند که خدا دریافت کامل آن را وعده داده است.

اما پولس به همین بسنده نمی‌کند. او به کلام خود ادامه می‌دهد و چنین عنوان می‌کند: و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم فخر می‌کنیم. ما این‌گونه نیستیم که به هنگام سختیها و مصیبتها از شدت غصه خود خوری کنیم و به اصطلاح دندان روی جگر بگذاریم و درد و رنج خود را با خویشتن‌داری تحمل کنیم و هنگامی که در موقعیتهای دشوار قرار می‌گیریم بگوییم: «حالا که کاری از دست من ساخته نیست، چرابی جهت از کوره در بروم و خون خودم را کثیف کنم؟» اما منظور پولس این است که وقتی خدا در کنترل است، ناگوارترین تجربه‌هایی را که مجبور به تحمل آنها هستیم (مرگ، بیماری، از دست دادن عزیزان، جنگ، و تمام چیزهایی که با همه وجودمان از آنها وحشت داریم) نه فقط قابل تحمل می‌گردند، بلکه در واقع می‌توانیم در همه آنها وجد و شادی نماییم، چرا که می‌دانیم خدا وعده داده است که هر درد و رنج را از میان برمی‌دارد.

چرا در مصیبتها شادی می‌کنیم؟ پاسخ پولس رسول این است: چون که می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند (آیه ۳). بی‌درنگ، ایوب را به یاد می‌آوریم. در اصل، هر زمان حرف از صبر به میان می‌آید، مثال «صبر ایوب» به ذهن می‌آید. حال آنکه، خاص‌ترین ویژگی زندگی ایوب صبر نبود، بلکه مصیبت بود. چه بسا هیچ‌کس مانند ایوب رنج و عذاب نکشید، البته جز مسیح که رنج و عذابش منحصر به فرد بود. اما به سبب آن رنج و مصیبت بود که روح و جان ایوب آبدیده شد و خودش صبور گشت و صبر امتحان را و امتحان امید را پدید آورد.

آیا مسیحیانی را می‌شناسید که شکست‌ناپذیر باشند؟ ایشان، از هر فاجعه و مصیبت و رنج و سختی و آزمایشی که عبور می‌کنند و آنها را تاب می‌آورند، ایمانشان قوی‌تر می‌گردد و اطمینانشان به آینده مستحکم‌تر می‌شود. می‌دانم که همه مسیحیان این‌گونه نیستند. اما کسانی را می‌شناسم که با این روحیه پیش می‌روند.

امید چه می‌کند؟ و امید باعث شرمساری نمی‌شود. گاه، اتفاق افتاده است که سبک‌سرانه چیزی را درباره آینده پیش‌بینی کرده‌ام و بسیار شرمسار گشته و مجبور شده‌ام حرف خود را پس بگیرم و اعتراف کنم که اشتباه کرده‌ام. امید دنیوی چنین امیدی است. امیدواریم چیزی اتفاق افتد. اما، وقتی اوضاع آن‌طور که ما انتظار داریم پیش نمی‌رود، شرمنده می‌شویم و تقریباً همیشه به شدت مأیوس و ناامید می‌گردیم.

دست و پنجه نرم کردن با یأس و ناامیدی دشوارترین تأدییی است که انسان می‌تواند از آن درس عبرت بگیرد. اما امیدى که خدا به ما می‌بخشد هرگز ما را ناامید نمی‌کند. آن امید همانا وعدهٔ پیروزی قطعی ملکوت خدا و جلال خدا در آینده است. هر میزان سختی و مصیبتی که در این زندگی متحمل شویم این را می‌دانیم که جهان دیگری وجود دارد و فصل دیگری از تاریخ بشر ورق خواهد خورد.

پولس به ثمرهٔ دیگر عادل شمردگی اشاره می‌کند: **محبت خدا در دل‌های ما ریخته شده است (آیهٔ ۵)**. کتاب مقدس محبت را به سه گونهٔ متفاوت تعریف می‌کند: «اروس» که محبت شهوانی است. «فیلاثو» که محبت برادرانه است و «آگاه» که محبت خاصی است که هدیهٔ خدا به قومش می‌باشد. محبت آگاه هم ثمرهٔ عادل شمردگی است و هم ثمرهٔ روح القدس. پولس در اینجا به محبت آگاه اشاره می‌کند. این محبت توانایی و قدرت و قابلیت محبت ورزیدن است. این محبتی است که در واقع در قلب کسانی جای می‌گیرد که به راستی در عیسی مسیح هستند. چه بسا چشمگیرترین تغییری که در شخصیت ما نمایان می‌گردد این است که برای محبت نمودن قابلیت تازه می‌یابیم که ثمرهٔ فیض است و کار روح القدس در ما. خدا بذر این محبت را در دل قومش می‌کارد. البته برخی از مسیحیان این قابلیت را دارند که بیش از سایر مسیحیان محبت ورزند. این محبت گنجایش زیاد شدن و رشد نمودن دارد. این محبت قابلیت دارد که پرورش یابد و تقویت گردد. گاه، برایمان این پرسش مطرح می‌شود که آیا در دل برخی از مسیحیان اصلاً محبتی وجود دارد؟ اگر آنها واقعاً در مسیح باشند، باید بتوانند محبتی را ابراز نمایند که قبلاً هیچ‌گاه قابلیتش را نداشتند، چرا که خدا است که این محبت را در دل تک‌تک ایمانداران می‌کارد.

خدا صرفاً برای محبت ورزیدن به دیگران به ما محبت عطا نمی‌کند، بلکه در دل ما محبت می‌کارد تا به طور خاص خودش و عیسی را دوست بداریم. اصلی‌ترین آزمون که مشخص می‌کند کسی مسیحی است یا نه این می‌باشد که آیا در دلش محبت اصیل و واقعی برای عیسی مسیح ریشه دوانیده است؟ شاید آن شخص در تعالیم و آموزه‌های مسیحی دچار اشتباه شود یا زندگی‌اش عاری از خطا نباشد، اما پرسش اصلی این است که آیا اصلاً عیسی را دوست دارد؟ اگر فیض عمل نکند، اگر روح القدس عمل نکند، انسانها نمی‌توانند عیسی را دوست داشته باشند. ممکن است به عیسی احترام بگذارند، ممکن است عیسی را تحسین کنند، ممکن است دربارهٔ عیسی سخنان

دلنشینی بر زبان آورند. اما، اگر ایمانی که عادل می‌شمارد وجود نداشته نباشد، محبتی هم برای مسیح وجود نخواهد داشت.

محبت ثمره بسیار مهم عادل شمردگی است. اما چگونه این محبت در بطن ما به وجود می‌آید؟ محبت خدا در دهای ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است. روح القدس درون ایمانداران ساکن می‌گردد. او در معبد بدن انسان سکونت می‌گزیند. درون تک تک مسیحیان روح القدس، حضور مسیح، زندگی می‌کند. به همین دلیل، مردم باید بتوانند به ما نگاه کنند و حضور مسیح را در ما ببینند.

زیرا، هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بی دینان وفات یافت (آیه ۶). تأکید کل این آیه بر آن است که خدا منتظر نمی‌ماند تا ما به انسانهای نیک و صالحی تبدیل شویم و آن‌گاه دست به کار شود و ما را نجات بخشد. منظور پولس رسول از عبارت «در زمان معین» چیست؟ می‌تواند دو منظور مشخص داشته باشد. از یک نظر، این عبارت می‌تواند به زمان مناسب و مقرر اشاره داشته باشد که خدا برای نجات انسان تدارک دید، برای انسانی که محال بود بتواند خودش را نجات دهد. معنای دیگری می‌تواند این باشد که خدا آمدن مسیح به این جهان را تدبیر و برنامه‌ریزی کرد و از پیش مقدر نمود. کلام خدا در آیه‌ای دیگر عنوان می‌کند که چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، مسیح به دنیا آمد (غلاطیان ۴: ۴).

الهی‌دان سویسی، اسکار کالمان، سه کتاب دنباله‌دار و بسیار مهم را به رشته تحریر درآورد. نخستین کتاب از این سه‌گانه «مسیح و زمان» نام دارد. در این کتاب، دکتر کالمان مفهوم زمان را از دیدگاه کتاب مقدس بررسی می‌نماید و تفاوت میان درک و بینش یهودیان از زمان و تاریخ و درک و بینش یونانیان باستان از زمان و تاریخ را توضیح می‌دهد. بسیاری از فیلسوفهای یونان باستان در خصوص زمان به اصلی اعتقاد داشتند که ما آن را چرخه زمان می‌نامیم. آنها بر این باور بودند که تاریخ نه نقطه مشخص شروع داشته است و نه نقطه پایان دارد. تاریخ همانند یک چرخه تکرار می‌گردد. از این رو، زیر این گنبد کبود اتفاق تازه‌ای روی نخواهد داد. در واقع، بسیاری بر این باورند که کتاب جامعه به قصد نقد بر این جهان بینی باستانی نوشته شده است، نقدی بر این دیدگاه که به چرخه تاریخ معتقد است و اینکه هیچ اتفاق پیش‌رونده‌ای در جریان نیست.

اما، از چشم‌انداز کتاب مقدس، زمان مقوله‌ای است که طول و امتداد دارد. عبارت «در

ابتدا» بر این دلالت دارد که تاریخ جهان ابتدا داشته است. همچنین کتاب مقدس از «زمانهای آخر» و ابدیتی سخن می‌گوید که کل عصاره و دورانها به سوی آن ابدیت در حال پیشروی هستند. پس زمان در حال پیش رفتن است، زمان در جریان است، زمان به ترتیب وقوع رویدادها پیش می‌رود. دکتر کالمان این نکته را نیز خاطر نشان می‌سازد که وقتی واژه یونانی chronos در عهد جدید به کار می‌رود بر این جریان داشتن و گذر لحظه به لحظه زمان تأکید دارد، که ما آن را تاریخ می‌نامیم.

علاوه بر این جریان ثانیه به ثانیه و دقیقه به دقیقه و ساعت به ساعت و سال به سال، واژه‌ای یونانی به نام cheiros وجود دارد که بیانگر تمایز میان تاریخ و رویداد تاریخی است. هرچه در تاریخ اتفاق می‌افتد الزاماً رویدادی تاریخ ساز به حساب نمی‌آید. هرچه در تاریخ اتفاق می‌افتد رویدادی تاریخی است، اما همه رویدادها به آن معنا تاریخی نیستند که حامل معنا و مفهوم مهم و حیاتی باشند، به گونه‌ای که مبدأ تاریخ قرار بگیرند و تاریخ را به دو بخش تقسیم کنند، یعنی رویدادهای پیش از آن مبدأ و رویدادهای پس از آن مبدأ.

کتاب مقدس از لحظه پرمعنایی در قلب زمان، که همه چیز را تغییر داد، سخن می‌گوید. آن لحظه لحظه‌ای تاریخی است که خدا آن را از ابتدای آفرینش تدبیر نموده بود. آن لحظه تاریخی این بود که خدا پسرگانه خود را به جهان فرستاد تا بر صلیب جان دهد و رویدادی تاریخی و منحصر به فردی را یکبار برای همیشه رقم بزند. رویداد صلیب رویدادی است که دیگر نه تکرار می‌شود نه همانندش انجام می‌شود نه کسی کاری والاتراز آن می‌تواند انجام دهد و نه چیزی به آن رویداد افزوده می‌شود. یکی از دلایل مخالفت مسیحیان پروتستان با مراسم عشای ربّانی در کلیسای کاتولیک همین است. مراسم عشای ربّانی برای کلیسای کاتولیک به معنای تکرار مرگ مسیح و تقدیم دوباره مسیح به پدر است. بدیهی است که لازم نیست این رویداد به خدا یادآوری شود، زیرا کفاره مسیح در زمان مقرر به انجام رسید و آن قدر غنی و پر بار و مالا مال بود و از چنان ارزش بی‌کرانی برخوردار بود که هرگز نیاز به تکرار نداشت. ما نمی‌توانیم با افزودن بر کفاره مسیح بر ارزش آن بیفزاییم.

مسیح برای بی‌دینان وفات یافت. بسیاری جان فدا کرده‌اند تا دیگران زنده بمانند. اما عیسی ده سال و بیست سال و سی سال و چهل سال به ما عمر دوباره نداد، بلکه جان سپرد که ما تا ابد زنده بمانیم. توجه کنید پولس چه می‌گوید: زیرا بعید است که برای

شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد (آیه ۷). این آیه ای دشوار است. پولس می‌گوید به ندرت ممکن است کسی جانش را فدای شخص عادل کند، اما شاید کسی جرأت داشته باشد برای انسان نیکو جان خود را فدا نماید. پژوهشگران و تفسیرگران کتاب مقدس در خصوص این کلام پولس اختلاف نظر دارند. عده‌ای معتقدند که پولس صرفاً گفته خود را تکرار می‌کند و قصد دارد با به کار بردن واژگان مختلف بر این نکته تأکید نماید که این امکان وجود دارد که کسی برای شخص عادل و نیکو جان خود را فدا کند. پس واژگان عادل و نیکو می‌توانند به جای هم به کار روند و هم معنا باشند، یعنی یک حقیقت به دو شکل بیان شده است. سایر تفسیرگران به تفاوت ظریفی میان واژگان اشاره می‌کنند که می‌تواند حاوی مفهوم مهمی باشد. در دایره واژگان کتاب مقدس، میان واژه «عادل» (dikaos) و واژه «نیکو» (agathos) تفاوت اندکی وجود دارد. شخص عادل شخص دادگری است که از قانون اطاعت می‌کند و راست‌کردار است و صداقت دارد. از دیدگاه کتاب مقدس، شخص نیکو شخصی است مهربان و خونگرم و بامحبت. حال، می‌توانیم شخصی را تصور کنیم که تمام و کمال از قوانین اطاعت می‌کند و دادگراست، اما بسیار سرد و بی‌روح است و با دیگران مهربان نیست. به گفته یکی از الهیدانان، عدالت کاری می‌کند که یک شخص به دیگران احترام بگذارد، اما نیکو بودن حس مهربانی و عاطفه ورزیدن را در شخص بیدار می‌کند.

اگر نظر این تفسیرگران صحیح باشد، پس پولس می‌گوید به ندرت ممکن است که کسی برای شخص عادل جان فدا کند. اما ممکن است و حتی قابل درک است که کسی برای شخص نیکو که صاحب احساسات و عواطف اصیل و واقعی است جان سپارد. هر یک از این دیدگاه‌ها را که در نظر بگیریم، در هر صورت، نکته اصلی آیه نامبرده تغییر نمی‌کند.

نکته این است که عیسی برای انسانهای عادل یا نیکو جان نداد. انسان سقوط کرده در ذات خود تمایلی به خدا ندارد. پولس در آیه ۸ چنین نتیجه‌گیری می‌کند: لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. گناهکار کسی است که قانون را زیر پا می‌گذارد. بنابراین، می‌توانیم بگوییم هنگامی که با همه وجودمان از خدا ناطاعتی می‌کردیم، هنگامی که نسبت به خدا سرکش بودیم، هنگامی که با خدا خصومت داشتیم، هنگامی که خدا را نادیده

می‌گرفتیم، هنگامی که از تسلیم شدن به خدا سرباز می‌زدیم، از دوست داشتن خدا سرباز می‌زدیم، از پرستش خدا سرباز می‌زدیم، در آن مقطع، هنگامی که با خدا دشمن بودیم، مسیح برای ما جان داد.

در آیه ۹، پولس موضوعی را که بر آن تأکید می‌ورزد تغییر می‌دهد: پس، چقدر بیشتر، الان که به خون او عادل شمرده شدیم، به وسیله او از غضب نجات خواهیم یافت! در اینجا، حال و آینده تفکیک می‌شوند، عادل شمردگی و نجات تفکیک می‌شوند. بسیاری می‌گویند: «روزی که به عیسی مسیح ایمان آوردم نجات یافتم.» این افراد واژه نجات را به معنای عادل شمردگی به کار می‌برند. اما منظور عهد جدید این نیست. عادل شمردگی یک قدم است در کل روند نجات. از لحاظ دستور زبان، واژه نجات در زمانهای مختلف به کار می‌رود: زمان گذشته، گذشته استمراری، حال، آینده و غیره. می‌توانیم فعل نجاتمان را صرف کنیم: ما نجات می‌یابیم، ما در حال نجات یافتن هستیم، ما نجات خواهیم یافت، زیرا در کل تجربه زندگی مسیحی مان نجات مشهود می‌باشد. در لحظه‌ای که ایمان می‌آورم، عادل شمرده می‌شوم و در آن مقطع است که نجات می‌یابم. اما لازم است که نجاتم به فرجام برسد، به کمال برسد. لازم است، در روند تقدیس شدن و جلال یافتنم، نجاتم جامه عمل بپوشد. نجات نهایی من در آسمان تحقق می‌یابد. اگر عادل شمرده شده‌ام، قطعاً، در آسمان، از نجات نهایی برخوردار خواهم گشت.

در آیه دیگری، پولس رسول به ما می‌گوید که مسیح ما را از غضب آینده می‌رهاند (اول تسالونیکیان ۱:۱۰). خدا وعده داده است که روزی فرا می‌رسد که جهان را داوری خواهد نمود و غضب مقدس و خشم برحق و عادلانه‌اش بر گناه را نمایان و ابراز خواهد نمود. اما کسانی که در مسیح هستند هم در حال حاضر عادل شمرده شده‌اند و هم این تضمین را دارند که از غضبی که قطعاً در راه است نجات یابند.

از این رو، پولس می‌گوید: زیرا، اگر در حالتی که دشمن بودیم، به وساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس، چقدر بیشتر، بعد از صلح یافتن، به وساطت حیات او نجات خواهیم یافت! (آیه ۱۰). نه فقط ما به خاطر مرگ مسیح، در حال حاضر، عادل شمرده شده‌ایم، بلکه حیات مسیح قیام کرده، قیامی که در آینده به ما هم وعده داده شده است، ما را از غضب خدا در روز داوری نجات می‌بخشد. عیسی ما را حیات جاودان خواهد بخشید.

عادل‌شمردگی به وسیله ایمان و برکتهای عادل‌شمردگی

و نه همین فقط بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم به وسیله خداوند ما عیسی مسیح که به وساطت او الان صلح یافته‌ایم (آیه ۱۱). این صلح و آشتی در آینده صورت نمی‌گیرد. در آینده، ما جلال خواهیم یافت و به کمال خواهیم رسید. اما، در این فاصله، ما هنوز فانی هستیم، ما هنوز ناکامل هستیم، ما هنوز ضعیف هستیم، ما هنوز گاه به گاه قصور می‌کنیم. با این حال، ما صلح یافته‌ایم. ما صلح یافتیم آن هنگام که به مسیح ایمان آوردیم.

اما کاری که خدا برای ما انجام داد جنبه گذشته و حال و آینده دارد. از این جهت، ما در کاری که خدا برای ما انجام داده است و انجام می‌دهد و در آینده انجام خواهد داد شادی می‌نماییم. پولس ما را تشویق می‌کند که نه فقط در کار خدا شادی نماییم، بلکه در خود خدا شادی نماییم. ستایش و پرستش شایسته خدا است، ستایش و پرستش برای وجود او و حکمت او و قدرت او و فیض او و محبت او و سایر صفات او. حتی، اگر هیچ‌گاه به کاری که خدا برای ما انجام داد پی نمی‌بردیم و آن را نمی‌چشیدیم، باز هم خدا شایسته آن بود که او را بپرستیم و بستاییم.

پرسشها:

۱. چرا پولس برای آموزه «عادل‌شمردگی فقط به وسیله ایمان» ابراهیم را نمونه می‌آورد؟
۲. میان دیدگاه پروتستان و کاتولیک در خصوص آموزه عادل‌شمردگی چه تفاوت اساسی وجود دارد؟
۳. تفاوت شایستگی و فیض در چیست؟
۴. شریعت در نجات ما چه نقشی دارد؟ شریعت برای ما چه می‌کند؟
۵. ماهیت ایمان ابراهیم را توصیف نمایید.
۶. ثمره اصلی عادل‌شمردگی چیست؟ سایر برکتهای عادل‌شمردگی کدامند؟

گناه اولیه و پیروزی بر مرگ

(۲۱-۱۲:۵)

گناه اولیه (۱۲:۵)

گناه اولیه چیست؟ گناه اولیه چگونه بر ما تأثیر می‌گذارد؟ درک ما از آن چگونه باید باشد؟ چه مشکلاتی در ارتباط با آن وجود دارند؟

درک اشتباه در مورد گناه اولیه، که بسیار دامنه‌دار و فراگیر است، برای ما باور می‌باشد که گناه اولیه به اولین گناهی که آدم و حوا مرتکب شدند اشاره می‌کند، یعنی نخستین گناه. در حالی که گناه اولیه به پیامد نخستین گناه اشاره دارد نه به خود آن گناه. گناه اولیه گناه یا ناطاعتی خاصی نمی‌باشد، بلکه به ذات انسان ربط دارد. به گفته کتاب مقدس، ذات ما سقوط کرده است. نه فقط ما گناه می‌کنیم، بلکه گناه ما را در بر گرفته است و سرشت ما فاسد است. عیسی این حقیقت را چنین توصیف نمود: درخت بد میوه فاسد به بار می‌آورد. ما چون گناه می‌کنیم گناهکار نمی‌گردیم؛ ما گناه می‌کنیم، چون گناهکار هستیم. ارتکاب گناه از ذات گناه‌آلود سرچشمه می‌گیرد، از ذاتی سقوط کرده، از دلی که همگام با خدا نیست. انسان در ژرف‌ترین نقطه وجودش مخلوقی سقوط کرده است و خُلق و خوی او به جای اینکه به عدالت میل داشته باشد به گناه میل دارد.

این حقیقت مشکلات الهیاتی دشواری را بر سر راه قرار می‌دهد. از آنجا که با ذات گناهکار به دنیا آمده‌ام، چگونه خدا می‌تواند به خاطر گناهی که مرتکب می‌شوم مرا مسوول و پاسخگو بداند؟

کتاب مقدس پرواضح می‌فرماید که به خاطر سقوط یک انسان، یعنی سقوط آدم، گناه

وارد این جهان شد و گریبانگیر همه آدمیان گشت. آدم با خُلق و خویی آفریده شد که هیچ‌گونه میلی به شرارت نداشت. ولی، به شکلی که بر ما آشکار نیست، آدم به دست خویش به خدا گناه کرد. خدا سبب سقوط آدم نبود. اما، به محضی که آدم تصمیم گرفت گناه کند، خدا اجازه داد آدم به نزول و سقوط اخلاقی دچار شود - که این همانا مجازات خدا بود - سپس آدم این وضعیت اخلاقی را به تمامی نسلهای آینده خودش منتقل کند.

در خصوص سهم گناه اولیه در زندگی ما، نظریه‌های گوناگونی وجود دارد. اکنون، به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

یک دیدگاه «واقع‌گرایی» نام دارد که بخشی از اساس آن بر پایه گمانه‌زنی فلسفی و بخش دیگر بر پایه برداشتهایی از آیه‌های کتاب مقدس می‌باشد. نکته اصلی «واقع‌گرایی» چنین است: خدا عادل است و هرگز انسانی را برای کاری که انسانی دیگر انجام داده است مسوول و پاسخگونی داند. این دیدگاه چگونه می‌تواند با تعلیم گناه اولیه هماهنگ باشد؟ واقع‌گرایان با این تعلیم کتاب مقدس موافق هستند که همگی ما در آدم گناه کردیم و آنچه در باغ عدن روی داد سبب سقوط انسان گشت. به چشم یک واقع‌گرا، در نگاه اول، چنین به نظر می‌رسد که خدا به واقع مرتکب بی‌عدالتی شده است و نسلهای آینده را برای آنچه آدم انجام داد بازخواست می‌کند. ولی استدلال آن واقع‌گرا چنین است: یگانه راهی که خدا می‌توانست آن بازخواست را عادلانه انجام دهد این می‌بود که ما هم در باغ عدن حاضر می‌بودیم و با آدم همدست می‌شدیم. به بیان دیگر، این دیدگاه به نوعی از پیش‌موجودیت روحانی اعتقاد دارد، به این معنی که جانهای ما در آدم ساکن بودند و در نتیجه ما واقعاً در باغ عدن حضور داشتیم. بنابراین، هنگامی که به این دنیا قدم می‌گذاریم، با جانهایی وارد این جهان می‌شویم که قرن‌ها پیش در باغ عدن خدشه‌دار و فاسد شدند.

این دیدگاه، برای اثبات استدلالش، از کتاب مقدس و از کتاب عبرانیان (فصل ۷) نمونه می‌آورد. نویسنده کتاب عبرانیان به مبحثی مفصل در خصوص برتری کهنات مسیح می‌پردازد. او به برتری کهنات ملکصدیق بر کهنات لای اشاره می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که لای به ملکصدیق ده یک پرداخت، آن هنگام که هنوز در بطن پدرش، ابراهیم، بود. حال این آیه را چگونه تعبیر کنیم؟ واقع‌گرایان این آیه را نیز همانند واقعۀ سقوط آدم تفسیر می‌کنند: لای قبلاً به نوعی در ابراهیم ساکن بود و هنگامی

که ابراهیم ده یک پرداخت، گویی لاوی نیز آن را پرداخت نمود. به گفته واقع‌گرایان، همان‌گونه که در کتاب عبرانیان اشاره شده است، عملکرد نسل آینده می‌تواند امروز واقع شود. بنابراین، عملکرد نسل امروز نیز در گذشته واقع گشت، همان‌گونه که در باغ عدن اتفاق افتاد. جهت درک واقعۀ سقوط انسان باید به این درک برسیم که ما در بطن آدم بودیم، همان‌گونه که لاوی در بطن ابراهیم بود. ما با آدم گناه کردیم. به همین دلیل، با آدم سقوط کردیم. پس خدا در حق ما ناعدالتی روا نداشته است.

دیدگاهی دیگر، که در عصر امروز بسیار متداول گشته است، باور دارد که کل رویداد سقوط انسان در کتاب پیدایش به منزله یک مَثَل است که به قابلیت گناه کردن انسان و همه‌گیر بودن گناه اشاره می‌کند. انسان بودن یعنی جایز خطا بودن. آدم گناه کرد، همان‌طور که همه ما گناه می‌کنیم. هر انسانی بی‌طرف به دنیا می‌آید. ولی، در نهایت، راه آدم را پیش می‌گیرد و بی‌چون و چرا رفتار و کرداری گناه‌آلود از خود بروز می‌دهد. استدلال خوبی به نظر می‌رسد، چون خدا را متهم نمی‌کند که نسلهای آینده را بازخواست خواهد کرد.

ولی چنین دیدگاهی مشکلاتی دیگر ایجاد می‌کند: برخی مشکلات با تعالیم کتاب مقدس و برخی مشکلات فلسفی. مشکلاتی که با تعالیم کتاب مقدس ایجاد می‌شود روشن است: کتاب مقدس چنین دیدگاهی را تعلیم نمی‌دهد. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ما به واقع در آدم سقوط کردیم و آدم شخصی است که در تاریخ وجود داشته است.

ولی، فراتر از بحث درباره هویت تاریخی آدم و اینکه داستان آدم و حوا را چون یک مَثَل تعبیر کنیم یا نه، باید این پرسش را مطرح کنیم که آن الیهدان نامی، جاناتان ادواردز، مطرح نمود. او چنین گفت: «بباید تصور کنیم که تک‌تک انسانها بی‌طرف به دنیا آمدند، یعنی بدون تمایل برای گناه یا بدون تمایل برای مبارزه با گناه. قطعاً، انتظار می‌رود که درصدی از انسانهایی که بی‌طرف به دنیا آمده‌اند، شاید پنجاه درصد، زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشند، تصمیمهای درست بگیرند و گناه را انتخاب نکنند. این انتظار را می‌توان داشت که پنجاه درصد گناه کنند و پنجاه درصد گناه نکنند. این انتظار می‌رود که نیمی از انسانها بی‌گناه باشند، در حالی که نیمی دیگر سقوط کرده باشد. اگر هم نخواهیم به دو نیمه مساوی پنجاه - پنجاه تقسیم کنیم، قطعاً، اگر هر انسانی بی‌گناه به دنیا آید، انتظار داریم که بعضی از آدمها، دست‌کم یک

درصد یا نیم درصد یا صد نفر یا هر تعداد دیگری، طی عمرشان مقابل وسوسه گناه زانو زنند.»

برخی چنین توجیه می‌کنند و می‌گویند دلیلی که آدمها به سوی گناه کشیده می‌شوند و دلیل عامه‌پسند بودن گناه این است که جامعه گناه را بر ما تحمیل می‌کند. «ما در جامعه سقوط کرده‌ای زندگی می‌کنیم، در تمدنی سقوط کرده. تأثیر چنین تمدنی بر من چنان عظیم است که همان پنجاه درصد شانس گناه نکردن را سرنگون می‌سازد.» ولی باید این پرسش را مطرح نمود: «اصلاً، این تمدن چگونه در کل دنیا فاسد گشت؟» هیچ توضیحی برای آن نداریم جز اینکه بگوییم این فساد از درون ریشه دوانیده است. بنا بر استدلال شماری از فیلسوفها، دلیل جهان‌شمول گناه این است که ما ناکامل هستیم و این ناکامل بودن ریشه در محدود بودنمان دارد. اگر این صورت درست باشد، پس گناه صرفاً نمایی از محدودیت ما می‌باشد و این امر که خدا ما را محدود آفرید به شکلی جدی مشکل ساز خواهد شد و آن مشکل این است که خدا انسان را به خاطر آنچه در طبیعتش به طور ذاتی انجام می‌دهد مسوول و پاسخگو می‌داند. پس این استدلال نیز مشکلی را برطرف نمی‌کند.

پاسخ اصیل و باقدمت مسیحیان پروتستان به این مشکل باوری به نام «سالارمداری» است. آدم نماینده ما بود. او سرور و سالار نوع بشر بود. خدا آدم را در بوته آزمایش قرار داد و آدم نه فقط برای خودش بلکه باید برای نژاد انسان از این آزمایش می‌گذشت. حال، شاید کسی چنین اعتراض نماید: «یک دقیقه صبر کنید. این منصفانه نیست. پس می‌گویید برای کاری که آدم انجام داد من جوابگو هستم.»

در طول تاریخ بشر، فقط یک زمان وجود دارد که به نیابت از خودمان نماینده‌ای کامل و دقیق داشتیم و نماینده‌مان را خودمان انتخاب نکردیم. خدا نماینده‌مان را برایمان انتخاب کرد. آدم برای من و شما گزینشی عالی و کامل بود. خدا مرا جوابگو می‌داند برای آنچه آدم انجام داد، چون آدم به واقع، به شکلی کامل و بی‌لغزش، نماینده من بود. او از طرف من نماینده بود. من او را انتخاب نکردم. خدا او را انتخاب کرد. ولی، اگر تصور کنیم که وقتی خدا آدم را به نمایندگی از ما انتخاب کرد انتخابش یک بداندیشی احمقانه و نسنجیده و غلط بود، در مورد خدا چه می‌گوییم؟ زمانی که این‌گونه شکایت می‌کنیم و لب به اعتراض می‌گشاییم، ثابت می‌کنیم که آن انتخاب چقدر دقیق بود،

چون، هنگامی که صداقت انتخاب خدا را زیر سوال می‌بریم، ذات سقوط کرده‌مان را آشکار می‌کنیم.

کتاب مقدس می‌فرماید که خدا یک انسان را مقرر فرمود که نماینده ما باشد تا این نمایندگی را تمام و کمال به انجام رساند. از این رو، ما نیز به خدا جوابگو می‌باشیم. توجه کنید که گناه اولیه از طریق نماینده‌ام و از طریق گناه آدم، که به حساب من گذاشته می‌شود، به من تعلق می‌گیرد. مسیحیانی هستند که به این مهم معترضند. دلم می‌خواهد با آنها گفتگویی داشته باشم.

اگر اعتراضتان به اصول و مبادی آموزه «نمایندگی» و «نسبت دادن» است و آنها را اشتباه می‌دانید، باید دریابید که با این اعتراض اساس و پایه نجاتتان را فرو می‌ریزید. فقط از طریق «نمایندگی» است که شما نجات می‌یابید و از طریق «نسبت دادن» است که رهایی پیدا می‌کنید. اگر این حق از آن خدا است که انسانی را بر اساس عملکرد انسانی دیگر نجات دهد، باید این حق نیز از آن خدا باشد که ما را بر اساس عملکرد انسانی دیگر کیفر دهد.

آدم فراتر از هر انسانی دیگری که می‌توانستم او را به نمایندگی خودم برگزینم، با توانایی و صلاحیت و قابلیت، به نیابت از من عمل نمود. چون آدم گناه کرد، عواقب گناه گریبانگیر همه ما گشت. چون آدم گناه کرد، گناه وارد جهان شد و با آن گناه چهره مرگ پدیدار گشت. چون آدم مُرد، من زیر حکم مرگی هستم که خدا صادر نمود. حکم مرگ در حق من در این دنیا اجرا خواهد شد. بلی، تا ابد زنده خواهم بود و از مردگان قیام خواهم کرد. ولی باید از وادی مرگ عبور کنم، چون فرزند آدم هستم. به خاطر اینکه فرزند مسیح هستم، نیش گناه از من برداشته شده است و من دوباره قیام خواهم نمود و به حیات ابدی قدم خواهم نهاد.

پیروزی بر مرگ (۵: ۱۲-۲۱)

در آیه ۱۲، پولس یکی از عواقب سقوط آدم را معرفی می‌کند: **لهمچنان که به وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت . . .**، یعنی این گناه بود که از پایه و اساس وسیله ورود مرگ به جهان شد. مرگ پیامد گناه بود و جایگاهی در خلقت نداشت. مرگ مجازاتی است که بر نژاد بشر قرار می‌گیرد، چرا که آلودگی و ناپاکی گناه از طریق آدم به ما سرایت کرد.

یکی از مشکلاتی که در ایمان مسیحی با آن روبه‌رو هستیم تأثیری است که فلسفه یونان طی قرنهای متوالی بر الهیات مسیحی گذاشته است. بارها، دربارهٔ «روح نامیرا» سخن شنیده‌اید. در دیدگاه فلسفه یونان، انسان موجودی است که از روح و جسم تشکیل یافته است. انسان هم از روح برخوردار است هم از جسم. ولی، در فلسفه یونان، روح ذاتاً، باطناً، قطعاً و بی‌چون و چرا فناپذیر است. روح آن جزء از انسان است که ابدی می‌باشد. روح هیچ‌گاه روی نابودی به خود نخواهد دید، چون نمی‌تواند نابود شود و قادر نیست متلاشی گردد. یونانیان به نامیرا بودن روح انسان اعتقاد داشتند.

آیا مگر ایمان مسیحی نیز به نامیرایی اعتقاد ندارد؟ البته که اعتقاد دارد، ولی آن نامیرایی یک نامیرایی اکتسابی است. کتاب مقدس می‌فرماید که ما انسانها میرا به دنیا می‌آییم. ما به مانند بذری هستیم که در فنا کاشته می‌شود، ولی در فناپذیری خواهد برخاست. در ابتدای آفرینش، خدا انسان را به شکلی خلق نمود که چه در روح و چه در جسم قابلیت میرا بودن داشت. سرشت انسان برای حفظ بقایش هر لحظه به قدرت نگهدارندهٔ خدا محتاج بود. اینکه آیا انسان (آدم) می‌توانست تا ابد زنده بماند یا حیاتش به وسیلهٔ مرگ پایان می‌یافت به اطاعت او مربوط بود. اگر از بوتۀ آزمایش اطاعت سربلند بیرون می‌آمد، به نامیرایی می‌رسید، به همان شکلی که ما در آسمان خواهیم زیست. ولی مجازات گناه لعنت مرگ بود و آن لعنت هم اکنون بر تمامی جهان سلطه گسترانیده است.

به یاد داشته باشید که در باغ عدن مجازات گناه «هرآینه» مرگ بود (پیدایش ۲: ۱۷). چون آدم و حوا همان روزی که گناه کردند از نظر جسمانی نمردند، برخی چنین تعبیر کرده‌اند که کتاب مقدس به مرگ روحانی آنها اشاره می‌کند. چنین تعبیری این برداشت را به همراه دارد که مجازات گناه مرگ روحانی است و مرگ جسمانی ما انسانها صرفاً یک روند طبیعی در چرخهٔ حیات است. اما چنین تعلیمی را کتاب مقدس تصدیق نمی‌کند. در واقع، به خاطر رحمت و فیضش، که حق مسلم او است، خدا مجازات کامل گناه را که مرگ آبی بود به اجرا نگذاشت. خدا حکم مرگ روحانی را در حق انسان اجرا نمود و حکم مرگ جسمانی نیز به قوت خودش باقی ماند، ولی حکم مرگ جسمانی به تأخیر افتاد تا انسان پیش از آنکه مجازات گناه در حقش اجرا شود، چند صباحی، در این دنیا زندگی کند.

چگونه می‌دانیم که هر انسانی گناهکار است؟ حقیقت گناهکار بودن هر انسانی برای

ما آشکار است، چون مرگ، در نهایت، به سراغ هرانسانی می‌آید: و به این‌گونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند. زیرا، قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست (آیات ۱۲، ۱۳). از چه زمانی شریعت اقتدار یافته است؟ بسیاری چنین فرض می‌کنند که شریعت یا احکام خدا آن هنگام اقتدار یافتند که خدا آنها را بر کوه سینا به موسی آشکار نمود. اما پولس رسول پریشی بس جالب و از نظر الهیاتی بس ژرف مطرح می‌کند: چگونه می‌تواند گناهی در کار باشد اگر شریعت خدا وجود نمی‌داشت، چون در جایی که شریعت نیست گناهی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد؟ گناه به معنی نقض احکام خدا می‌باشد. اگر هیچ حکمی وجود نداشته باشد، گناهی هم نمی‌تواند به حساب آید. اگر گناهی نمی‌تواند به حساب آید، منطقی می‌گوید که مرگی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. ولی مرگ از زمان آدم بر همگان مستولی بوده است: بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم، که نمونه آن آینده است، گناه نکرده بودند (آیه ۱۴). اگر مرگ برای تمامی اعصار وجود داشته است، یگانه توضیح معقول آن این است که از آدم تا موسی گناه می‌بایست بوده باشد. این مهم به چه امر دیگری اشاره می‌کند؟ نکته دیگر این است که باید شریعتی وجود می‌داشت.

پولس در فصل دوم از رساله رومیان بیان نمود که علاوه بر مکاشفه خاص شریعت مکتوب خدا بر فراز کوه سینا خدا احکامش را بر دل‌های همه انسانها نوشته است (۲: ۱۴، ۱۵). هرانسانی شریعت ذاتی را دارا می‌باشد و تا اندازه‌ای به لحاظ اخلاقی درست و غلط را تشخیص می‌دهد. خدا در خصوص وظایف اخلاقی انسانها این کره زمین و ساکنان آن را در سکوت رها نکرده است. اما این قوانین و مقررات فرهنگی هستند که هشیاری و شعور این وظیفه اخلاقی را دستخوش کژروی می‌کنند و به بیراهه می‌کشانند. ولی هنوز هم حس عدالت درونی به قوت خود پابرجا است و هرانسانی از این حس آگاه است. انسانها دقیقاً همان گناه آدم را مرتکب نشدند. ولی، اگر مرگ بر ایشان حاکم است، پرواضح است که آنها نیز گناه ورزیدند.

پولس عمل آدم اول و عمل آدم دوم را کنار هم قرار می‌دهد و در آیه ۱۵ مقایسه مهمی را انجام می‌دهد: و نه چنان که خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. حقایقی در این آیه بیان شده‌اند که هم مشابه هستند هم متفاوت.

زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند. پولس می‌گوید به سبب ناطاعتی یک نفر

بسیاری مردند. در واقع، نه فقط بسیاری بلکه همه در معرض مرگ قرار گرفته‌اند. چقدر زیاده، فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح، است برای بسیاری افزون گردید. در این آیه، به حقیقت «انتسابی» و به «نمایندگی» اشاره شده است که مشابه هم می‌باشند. نجات ما بر این حقیقت تکیه زده است. از طریق آدم اول به تباهی و ویرانی افکنده شدیم، چون ما به او نسبت داده شدیم و او نماینده ما بود. از طریق آدم دوم رهایی می‌یابیم، چون به او نسبت داده می‌شویم و او نماینده ما است. عیسی مسیح به نیابت از من بر صلیب شد. بر روی آن صلیب، عیسی مسیح مجازات گناه مرا به گردن گرفت. نه فقط گناه من به او نسبت داده شد، بلکه عدالت او به من نسبت داده شد.

اگرچه تشابه وجود دارد، عیسی و آدم با هم برابر نبودند. عملکرد آدم ویرانی به بار آورد. عملکرد عیسی نجات بخش است. نه فقط این بلکه فیض خدا به سوی بسیاری سرازیر شده است. عیسی فقط چند نفر را نجات نداد، او بسیاری را نجات بخشید. عیسی تک تک انسانها را نجات نداده است، ولی عدالت او محض فیض به بسیاری نسبت داده شده است. مرگ ما است، نجات هدیه‌ای است که به ما عطا می‌شود. شما نمی‌توانید نجات را پاداش بگیرید یا آن را خریداری کنید. پولس کلمه «بخشش» یا «هدیه» را در آیه بعدی به کار می‌برد: و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سرزد، همچنان بخشش باشد، زیرا حکم شد از یک برای قصاص، لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید. زیرا، اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر، آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند در حیات سلطنت خواهند کرد به وسیله یک، یعنی عیسی مسیح (آیات ۱۶، ۱۷). پولس می‌گوید قدرت و اثر آدم دوم از اثر آدم اول بسی عظیم‌تر است. اثرگذاری آدم خوفناک بوده و برای انسانها مصیبت و ویرانی به بار آورده است. اما چاره نجات بی‌نهایت عظیم‌تر است، چرا که مسیح برای انسانها حیات ابدی را به وفور به ارمان آورد. برای این عمر هفتاد ساله زمینی، اشک ریزان، از سختیهای بسیار باید گذشت. تازه، پس از آن، باید از وادی مرگ بگذریم. اما چیستند آنها در مقایسه با سعادت و شادی و خوشی ابدی بدون درد، بدون غم، بدون اشک، که مسیح در مقام آدم دوم برای ما فتح نمود؟ از طریق کاری که مسیح به انجام رساند، از طریق اطاعتش و عدالتش، ما زنده می‌گردیم و به حیات ابدی آورده می‌شویم. پولس رسول این حقیقت را تکرار می‌نماید

و چکیده آن را در آیات ۱۸ و ۱۹ بیان می‌کند: پس، همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. زیرا، به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید. از سخن پولس چنین برداشت می‌شود که کل دنیا به خاطر گناه آدم محکوم گشت و به خاطر عدالت مسیح کل دنیا نجات خواهد یافت. اما این آیه‌ها باید در پرتو تمامیت آنچه پولس در این رساله به زبان می‌آورد سنجیده شوند. پیشاپیش، پولس به روشنی این مطلب را توضیح داد که همه انسانها از نجات بهره‌مند نمی‌شوند.

اما شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود (آیه ۲۰). پولس به شریعت موسی اشاره می‌کند. تفسیر این آیه چندان هم آسان نیست، چون چنین به نظر می‌رسد که هدف خدا در عطا نمودن شریعت افزودن گناه بود. در جایی دیگر، پولس شرح می‌دهد که شریعت بیش از یک هدف دارد. اما بدیهی است که سخن پولس در اینجا بدان معنا است که با آمدن شریعت از چهره واقعی گناه رونمایی می‌شود. شریعت، به خودی خود، موجب گناه نمی‌گردد. کار شریعت این است که گناه را تعریف کند و گناه را محکوم نماید تا آشکار شود گناه چیست و تا گناه گناه شناخته شود.

لکن جایی که گناه زیاده گشت فیض بی‌نهایت افزون گردید تا آنکه، چنان که گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی، به وساطت خداوند ما عیسی مسیح (آیات ۲۰، ۲۱). در این دنیا، میزان فیض بسی بیشتر از میزان گناه و شرارت است. این امر نکته بسیار مهمی را در بردارد. تصور کنید خدا فیضش را از این جهان بردارد. چه اتفاقی می‌افتد؟ عده‌ای چنین رویدادی را به تعلیم پولس در رساله دوم تسالونیکیان ربط می‌دهند که به ظهور دجال و پایان این جهان اشاره می‌کند. اگر امروز اوضاع جهان چنین ناخوشایند و ناگوار است، تصور کنید اگر خدا فیض عامش را از جهان بردارد دنیا در چه وضعیتی قرار خواهد گرفت. ما از حجم و قابلیت شرارت و تباهی که در دل انسان ساکن است آگاهی نداریم. اشاره من به جنایتکاران حرفه‌ای و سخت‌دلی نیست که در انتظار اجرای حکم اعدامشان هستند. اشاره من به دل خودم و دل شما است. هر عمل زشت و فجیعی می‌تواند از من مسیحی سر بزند. به جز گناه و کفر به روح القدس، آیا می‌توان از گناهانی نام برد که مسیحیان مرتکب نشده باشند؟ مسیحیان مرتکب قتل شده‌اند، مسیحیان مرتکب

زنا شده اند، مسیحیان دزدی می کنند، مسیحیان دروغ می گویند، مسیحیان آتش جنگ را شعله ور می سازند، مسیحیان سقط جنین می کنند. مسیحیان به همه گونه شرارت‌های توصیف ناپذیر دست می زنند. حتی تولد تازه و ساکن شدن روح القدس کاملاً گناه راریشه کن نمی کند. عدالت مسیح آن طریق رحمت خدا است که به وسیله آن خدا به آنانی که به مسیح در مقام خداوندشان ایمان می آورند حیات ابدی عطا می کند.

پرسشها:

۱. آموزه گناه اولیه چیست؟
۲. چه دیدگاه‌های متفاوتی درباره گناه اولیه وجود دارد؟
۳. اخلاقیات اکتسابی چیست؟
۴. به چه شکلی مسیح در مقام آدم دوم نماینده ما است؟
۵. چگونه تأثیر اطاعت مسیح عظیم‌تر از تأثیر ناطاعتی آدم است؟
۶. آیا شریعت داده شد تا گناه بیشتر شود؟ توضیح دهید.

مسیحیان به گناه مرده هستند

(۱:۶-۲۳)

به نظر می‌رسد پولس در انتهای فصل ۵ اظهار می‌دارد که هر زمان انسان گناه کند، خدا گنااهش را با فیض خود می‌پوشاند و هرچه گناه افزون شود فیض افزون می‌گردد. کسی که در ناراستی زندگی می‌کند می‌تواند از این بیانیه سوءاستفاده کند و آن را تحریف گرداند تا برای گناه کردن به خود مجوز دهد. چنین شخصی می‌تواند بگوید: «اگر گناه فرصتی ایجاد می‌کند که خدا بیشتر فیض عطا کند، پس هرچه بیشتر گناه کنم خدا بیشتر به دنیا فیض می‌بخشد تا گناه را بی‌اثر نماید. بنابراین، خواننده شده‌ام تا به گناه جهان بیفزایم!»

پولس، که این‌گونه تحریفها را پیش بینی می‌کند، در ابتدای فصل ۶ می‌نویسد: پس چه گوئیم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ پاسخ پولس چیست؟ حاشا! مایانی که از گناه مردیم چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟ (آیات ۱، ۲). برای کسی که دلش مسیحی است و ذهنش مسیحی است چنین طرز تفکری غیر قابل تصور است.

می‌توانم بگویم امروزه یکی از بزرگ‌ترین مشکلات در میان مسیحیان انجیلی تأثیر نافذ و فراگیر پدیده‌ای به نام «شریعت ستیزی» است. شریعت ستیزان چنین استدلال می‌کنند: «من به وسیلهٔ ایمان نجات یافته‌م. پس دیگر هرگز نباید در خصوص اطاعت از شریعت ذره‌ای نگرانی به خود راه دهم.» این افراد بر این باورند که وجدانشان دیگر در بند احکام خدا نیست. این طرز تفکر نه فقط مسیحیت را تحریف می‌کند، بلکه مسیحیت را از پایه و اساس تکذیب می‌کند. با این حال، این طرز تفکر در میان مسیحیان امروزی رایج است.

اعمال نیکو، که ثمره نجات شما هستند، برای شما عادل شمردگی به حساب نمی‌آیند. ولی، اگر عمل نیکویی در شما مشهود نباشد، ثابت می‌شود که اصلاً ایمانی در کار نیست. اعمال شما باعث نجات شما نمی‌گردند؛ کاری که عیسی به انجام رساند شما را نجات می‌بخشد. ولی، اگر در زندگی مسیحی‌تان عمل نیکویی وجود نداشته باشد، شما مسیحی نیستید؛ شما هرگز نجات نیافته‌اید؛ شما هرگز اعتمادتان را بر عیسی مسیح قرار نداده‌اید و او را خداوند و منجی‌تان نمی‌دانید. به گفته پولس، شریعت ستیز بودن برای یک ایماندار راستین غیر قابل تصور است: **حاشا! مایانی که از گناه مردیم چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟**

وقتی پولس می‌گوید ما به گناه مردیم، آیا معنایش این است که دیگر گناه نمی‌کنیم؟ البته که معنایش این نیست. در فصل ۷، پولس این نکته را روشن می‌سازد که مسیحیان از نبرد با گناه در امان نیستند. حال آنکه، بر سرشت قدیمی من حکم مرگ اعلام شده است. من با عیسی مسیح مصلوب گشته‌ام. در نظر خدا، ذات شریر من مرده است. بر صلیب عیسی مسیح، جان گناهم گرفته شد و بهای گناهانم پرداخت گشت. من از اسارت گناه آزاد گشته‌ام.

یگانگی با مسیح

یا نمی‌دانید که جمیع ما، که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ (آیه ۳). در اینجا، پولس در خصوص تعمید به گونه‌ای صحبت می‌کند که شاید مفهوم در نگاه اول چندان واضح نباشد. تعمید معنای مختلفی دارد. اما مهم‌ترین مفهوم تعمید برای ما این است که مرگ عیسی را به صورت نمادین مرگ ما می‌گرداند. منظور پولس این نیست که جمیع برکتهای کفاره مسیح صرفاً خود به خود به همراه تعمید یافتن به ما عطا می‌شوند. این را می‌دانیم که در عهدعتیق هم بسیاری ختنه می‌شدند، اما با ختنه شدن ایماندار نمی‌گشتند. امروز نیز انبوهی از انسانها تعمید می‌یابند، بدون اینکه تولد تازه یافته باشند. پولس نمی‌گوید برکتهای مرگ مسیح با تعمید یافتن به ما منتقل می‌شوند.

پولس از ما می‌خواهد به ابتدای زندگی مسیحی‌مان بازگردیم، به نمادهای تعمیدمان بازگردیم و معنا و مفهوم تعمید را به خودمان یادآوری نماییم. تعمید من بیانگر این حقیقت است که بر صلیب مصلوب گشتم. بر صلیب با مسیح جان دادم. من

شخصاً بر آنچه برای مسیح بر صلیب اتفاق افتاد اعتماد می‌نمایم و خود را مصلوب می‌بینم. به همان شکلی که مسیح از صلیب پایین آورده شد و دفن گشت، سرشت قدیمی من نیز می‌میرد و دفن می‌شود.

پس، چون که در موت او تعمیم یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم (آیه ۴). پولس این تشبیه و همانندی را بیشتر توضیح می‌دهد. عیسی جان سپرد، دفن گشت و از مردگان قیام نمود. زندگی گذشته ما نیز با مسیح مصلوب گشته و جان داده است. وقتی به مسیح ایمان می‌آوریم و عادل شمرده می‌شویم، آن انسان قدیمی، زندگی قدیمی و ذات قدیمی و فاسد خود را به مرگ می‌سپاریم. انسانیت کهنه ما می‌میرد و دفن می‌گردد. همان‌گونه که مسیح با قدرت تازه حیات از قبر بیرون آمد و از حیات قیام کرده برخوردار گشت، مسیحیان نیز هنگامی که به وسیله ایمان تولد تازه می‌یابند و عادل شمرده می‌شوند حیاتی تازه می‌یابند، زیرا، با ساکن شدن روح القدس در آنها، قدرت تازه حیات به مسیحیان عطا می‌گردد.

در آیه ۵، پولس باز هم به شرح این تصویر ادامه می‌دهد: اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد. چگونه ممکن است مسیحیان با مسیح بمیرند اما در رستاخیزش شریک نباشند؟ چگونه ممکن است با ایمانی که به مسیح می‌آوریم بر روی صلیب بمیریم، اما به گونه‌ای زندگی کنیم که گویی اتفاقی روی نداده است، گویی قدرت تازه‌ای در ما به وجود نیامده است، گویی حیات تازه‌ای در روح و جان ما دمیده نشده است؟

پولس در آیه ۶ می‌گوید: زیرا این را می‌دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته. آن انسانیت کهنه، آن ذات فاسد و قدیمی، با مسیح مصلوب گشته است. هدف از نجات انسان این بود که آن انسان قدیم از بین برود. درک عبارتی که پولس در اینجا به کار می‌برد: «تا جسد گناه معدوم گشته» بسیار مشکل است. دقیقاً، مطمئن نیستیم منظور پولس چه بوده است. یکی از نظریه‌های جالبی که پژوهشگران کتاب مقدس در خصوص تفسیر این عبارت ارائه داده‌اند این است که معتقد هستند عبارت نامبرده به شیوه مجازات قاتلان در دوران قدیم اشاره دارد. حکمی که برای قاتلان صادر می‌شد این بود که جنازه در حال فساد مقتول را به قاتل می‌بستند تا جنایت وقیحی که مرتکب شده بود همواره جلوی چشمانش باشد و از

ذهنش پاک نشود. قاتل جنازه مقتول را در عقب خود به هر کجا می کشید تا به یاد داشته باشد چه جرمی مرتکب شده بود. برخی بر این باورند که پولس در به کار بردن عبارت «جسد گناه» همین تصویر جسد مقتول را در ذهن داشته است. ما آن انسان قدیمی و متعفن و گندیده را که هنوز به ما چسبیده است با خود حمل می کنیم. اما، هنگامی که به مرحله تقدیس شدن قدم می گذاریم، از قدرت آن جنازه آزاد می گردیم. به چه منظور؟ تا دیگر گناه را بندگی نکنیم. زیرا هر که مرد از گناه مبرا شده است (آیه ۷). ما عظیم ترین آزادی را در تاریخ بشریت تجربه نموده ایم: ما از گناه آزاد گشته ایم. در این صورت، آیا اصلی ترین آزمون که اصالت ایمان ما را نشان دهد این نخواهد بود که ما دیگر هرگز گناه نمی کنیم؟ در فصل ۷، پولس به شفافی توضیح می دهد که تفاله و ته مانده آن انسان کهنه هنوز در زندگی ما باقی است و در واقع مسیحیان هنوز هم گناه می کنند. پس چگونه می توانیم بگوییم به گناه مرده ایم و اکنون از گناه آزادیم؟ ما از سلطه گناه بر زندگی مان آزادیم. ما باز هم گناه می کنیم و باز هم به اراده خودمان گناه می کنیم، اما یک مسیحی هیچ گاه نمی تواند بگوید مجبور شدم گناه کنم. خدا فرموده است که هر بار با وسوسه روبه رو شویم، برای ما راه گریزی مهیا می سازد (اول قرن تیان ۱۰: ۱۳). ما نمی توانیم بگوییم: «شیطان مرا مجبور کرد» یا «ذات سقوط کرده ام مرا مجبور کرد». شاید بخواهیم به امیال و شهوت های ذات سقوط کرده مان تن دهیم، اما درونمان قدرتی وجود دارد که می تواند در مقابل آن امیال و خواسته ها بایستد. البته ما ایمانداران با فرصتها و موقعیتهای فراوانی روبه رو می شویم که ما را به گناه بکشانند. از لحظه ای که چشم می گشاییم، میان درست کاری و شرارت و راستی و ناراستی در جدال هستیم. قدرت ته مانده گناهی که هنوز در ما باقی است، به اضافه فرصتها و موقعیتهای بی شماری که زمینه ارتکاب به گناه را برای ما فراهم می کنند، باعث می شوند دیر یا زود و حتی خیلی مواقع زودتر از آنکه تصورش را بکنیم تسلیم گناه شویم. اگر هر وسوسه ای را در محدوده خودش، جدا از وسوسه های دیگر، بنگریم و آنها را یک به یک بررسی کنیم، هرگز نمی توانیم به یک وسوسه خاص نگاه کنیم و بگوییم قدرت و فیض مقاومت با آن وسوسه را نداریم. قدرت مهیا است. فیض مهیا است. شاید در نیکو زیستن خسته خاطر شویم و زانوزدن در مقابل گناه گریزناپذیر باشد، ولی الزاماً قرار نیست این سرنوشت برای ما رقم بخورد.

پس، هرگاه با مسیح مردیم، یقین می دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد (آیه ۸). ما تا

ابد با مسیح زیست خواهیم نمود. اما، در اینجا، دغدغه پولس این نیست که به ما در خصوص حیات ابدی مان اطمینان بخشد، بلکه مقصودش زیستن با مسیح در حال حاضر است. مسیح از مردگان قیام نموده است؛ در حال حاضر، مسیح زنده است؛ در حال حاضر، قدرت حیات مسیح در ما زندگی می‌کند. از آنجا که ما در مصلوب شدن مسیح با او یکی شدیم و عادل شمرده گشتیم، در حال حاضر نیز باید حیات او در ما ساکن باشد.

زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر، نمی‌میرد و بعد از این موت بر او تسلطی ندارد (آیه ۹). مسیح دیگر نمی‌میرد. به همین دلیل است که مسیحیان پروتستان این عقیده کلیسای کاتولیک را که مدعی است در مراسم عشای ربّانی مرگ مسیح دوباره تکرار می‌شود باطل اعلام می‌کنند. به همین دلیل، صلیبی که مسیحیان پروتستان به آن می‌نگرند صلیبی خالی است و عیسی بر آن مصلوب نمانده است. مسیح زنده است.

به گفته پولس، سرمشق ما باید این باشد: به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می‌کند برای خدا زیست می‌کند. همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده (آیات ۱۰، ۱۱). به واژه «انگارید» توجه کنید: پس خودتان را این‌گونه تصور کنید و انگارید. در اینجا، پولس یک قیاس ساده انجام می‌دهد. اگر خدا شما را در مسیح عیسی مرده می‌انگارد، اگر خدا بر روی صلیب مرگ گناهان شما را اعلام می‌کند، شما نیز باید خود را مرده به حساب آورید. پولس از ما نمی‌خواهد کاری را انجام دهیم که هنوز خدا آن را برای ما انجام نداده است. باید بدانیم که زندگی گذشته مان جان داده است. زندگی گذشته مان دور انداخته شده است. زندگی گذشته مان تمام شده است. زندگی گذشته مان یکبار برای همیشه مرده است. شما دیگر نمی‌توانید به گذشته بازگردید.

وقف مسیح

در آیه ۱۲، پولس، همراه با حکمی رسولانه، به یک جمع‌بندی مقدماتی می‌رسد. این حکمی است که باید آن را حکم مسیح بدانیم: پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید. در اینجا، پولس قواعد دستور زبان یونانی را به

گونه‌ای به کار می‌برد که جمله‌اش حالت حکم داشته باشد. کسی که عادل شمرده شده است نمی‌تواند در گناه بماند. کسی که عادل شمرده شده است نباید گناه کند. ما در زندگی گذشته‌مان، در انسانیت کهنه‌مان، در سلطه گناه بودیم. ذات فاسد ما بر روح و جان ما حکمرانی می‌کرد. گناه پادشاهی بود که در دل ما به تاج و تخت دل رسیده بود و ما مطیع و فرمان‌بردار گناه بودیم. اما وضعیت مسیحیان دیگر چنین نیست. گناه دیگر اصل حاکم بر زندگی مسیحیان نیست. البته آن‌ته مانده گناه هنوز در ما وجود دارد و هنوز می‌خواهد ما را اسیر کند و بر ما چیره شود. اگرچه گناه زورگیر و متجاوز است، دیگر حق ندارد در بدنهای ما سلطنت کند. فقط در صورتی که خودمان اجازه دهیم گناه بر ما سلطنت می‌کند. منظور پولس هم دقیقاً این است که ما نباید به گناه چنین اجازه‌ای بدهیم.

اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند (آیه ۱۳). علاوه بر بدن، پولس به ذهن و دل و کل اعضای بدن اشاره می‌کند. هیچ‌یک از اعضای بدن انسان نباید ابزار و عامل گناه باشد.

پولس ادامه می‌دهد: به خدا تسلیم کنید. ما باید تصدیق کنیم که خدا حاکم مطلق است و خود را تسلیم او نماییم و خود را از مردگان زنده شده بینگاریم. تصور کنید خدا به قبرستان قدم بگذارد و مردگان را زنده کند و آنها را از قبرهایشان بیرون آورد. اما به محض اینکه از قبر خارج شوند به خدا اعتنا نکنند و به خدا بودن خدا اعتراف ننمایند. این دقیقاً مثل آن است که انسانی که عادل شمرده شده و با مسیح دفن گشته و با او زنده شده است آن یگانه کسی را که وی را زنده کرده است نادیده بگیرد. خیر، ما که زنده شده‌ایم باید خود را تسلیم خدا نماییم. پولس به گفتار خود ادامه می‌دهد: **و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند.** این عبارت به چه معنا است؟ این عبارت بدین معنا است که شما مسیحیان باید ذهن و دل و اراده و دست و پا و چشم و گوش و دهانتان و در واقع هر آنچه از شما یک انسان ساخته است را تسلیم خدا نمایید. تک‌تک اعضای شما باید تسلیم و وقف خدا باشند، ذهنتان باید سرسپرده عدالت باشد، دلتان باید سرسپرده عدالت باشد، گوشتان باید سرسپرده عدالت باشد، پایتان باید سرسپرده عدالت باشد. نمی‌توانیم عضوی از خودمان را تسلیم راستی کنیم و بقیه اعضایمان را تسلیم ناراستی. از ما خواسته شده است

که کل وجودمان را تسلیم کنیم تا ابزاری برای عدالت خدا باشد. شخصی که عادل شمرده شده است کل زندگی اش را به خدا تقدیم نموده است.

زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد (آیه ۱۴). در اینجا، پولس گفته قبلی اش را توضیح می‌دهد: ایمانداران از سلطه گناه آزاد گشته‌اند، پس گناه دیگر بر آنها چیره نیست. یعنی، اگر به راستی در مسیح هستید، دیگر گناه بر شما حاکم نخواهد بود و بر شما سلطنت نخواهد کرد، چون که زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.

در سلطه گناه بودن به معنای اسیر و برده گناه بودن است، به این معنا است که زیر بار سنگین گناه و لعنت شریعت قرار داشته باشیم. قبلاً، زیر بار سنگین شریعت ناله سر می‌دادیم. اما، اکنون، فیض به زندگی مان وارد شده است و جای داوری خطرناک و هراس‌انگیز شریعت را گرفته است. ما مسیحیان در فیض زندگی می‌کنیم. ما زندگی مسیحی مان را در فیض آغاز می‌کنیم و زندگی مسیحی مان را در فیض ادامه می‌دهیم و زندگی مسیحی مان با فیض به کمال می‌رسد. فیض خدا بر زندگی مان حاکم است. پس چه گوئیم؟ آیا گناه بکنیم از آن‌رو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا! آیا نمی‌دانید که اگر خویشتان را به بندگی کسی تسلیم کرده او را اطاعت نمایید، شما آن کس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید (آیات ۱۵، ۱۶). گاه، پیش می‌آید که پولس در بیان امری واضح و بدیهی به شکلی عالی و بی‌نظیر عمل می‌کند. اگر خودم را همچون یک برده تسلیم خدا کنم، من چه هستم؟ من برده خدا هستم. اگر در مقابل خدا سر تعظیم فرود آورم، برده خدا هستم. از سوی دیگر، اگر خود را تسلیم گناه کنم، بدیهی است که برده گناه می‌گردم. حتماً، به یاد دارید که پولس در نخستین آیه این نامه خودش را چگونه معرفی نمود: «پولس، غلام عیسی مسیح». اولین چیزی که پولس پس از معرفی نامش درباره خودش گفت این بود که او غلام مسیح بود. نتیجه‌گیری واضح است: خواه گناه را برای مرگ خواه اطاعت را برای عدالت (آیه ۱۶). «گناه را برای مرگ» یا «اطاعت را برای عدالت» تنها گزینه‌های موجود هستند. شما یا گناه را خدمت می‌کنید که اگر گناه را خدمت می‌کنید، محکوم به مرگ هستید یا در خدمت اطاعت می‌باشید که در این صورت در مسیر عدالت گام برمی‌دارید.

اما شکر خدا را که هرچند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الان از دل مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید (آیه ۱۷). پولس نام کسانی را که به ایشان نامه می‌نوشت نمی‌دانست؛ او از موقعیت روحانی تک‌تک آنها باخبر نبود. اما می‌دانست

کسانی این نامه را می خواندند که ایمانشان به عیسی مسیح را اعتراف نموده بودند. پولس از این کلام عیسی نیز آگاه بود که فرموده بود عده‌ای اعتراف می کنند ایمان دارند، ولی در واقع ایمان ندارند. با این حال، پولس در اینجا موقعیت روحانی مخاطبان نامه اش را زیر ذره بین نمی گذارد.

اما پولس این را هم می گوید که اگر در مسیح هستید، از دل مطیع آن صورت تعلیم گردیده اید که به آن سپرده شده اید. پولس آموزه های مسیحی را به چشم یک مقوله علمی مشکل و پیچیده نگاه نمی کند، بلکه دلی مطیع را ثمره فراگیری آموزه های مسیحی می داند. ما با آموزه ها و تعالیمی که می آموزیم صرفاً بر دانش خود نمی افزاییم، بلکه بر مطیع بودن خود می افزاییم. هدف از فراگیری تعالیم و آموزه ها این است که آنها را در عمل به کار بریم.

از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته اید (آیه ۱۸). بی درنگ، روند تقدیس شدن آغاز می گردد. به فعل این جمله توجه نمایید: «از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته اید.» لحظه ای که به مسیح در مقام منجی خود ایمان آوردید، خود را تسلیم خداوندی مسیح نمودید و غلام عدالت گشتید. اکنون، غلام عدالت هستید و خوانده شده اید تا زندگی تان را وقف عدالت نمایید.

به طور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن می گویم. در اینجا، پولس توضیح می دهد که چرا این تشبیه ادبی طولانی را به کار برده است. پولس خودش این توانایی را داشت که سطح بالاتری از آموزه های مسیحی را درک نماید، اما متوجه بود که دیگران به اندازه خودش از توانایی و بلوغ روحانی برخوردار نبودند.

زیرا، همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید (آیه ۱۹). توجه داشته باشید که وقتی کسی خودش را تسلیم شرارت می کند، نتیجه آن شرارت چه بسا شرارت بیشتر است. گناه گناه می زاید و آن گناه دوباره گناه می زاید و آن گناه باز هم گناه می زاید. تقدیس شدن هدف زندگی مسیحی ما است. هرچه بیشتر خودمان را مطیعانه تسلیم عدالت نماییم، آن عدالت قدوسیت به بار می آورد.

زیرا، هنگامی که غلامان گناه می بودید، از عدالت آزاد می بودید (آیه ۲۰). به ترکیب و شیوه چیدمان واژگان در آیه نامبرده توجه کنید. وقتی از چیزی آزاد هستید، در بند چیز دیگری هستید. هیچ کس آزادی عمل ندارد. به قول آگوستین، انسان به اسب

می ماند، اسب را یکی از این دو اسب ران پیش می برد: یا شیطان اسب را می تازاند یا مسیح اسب را هدایت می نماید. پیش از عادل شمردگی تان، شیطان بر اسب سوار بود. اکنون، که عادل شمرده شده اید، مسیح هدایت اسب را در دست دارد. زمانی که گناه را خدمت می کردید، از عدالت آزاد بودید.

پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرمندید که انجام آنها موت است؟ (آیه ۲۱). ای مسیحیان، به گذشته و به روزهایی که مسیحی نبودید بیندیشید: چه ثمره ای داشتید؟ هیچ ثمری نداشتید. مگر نه اینکه زندگی تان به سمتی پیش می رفت که شما را رهسپار مرگ می نمود؟ زمانی که خادم گناه بودید، تنها چیزی که از سبک زندگی تان برای شما باقی مانده بود شرمندگی بود و شرمساری.

اما، الحال، چون که از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته اید، ثمر خود را برای قدوسیت می آورید که عاقبت آن حیات جاودانی است. تقدیس شدن ثمره این بندگی تازه و داوطلبانه خدا است. قدوسیت، روز به روز در مسیح به تصویر خدا تبدیل شدن، کهنه را از تن درآوردن و به تازه آراسته گشتن. این مفاهیم و این واقعیتها باید سرور و هدف هر ایماندار باشند. هیچ چیز نباید شور و اشتیاق برای قدوسیتی را که روح القدس در دلهای ما به بار آورده است سرکوب کند. تضاد میان موقعیت تازه ما و زندگی شرم آور ما در گذشته (آیه ۲۱) باید نمونه درخشانی از هدیه رایگان حیات ابدی باشد، چه برای کلیسا چه برای دنیا.

زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح (آیات ۲۲، ۲۳). خادمان گناه مزد می گیرند. آنها آنچه سزاوارش هستند می گیرند. حال آنکه، حیات جاودان در عیسی مسیح، خداوند ما، هدیه ای است از جانب خدا. این هدیه ای است که نمی توان آن را خرید. این هدیه ای است که نمی تواند دست آورد خودمان باشد. این هدیه به لیاقت و شایستگی ما بستگی ندارد. این هدیه نعمتی است که خدا آن را به رایگان می بخشد.

پرسشها:

۱. شریعت ستیزی چیست؟

۲. آیا مردن به گناه بدین معنا است که دیگر گناه نمی کنم؟

۳. منظور پولس چيست که می گوید ما در مرگ مسیح تعمید یافته ایم؟
۴. چگونه می توانیم همزمان به گناه مرده و از گناه آزاد باشیم؟
۵. چگونه خدا به ذات کهنه و گناه آلود ما می نگرد؟ چگونه ما باید به ذات کهنه و گناه آلودمان بنگریم؟
۶. غلام خدا بودن چه نتیجه ای دارد؟ مزیتهايش کدامند؟

مسیحیان و شریعت

(۱:۷-۱:۸)

پولس در مورد مخاطبان‌ش یک سری پیش‌فرض دارد. ای برادران، آیا نمی‌دانید (زیرا که با عارفان شریعت سخن می‌گویم) که مادامی که انسان زنده است، شریعت بروی حکمرانی دارد؟ این جمله باعث شده است عده‌ای تصور کنند که پولس به ایمانداران یهودی نامه می‌نویسد. اما من چنین تصویری ندارم. به گمانم، پولس فرض را بر این می‌گذاشت که مخاطبان کلی نامه‌اش در کلیسای روم، حتی کسانی که از میان غیر یهودیان ایمان آورده بودند، به شریعت عهدعتیق معرفت داشتند، زیرا کسانی که به مسیح ایمان می‌آوردند در مورد تاریخ عهدعتیق تعلیم می‌یافتند.

در آیه ۲، پولس تشبیهی را به کار می‌برد تا بتواند مقوله‌ای دشوار را ساده‌تر توضیح دهد. متأسفانه، این تشبیه، که به منظور ساده‌تر نمودن موضوع تدبیر شده است، در طی قرن‌ها، باعث بحث و گفتگو و سردرگمی و سنگ لغزش گشته است. زیرا زن منکوحه بر حسب شریعت به شوهرزنده بسته است. اما، هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعت شوهرش آزاد شود. پس، مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لکن، هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد (آیات ۲، ۳).

تشبیه بسیار ساده است. اگر زنی متأهل با مرد دیگری ازدواج کند، آن زن مرتکب زنا می‌شود. اما، اگر شوهر آن زن از دنیا برود و آن زن دوباره ازدواج کند، زناپی مرتکب نمی‌شود. با مرگ شوهر، عقد ازدواج زن و شوهر باطل می‌شود و زن دیگر به شوهرش تعهدی ندارد.

پولس این تصویر را به رابطه ما با شریعت ربط می دهد و در آیه ۴ می نویسد: بنابراین، ای برادران من، شما نیز به وساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا به جهت خدا ثمر آوریم. در اینجا است که سردرگمی ها رخ می نمایند. عده ای با خواندن این آیه می گویند: «قبلاً، در بند شریعت بودیم. اما، اکنون، شریعت مرده است. پس شریعت اصلاً به زندگی مسیحی ربطی ندارد.» شریعت ستیزان این تشبیه را دست آویزی قرار می دهند تا باور خود را توجیه کنند و مدعی شوند که مسیحیان دیگر به هیچ طریقی به شریعت خدا کاری ندارند. اما منظور پولس رسول اصلاً این نیست. این شریعت نیست که مرده است، بلکه من مرده ام! به این دلیل که خود قدیمی ام مرده است، رابطه ام با شریعت گسسته شده است. در سبک زندگی گذشته ام، هنگامی که در گناهانم مرده بودم، در بردگی شریعت به سرمی بردم. زیر لعنت شریعت بودم و بار سنگین شریعت و سلطه در هم کوبنده شریعت بر من قرار داشت. در آیه ۱، پولس می گوید: «مادامی که انسان زنده است، شریعت بروی حکمرانی دارد.» توجه کنید نمی گوید مادامی که شریعت زنده است، بلکه مادامی که انسان زنده است. شریعت نمی میرد، انسان می میرد. پس به چه صورت به شریعت مرده ایم؟ ما با مسیح مرده ایم. انسانیت کهنه ما تسلیم مرگ شده و لعنت شریعت به واسطه عیسی مسیح به طور کامل از ما برداشته شده است. آن میوه تخریبگری که شریعت در ما به بار آورده بود، که ما را به گناه تحریک می کرد، مرده است. با این حال، اگرچه باطن ما زنده گشته و جانی تازه گرفته است، هنوز با شریعت قطع رابطه نکرده ایم. البته این رابطه با رابطه قدیمی ما با شریعت از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

در مسیح، مسیحیان زنده شده اند تا حیاتی تازه بیابند و اکنون باید برای خدا ثمر آورند. آنچه شریعت قاصر بود در ما به بار آورد مسیح می خواهد به واسطه رابطه ما با او در ما پدید آورد. بنابراین، عادل شمرده شدن به وسیله ایمان و زیستن با فیض هرگز مجوزی برای گناه نیست. اما موقعیت تازه ما و قدرت حیاتی که در ما ساکن است باید موجب دلگرمی ما شوند تا بدانیم امکان صالحانه زیستن برایمان فراهم است و میوه مسیح می تواند در ما به ثمر نشیند.

اکنون، پولس مقایسه ای را پیش روی ما می گذارد و مفهوم زنده بودن در جسم در مقابل زنده بودن در روح را از زاویه ای کمی متفاوت نگاه می کند. او می گوید: زیرا، وقتی که در

جسم بودیم، هوسهای گناہانی که از شریعت بود در اعضای ما عمل می‌کرد تا به جهت موت ثمر آوریم. اما، الحال، چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم . . . (آیات ۵، ۶). وقتی در جسم بودیم، به سبب حضور شریعت، هوسهای گناه زنده بودند. این امیال و خواسته‌ها در اعضای ما عمل می‌کردند و میوه مرگ به بار می‌آوردند. ولی، اکنون، از شریعت آزادیم. دیگر شریعت مانند قبل در ما عمل نمی‌کند.

هدف خدا از رها کردن مسیحیان از قید شریعت چه بود؟ آیه ۶: از شریعت آزاد شدیم، به حدی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کهنگی حرف. ما هنوز هم باید بندگی کنیم، هنوز هم باید اطاعت کنیم، اما «در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کهنگی حرف.» این نیز آیه‌ای است که بارها و بارها به اشتباه تفسیر و تعبیر شده است. هرگاه درباره شریعت صحبت می‌کنیم، مکتوبات شریعت و روح شریعت را تفکیک می‌کنیم. مکتوبات شریعت همه آن احکام و فرامین و مطالباتی هستند که دقیق و موبه م‌نوشته شده‌اند. روح شریعت یعنی قصد و نیت و انگیزه ژرف‌تری که در بطن شریعت نهفته است. اصل اختلاف عیسی و فریسیان هم بر همین اساس بود. مکتوبات شریعت می‌فرماید: «قتل نکن.» فریسیان قتل نمی‌کردند و با رعایت حکم شریعت چنین می‌پنداشتند که کل مطالبات شریعت را به جا آورده بودند. در موعظه بالای کوه، عیسی معنای کامل شریعت را از اساس و بنیان برای فریسیان شرح داد. برخی تصور می‌کنند که پولس در آیه‌هایی که از نظر گذرانیدیم درباره مکتوبات شریعت و روح شریعت به همین شکلی که من توصیف نمودم صحبت می‌کند. اما منظور پولس این نیست. وقتی پولس از تازگی روح سخن می‌گوید، منظورش شریعت نیست. او درباره اتفاقی که درون ما روی می‌دهد صحبت می‌کند. این روح تازه در ما است که ما را دگرگون می‌کند. روحی که پولس درباره‌اش صحبت می‌کند روح القدس است. ما خوانده شده‌ایم تا از شریعت اطاعت نماییم، اما نه هنگامی که در مرگ روحانی به سر می‌بریم، بلکه وقتی که به وسیله روح القدس زنده می‌شویم. واکنش و نگرش ما به شریعت واکنش و نگرش کسی است که به وسیله روح القدس از درون قوت و قدرت یافته است تا شریعت را مطیع باشد.

پولس نمی‌گوید که خدا می‌خواهد ما روح شریعت را نگاه داریم و مکتوبات شریعت را به فراموشی بسپاریم. فرض کنید منظور پولس این می‌بود که خدا می‌خواست مسیحیان مکتوبات شریعت را نادیده بگیرند. با این فرض، ده فرمان را مرور کنید:

شما باید روح حکم ممنوعیت زنا را نگاه دارید، اما اجازه دارید از حکم مکتوب آن سرپیچی کنید. آیا می‌توانید زنا کنید، اما انگیزه‌تان پاک و نیکو و سالم و صالحانه باشد؟ آیا می‌توانید با خُلق و خوی نیکوی روحانی مرتکب قتل یا دزدی شوید یا طمع بوزرید؟ عیسی هم مکتوبات شریعت را نگاه داشت هم روح شریعت را. مسیحیان نیز به یاری روح القدس، که در ایشان ساکن است، خوانده شده‌اند تا هم مکتوبات شریعت را نگاه دارند هم روح شریعت را.

تا اینجا، پولس آن قدر اوضاع قبلی را با واژگان ناخوشایندی توصیف نمود که چنین تصور می‌شد که شریعت خوب و نیکو نبود. اما قطعاً پولس چنین منظوری نداشت. مشکل این نبود که شریعت بد بود، بلکه ما بد بودیم و به لحاظ اخلاقی عاجز و ناتوان بودیم و نمی‌توانستیم میوه عدالتی را که شریعت از ما می‌طلبید به بار آوریم. پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی‌دانستیم، اگر شریعت نمی‌گفت که طمع مورز (آیه ۷).

چگونه می‌توانیم معنا و مفهوم گناه را درک کنیم اگر معیار صحیحی در دست نداشته باشیم که به ما توانایی بخشد تا خوب و بد را از هم تشخیص دهیم؟ اگر شریعت وجود نداشته باشد، گناهی وجود نخواهد داشت. اگر احکام و فرامین وجود نداشته باشند، سرپیچی و تخلفی وجود نخواهد داشت. تعریف گناه یعنی عدم پیروی از شریعت یا سرپیچی از شریعت. هر عملکرد و رفتار و کرداری با معیاری مشخص سنجدیده می‌شود. گناه یعنی سرپیچی از آن معیار تعیین شده. بنابراین، به واسطه شریعت است که گناه تعریف می‌شود. البته این‌گونه نیست که اگر شریعت وجود نمی‌داشت، شرارتی هم وجود نمی‌داشت. منظور این است که اگر شریعت نبود، هیچ‌گاه نمی‌دانستیم گناه چه بود.

آیه ۸ بسیار مهم و حیاتی است: لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است. نه فقط شریعت گناه را به ما می‌شناساند، بلکه شریعت در نقش محرکی خارجی عمل می‌نماید و ما را نسبت به گناهانمان تحریک می‌کند. ما همواره شیفته چیزی می‌شویم که از آن منع شده‌ایم.

آیا این تقصیر شریعت است؟ خیر. شریعت توجه ما را به شرارتی که در دل فاسدمان نهفته است جلب می‌کند. شریعت بد نیست، بلکه هرچه بیشتر از شریعت آگاه می‌شویم، بیشتر شرارت می‌ورزیم، زیرا هر ممنوعیتی ما را به گناه برمی‌انگیزد. دل‌مان

می خواهد مالک چیزی شویم که از داشتنش منع شده ایم. دلمان می خواهد کاری را انجام دهیم که اجازه اش را نداریم. در باطن ما، روحی یاغی و سرکش خفته است. و من از قبل بدون شریعت زنده می بودم. لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم (آیه ۹). پولس به سرگذشت خودش اشاره می کند. آیا منظورش این است که عاری از گناه اولیه متولد گشت و در دوره ای از زندگی اش، پیش از آنکه شریعت را درک کند، بدون گناه بود؟ خیر. در اینجا، پولس به صورت نسبی سخن می گوید. زمانی وجود داشت که پولس به گناه معرفت نداشت - از زمان تولدش تا هنگامی که صاحب شعور و ادراک گشت. به همین دلیل است که انسانها تا رسیدن به یک سن مشخصی قدرت تشخیص روحانی ندارند و نمی توانند برای اعمال و رفتارشان به خدا پاسخگو باشند. ما نمی دانیم این سن خاص دقیقاً چه سنی می باشد. اما بدیهی است که آن انتظاری که از شخصی چهل ساله داریم از کودک چهار ساله نداریم. این را تشخیص می دهیم که یک کودک قدرت تشخیص ندارد و هنوز درک نمی کند که چه چیزی به او حکم می شود و از چه چیزی منع می گردد.

در فرهنگ یهودی، مراسمی به نام «بار میتزواه» وجود دارد که مراسم جشن بلوغ پسران است. این آیین به منظور گذر از کودکی و ورود به بزرگسالی و از نابالغی به بلوغ رسیدن انجام می شود. در آیین یهود، به طور خاص در آیین یهود دوران عهدعتیق، آیین «بار میتزواه» حاکی از سن جوابگویی و احساس مسولیت بود. مراسم بار میتزواه، که به معنی «پسر حکم» بود، بر این دلالت داشت که آن کودک به سنی رسیده بود که طبق آنچه شریعت به او حکم می نمود می توانست اصول اخلاقی را تشخیص دهد و درک نماید که خدا از او چه می طلبید. او پسر حکم می گشت، یعنی به کسی تبدیل می شد که در شریعت به وی حکم شده بود و از او انتظار می رفت که خدمتگزار و مطیع شریعت باشد. به گمانم، حق با آن دسته از تفسیرگران باشد که معتقدند پولس در اینجا به دوران کودکی خود اشاره می کند و به طور خاص مراسم «بار میتزواه» و جشن بلوغ خودش را به یاد می آورد.

پولس به خاطر می آورد که هرچه شریعت را بیشتر می آموخت، بیشتر گناه در او به غلیان می آمد و جان می گرفت: و آن حکمی که برای حیات بود همان مرا باعث موت گردید (آیه ۱۰). شریعت مقصر نیست، احکام هم مقصر نیستند. احکام خدا راهنمای زندگی اند. یک کودک یهودی معنای شریعت را می آموخت و آن را به حافظه می سپرد و مطالعه

می نمود. اما هدف این نبود که او جلب گناه شود و مرگ را در آغوش گیرد، بلکه رسم زندگی بیاموزد. حال آنکه، شهادت پولس این است: زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد. طبع گناه آلود من از شریعت خدا آگاه گشت. اما، به جای آنکه راه و رسم زندگی و صالحانه زیستن را از آن بیاموزم، شریعت را تحریف کردم. گناه مرا فریب داد و به آن مرا کشت (آیه ۱۱).

گناهم به چه وسیله ای مرا کشت؟ به وسیله حکم. حکم مانند شمشیر است. شرارت از شمشیر سرچشمه نمی گیرد. اگر شمشیر بردارم و کسی را بکشم، شمشیر محاکمه نمی شود، شمشیر زندانی نمی گردد. منظور پولس این است که گناه فریب می دهد و می کشد و ابزاری که از آن استفاده می کند همانا حکم است.

خلاصه، شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو (آیه ۱۲). آیا پولس رسول واضح تر و شفاف تر از این می تواند صحبت کند؟ این گونه نیست که فیض نیکو باشد و شریعت بد. موضوع این است که شریعت نیکو است و گناه شریر. شریعت مقدس است؛ حکم مقدس و عادل و نیکو است. آنچه من با شریعت و حکم انجام می دهم مرگ و هلاکت به بار می آورد، اما گناه و تقصیر از من است. اطاعت از شریعت خدا هرگز کسی را به آن معنا که منظور پولس رسول است نمی کشد، که همانا منظور مرگ روحانی است.

پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. به وسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم به غایت خبیث شود (آیه ۱۳). هرچه بیشتر حکم به چشم می آید، بیشتر گناه می کنم و هرچه بیشتر گناه می کنم، بیشتر برابم آشکار می گردد که حکم چقدر مقدس و عادل است و من چقدر پلید و فریبکار هستم.

بخش دوم از فصل ۷ یکی از دشوارترین بخشهای این رساله است و در نگاه اول گیج کننده به نظر می رسد. در واقع، این بخش آن قدر گیج کننده است که به دام این وسوسه می افتیم که چنین نتیجه گیری کنیم که شاید پولس رسول خودش هم به هنگام نوشتن این بخش گیج شده بود. البته بدیهی است که می دانیم چنین نبوده است. زیرا می دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم (آیه ۱۴). در دنیای مسیحیت انجیلی، سه گونه افراد وجود دارند: کسانی که مسیحی نیستند و دو گونه دیگر: مسیحیان روحانی و مسیحیان جسمانی هستند. این

دسته‌بندی کمی گنج‌کننده است. به این دلیل، باید کلام پولس را به دقت بسنجیم: «لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم.» یادتان باشد که پولس رسول این بخش را پس از ایمان آوردنش نوشته است، اما افعال جمله‌هایش را در زمان حال به کار می‌برد. بنابراین، اگر زمانی از این اقتدار مطلق برخوردار باشیم که کسی را مسیحی جسمانی بنامیم، آن شخص کسی نیست جز پولس رسول، زیرا او با الهام روح القدس اعلام می‌کند (با فعل زمان حال) که جسمانی است.

واژه‌ای که «جسمانی» ترجمه شده است در زبان یونانی sarx نامیده می‌شود. مشکل اینجا است که در عهد جدید مواردی وجود دارد که واژه sarx به جسم و بُعد فیزیکی وجود ما، یعنی بدن ما، اشاره می‌کند. در برخی موارد، این واژه می‌تواند به جای واژه مترادف یونانی اش به نام soma به کار رود که به معنای «بدن» است. در سایر موارد، واژه sarx به ذات سقوط کرده انسان، پیش از نجاتش، اشاره دارد.

حال، که واژه sarx می‌تواند در دو معنای مختلف به کار رود، وقتی در عهد جدید با این واژه روبه‌رو می‌شویم، چگونه متوجه شویم که منظور کدام است؟ کلید رمزگشا اینجا است: هرگاه واژه sarx در مقابل واژه pneuma (روح) به کار رود، منظور ذات گناه‌آلود است. آیه نامبرده یکی از این نمونه‌ها است، زیرا پولس در این متن خاص sarx را در نقطه مقابل pneuma به کار می‌برد: جسم و روح. او می‌گوید شریعت روحانی است. منظور پولس چیست؟ منظور این نیست که شریعت ذهنی یا غیر فیزیکی است، بلکه شریعت از عالم بالا، از جانب روح القدس و با ذات و جوهره الهی، که الوهیتش تمام و کمال است، به ما عطا می‌گردد. شریعت روحانی است، چون سرچشمه آن روحانی است و دارای قدرت روحانی است. در نقطه مقابل، پولس جسمانی و زیر گناه فروخته شده است.

مقصود پولس این است که هرچند نجات یافته است، هنوز مخلوقی جسمانی است. او منظورش را شرح می‌دهد و دقیقاً در این بخش است که به نظر گنج‌کننده می‌رسد: آنچه می‌کنم نمی‌دانم، زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه کاری را که از آن نفرت دارم به جا می‌آورم (آیه ۱۵). در اینجا، پولس نکته‌ای واضح و بدیهی را بیان می‌کند. ما مخلوقاتی هستیم با امیال و خواسته‌های گوناگون. ما این‌گونه نیستیم که فقط یک میل و خواسته دل و فکرمان را به خود مشغول کرده باشد. اصلاً، انتخاب نمودن و

گزینش نمودن یک مقوله پیچیده است. این پیچیدگی زمانی تشدید می‌شود که ما در یک لحظه در دلمان چندین گزینه داریم یا چندین خواسته را با هم می‌خواهیم. به همین دلیل است که رمز تقدیس شدن این می‌باشد که در دلمان اشتیاق برای خشنود نمودن خدا و اطاعت از مسیح را پرورش دهیم و این اشتیاق را تقویت نماییم. به همین دلیل است که ما خوانده شده‌ایم ذهنمان را با کلام خدا لبریز سازیم تا به عظمت خدا بیشتر پی ببریم و بدانیم که خدا چقدر دوست داشتنی است و دلچسب بودن و کمال مسیح را بهتر درک نماییم. هرچه بیشتر مسیح را می‌شناسیم، بیشتر درک می‌کنیم که او چقدر عالی و ممتاز است. هرچه بیشتر از ذهن مسیح برخوردار شویم، بیشتر با اموری که خدا موافق است موافق خواهیم بود و بر اموری که خدا مُهر باطل می‌زند ما نیز مُهر باطل می‌زنیم. این‌گونه است که دلمان با ذهنمان سازگار می‌گردد.

اما هیچ‌یک از مسیحیان در این دنیا به آنجا نمی‌رسند که صد در صد اشتیاق دلشان فقط و فقط اطاعت از خدا باشد. در ته‌مانده ذات سقوط کرده‌ام، هنوز امیال و خواسته‌ها وجود دارند. آن‌گاه که ما تولد دوباره یافتیم و روح القدس در دل‌های ما به فراوانی جاری گشت، ما از ذات جدید و خواسته‌های جدید و تمایلات جدید و نگرش و خُلق و خوی جدید و عشقی جدید به امور الهی برخوردار گشتیم. اما این عشق تمام عیار نیست، این عشق ناب نیست، این عشق هنوز در زندگی مان به کمال نرسیده است. هر روز، با این انسانیت کهنه، که خواسته‌هایش با خواسته‌های انسان جدید در جنگ است، در کشمکش و مبارزه مداوم هستیم. پولس دقیقاً به همین نبرد که همه مسیحیان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند اشاره می‌نماید.

پس، هرگاه کاری را که نمی‌خواهم به‌جا می‌آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکو است (آیه ۱۶). پولس به نکته پیچیده‌ای اشاره می‌کند: پیش از این توضیح دادیم که منظور پولس چیست وقتی می‌گوید آنچه دلش نمی‌خواهد انجام می‌دهد. این واقعیت که پولس بر خلاف میل باطنی‌اش کاری می‌کند نشان می‌دهد که بخشی از وجودش تصدیق می‌کند که شریعت نیکو است. پولس در دلش از گناه بیزار است و این تنفر و بیزارگی به نیکو بودن شریعت شهادت می‌دهد.

آیه ۱۷ گویی یک تکذیب‌نامه است: **و الحال من دیگر فاعل آن نیستم، بلکه آن گناهی که در من ساکن است. پولس منکر نمی‌شود که شخصاً مسوول گناهش است. پولس می‌گوید آن من واقعی، آن من جدید، آن من که در عیسی مسیح هویت یافته است، فاعل**

نیست. آن انسان قدیمی که با مسیح مصلوب شده است زمام امور را به دست گرفته است. البته این بدان معنا نیست که مسیحیان دوشخصیتی یا روان پریش هستند. شخصی که بیست سال در شهر سین سینا زندگی کرده است و اکنون ساکن شهر بوستن است هنوز همان شخص است. مسلماً، رفتار و خلق و خوی او مانند بیست سال پیش نیست و قطعاً زندگی گذشته اش در شخصیتش تأثیرگذار بوده است.

پولس به کلام خود ادامه می دهد: می دانم که در من، یعنی در جسمم، هیچ نیکویی ساکن نیست. پولس می داند که درونش نیکویی ساکن است: خدای روح القدس در او ساکن است و پولس از ذات تازه ای برخوردار گشته است که در درونش ساکن می باشد. ولی در ذات گناه آلودش نیکویی ساکن نیست. زیرا که اراده در من حاضر است، اما صورت نیکو کردن نی. زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم (آیات ۱۸، ۱۹). این همان مشکل قبلی است که برعکس بیان شده است.

دوباره، پولس به بازگویی آن کشمکش می پردازد: پس، چون آنچه را نمی خواهم می کنم، من دیگر فاعل آن نیستم، بلکه گناه که در من ساکن است (آیه ۲۰). پولس منکر نمی شود که شخصاً مسوول گناهِش است و شخصاً خودش است که مرتکب گناه می شود. اما میان پولس واقعی، که به دست عیسی مسیح تقدیس گشته بود، و پولسی که فریسی و دشمن خدا بود کشمکش و ستیزه وجود داشت.

لِهذا این شریعت را می یابم که وقتی که می خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است (آیه ۲۱). در اینجا، وقتی پولس واژه شریعت را به کار می برد، منظورش یک قاعده کلی و اصل متعارف است. از قرار معلوم، هرگاه دلمان می خواهد نیکویی ورزیم، پلیدی و شرارت رخ می نمایند. در ارزشمندترین زمانهای رازگهانمان با مسیح، پلیدترین افکار، دزدکی، به ذهنمان هجوم می آورند. چنین اتفاقیهای آرامشمان نزد خدا را از ما می گیرند و اطمینان نجاتمان را از ما می ربایند، زیرا از خودمان می پرسیم مگر چنین چیزی ممکن است؟ مگر می شود در میانه نبرد برای راستی و عدالت این همه جلب شرارت گردیم؟

این آیه ۲۲ است که من و شمار زیادی از الهیدانان را در طول تاریخ متقاعد نموده است که پولس وضعیت کنونی خودش را در جایگاه یک مسیحی توصیف می نماید، نه اینکه جدال و کشمکش پیش از نجاتش را به یاد آورد: زیرا بر حسب انسانیت باطنی به

شریعت خدا خشنودم. کسی که تولد تازه ندارد در باطن خویش از شریعت خدا خشنود و مسرور نخواهد بود. فقط انسانی که تولد تازه یافته است می‌تواند چنین کلامی را بر زبان آورد. از این رو، بر این باورم که پولس از وضعیت کنونی اش سخن می‌گوید. توجه کنید که او در توصیف خویش میان انسانیت باطنی و خودِ دیگرش، یعنی ذات قدیمی و سقوط کرده‌اش، تمایز ایجاد می‌کند: لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است (آیه ۲۳). پولس نمی‌گوید روح صالح و عادل است، اما جسم شریر و پلید. وقتی «اعضا» را از «باطن» تفکیک می‌کند، یعنی از جوهر وجودش در مقابل سایر ابعاد وجودش سخن می‌گوید. قدرت جانبی گناه هنوز در تلاطم است و بسیار پرتوان، اما در جوهر وجود انسانی که تولد تازه یافته است خویشتنی ساکن است که در تصویر خدا آفریده شده است.

پس پولس بانگ برمی‌آورد: وای بر من که مرد شقی هستم! (آیه ۲۴). برای ما آسان است که این جمله را بخوانیم و بر الهیات آن نظر دهیم و از حس و حالی که از قلم پولس رسول روان بود غافل مانیم. در اینجا، با مردی روبه‌رو هستیم که اندوه گناهِش را در دل دارد. باز هم می‌گویم که این جمله و این نگرش و خُلق و خوبرخاسته از دلی نیست که توبه نکرده باشد. فقط یک مسیحی می‌داند حزن و اندوه خداپسندانۀ ندامت و پشیمانی از گناه چگونه است. فقط یک مسیحی می‌تواند بگوید: «من کِرم هستم و انسان نی» (مزمور ۲۲: ۶). فقط یک مسیحی می‌تواند مانند اشعیا بانگ برآورد: «وای بر من که هلاک شده‌ام!» (اشعیا ۶: ۵). انسان رستگار چنین مشخصاتی دارد!

بسیاری از مردم ناله و زاری و شکوه و شکایت می‌کنند، حال آنکه، نباید الزاماً تولد تازه داشته باشند تا خودشان را بدبخت و بیچاره بدانند. اما، هنگامی که پولس خودش را چنین قضاوت می‌کند، توصیفی که از خود دارد از حس شدید ندامت و پشیمانی از گناهِش ناشی می‌گردد و به سبب حزن و اندوه برگناهِش است که چنین می‌گوید. دلی که عمیقاً شکسته و نادام باشد این چنین ابراز احساسات می‌نماید و این کاری است که از انسانی که تولد تازه ندارد هرگز بر نمی‌آید. ممکن است انسانی که تولد تازه ندارد به خاطر غم از دست دادن چیزی یا ترس از دست دادن چیزی دلشکسته و پشیمان باشد، اما واقعاً از این سبب نادام و پشیمان نیست که به خدا گناه کرده است. فقط گناهکاری که توبه کرده باشد می‌تواند چنین ناله کند.

کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟ (آیه ۲۴). «جسم موت» به چه معنا است؟ در آیه ۶:۶ به توضیح شماری از تفسیرگران اشاره نمودیم. به گفته ایشان، در روزگاران قدیم، در مواردی نادر، کسی که محکوم به قتل بسیار فجیعی می‌گشت مجازاتش زنجیر شدن جنازه مقتول به قاتل بود. در چنین شرایطی، بخشی از حکم قاتل این بود که در این وضعیت هولناک و زننده به سربرد و هر کجا که قدم بگذارد جنازه متعفن و گندیده کسی را که جانش را گرفته بود با خود حمل کند. تصور کنید چه جنونی به قاتل دست می‌داد که نه فقط قربانی اش جلوی چشمش بود، بلکه جنازه گندیده اش را نیز به همراه خود به هر کجا می‌برد.

خواه فرض را بر این قرار دهیم که منظور پولس این بوده یا منظور دیگری داشته است، در هر صورت، این توصیف بجا و مناسبی برای مسیحیان است. از روزی که ما تولد دوباره می‌یابیم، باید این سرشت کهنه و مرده و گندیده را با خود حمل کنیم. حال آنکه، این سرشت کهنه و مرده و گندیده سرراه ما قرار می‌گیرد و حال ما را به هم می‌زند و ما را در شرایط و موقعیتهایی قرار می‌دهد که می‌تواند راه شرارت را برایمان باز کند. اما پرسش اینجا است که آیا کسی وجود دارد که بتواند ما را از این بدبختی برهاند؟ توجه داشته باشید که این فصل با جمله نامبرده تمام نمی‌شود. پس از این بانگ ندامت و پشیمانی، پولس رسول بی‌درنگ لب به حمد و ستایش و شکرگزاری می‌گشاید. او پرسش خودش را پاسخ می‌دهد: «کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟» خدا را شکر می‌کنم، به وساطت خداوند ما، عیسی مسیح!

پولس این بخش را چنین نتیجه‌گیری می‌نماید: خلاصه اینکه، من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم و اما به جسم خود شریعت گناه را (آیه ۲۵). این جمله ترسناک است. با وجودی که تغییر و تحولی حقیقی در زندگی مان روی داده است، با وجودی که ما تولد دوباره یافته‌ایم و به امیدی زنده دل بسته‌ایم، با وجودی که روح القدس درون ما ساکن است و ما را تغییر داده است، ما هنوز گناه می‌کنیم. عواقب گناه چیست؟ بنا بر شریعت خدا، اگر گناه کنیم، ما باید با غضب خدا روبه‌رو شویم. از این رو، پولس توجه ما را به اساس عادل‌شمردگی مان و ثمره‌های آن جلب می‌نماید. رومیان فصل ۸ با یکی از پرشکوه‌ترین و پیروزمندانه‌ترین آیه‌ها در کل کلام خدا آغاز می‌گردد: پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند. این جان کلام

انجیل است. پیغام اصلی انجیل این اعلامیه است که در مسیح عیسی برای ما محکومیت و قصاصی وجود ندارد.

در فصل ۷، پولس به صراحت بیان می‌کند که هنوز در زندگی ما گناه وجود دارد. آیا پولس با توجه به فصل ۷ چنین نتیجه‌گیری نموده است یا بنا بر کل مبحث قبلی، یعنی مبحث عادل‌شمردگی، به این نتیجه می‌رسد؟ به اعتقاد من، پولس مبحث عادل‌شمردگی را در ذهن دارد. پولس نمی‌گوید در زندگی مسیحیان هیچ چیز وجود ندارد که سزاوار محکومیت باشد. در زندگی شخصی‌ام، حتی از زمانی که تولد دوباره یافته‌ام، چیزهایی وجود دارند که سزاوار محکومیت هستند. من باز هم گناه می‌کنم و چون باز هم گناه می‌کنم، پیامد گناهم محکومیت از جانب خدا است. اگر قرار بود خدا همین حالا مرا بنا بر رفتار و کردارم داوری کند، من محکوم می‌بودم. اما من یک منجی دارم و چون در عیسی مسیح هستم، محکومیتی برای من وجود ندارد.

چون به وسیله ایمان عادل شمرده شده‌ام، چون عدالت و شایستگی عیسی مسیح به حساب من گذاشته شده است، محکومیتی برای من وجود ندارد. وقتی خدا به من می‌نگرد، مرا پوشیده به عدالت مسیح می‌بیند. به همین دلیل، برای من محکومیتی وجود ندارد.

منظور پولس از عبارت «در مسیح عیسی» که معمولاً در عهدجدید مشاهده می‌کنیم چیست؟ در زبان یونانی، هرگاه کتاب مقدس می‌فرماید: «ایمان در خداوند عیسی مسیح»، واژه «در» eis تلفظ می‌شود که در مفهوم واقعی کلمه به معنای «به درون» می‌باشد. یک مثال می‌آورم: شما بیرون از دروازه‌های اورشلیم ایستاده‌اید. به منظور ورود به اورشلیم، باید از دروازه عبور کنید. باید از بیرون به درون آید. هرگاه در زبان یونانی واژه eis به کار می‌رود، به معنای عبور از یک مکان به مکان دیگر است، یعنی به درون آمدن. اما، هنگامی که داخل می‌شوید، دیگر در آن قرار دارید. وقتی شخصی ایمانی دارد که او را «به درون» مسیح هدایت می‌کند، پس او قطعاً «در» مسیح عیسی قرار دارد و به آن وحدت و یگانگی اسرارآمیز با مسیح می‌رسد. ایمان مرا از خارج بودن از مسیح به با مسیح بودن عبور می‌دهد، از بیرون ملکوت به درون ملکوت. بنابراین، برای کسی که «در» مسیح است محکومیتی وجود ندارد.

به همین دلیل، مردم می‌گویند: «اگر همه‌کار را عیسی انجام می‌دهد، پس دیگر برای چه نگران باشم؟ دیگر داوری و محکومیتی وجود ندارد.» محکومیت تصویری منفی

از داوری ارائه می‌دهد. واژه «داوری» به معنای ارزیابی و آزمودن و سنجیدن و قضاوت نمودن است. جمیع ما در مسند داوری مسیح خواهیم ایستاد و مسیح زندگی ما را ارزیابی می‌کند تا مشخص شود به چه میزان مطیع بوده‌ایم و به چه میزان ناطاعتی کرده‌ایم. هنگامی که در مقابل آن داور می‌ایستم، می‌دانم که آن داوری به معنای منفی نیست. دیگر نگران نیستم که به جهنم بروم، دیگر نگران نیستم که محکوم شوم. اما باز هم لازم است که زندگی ام ارزیابی گردد.

این حقیقت اصلاً مرا ناراحت نمی‌کند. من از اینکه ارزیابی شوم خوشحالم؛ زیرا می‌دانم خدا مرا به گونه‌ای پاداش خواهد داد که محال است از میزان آن پاداش رنجیده خاطر شوم. اگر شما را در آسمان بینم که پاداشتان ده برابر پاداش من است حسودی نخواهم کرد. در آن زمان، آن قدر تقدیس گشته‌ام که بتوانم از پاداش بیشتر شما خوشحال شوم و بدانم که مسیح به شما آن‌گونه پاداش می‌دهد که هم خودش خشنود باشد هم شما. پس از اینکه در آن روز ارزیابی گردم ترسی در دل ندارم، هر چند که مسلماً دلم نمی‌خواهد به سبب ناطاعتی ام شرمند شوم. از سوی دیگر، بی‌قرار و آشفته نیستم که مبادا مسیح مرا گوید: «از من دور شو و به عذاب ابدی افکنده شو.» بی‌قرار و آشفته نیستم، چون هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.

پرسشها:

۱. ما به چه معنا به شریعت مرده‌ایم؟
۲. میان مکتوبات شریعت و روح شریعت چه تفاوتی وجود دارد؟
۳. چگونه شریعت گناهم را به من نشان می‌دهد؟
۴. منظور پولس چیست که می‌گوید شریعت روحانی است؟
۵. پولس کشمکش میان دو سرشت را چگونه توصیف می‌نماید؟
۶. آیا پولس منکر می‌شود که شخصاً مسوول گنااهش است؟ او چه چیزی را نکوهش می‌کند؟

مسیحیان و روح القدس

(۸:۱-۲۷)

پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند آغازگر مبحث و توضیح مهمی است که به اهمیت بس عظیم محوشدن همهٔ محکومیتها می پردازد از آنانی که در مسیح عیسی هستند. پولس این مهم را به کار و عمل روح القدس ربط می دهد که به شکلهای ویژه در زندگی ایمانداران جاری است.

(۱) رهایی از قدرت گناه

پولس سخنش را چنین ادامه می دهد: زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید (آیهٔ ۲). پولس دو اصل را که دو شریعت یا قانون می نامد با هم مقایسه می کند. از یک سو، شریعت یا قانون روح حیات در مسیح عیسی و از سوی دیگر شریعت یا قانون گناه و مرگ. آن زمان که در جسم زندگی می کردیم، کل کیفر شریعت خدا بر ما قرار داشت که شامل مرگ ابدی هم بود. ما اسیر و بندهٔ گناه بودیم. حال، قانونی دیگر آشکار شده است که همانا قانون روح حیات در مسیح عیسی، مرام و مراد انجیل، است. پولس قدرت انجیل را نشان می دهد که ما را از اسارت نجات می بخشد، اسارتی که در جسم با آن کلنجار می رویم.

زیرا آنچه از شریعت محال بود، چون که به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده (آیهٔ ۳). پولس از ضعف و ناتوانی شریعت می گوید که قادر به نجات ما نیست. شریعت نمی تواند انسانهای سقوط کرده را رستگار سازد. چرا؟ ضعف شریعت کجا است؟ ناتوانی آن در چه چیز است؟ «به سبب جسم، ضعیف بود.» ناتوانی شریعت در رستگار نمودن ما به خاطر ناتوانی ما در به جای

آوردن شریعت است. آن ضعف و ناتوانی در ما یافت می‌شود، در جسم ما، در ذات سقوط کرده ما.

ولی، از آنجایی که ذات سقوط کرده ما نتوانست از شریعت اطاعت کند و شریعت نتوانست ابزاری برای رستگار نمودن ما باشد و فقط ابزار لعنت گشت، خدا پسرش را «شبییه جسم گناه و برای گناه» فرستاد. پولس نمی‌گوید که جسم مسیح و جسم انسان یکسان هستند، زیرا واژه «جسم» در بافت این آیات به پیکرانسانی ما اشاره نمی‌کند، بلکه به ذات گناه‌آلود و موقعیت فاسد انسان صحه می‌گذارد.

خدا پسرش را فرستاد، که ذات انسان به خود گرفت، یعنی بدن و تمامی آنچه که ذات انسان را در بر می‌گیرد به خود گرفت، جز یک مشخصه شایان توجه: ذات گناه‌آلود انسان را او به خود نگرفت. مسیح جسم پوشیده پاک بود و عاری از گناه اولیه. مسیح به شباهت ما آدمیان آمد، به شباهت جسم گناه‌آلود، ولی نه در جسم گناه‌آلود. اگر مسیح در جسم گناه‌آلود می‌آمد، خودش هم گناهکار می‌بود و نمی‌توانست حتی خودش را نجات دهد، چه رسد به ما.

بر گناه در جسم فتوا داد (آیه ۳). صلیب مسیح جایگاهی بود که بر آن داوری خدا بر گناهان انسان فرود آمد. گناهان کسانی که به عیسی ایمان آوردند به عیسی نسبت داده شد و خدا آن گناهان را کیفر داد. از این سبب، برای هر کسی که در مسیح است قصاص و محکومیتی باقی نمانده است، چون آن قصاص و محکومیت در صلیب به انجام رسید.

چرا؟ تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه به حسب جسم بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنیم (آیه ۴). مسیح فقط برای آزاد نمودن ما از جریمه گناه به این جهان قدم گذاشت. او آمد که ما را از قدرت گناه آزاد سازد. حال، که روح القدس در ما ساکن است، می‌توانیم با سبک زندگی مان عدالت را به جای آوریم. بر خلاف آنچه شریعت ستیزان می‌خواهند به ما بقبولانند، شریعت به همین سادگی کنار گذاشته نشد، بلکه، در صلیب، ما به جهت عدالت آزاد گشتیم.

پولس به مقایسه اش میان روح و ذات گناه‌آلود ادامه می‌دهد: زیرا آنانی که بر حسب جسم هستند در چیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که بر حسب روح هستند در چیزهای روح (آیه ۵). آنانی که در روح هستند از امور خدا مسرورند و از امور روح پیروی می‌کنند. روح القدس درون آنها زندگی می‌کند و هنگامی که وارد زندگی آنها می‌شود،

بر روح هریک از آنها اثر می‌گذارد. روح خدا ایشان را تبدیل می‌نماید و آنها از سُرور و نشاطی تازه برخوردار می‌شوند، اشتیاقی تازه، اشتیاقی تازه، و میلی تازه به امور روحانی. از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است (آیهٔ ۶). پولس توجه را به یکی از بهترین رمزهای زندگی بشر جلب می‌نماید. همه در این دنیا خواستار آرامش و زندگی آرام هستند و میلیونها در را می‌کوبند و تلاش می‌کنند تا به آنها دست یابند. ولی پولس به ما می‌گوید اندیشیدن به امور روحانی کلید آرامش و زندگی آرام است. رمز آرامش و زندگی آرام این است که تمرکز ذهن و اندیشهٔ ما بر امور والا باشد، بر آنچه عالی و کمال است، بر آنچه نیکو است، بر آنچه حقیقت و زیبایی است. شاید چنین به نظر آید که هدف این است که فرهیخته و با فرهنگ باشیم و شعور هنرهای زیبا داشته باشیم تا بتوانیم از شاعران نامدار قطعه شعری و از نویسندگان مشهور نقل قولی آوریم. اما منظور من این نیست و گمان نمی‌کنم منظور پولس هم همین باشد. به گفتهٔ پولس، آرامشی وجود دارد که از تأمل بر امور روحانی ناشی می‌شود و زندگی وجود دارد که بر نیکویی، حقیقت، و زیبایی تمرکز می‌نماید. رسالهٔ رومیان ۷:۸ همچون پتکی است که بر سر الهیات مکتب آرمینیانیسم، پلاگانیسم یا شبه‌پلاگانیسم فرود می‌آید. ناسازگاری میان الهیات آرمینیانیسم و کالونیسم خیلی پیشتر از کالوین و آرمینیوس وجود داشته است. این ناسازگاری را نخست بین آگوستین و پلاگیوس می‌بینیم. پلاگیوس بر این باور بود که هرچند گناه امری جدی بود و همهٔ انسانها مرتکب گناه می‌شدند، انسان اساساً نیکو بود و می‌توانست، حتی بعد از سقوط آدم، کاملاً صالحانه و پایبند به اصول اخلاقی زندگی کند. به عبارت دیگر، پلاگیوس معتقد بود که انسان برای رستگار شدن به فیض نیاز ندارد. فیض به انسان یاری می‌رساند تا مطالبات شریعت را به جای آورد و برای کسانی که ضعیف و ناتوان هستند فیض چون درمانی برای آنها در دسترس است، اما این امکان وجود دارد که انسان سقوط کرده به اطاعت کامل از شریعت نائل شود. با وجود این که کلیسا تعالیم پلاگیوس را مردود شمرد و با آگوستین هم‌نظر شد، این تعلیم مردود به شکل‌های مختلف و گاه با ظرافت خاصی دوباره به کلیسا رخنه نمود.

هرگز شخصی به نام «شبه‌پلاگیوس» وجود نداشته است، ولی دیدگاه شبه‌پلاگانیسم در تلاش است که میانه را نگاه دارد. بنا بر این دیدگاه، واقعهٔ سقوط آدم چنان تأثیر عظیمی بر انسان گذاشته است که انسان نمی‌تواند بدون فیض نجات یابد. اما این

فیض به کسانی عطا می‌گردد که با وجود عاجز گشتن به دست گناه هنوز قادرند به فراخوان انجیل پاسخ مطلوب دهند. آیه ۷ چنین شروع می‌شود: تفکر جسم دشمنی خدا است. به یاد داشته باشید که پولس به آنچه طبیعت ذهن و اندیشه ما است اشاره می‌کند. پولس در ادامه سخنش توضیح می‌دهد که ذهن و اندیشه گناه‌آلود چگونه با خدا در دشمنی است: چون که شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند. تباهی کامل بدین معنی نیست که انسان تا آخرین حد ممکن گناه‌آلود است. تباهی کامل به معنی تباهی مطلق نیست. نکته‌ای که بر سر آن اختلاف وجود دارد این است: آیا انسان در ذات سقوط کرده‌اش دارای قدرت معنوی است تا از خدا اطاعت نماید؟ پاسخ یک مسیحی کالونیست این است که انسان در ذهن و اندیشه سقوط کرده‌اش آن‌چنان به لحاظ معنوی ناتوان است که نمی‌تواند امور الهی را به جا آورد. انسان در وضعیت طبیعی ذات خویش نمی‌تواند مطیع شریعت خدا باشد. از این رو، با خدا در دشمنی است.

به همین دلیل، کتاب مقدس بر مصالحه نمودن تأکید می‌نماید، چون پیش فرض مصالحه این است که جدایی صورت گرفته است، شکاف یا تفرقه‌ای میان دو طرف یا طرفین بیشتری روی داده است. دو طرفی که کتاب مقدس به آنها اشاره می‌کند انسان و خدا هستند. ما با خدا در دشمنی هستیم، جدا از خدا و غریبه با خدا، چون در ذات سقوط کرده‌مان نمی‌توانیم احکام خدا را اطاعت کنیم.

و کسانی که جسمانی هستند نمی‌توانند خدا را خشنود سازند (آیه ۸). کسی که گناهکار است و بس محال است بتواند حتی لحظه‌ای خدا را خشنود نماید. هواداران مکتب آرمینیینیسم بر این باورند که برای انسانهای سقوط کرده، که هنوز در جسم زندگی می‌کنند، این امکان وجود دارد که عیسی مسیح را برگزینند و برگزینند که از نومتولد شوند. باری، نظر ما چنین نیست. اگر خدا قدم اول را بردارد و با فیضش جانمان را تلنگر نزند و ما را زنده نگرداند و بذر زندگی نوین را در وجود ما نکارد، ما هرگز مسیح را انتخاب نخواهیم کرد.

اما پولس رشته سخنش را ادامه می‌دهد. در آیه ۹، او توجهش را از کسانی که بنده ذات گناه‌آلود هستند برمی‌دارد و بر مسیحیان متمرکز می‌شود: **لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد.** پیش از این (به تفسیر فصل ۷ آیه ۱۴ رجوع کنید) یک تحریف الهیاتی جدی را یادآور شدیم که امروزه در دنیای مسیحیان

انجیلی شایع است. این تحریف بدین قرار است: «مسیحیانی که تولد تازه یافته‌اند دو گونه هستند: مسیحیان روحانی و مسیحیان دنیوی.» توجه داشته باشید که چنین نگرشی در اندیشه پولس جایی ندارد: شما یا در اختیار ذات گناه‌آلود هستید یا در اختیار روح خدا. آزمایش نهایی که نشان می‌دهد شما نجات یافته‌اید یا نه این است: آیا روح خدا در شما ساکن می‌باشد؟ در این بخش، پولس نمی‌توانست از این واضح‌تر گویای این حقیقت باشد. او در بخش دوم از آیه ۹ درستی گفته‌اش را تصدیق می‌کند: و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.

و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است. باید بسیار مراقب باشیم تا گنج نشویم. در طول این بخش، پولس روح القدس را با تباهی ذات فاسد انسان مقایسه می‌کند. در این مقایسه، پولس واژه یونانی sarx را به کار می‌برد که می‌تواند به بدن نیز اشاره کند. ولی معمولاً واژه sarx به ذات سقوط کرده انسان اشاره می‌نماید، به طور خاص هرگاه که طرف مقابل واژه «روح» قرار می‌گیرد. اما، اکنون که پولس می‌نویسد «جسم به سبب گناه مرده است» اشاره‌اش به بدن جسمانی است. با وجود اینکه مسیح در شما است، بدن شما به هر حال طعم مرگ را خواهد چشید. چرا؟ به خاطر گناه. ما باید مجازات محدود به این دنیا را متحمل شویم. ما باید بمیریم. آخرین دشمنی هم که باید نابود گردد مرگ است.

منظور پولس از این گفته چیست: و اما روح، به سبب عدالت، حیات است (آیه ۱۰)؟ او چنین ادامه می‌دهد: و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد. چه کسی عیسی را برخیزانید؟ خدا عیسی را به دست روح القدس برخیزانید. روح القدس به پیکر عیسی در قبر جانی دوباره بخشید و رستاخیز او را واقع نمود. حال، به گفته پولس دقت کنید: و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است (آیه ۱۱). همان قدرتی که خدا برای برخیزانیدن عیسی از مردگان به کار گرفت، اکنون، در ایمانداران ساکن است. این پیام شگفت‌انگیزی است که پولس رسول در این آیه بیان می‌کند. روح القدس، که در مسیحیان ساکن است، دقیقاً همان کسی است که مسیح را از مردگان برخیزانید. همان‌گونه که روح القدس عیسی را از مردگان برخیزانید، روح القدس بدنهای ایمانداران را از قبر خواهد برخیزانید. اگر ایماندار هستید، بدن شما به خاطر گناه طعم مرگ را خواهد چشید، ولی بدن شما

برخیزانیده خواهد شد، چرا که روح القدس در شما زندگی می‌کند. چون همان قدرت همین حالا در شما ساکن است، اکنون، روح، به سبب عدالت، حیات است. جمع‌بندی پولس این چنین است: بنابراین، ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا بر حسب جسم زیست نماییم. زیرا، اگر بر حسب جسم زیست کنید، هر آینه خواهید مرد. لکن، اگر افعال بدن را به وسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست (آیات ۱۲، ۱۳). روح خدا حیات و آرامش حاصل می‌کند، از این رو، مدیون ذات گناه‌آلود نیستیم، بلکه مدیون روح خدا هستیم. به این تغییر موضوع توجه کنید. پولس تمرکزش را از شخصیت خدا و باران برکاتش، که بر ایمانداران جاری است، برمی‌دارد و بر مسوولیتها و وظیفه‌هایی که در زندگی ایمانی مان از آن ما است متمرکز می‌گردد. اما این تمایز به تمایزی دیگری ختم می‌شود. وظیفه‌مان ما را مجبور نمی‌کند تا با توکل به خودمان و مستقل از روح خدا، که در ما ساکن است، دست به عمل شویم. ایمانمان باید جنب و جوش داشته باشد. ما باید ایمانمان را با ترس و لرز به عمل آوریم، ولی در قدرت، با قدرت، و از طریق قدرت روح القدس که در ما ساکن است.

(۲) روح فرزندخواندگی

آیه ۱۴ آغازگر بخشی باشکوه در این فصل است: زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند ایشان پسران خدایند. امروزه، فرهنگ ما در ابعاد وسیع پذیرای عقیده‌ای است که چکیده‌اش از این قرار می‌باشد: «یک مذهب راستین این چنین تعلیم می‌دهد که خدا پدر همه انسانها است و همه انسانها برادرند.» در عهد جدید، یک آیه وجود دارد (اعمال رسولان ۱۷: ۲۹) که در آن پولس از شاعران غیر مذهبی روزگار خودش نقل قول می‌کند و به فیلسوفان شهر آتن بر فراز کوه مریخ می‌گوید که همگی ما فرزندان خدا هستیم. گفته پولس در واقع درست است، به این شکل که خدا خالق بشر است. نظر به این حقیقت، می‌توان گفت که همه انسانها فرزندان خدا هستند.

ولی، هرگاه کتاب مقدس درباره پدر بودن خدا سخن می‌گوید، هرگز در قالب رابطه خالق و مخلوق سخن نمی‌گوید. خدا را پدر خواندن بریک رابطه صمیمی استوار است. این افتخاری است که کسی عضو خوش نام خانواده الهی باشد. چنین افتخاری را هرگز نباید کم‌اهمیت انگاشت و امری عادی فرض نمود. در اصل، بزرگ‌ترین افتخار

افتخارها این است که بتوان نزد خدا آمد و در حضورش او را پدر خواند. ما در ذات خود نمی‌توانیم خدا را پدر بخوانیم، چون ذاتاً فرزندان غضب هستیم.

حال، موضوع برادر بودن انسانها چه می‌شود؟ آیا مسیحیت چنین تعلیم نمی‌دهد که انسانها با یکدیگر برادرند؟ خیر، مسیحیت چنین تعلیم نمی‌دهد. در کتاب مقدس، آیه‌ای وجود ندارد که تعلیم دهد تمامی انسانها برادر هستند. آن رابطه برادری که کتاب مقدس از آن سخن می‌گوید به آنانی مربوط است که با خدا و با مسیح، که پسر خدا است، مشارکت صمیمی دارند.

شاید آنچه سبب سردرگمی شود این مطلب باشد: بزرگ‌ترین حکم به ما می‌گوید که خداوند خدای خود را با تمامی دل، با تمامی فکر، با تمامی توانمان محبت کنیم و همسایه‌مان را همچون خویشتن محبت نماییم. عیسی در پاسخ فریسیان، که پرسیدند همسایه‌ی من کیست، فرمود تمامی آدمها همسایه‌ی من هستند. پرواضح است که کلام خدا ما را موظف می‌کند که به تمامی آدمها محبت ورزیم، به آنها احترام بگذاریم و با آنها منصفانه رفتار کنیم. اما کتاب مقدس این معیارها را در چارچوب برادر بودن انسانها بیان نمی‌کند. برای نمونه، پولس در آیه ۱۲ واژه «برادران» را به کار می‌برد تا به گروه خاصی اشاره کند، یعنی به آنانی که به خاطر رابطه خاصشان با مسیح برادر و خواهرایمانی هستند و روح مسیح در آنها ساکن است. فرزندان خدا چه کسانی هستند؟ فرزندان خدا کسانی هستند که روح خدا هدایتشان می‌نماید.

پولس در آیه ۱۵ توضیح بیشتری می‌دهد: از آن رو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن آبا، یعنی ای پدر، ندا می‌کنیم. روح القدس، که در ما ساکن است، به هنگام عادل‌شمردگی ما این مهم را حاصل می‌کند. زمانی که روح القدس به زندگی من قدم می‌گذارد و در من ساکن می‌شود، روح فرزندخواندگی به من عطا می‌شود. این منزلت را از پیش دارا نبودم، بلکه این منزلت به زندگی من افزوده می‌شود. فرزندخواندگی نعمتی است که خدا عطا می‌کند آن زمان که روح القدس می‌آید و در من ساکن می‌شود. خدا مرا به فرزندگی می‌پذیرد. من در ذات و سرشت خودم فرزند خدا نیستم. تنها راهی که می‌توانم به خانواده الهی پیبندم طریق فرزندخواندگی است. یگانه پسر خدا، که در ذات و سرشت خود پسر خدا است، مسیح می‌باشد. تمامی فرزندان خدا به طور طبیعی فرزند نیستند، بلکه به فرزندگی پذیرفته شده‌اند. من می‌توانم به یاری روح خدا به نزد خدای پدر روم و «آبا، ای پدر» ندا سردهم.

همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم (آیه ۱۶). پولس به نکته‌ای اشاره می‌کند که در درکمان از زندگی مسیحی بسیار مهم است. روح القدس به روح ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. روح خدا نه فقط ما را فرزندان خدا می‌گرداند و در دل‌های ما ساکن می‌شود، بلکه از درون به ما اطمینان می‌بخشد که خدا با ما رابطه دارد و جایگاه ما در حضورش محفوظ است. برای یک مسیحی بسیار حیاتی است که از نجاتش خاطر جمع باشد، چون، هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم، یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.

وارث بودن به این معنا است که از نظر قانونی در صف میراث بردن از آن ارثی قرار داریم که در انتظار ما است. چون در خانواده خدا به فرزندی پذیرفته شده‌ایم، دیگر غریبان نیستیم و به پدر اولیه‌مان، یعنی شیطان، تعلق نداریم، بلکه از حق و امتیازی برخورداریم که هرگز باطل نمی‌شود و از آن محروم نخواهیم شد تا هرآنچه خدا به هر یک از فرزندان‌ش وعده داده است به دستمان آید که سرآغاز آن برکتها برادر ارشد ما، مسیح، است. ما به شکل نمادین از این میراث آگاهیم. بخش عمده کتاب مکاشفه از برکت‌های پرباری سخن می‌گوید که به ما عطا خواهد شد. برکت‌های جسمانی بزرگ‌ترین عطیه این میراث نخواهند بود، بلکه صمیمیت کنونی و عمیق‌ترمان با مسیح آن بزرگ‌ترین عطیه است.

(۳) رنج و جلال

رنج موضوعی است که در عهد جدید، به خصوص در نوشته‌های پولس رسول، درباره آن سخن بسیار آمده است. ما مسیحیان در مرگ مسیح تعمید یافته‌ایم و خواننده شده‌ایم که به نوعی در رنج‌های مسیح، در سختی‌های پادشاهی خدا، شریک شویم. هدف از این رنج‌ها اندوختن اعتبار نیست، بلکه هدف استحکام هویت‌مان در عیسی است و به ثمر رسیدن مقصودهای خدا در کار نجات. در زندگی مسیحی، انتظار سختی‌ها باید داشت. اما، پولس می‌گوید، اگر در رنج‌های عیسی شریک شویم، با او نیز جلال خواهیم یافت. همان‌گونه که عیسی جلال یافته است و وعده پادشاهی خدا به شکل کاملش به او داده شده است، ما نیز در جلالی که پدر به پسرش عطا می‌کند سهیم خواهیم بود.

زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است (آیه ۱۸). گفته پولس این نیست که به همان میزان درد و رنجی که وجود دارد به همان میزان پاداش و برکت در آینده نصیب ما می‌شود. او نمی‌گوید برای هر مثال رنجی که صبورانه در این دنیا تحمل می‌کنیم، یک مثال جلال در آسمان درو خواهیم کرد. به گفته پولس، نسبت رنج به جلال یک به یک نیست، در واقع، آن نسبت به گونه‌ای است که شایسته مقایسه کردن نیست. اصلی که پولس بیان می‌کند اصل «چه اندازه بیشتر» است، بدین معنی که برکتی که خدا برای ما تدارک دیده است بسیار بیشتر از رنجی است که خوانده شدیم در این دنیا به دوش کشیم. رنجهای ما جزیی هستند، ناچیزند در مقایسه با اندوخته جلالی که برای ما در آسمان به نام ما محفوظ نگاه داشته شده است.

در آیه ۱۹، پولس در مورد این اصل توضیح بیشتری می‌دهد و جلال آینده را بررسی می‌کند، جلالی که چشم به راهش هستیم و انتظارش را می‌کشیم. به شکلی نامعمول، که به نظر جذاب و شگفت‌انگیز است، پولس چنین می‌گوید: زیرا که انتظار خلقت منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد. آنچه مد نظر پولس می‌باشد، که با کمی تجزیه و تحلیل در آیات بعدی می‌توان منظورش را دریافت، جهان خلقت است، جدا از انسانها و فرشتگان. پولس به این جزء از جهان خلقت اشاره می‌کند: هم جاندار و هم بی‌جان، چه دارای شخصیت چه فاقد شخصیت، که جملگی در سلطه و حاکمیت انسان قرار دارند، یعنی صخره‌ها، درختان، تپه‌ها، دشتهای، دریاها، گیاهان، قلمروی حیوانات. تمامی رده‌های مختلف این مخلوقات چشم‌انتظار جلالی هستند که در آینده آشکار خواهد شد. این چشم‌انتظار بودن آرام و ملایم نیست، بلکه پراز اشتیاق و تب و تاب است. عبارتی که در توصیف این چشم‌انتظاری به کار رفته است به شدت آن اشاره می‌کند. تمامی جهان خلقت، پرنندگان، حیوانات، مارها، سبزه‌ها، تپه‌ها، و دشتهای برای پُری و کمال نجات ما انتظار می‌کشند.

زیرا خلقت مطیع بطالت شد. در حال حاضر، جهان خلقت دچار پوچی و بطالت است، یعنی دچار آن ناتوانی و شکنندگی است که به خاطر گناه انسان گریبانگیر خلقت شده است. برای مثال، در این دنیا، مرگ به کمین نشسته است و زوال و تباهی در گوشه و کنار طبیعت دیده می‌شود. بیشتر اوقات، خدا از پرنندگان هوا و ماهیان دریا مواظبت و مراقبت می‌کند و دلواپس آنها است. اما آنها از بلاها در امان نیستند.

آیا می‌دانید وقتی انسانها نهرها و رودخانه‌ها یا هوای کره زمین را آلوده می‌کنند، این کارشان چه اثراتی دارد؟ این کار انسانها سبب می‌گردد حیوانات زمین و پرندگان هوا و ماهیان نهرها درد و رنج کشند.

توجه کنید که جهان خلقت تسلیم این ناتوانیها، سستیها، و فساد گردید، نه به اراده خود بلکه به خاطر او که آن را مطیع گردانید (آیه ۲۰). درباره اینکه چه کسی جهان خلقت را تسلیم بطالت کرد بحث و تبادل نظر وجود دارد. عده‌ای انسان را مسوول می‌دانند، چرا که انسان گناه ورزید. آیا در نهایت این خدا نبود که جهان خلقت را تسلیم بطالت نمود؟ به نظرم، گفته پولس به اراده انسان اشاره نمی‌کند. ما به قصد و به خواسته خودمان گناه کردیم. ما انسانها خودخواسته تسلیم بطالت شدیم. اما در خصوص پرندگان و ماهیان چنین نبود. این مخلوقات بینش اخلاقی ندارند که مانند انسانها از روی اصول اخلاقی تصمیم گیرند. آنها به خاطر گناهشان به این اوضاع فلاکت بار گرفتار نشدند، بلکه به خاطر گناه ما در این موقعیت قرار گرفتند. آنها به میل خود در سرپیچی از شریعت خدا سهیم نبودند.

بنابراین، اثر گناه ما به دیگران سرایت کرده و برزیردستان ما تأثیری زیان بار گذاشته است. این امتیاز به انسان داده شد که بر کره زمین حکومت کند، آن را آراسته نماید، از آن محافظت کند، آن را شخم زند و حیوانات را نامگذاری کند. انسان مقرر گشت که پادشاه این محیط باشد. زمانی که یک پادشاه یا حکمران سقوط می‌کند، آثار گناه او به دیگران سرایت می‌کند و به زیردستان پادشاه زیان می‌رساند.

در واقع، این حکایت در کلام خدا پیوسته بیان می‌شود. انسان، که قرار است نسبت به حیوانات برتر باشد، در بسیاری مواقع از حیوانات پست تر نشان داده می‌شود. گاو نر صاحبش و طیوله اش را می‌شناسد، ولی انسان نمی‌داند که خالقش کیست. ستارگان از قوانین خدا اطاعت می‌کنند و مدار و مسیریضی شکل را که خدا برای آنها تعیین کرده است می‌پیمایند. پرندگان طبق قرارشان در فصل زمستان به جنوب کوچ می‌کنند. آنها به ضد خالقشان عصیان نمی‌کنند.

در آیه ۲۱، پولس جمله فوق العاده‌ای را بیان می‌کند: در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. جزء اصلی آنچه مسیح برای ما به انجام رساند نه فقط رهایی جانها و بدنهای ما است، بلکه رهایی محیط زیست ما بر روی کره زمین است که شامل گیاهان، دشتها، تپه‌ها و مخلوقات

است که سراسر دنیا را پُر نموده‌اند. کلام خدا به ما می‌فرماید که در آینده زمانی فرا خواهد رسید که خدا خشم الهی‌اش را بر کره زمین فرو خواهد ریخت. پس انتظار باید داشت که کره زمین دستخوش بلای آتش‌سوزی عظیمی شود.

اما این پایان ماجرا نیست. کتاب مقدس تعلیم نمی‌دهد که کره زمین کاملاً نابود می‌گردد، بلکه نوسازی می‌شود و رهایی می‌یابد. کتاب مقدس وعده آسمان جدید و زمین جدید می‌دهد: ثمره کارهایی بخش مسیح تغییر و تحولی است که تمامی عالم هستی را دربر خواهد گرفت که نه فقط تازه شدن و تقدیس و جلال برای انسان به همراه دارد، بلکه برای جهان مادی و طبیعتی که در آن زندگی می‌کنیم نیز تازه شدن و تقدیس و جلال به همراه می‌آورد.

بچه‌هایی که حیوانات خانگی‌شان را از دست می‌دهند معمولاً از من سوال می‌کنند که آیا سگ یا گربه‌شان به بهشت می‌روند؟ بیشتر الهیدانان پاسخشان این است: «خیر، البته که حیوانات به بهشت نمی‌روند، چون روح ندارند.» من نمی‌دانم که آیا حیوانات روح دارند یا نه. اما این را می‌دانم که آنها به مانند ما در تصویر خدا آفریده نشدند. ولی به هزاران دلیل می‌توانم زمین جدیدی را تصور کنم مملو از سگها و گربه‌ها و قناریهای جلال‌یافته و مارهای نجات‌یافته. ما معمولاً به این وعده پرشکوه کتاب مقدس درباره آینده توجه نمی‌کنیم که به ما می‌گوید نه فقط پسران و دختران مسیح بلکه کره زمینمان هم نجات می‌یابد.

پولس در آیه ۲۲ چنین سخنش را ادامه می‌دهد: زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند. این آیه توصیفی شیوا و گویا از درد ورنجی است که کره زمین گرفتارش است. کره زمین جایی است که غم و اندوه بسیار در آن وجود دارد. غم و اندوهی که برایمان مصیبت به بار می‌آورند، در اینجا، غم و اندوهی توصیف شده است که بر کل جهان آفرینش اثر گذاشته و آه و ناله آن را سبب شده است. یک نمونه ساده را مثال می‌آورم. آهوی دشت و شیر جنگل آه می‌کشند و ناله می‌کنند، در حالی که منتظر نجات و رهایی از بند فساد و بطالت هستند.

اما توجه کنید که آه و ناله‌ای که پولس به آن اشاره می‌کند همچون درد زایمان است، دردی شدید و نفس‌گیر. آن‌گاه که پولس رسول از آه و ناله جهان آفرینش سخن می‌گوید، بسان آه و ناله مادری می‌باشد که در انتظار تولد فرزندش است. با وجود اینکه این خلقت در حال گذر از درد ورنج است، این درد ورنج با نیست و نابود شدن پایان

نمی‌یابد. پایان این درد و رنج شادی وصف‌ناپذیر تولد است، تولد زندگی و حیات جدید، تولد نوشدن و رهایی.

پولس ادامه می‌دهد: و نه این فقط بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم در خود آه می‌کشیم، در انتظار پسر خواندگی، یعنی خلاصی جسم خود (آیه ۲۳). با این حال که خدا ما را در مسیح به فرزندی پذیرفته است، هنوز منتظر به کمال رسیدن آن هستیم و این انتظار ما با آه و ناله همراه است. آنچه پولس تعلیم می‌دهد این است که نجات در دیدگاه کتاب مقدس واقعه‌ای نیست که در یک آن و یک جا روی دهد، بلکه مرحله‌های مخصوص به خودش را دارد. ما از نو متولد شده‌ایم، طعم ایمان را چشیده‌ایم، عادل شمرده شده‌ایم و در عادل شمردگی مان با عیسی یکی گشته‌ایم. پس نجات را تجربه کرده‌ایم، ولی هنوز کمال و پُری آن را نچشیده‌ایم. چنان که پولس در فصل ۷ اشاره دارد، هنوز هم با گناه در کشمکش هستیم. هنوز بیمار می‌شویم و مریضی و مرگ به سراغ ما می‌آیند. با این حال، وعده آینده‌ای پر جلال را داریم، آن زمان که دیگر خبری از گناه یا بیماری یا غم یا مرگ نخواهد بود. طبق آن وعده، مرگی در کار نخواهد بود. مرگ نیست و نابود می‌شود.

با این حال، آن مرحله از نجاتمان، یعنی کمال و پُری جلال آینده، واقعه‌ای است که هنوز فرا نرسیده است. ولی پولس می‌گوید از «نوبر روح» برخورداریم. ما صرفاً یک وعده تهی برای آینده نداریم که هیچ مزه‌ای از آن آینده پرشکوه با خود نداشته باشد. ما طعم آن جلال را چشیده‌ایم آن‌گاه که روح القدس آن زندگی نوین را در مسیح به ما بخشید. اما این طعم با کشمکش روزانه با گناه و با درد و رنجی همراه است که هنوز هم سبب می‌شود گریه و زاری کنیم، درد بکشیم، آزار و اذیت شویم، هرچند که شادی نجات را نیز در خود به همراه داریم.

نوبر روح به مانند بیعانه‌ای است همراه با وعده الهی، به این نشانه که آن کمال و پُری برکت به واقع فرا خواهد رسید. مسیحیان هنوز هم از اثرات و عواقب سقوط انسان بر بدنهای فانی شان در امان نیستند. آنها پیر می‌شوند، فرسوده و فرتوت می‌گردند، بیماری و مریضی به آنها می‌تازد. اما، همچون یونانیان باستان، چشم انتظار روز رهایی از تن و پیکرشان نیستند تا بدون کالبد به مانند یک شبخ زندگی کنند. آنها منتظر روزی هستند که جان و تن با هم نجات یابند. آن جلالی که به مسیح عطا گشت در بدن جلال یافته و قیام کرده نمایان شد و جلال او نوبر آن برکتی است که نصیب ما نیز

خواهد شد. ما نیز بدنهایی به ارث خواهیم برد که فسادناپذیر و نامیرا هستند، که درد و بیماری و رنج و مرگ اقتداری بر آنها نخواهد داشت و از آسیب آنها در امان خواهند بود. یقین داریم که این برکتها واقع خواهند شد، چون خدا وعده آنها را به ما داده است. اما، در حال حاضر، با وجود چشیدن آن نوبر روح، بسان دیگر موجودات می‌نالیم و مشتاقانه در انتظار آن روز تولد و پُری ظهور پسران خدا هستیم.

زیرا که به امید نجات یافتیم. مفهوم این جمله چیست؟ برخی شاید گویند: «مگر کتاب مقدس تعلیم نمی‌دهد که نجات به ایمان است و نه به امید؟» می‌خواهم بر این نکته تأکید کنیم که واژه «نجات» در عهدجدید متفاوت با واژگان متداول در فرهنگ مسیحیان انجیلی به کار رفته است. در زبان یونانی، فعل «نجات دادن» تقریباً به همه زمانهای افعال موجود صرف شده است. از یک سو، ما نجات یافتیم. از سوی دیگر، در حال نجات یافتن هستیم و از سویی دیگر نجات خواهیم یافت. علاوه بر این، نجات در مفهوم گسترده‌اش می‌تواند به آزادی از هر نوع مصیبت اشاره کند. برای نمونه، می‌توانید از مریضی نجات یابید یا می‌توانید از شکست در نبرد نجات یابید. مهم‌تر از هر چیز، نجات یافتن به مفهوم مصالحه و آشتی با خدا است و نجات یافتن از خشم و غضب او است و افتخار ورود به خانواده‌اش.

پولس می‌گوید در وضعیت کنونی ما، با وجود دارا بودن نوبر روح، هنوز درد و رنج می‌کشیم. حال، چه چیزی ما را از نامیدی نجات می‌بخشد؟ چه چیزی ما را از تسلیم شدن به غم و اندوهی حفظ می‌کند که این دنیا را فرا گرفته است؟ آن روزنه نجات بخش یک مسیحی، که او را در میان سختیهای حال حاضر قوام و پایداری می‌بخشد، روزنه امید او است.

باید هشیارانه تفاوت میان مفهوم واژه امید در عهدجدید و مفهوم امید در زبان روزمره‌مان را تمیز دهیم. چیزهای بسیاری وجود دارند که امید داریم واقعی باشند، ولی برخی از آنها امکان ندارد که واقعیت داشته باشند. امید داریم که خیلی اتفاقها در آینده روی دهند. شاید روی دهند و شاید هم روی ندهند. تضمینی نیست.

در این مقطع است که امید در دیدگاه کتاب مقدس با مفهومی که در فرهنگ امروز رایج است تفاوت می‌یابد. آن‌گاه که کتاب مقدس از امیدی سخن می‌گوید که یک مسیحی را نجات می‌بخشد، به یقین ما به وعده‌های خدا در زمان آینده اشاره می‌کند. این امید مستحکم است، چون بروعه‌های خدا استوار است که هیچ‌گاه نقش بر آب

نخواهند شد. هنگامی که خدا می‌فرماید امری در آینده رخ خواهد داد، آن امر اتفاق خواهد افتاد. امید یک مسیحی به قدری محکم است که او را مدد می‌کند از سختیها و غمهای حال حاضر عبور نماید.

لکن، چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟ اما، اگر امید چیزی را داریم که نمی‌بینیم، با صبرانتظار آن می‌کشیم (آیات ۲۴، ۲۵). دشواری واقعی زندگی مسیحی در این نکته نهفته است. ما می‌دانیم زمانی که از دنیا برویم به بهشت قدم خواهیم نهاد. می‌دانیم که خدا خلقتش را نوسازی خواهد کرد. می‌دانیم که خدا به وعده‌هایش عمل خواهد نمود و هیچ‌کدام نقش بر آب نخواهد شد. ولی، باز هم، درد می‌کشیم، رنج می‌کشیم، ناامید می‌شویم و به آسانی بی‌صبر و بی‌تاب می‌گردیم.

بی‌صبری گناهی است که ما را هم آشکار و هم پنهان زجر می‌دهد. شماری از تحریفها و کج و معوج کردن حقایق و آموزه‌های مسیحی نتیجه مستقیم بی‌صبری و بی‌تابی اشخاص است.

برای نمونه، چه عاملی افراد را برمی‌انگیزد که تعلیم دهند خدا همیشه شفای بیماران را اراده می‌کند و مسیحیان، اگر واقعاً ایماندار باشند، هرگز بیمار نخواهند شد؟ منطقی این دیدگاه این است که اگر کسی هرگز مریض نشود، هیچ‌گاه نخواهد مرد و توقعمان این است که به مانند خنوخ و ایلیا به آسمان ربوده شود. این تعلیم اشتباه نتیجه بی‌صبری و بی‌تابی نمودن با سختیهای حال حاضر است. گویی آنچه خدا برای آینده وعده داده است برای زمان حال مطالبه کنیم.

در خصوص کمال‌گرایی نیز چنین است: هستند اشخاصی که مدعی می‌شوند ما می‌توانیم در این دنیا کاملاً برگناه پیروز گردیم. ما قطعاً طبق وعده خدا جلال خواهیم یافت، ولی با گناه و بیماری و مرگ هم کلنجار می‌رویم. بی‌صبری و بی‌تابی نمودن با کشمکشها و کلنجارهایمان است که این آموزه‌های الهیاتی اشتباه را دامن می‌زند. اما فقط امید و صبر نیستند که به یک مسیحی توان می‌دهند تا سختیها و دشواریهای حاضر در این دنیا را تحمل کند. پولس در ادامه سخنانش در آیه ۲۶ به یک موضوع مهم اشاره می‌کند: و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند. یک بخش مهم از خدمت روح القدس استوار نگاه داشتن ما در بحبوحه سختیها است. زمانی که تاریکی و سختی بر زندگی سایه می‌افکنند، روح القدس کنارمان می‌ایستد. جمله بعدی در آیه

۲۶ به یکی از راه‌هایی که روح القدس این خدمت را انجام می‌دهد اشاره می‌کند: زیرا که آنچه دعا کنیم به طوری که می‌باید نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند. حال، کدام مسیحی است که از اجابت دعا خوشحال نشود؟ کدام مسیحی است که تا به حال به خاطر جواب دعایی که به دلخواهش نبوده است گلایه نکرده باشد؟ آیا برای اجابت دعا رمز و رازی وجود دارد؟ اگر چنین رمز و رازی وجود داشته باشد، آن رمز و راز همانا دعا کردن به یاری روح القدس است. البته منظورم از دعا کردن به یاری روح القدس صحبت کردن به زبانها نیست. ولی، هنگامی که دعا می‌کنیم، روح خدا به یاری ما می‌شتابد. روح خدا دعا کردن را به ما می‌آموزد. هر قدر در فیض خدا رشد کنیم، همان قدر ثمره زندگی در روح را خواهیم چشید و همان قدر دعایمان دقیق‌تر و مؤثرتر خواهد شد، چون ما طبق کلام خدا و طبق اندیشه خدا، که به ما عطا گشته است، به یاری روح القدس در دل دعا می‌کنیم.

پولس می‌فرماید که خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد (آیه ۲۶). چه کسی ناله می‌کند؟ آیا این ناله ما است یا روح خدا؟ مسیح، کاهن اعظم ما، که اکنون شفیع ارشد ما در حضور خدا می‌باشد، پیش از ترک شاگردانش و صعودش به آسمان، شفیع دیگری، یعنی روح القدس، را وعده داد. به همان‌گونه که عیسی برای ما در حضور پدر شفاعت می‌کند، روح القدس نیز برای ما شفاعت می‌نماید. ترتیب این دعا بدین صورت است: من به حضور عیسی دعا می‌کنم. عیسی به نیابت از من با پدر گفتگو می‌کند. اما، آن‌گاه که به نزد عیسی می‌روم، باید در دعا چه گویم؟ روح خدا یاری‌ام می‌کند تا به دعاهايم سامان دهم و به درگاه عیسی دعا کنم. به این شکل، هم روح خدا و هم پسر خدا به من یاری می‌رسانند تا دعاهايم به گوش پدر برسد که بر تخت فیض نشسته است.

و او که تفحص‌کننده دلها است فکر روح را می‌داند. کیست که دلها را کندوکاو می‌کند؟ این بخش از آیه به مسیح اشاره دارد. مسیح از اندیشه روح خدا آگاه است. اگر لفظ بیان اجازه دهد، می‌توان چنین گفت که در اندیشه خدا و اندیشه مسیح و اندیشه روح خدا یک مشارکت وجود دارد. یک نوع هماهنگی اندیشه در تثلیث وجود دارد.

زیرا که او برای مقدسان بر حسب اراده خدا شفاعت می‌کند (آیه ۲۷). دعای «اراده توای خدا به انجام رسد» را می‌توان به زبان آورد، ولی اراده خدا را جز آنچه در کلام خدا برایم مکتوب است نمی‌دانم. اما روح خدا هم از اندیشه خدا و هم از فکر من آگاه است.

حال آنکه، من نه از اندیشهٔ خدا آگاهم و نه حتی از فکر خودم. بنابراین، روح القدس گفتگوی میان خدای پدر و فرزندانش را سهل‌تر می‌گرداند.

در این زمانهای سخت و دردناک و در این چشم‌انتظاری برای امید آینده، چه یاور جانانه‌ای در کنارمان داریم. در این روزهای انتظار، روح خدا در ما زندگی می‌کند و ما را مدد می‌نماید که حتی در عبور از وادی سایهٔ مرگ بتوانیم با خدایمان سخن گوئیم. روح القدس دل‌هایمان را سرزنده نگاه می‌دارد، جان‌هایمان را تسلی می‌دهد و ذهنمان را آرامی می‌بخشد، چون او به ما می‌آموزد که بر طبق ارادهٔ خدا دعا کنیم.

پرسشها:

۱. چرا شریعت قادر نیست ما را نجات بخشد؟
۲. چگونه مرگ مسیح ما را از قدرت گناه آزاد می‌سازد؟
۳. چگونه آرامشی را پولس در آیهٔ ۶ مد نظر دارد؟
۴. آیا اصلاً مسیحی دنیوی وجود دارد؟ اگر وجود دارد، پس جایگاه کار روح القدس در زندگی یک ایماندار چیست؟
۵. روح فرزندخواندگی به ما چه می‌بخشد؟
۶. به گفتهٔ پولس، سه طریق خاصی که روح القدس در زندگی ایمانداران عمل می‌نماید کدامند؟

حاکمیت خدا و بازتاب مسیحیان

(۸: ۲۸-۳۹)

و می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب ارادهٔ او خوانده شده‌اند همهٔ چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند. این آیه آن قدر تسلی بخش و مفهومی آن قدر پرمایه است که آن را کلمه به کلمه حفظش می‌کنند. اما، اگر این آیه را از بافت متنی که در آن آمده است جدا کنیم، به راحتی می‌توان معنی آن را کج و معوج جلوه داد. باید به سه نکتهٔ مهم توجه نمود.

اولین نکته مفهوم عبارت «همهٔ چیزها» است. یک برداشت معمولی از این جمله این است که هرگونه رویدادی که در این دنیا برای ما رخ می‌دهد یا به دست ما رخ می‌دهد یا در کنار ما رخ می‌دهد به نظارت خدای حاکم مطلق صورت می‌گیرد و به مانند یک رشته به یکدیگر وصل گشته‌اند و به پایانی خوش ختم می‌شوند. باری، منکر این حقیقت نیستیم که خدا چنین کاری را انجام می‌دهد. اما، در بافت این آیه، عبارت «همهٔ چیزها» به تک تک آنچه رخ می‌دهد اشاره نمی‌کند.

پولس این عبارت «همهٔ چیزها» را به گونه‌ای استفاده می‌کند که در نوشته‌های دیگرش به شکل چکیده و به حالت خلاصهٔ مطلب به کار برده است تا اصل موضوعی را که به آن پرداخته است بیان کند. پس، اگر قرار است مقصود پولس را درک کنیم، نباید عبارت «همهٔ چیزها» را به صورت هرآنچه رخ می‌دهد برداشت کنیم، بلکه بدانیم که منظور پولس «همهٔ چیزها» است که تاکنون به آنها پرداخته است.

امری واضح است که سختیها و دشواریهای قوم خدا مد نظر پولس رسول می‌باشند. سختیهایی که در این دنیا بر دوش حمل می‌کنیم ارزش مقایسه شدن با جلالی را

ندارند که خدا در آینده برای ما تدارک دیده است. سختیهای حال حاضر آن «چیزها» هستند که پولس در نظر دارد. آنها، در واقع، برکاتی هستند از نظر پنهان، چون خدا از سختیهای این دنیا برای نیکویی نهایی ما و مصلحت نهایی ما استفاده می‌کند. این بدان معنا نیست که هرچه برای ما رخ می‌دهد، در ذات خود، برای ما نیکو است. درد و رنج می‌تواند غم و اندوه سبب شود و بسی مصیبت به بار آورد. قرار نیست به ایماندارانی که در سختی است بگوییم: «خوشحال باش، این سختی مزیتی عالی به بار می‌آورد، چون برای خیریت تو در کار است.» ما خدا را برای سختیها ستایش نمی‌کنیم، مخصوصاً در مورد سختیهای دیگران، چرا که باعث می‌شود ما هم به همان خودپسندی و غرور ویرانگری دچار شویم که مشخصهٔ دوستان ایوب بود. برعکس، اگر بدانم کسی در رنج و سختی به سر می‌برد، هرچه در توان دارم باید انجام دهم تا از بار سختی او کاسته شود.

حال، شاید به نظر رسد که سبک نمودن بار سختی خلاف آن برکت و منفعت عالی باشد که خدا به آن شخص عطا نموده است. اما پولس می‌گوید که خدا این امور را به کار می‌برد، بر این امور اقتدار دارد، این امور را به پیروزی ختم می‌کند و جمیع این امور را به جلال بزرگ تری برای ما تبدیل می‌نماید. به بیان دیگر، خدا شرارت و بدی را که برای ما روی می‌دهد به خیر و نیکی تبدیل می‌کند.

بنابراین، باید از این حقیقت تسلی یابیم و دل قوی داریم که سختیهایمان نه پوچ هستند و نه بزرگ‌ترین غم و اندوه. شاید در حال حاضر تحمل سختیها بسیار دردآور و دشوار باشد. ولی خدا بر سختیهای ما حاکمیت دارد.

دومین نکته که باید به آن توجه نمود این است که محدودیتی وجود دارد. خدا وعده نمی‌دهد که سختیهای فرد به فرد آدمها را به خیریت و نیکی تبدیل کند. پولس می‌گوید: **به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند (آیه ۲۸)**. صرفاً پذیرش و موافقت ذهنی مهم نیست، بلکه محبت داشتن برای خدا اهمیت دارد. اطاعت، شاگردسازی، و زندگی مسیحایی نتیجه و ثمرهٔ دوست داشتن خدا است. «اگر مرا دوست دارید» عیسی فرمود: «احکام مرا نگاه دارید» (یوحنا ۱۴: ۱۵). اطاعت ما مبنی بر محبتی است که از قبل از اطاعت نمودنمان در ما ریشه دوانیده است. محبت خدا آن نیروی انگیزه‌بخش برای زندگی مسیحایی می‌باشد. شایسته گشتن به منظور رستگار شدن انگیزه نیست. به جا آوردن اعمال انسان دوستانه و نیکوکارانه برای منفعت دیگران هم انگیزه نیست.

بزرگ‌ترین انگیزه برای شستن پای دیگران در زندگی مسیحی و در خدمت و اطاعت مسیحی محبت برای خدا است.

هدف اصلی در مطالعه کتاب مقدس این است که خدا را بیشتر دوست بدانیم. هر قدر بهتر خدا را بشناسیم، آتش محبت برای خدا در دل‌هایمان آسان‌تر شعله‌ور می‌گردد. بسیار دشوار است و چه بسا اصلاً محال است بتوان شخصی ناشناس را دوست داشت. محبت مستلزم رابطه شخصی است. محبت رابطه‌ای است که میان دو شخص پدید می‌آید نه میان دو اشیاء. پایه و اساس مسیحیت محبت است. بنابراین، آنانی که خدا را دوست می‌دارند این وعده را دارند که تمام سختیها و دشواریهایشان به دست خدایی که دوستش می‌دارند برای خیریت ایشان در کار است. آنچه هدف نهایی ما است و در رشد مسیحی در پی آن هستیم محبت عمیق برای خدا است. تعریف پرستش یعنی همین.

سومین نکته این آیه که باید به آن توجه شود تمایزی است که این بخش را به گروهی خاص اختصاص می‌دهد نه به همه انسانها: و به حسب اراده او خوانده شده‌اند (آیه ۲۸). هنگامی که کتاب مقدس به خواندگی خدا اشاره می‌کند، هیچ‌گاه به معنای فراخوان نیست، به این معنی که انسانها به وسیله آن فراخوان برای مشارکت با خدا دعوت شوند. آنانی که از سوی خدا خوانده می‌شوند گونه‌ای از خواندگی را تجربه می‌کنند که در الهیات مسیحی آن را خواندگی نافذ و ثمربخش می‌نامیم (به تفسیر رومیان ۱:۱ مراجعه نمایید).

بند آخر به گروهی متفاوت از بند قبلی اشاره نمی‌کند. همه آنانی را که خدا به حسب منظور و اراده‌اش می‌خواند او را دوست می‌دارند و همه کسانی که خدا را دوست می‌دارند به حسب منظور و اراده خدا خوانده شده‌اند.

برنامه و نقشه رستگاری خدا پایه و اساس تسلی و یقین شادی آینده است. پولس در آیات ۲۹ و ۳۰ به جمع‌بندی این مهم می‌پردازد: زیرا آنانی را که از قبل شناخت ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد و آنانی را که از قبل معین فرمود ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید ایشان را نیز جلال داد.

یکبار، خانمی از من پرسید که آیا کتاب مقدس آموزه از پیش برگزیدگی را تعلیم می‌دهد؟ پاسخ من یک بلی ساده همراه با توضیحات طولانی نبود. پاسخ من بیشتر قاطعانه

بود: «البته که کتاب مقدس آموزه ازپیش‌برگزیدگی را تعلیم می‌دهد. این را با قاطعیت می‌گویم، چون تأکید کتاب مقدس بر آموزه ازپیش‌برگزیدگی غیر قابل انکار است. تا به حال، کسی را سراغ ندارم که کلام خدا، به خصوص کتاب رومیان، را خوانده باشد و سعی کرده باشد چنین استدلال کند که آموزه ازپیش‌برگزیدگی در کتاب مقدس جایی ندارد.» دلیل اینکه کسی چنین کاری نمی‌کند این است که چنین استدلالی پوچ و بی‌فایده است. جان کالوین، مارتین لوتر، و آگوستین آموزه ازپیش‌برگزیدگی را اختراع نکردند. ازپیش‌برگزیدگی عبارتی است که کتاب مقدس آن را به کار برده است. بنابراین، پاسخ به این پرسش که «آیا کتاب مقدس آموزه ازپیش‌برگزیدگی را تعلیم می‌دهد؟» آسان است. ولی نظر همه در مورد نوع ازپیش‌برگزیدگی یکی نیست. دانشمندان کتاب مقدس و الهیدانان مسیحی در طول تاریخ به شدت در مورد این موضوع اختلاف نظر داشته‌اند.

کسانی که آموزه ازپیش‌برگزیدگی بر مبنای دیدگاه نهضت اصلاحات کلیسا را مردود می‌شمارند، برای اثبات ادعای خود، از آیه ۲۹ دلیل و برهان می‌آورند. بسیاری آموزه ازپیش‌برگزیدگی را با مکتب کالونیسیم یکسان می‌دانند، چون به چشم آنها کالوین آموزگار و نظریه‌پرداز آموزه ازپیش‌برگزیدگی است. ولی باورهای گوناگونی در رابطه با آموزه ازپیش‌برگزیدگی وجود دارد. برای نمونه، دیدگاهی که مورد قبول کلیسای کاتولیک، کلیسای شاخه متدیست‌ها، آرمینیین‌ها، و لوتری‌ها می‌باشد به دیدگاه «پیش‌دانی» آموزه ازپیش‌برگزیدگی شهرت دارد. همچنان که از نام «پیش‌دانی» مشخص است، این عبارت به آموزه ازپیش‌برگزیدگی بر حسب پیش‌دانی اشاره می‌کند. آیه ۲۹ از فصل هشتم کتاب رومیان آیه‌ای است که از دیرباز برای اثبات آموزه ازپیش‌برگزیدگی مرجع بوده است.

این دیدگاه آموزه ازپیش‌برگزیدگی را چنین توضیح می‌دهد: از ازل، خدا می‌داند که انسانها به چه اعمالی دست خواهند زد و چگونه واکنشی خواهند داشت. این جزیی از پیش‌دانی خدا است، زیرا خدا با دورنگاهی ازلی از همه چیز آگاهی دارد. چون خدا از پیش می‌داند که ما انسانهای خاکی چه خواهیم کرد، پیشاپیش می‌داند چه کسی پیغام انجیل را خواهد پذیرفت و چه کسی آن را قبول نخواهد کرد. بنابراین، اصل مطلب این است: خدا از چشم‌انداز خویش از تونل زمان نظر می‌کند و پاسخ انسانها را به انجیل مسیح می‌نگرد. بر مبنای این دانش و با آگاهی از اینکه ما به دعوت انجیل

چه پاسخی خواهیم داد، خدا آنانی را که می‌داند به نجات آری خواهند گفت از پیش برمی‌گزیند. براساس این دیدگاه، ازپیش‌برگزیدگی به این معنا نیست که اشخاص از پیش مقدر می‌شوند که ایمان بیاورند، بلکه صرفاً نجات آنانی که ایمان می‌آورند از پیش مقدر می‌شود. خدا ایمان را در دل‌های ایشان به بار نمی‌آورد. ایمان آوردن عملی است که با پاسخ خود آن افراد به انجیل شکوفا می‌شود، به اراده خودشان و به انتخاب خودشان.

جامعه مسیحیان اصلاح‌گرا در پاسخ به این دیدگاه بر این باورند که اعتقاد به پیش‌دانی یا دانش قبلی نمی‌تواند توضیحی برای آموزه ازپیش‌برگزیدگی باشد، بلکه در واقع انکار این آموزه است. واژه ازپیش‌برگزیدگی مفهوم واقعی‌اش را از دست داده است، چرا که بنا به این دیدگاه سرنوشت انسانها در واقع با گزینشهای خودشان تعیین می‌گردد نه با گزینش و اراده خدا از پیش.

ولی هنوز با این مشکل روبه‌رو هستیم که هواداران مکتب آرمینیانیسم برای اثبات دیدگاهشان به این آیه و به عبارت «از قبل شناخت» رجوع می‌کنند، یعنی به نخستین عبارت در ابتدای آنچه ما آن را سلسله مراتب نجات می‌نامیم: زیرا آنانی را که از قبل شناخت ایشان را نیز پیش معین فرمود . . .

پیش از هر چیز، پولس می‌گوید که هر گروه در گروه بعدی نیز جای دارد، بدین معنا که جملگی آنانی که خدا از پیش می‌شناسد آنها را از پیش برمی‌گزیند و جملگی آنانی را که خدا از پیش برمی‌گزیند آنها را می‌خواند و جملگی آنانی را که خدا می‌خواند ایشان را عادل می‌شمارد و جملگی آنانی را که خدا عادل می‌شمارد آنها را جلال می‌بخشد. درک این نکته بسیار مهم است که بدانیم ساختار دستور زبان این جمله‌ها به گونه‌ای است که هر عضو از یک گروه، تمام و کمال، به گروه دیگر تعلق دارد. هواداران دیدگاه پیش‌دانی بر این باورند که خدا از پیش می‌داند چه کسی انجیل را انتخاب خواهد کرد. پس خدا آن کسی را از پیش برمی‌گزیند که می‌داند او از پیش انجیل را برگزیده است.

اما کتاب مقدس چنین تصویری را برای ما ترسیم نمی‌کند. این تصویری است که هواداران دیدگاه پیش‌دانی آن را ترسیم نموده‌اند. حامیان این دیدگاه توضیحاتی را به آیه نامبرده می‌افزایند که اصلاً در این آیه جایی ندارد. چنین اضافه‌گویی‌هایی در مورد این آیه اصلاً دلیل قابل توجیهی ندارد. کلام پولس رسول بدین قرار است که خدا هر کسی را که از پیش می‌شناسد او را از پیش برمی‌گزیند و هر کسی را که از پیش

برمی‌گزینند او را می‌خوانند و هر کسی را که می‌خواند او را عادل می‌شمرد و هر کسی را که عادل می‌شمرد او را جلال می‌دهد.

از این مبحث چه می‌آموزیم؟ نخست، اگر شخصی عادل شمرده شده است، آیا می‌تواند عادل شمردگی‌اش را از دست بدهد؟ این آیه به وضوح می‌فرماید هر آن که خدا عادل می‌شمرد خدا او را جلال می‌بخشد. چنانچه، هر آینه، فردی عادل شمرده شود، به یقین، پُری نجات از آن او خواهد شد.

چه کسانی عادل شمرده می‌شوند؟ جملگی آنانی که خوانده می‌شوند. هنگامی که پولس در بافت این آیات به خواندگی خدا اشاره می‌کند، منظورش فراخوان عمومی انجیل نیست که به گوش ایماندار و غیرایماندار می‌رسد. اشاره او به خواندگی درونی است که به تولد تازه ختم می‌گردد.

در چه کسانی این کار درونی روح‌القدس روی می‌دهد؟ چه رویدادی قبل از این خواندگی واقع می‌شود؟ ازپیش‌برگزیدگی رویدادی است که قبل از این خواندگی واقع می‌شود. توجه کنید که هواداران دیدگاه پیش‌دانی در خصوص سلسله مراتب نجات براین عقیده‌اند که جملگی آنانی را که خدا از قبل شناخته است آنان را خوانده است. ولی منظورشان فراخوان عمومی است. آنها چنین استدلال می‌کنند که تمامی کسانی که به این فراخوان گوش می‌سپارند کسانی هستند که خدا ایشان را از پیش برمی‌گزیند تا عادل شمرده شوند. با چنین استدلالی، آنها سلسله مراتب نجات را وارونه کرده‌اند و بدیهی است که این وارونگی با آیه مورد بحث همخوانی ندارد. به گفته پولس، هر که خوانده شده است عادل شمرده می‌شود. اما منظور پولس نمی‌تواند فراخوان عمومی باشد، زیرا صرفاً همه کسانی که پیغام انجیل را می‌شنوند عادل شمرده نمی‌شوند. بنابراین، پولس باید به خواندگی درونی اشاره داشته باشد.

چه کسی آن خواندگی درونی را می‌پذیرد؟ هر که از پیش برگزیده شده است تا آن خواندگی درونی را بپذیرد. میان ازپیش‌برگزیدگی و خواندگی و میان خواندگی و عادل شمردگی پیوندی شفاف وجود دارد، به گونه‌ای که می‌توان گفت فقط ازپیش‌برگزیدگان عادل شمرده می‌شوند. فقط ازپیش‌برگزیدگان جلال می‌یابند.

ولی چرا عبارت «از قبل شناخت» اول آمده است. برای پاسخ به این پرسش، باید پرسید که «از قبل شناختن» چه مفهومی دارد؟

فعل دانستن در کتاب مقدس بیش از یک معنی دارد. اول از همه، معنایش شناختن

است، یعنی آگاهی داشتن، معرفت داشتن. با تکیه بر معنای «آگاه بودن» باید گفت که خدا از کُنش و واکنش جملگی انسانها آگاهی دارد. خدا قطعاً اعمال تک تک آدمها را از پیش می داند. ولی عبارت «از قبل شناخت» به جرگه ای از انسانها اشاره دارد نه به جملگی آنها. بنابراین، از پیش دانستن نمی تواند فقط به آگاهی داشتن اشاره کند، بلکه فراتر از آگاهی داشتن است.

دیگر معنای دانستن «شناخت صمیمانه» است. برای نمونه، کتاب مقدس می فرماید آدم زن خویش را بشناخت و او حامله شد. عده ای پیش دانی را این گونه تفسیر می نمایند که آنانی را که خدا از پیش محبت نموده است از پیش برگزید تا خوانده شوند (برخی بر این باورند که خدا همه انسانها را دوست می دارد، ولی از گفته پولس پیدا است که همه از پیش برگزیده نمی شوند).

از سوی دیگر، شناخته شدن به مفهوم برگزیده شدن است. چنین مفهومی توضیح ساده از پیش برگزیدگی است. خدا به انبوه انسانهای سقوط کرده می نگرد و شماری را برمیگزیند تا فیض و لطف خواندگی، عادل شمردگی، و جلال یافتگی از آن ایشان گردد. ولی، پیش از آنکه بتواند کسی را برگزیند، خدا باید از هویت کسانی که انتخابشان می کند آگاهی ذهنی داشته باشد. خدا اشخاص ناشناس را از پیش بر نمیگزیند. خدا اشخاصی را برمیگزیند که آنها را می شناسد. بنابراین، از نظر منطقی، این یک شرط لازم است که از پیش شناختن آدمیان مقدم بر از پیش برگزیدگی باشد. این برداشت که خدا بر حسب پیش دانی از اعمالی که انسانها انجام خواهند داد آنها را از پیش برمیگزیند کاملاً خلاف ادامه فهرست نامبرده در آیه مورد نظر است.

می توان با اطمینان گفت که آموزه دیرینه از پیش برگزیدگی، به گونه ای که در جامعه ایمانداران اصلاح گرا پذیرفته شده است، به این دلیل که واژه «پیش دانی» قبل از واژه «از پیش برگزیدگی» قرار گرفته است پایه هایش سست نگشته یا پای بست آن ویران نشده است. باید که واژه «پیش دانی» مقدم بر واژه «از پیش برگزیدگی» باشد، چون خدا باید مرا بشناسد قبل از اینکه بتواند مرا برای هرگونه هدفی از پیش برگزیند.

برای چه هدفی آنان از پیش برگزیده شدند؟ تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد (آیه ۲۹). بیشتر اوقات، این آیه بسیار مهم نه فقط از سوی مکتب آرمینیین ها بلکه از سوی مکتب کالونیست ها نیز مورد بی توجهی قرار می گیرد. در این آیه، هدف برگزیدگی مشخص گشته است و برای یکی از

بزرگ‌ترین نهفته‌ها، که برایمان معما است، پاسخی از کتاب مقدس پیش چشم داریم. اگر رستگاری ما نه بر مبنای شایستگی و لیاقت ما و نه بر مبنای اعمال نیک از پیش شناخته شده ما بلکه فقط و فقط بر مبنای فیض و لطف است، پس چرا خدا مرا نجات می‌دهد؟ هدف او چیست، اگر رستگاری بر اساس و پایه کردار و تلاش و تکاپوی من نیست؟

یگانه دلیلی که خدا مرا نجات داده است به خاطر عیسی مسیح است. دلیل نهایی از پیش برگزیدگی حرمت و جلال عیسی است. دلیل و برهان هستی این جهان عیسی است. آرمان آفرینش این است که برترین و والاترین مقام از آن مسیح باشد.

خدای پدر قوش را چون هدیه‌ای سرشار از محبت به پسرش می‌بخشاید. عیسی می‌فرماید: «هرآنچه پدر به من عطا کند به جانب من آید» (یوحنا ۶: ۳۷). مسیح از این امر آگاه بود که شماری مشخص از افراد از سوی پدر به وی عطا گشته بود. برگزیدگی ما بر مبنای همین حقیقت است، محبتی که پدر به پسر دارد.

اکنون، این حقیقت نتیجه‌ای پر جلال به همراه دارد که نباید سبب شود ناامید گردیم، بلکه شادی نماییم. در ادامه آیات، پولس به توضیح جزئیات می‌پردازد.

پس به این چیزها چه گوئیم؟ (آیه ۳۱). منظور این است که با توجه به پیغام حاکمیت الهی و کارکردش در تاریخ رستگاری انسان حال و هوایمان باید چگونه باشد؟ نسبت به آموزه از پیش برگزیدگی و هر شکل از معرفی آن واکنشهای گوناگونی وجود دارد. معمولاً، بانگ اعتراض برمی‌خیزد و آدمها با دیدگاه منفی به کل قضیه نگاه می‌کنند. حتی آنانی که با آموزه از پیش برگزیدگی سازگارند آن را با روحیه‌ای می‌پذیرند که گویی کم و بیش مجبور شده‌اند در مقابل تعلیم واضح کلام خدا تسلیم شوند. به این ترتیب، واکنش معمول نسبت به آموزه از پیش برگزیدگی بیزار شدن از آن یا حتی دشمنی ورزیدن با آن است.

اما واکنش پولس رسول چنین نیست. به یقین که هدف پولس این نمی‌باشد که با نگاه به حاکمیت الهی حرص و جوش خوریم و دندان بردندان فشاریم، بلکه به روی امیدبخش آن بنگریم. پولس می‌گوید: هرگاه خدا با ما است، کیست به ضد ما؟ (آیه ۳۱). حاکمیت الهی بالاترین سرچشمه تسلی برای یک ایماندار مسیحی است، زیرا مفهومش این است که سرنوشت ما در دستان خدا می‌باشد. چه چیزی می‌تواند از این

بیشتر به یک ایماندار تسلی دهد که بداند سیر زندگی اش گرو رویدادهای خوش اقبال نیست، بلکه در دستان خدای نیکخواه است؟

یکی از متداولترین خُرده‌گیری‌ها به گزینش الهی این است که آن را نوعی جبر می‌دانند. جبر دیدگاهی بسیار بدبینانه به واقعیت و روند زندگانی است. از دیرباز، این مفهوم را در برداشته است که امور و پیشامدهای زندگی انسانها به دست تقدیر خودسر و دمدمی مزاج و غیر قابل پیش‌بینی برپیشانی آنها نوشته شده‌اند، بسان خدایانی که از نازل نمودن مصیبت و غم و غصه بر سر آدمیان و برزیردستانشان لذت می‌بردند. دیدگاه دیگری نیز در مورد جبر وجود دارد، دیدگاهی فرهیخته‌تر و اندیشمندتر، که می‌گوید رویدادها و وقایع زندگی انسان به دست نیروی کورکورانه و گنگ و ناهوشمند طبیعت رقم می‌خورد. به بیان امروزی، جبر به این مفهوم است که گاه قربانی رویدادها هستیم، قربانی حرکات تصادفی اتمها و جنب و جوش غیر عمدی نیروهای ناهوشمند.

چه دیدگاه ما از جبر این باشد که همچون خدایان مردم‌آزار است چه آن را نیروی کورکورانه و ناهوشمند طبیعت بدانیم، هر کدام ابری بر آفتاب جستجوی شادی خواهد گسترانید. مگر می‌شود هنگامی که به این می‌اندیشم که تمامی سعی و تلاشم در این دنیا می‌تواند با یک برخورد آبی با این نیروهای کورکورانه و ناهوشمند تبا و ویران شود باز هم خوش‌بین و امیدوار باشم!

پولس می‌گوید سرنوشت ما در دستان خدایی است که دارای شخصیت است و قدوس است و عادل است و بامحبت است و قادر مطلق است و حاکم مطلق است. این حقیقت باید موجب شادی ما باشد. اگر مولکولی در این دنیا برای یک ثانیه خارج از حاکمیت خدا حرکت کند، البته که باید تسلیم نومییدی گردم. اگر یک مولکول از اقتدار و حاکمیت خدا خارج باشد، پس هیچ تضمینی هم وجود ندارد که وعده‌های خدا به واقع به انجام برسند. آن تک‌مولکول می‌تواند یک شن‌ریزه در کلیه رهبر یک مملکت باشد که او را از پای درآورد و یک امپراتوری را سرنگون سازد.

خبر خوش در این واژگان یافت می‌شود: هرگاه خدا با ما است. پولس این حس و حال را توصیف می‌کند که ما یقین داریم کسی قطعاً با ما است. حال، او که با ما است خدا است. پیغام از پیش‌برگزیدگی این است: خدا مرا به دست بخت و اقبال نمی‌سپارد، که فاقد هرگونه فکر و اراده و احساس و دلسوزی هستند. خدا به شکلی

بسیار محسوس سرنوشتم را معین می‌کند، سرنوشتی که همانا جلال یافتن است. هر رویداد دیگری که در این دنیا برایم رخ دهد می‌دانم که خدا با من است. آگاه بودن از این واقعیت موجب فروتنی و همچنین تسلی است.

بسیاری فریاد اعتراض برمی‌آورند که چنین طرز تفکری سبب فخر و غرور می‌شود. اتهامی که معمولاً هواداران آموزهٔ ازپیش‌برگزیدگی را نشانه می‌رود این است که آموزهٔ ازپیش‌برگزیدگی آموزهٔ غرور و تکبر است. اما حقیقت این است که انکار آموزهٔ ازپیش‌برگزیدگی غرور و تکبر به بار می‌آورد. فردی که آگاه است که برکتهای نجات فقط بر اساس حاکمیت خدا و گزینش الهی‌اش از آن‌وی گشته‌اند این را نیز باور دارد که یگانه تضمین و اطمینان شادی و سُورور آینده فیض و لطف خدا است که شامل حالش گشته است. یک فرد معتقد به مکتب آرمینیین عقیده دارد خدا کسانی را انتخاب می‌کند که شایستهٔ آن گزینش هستند. فرد معتقد به مکتب آرمینیین برای فخرفروشی در حضور خدا دلیل دارد. ولی فرد معتقد به مکتب کالونیست در حضور خدا تهیدست است و تنها پاسخش این است: هرگاه خدا با ما است، کیست به

ضد ما؟

و البته که تنها پاسخ این است که هیچ‌کس به ضد ما نیست. در پاسخ به پرسش «کیست به ضد ما؟» کاملاً منطقی خواهد بود اگر بگوییم که هر کسی در این دنیا می‌تواند بر ضد ما برخیزد. خدا با عیسی بود، ولی جمعیت انبوهی بر ضد او بودند و هنوز هم بر ضد او هستند. خدا با قومش است. با این حال، قومش جلوی شیران افکنده شدند و برای روشنایی باغهای نرون همچون مشعل به آتش کشیده شدند. کلیسای مسیح هدف هرگونه دشمنی و جفا قرار گرفته است. کل دنیا می‌تواند بر ضد ما باشد، چنان که عیسی به شاگردانش فرمود که اگر از من نفرت دارند، از شما نیز نفرت خواهند داشت (یوحنا ۱۵:۱۸، ۱۹). منظور پولس این نیست که اگر خدا با کسی باشد، هیچ‌کس در دنیا بر ضد او به پا نمی‌خیزد.

این اصطلاح بدین مفهوم است که چه کسی می‌تواند بر ما پیروز شود؟ اشخاص گوناگونی بر ضد ما خواهند بود، ولی چه کسی می‌تواند بر حاکمیت و قوت خدا غالب آید؟ به قول ضرب‌المثلی قدیمی که می‌گوید: «با خدا باش و پادشاهی کن.»

او، که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه‌چیز را به ما نخواهد بخشید؟ (آیهٔ ۳۲). در آیهٔ ۳۲، پولس واژه‌ای را به کار می‌برد

که به آسانی می شود آن را نادیده گرفت اگر از آن به سرعت عبور کنیم. این واژه یونانی idion تلفظ می شود. او که پسر «خود» را دریغ نداشت. چرا پولس این واژه وصفی را انتخاب نمود؟ چرا پولس نمی گوید او که پسر را دریغ نداشت؟

در این فصل، پولس به شکلی مفصل به موضوع فرزندخواندگی می پردازد. ولی در اینجا به یک وجه تمایزی خاص اشاره می کند. خدا پسر یگانه ای دارد که به شکلی بی همتا پسر او است. مفهوم آن کلمه یونانی هم همین است هنگامی که پولس می نویسد پسر «خود». پولس آن پسر بی همتای خدا را از آنانی که بر مبنای فرزندخواندگی پسران خدا گشته اند متمایز می سازد.

پولس به این نکته اشاره دارد: بنگرید! به حد و اندازه فداکاری خدا بنگرید که تا کجا پیش رفته است که پیروزی نهایی ما را تضمین کند. خدا از هیچ چیز دریغ نداشته تا پیروزی نهایی ما را به کمال رساند، حتی پسر خویش را دریغ نداشته است. در این آیه، پولس به میراثی که پدر برای پسر تدارک دیده است و به بهره مندی ما در این میراث اشاره می کند، میراثی که فقط حق مسلم مسیح است و به او تعلق دارد. خدا پسر خویش را برای ما تقدیم می کند و خشنود است که همه آنچه به پسرش وعده داده و برایش تدارک دیده است، با وی، به ما ببخشاید.

کیست که برگزیدگان خدا مدعی شود؟ (آیه ۳۳). پولس می گوید هیچ کس نمی تواند برگزیدگان خدا را متهم سازد و آن اتهام بر آنان ماندگار بماند. منظور این نیست که کسی هرگز به برگزیدگان خدا اتهامی وارد نخواهد کرد. یکی از بار گناهانی که یک مسیحی باید در این زندگی به دوش کشد، بار گناهی که دیگران بردوشش می گذارند، تهمتی است که به او روا می دارند. بی جهت نیست که یکی از نامهای شیطان دروغگو (یا افترازن) است. ما مسیحیان دایم هدف انتقاد، توهین، افترا، و دروغ بافی کسانی قرار می گیریم که با ما سردشمنی دارند. کلام عیسی را در موعظه معروف به خوشا به حالها به یاد آورید، دعای سعادت مندی وی را برای آنانی که اتهامات دروغین و درد و غم ناشی از آن اتهامات را متحمل می شوند به یاد آورید: «خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و به خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند» (متی ۱۱:۵). عیسی پیش بینی نمود که پیروانش هدف همان اتهامات دروغین و افتراهایی که به وی روا داشتند قرار خواهند گرفت.

گاه به گاه، در خدمت رادیویی من، نامه هایی به دستمان می رسید که باورش سخت

بود که آن همه مملو از خشم و خصومت باشند. در ابتدای آن خدمت، نمی دانستم چه برداشتی از آن نامه ها داشته باشم. گفتگویی را با جرج ویلسون، مدیر سازمان خدمات مسیحی بیلی گراهام، به یاد دارم که می گفت بیلی گراهام همیشه از این قبیل نامه ها به دستش می رسد. جرج به من گفت: «هیچ گاه اجازه نده منتقدان هدف خدمت را تعیین کنند. به انتقادهای درست گوش بسیار. ولی، اگر خدمت را برای خشنودی دیگران انجام دهی و بخواهی آنها با نظر لطف به تو نگاه کنند، هر تعهدی را که به مسیح داری به زودی خدشه دار خواهی کرد.» آن پند بسیار ارزشمند بود.

ولی، زمانی که واقعاً گناه می کنیم و تقصیر از ما است، آن گاه چه باید کرد؟ در این مواقع است که شیطان خودش را به آب و آتش می زند تا ما را متهم کند. فرق ملزم کردن روح القدس به گناه و اتهام وارد کردن شیطان برای گناه چیست؟

روح القدس به گناه و عدالت ملزم می کند تا ما را به توبه رهنمون سازد. ثمره ملزم نمودن روح القدس این است که به حضور خدا می رویم و به گناهمان اقرار می کنیم و از او طلب بخشش می نماییم. ملزم نمودن روح القدس هدفش آزادی و نجات است. اما، زمانی که شیطان همان گناهی را به رخ ما می کشد که روح القدس ما را به آنها ملزم می کند، هدف شیطان اسیر کردن ما، فلج نمودن ما، و با حس تقصیر نابود ساختن ما است.

تصور کنید روح خدا مرا به گناهی که مرتکب شدم ملزم می سازد و من به آن گناه اعتراف می کنم. خدا وعده داده است که گناهم را می بخشد، ولی شیطان در گوشم پیچ می کند: «چطور می توانی یک مسیحی باشی؟ ببین چه افتضاحی به بار آوردی؟» شیطان کم کم آرامش را به هم می ریزد. در این هنگام است که باید بگوییم: «ای شیطان، کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ دور شو از من! هیچ حرفی برای گفتن نداری، چون من عادل شمرده شده ام.» آیا خدا که عادل کننده است؟ نکته ای که پولس رسول در این پرسش به آن اشاره می کند همین است. خدا، آن حاکم و الامقام، آن داور والا، اعلام نموده است که عادل شمرده شده ام.

کیست که برایشان فتوا دهد؟ خدا آن داور نهایی است که رأی به محکومیت آدمهای گناهکار خواهد داد. فقط خدا می تواند به محکومیت نهایی رأی دهد، محکومیتی که باطل نشدنی و همیشه پابرجا خواهد بود. ولی پولس در آیه ۳۴ ما را یادآوری می کند که آیا مسیح که مرد، بلکه نیز برخاست، آن که به دست راست خدا هم هست و ما را

نیز شفاعت می‌کند؟ مسیح به جانشینی از من محکوم شد. خدا گناهم را بر صلیب محکوم کرد. چه محکومیت دیگری باقی است که بر سرم فرود آید؟ در این دنیا، آدمهای گوناگونی وجود دارند که با زبانشان من را محکوم می‌کنند و دعا می‌کنند که خدا من را محکوم کند، ولی دعای آنها پوچ و عبث است، چون یگانه کسی که می‌تواند محکوم کند، در مسیح، مرا محکوم کرده است.

مفهوم دست راست خدا چیست؟ وظیفه کسی که در دست راست خدا ایستاده است چیست؟ گویی که خدا پادشاه است و نخست وزیرش در دست راست او ایستاده است. این تصویر برگرفته از کتاب مقدس دقیقاً همان مفهوم را می‌رساند: خدای پدر مسیح را داور این جهان گماشته است. بدین ترتیب، داور این جهان در دست راست خدا ایستاده است. پولس از بُعد قانونی و حقوقی سخن می‌گوید و این حقیقت را بیان می‌کند که آن کسی که اختیار نهایی دادگری و حکم‌دهی و داوری این جهان از آن وی می‌باشد مسیح است.

ولی مسیح هم داور ما و هم وکیل مدافع ما است. او حتی هم‌اکنون برای ما شفاعت می‌کند. بنابراین، گناهم از هر نظری که بتوان فکرش را کرد آمرزیده شده است. این واقعیت به پرسشی می‌انجامد که پاسخش در خودش نهفته است: کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ (آیه ۳۵). اکنون، ما عادل شمرده شده‌ایم و بدون ترس از محکومیت با شفیعمان، مسیح، در حضور خدا ایستاده‌ایم. چه چیزی در این دنیا می‌تواند محبت مسیح به قومش را تخریب کند و ویران سازد؟ در ادامه این فصل، پولس به فهرستی اشاره می‌کند که همی در تکاپویند تا ما را از محبت مسیح جدا سازند.

در این فهرست، منظور پولس این نیست که فردی که به ایمان مسیحی اش اعتراف کرده است در گناه زندگی کند و این دلیلی برای جدایی از مسیح باشد. امروزه، برای بسیاری معمول و عادی است که به ایمان اعتراف کنند و سپس با طریق زندگی شان منکر آن ایمان گردند. از این واقعه چه درکی باید داشت؟ ممکن است آنها از آن دسته افراد باشند که اعتراف به ایمانشان دروغین بوده است و حال چهره واقعی شان را نشان داده‌اند. شاید یک مسیحی واقعی بوده‌اند و حال در بحبوحه لغزشی جدی و فرورفتن در گناه می‌باشند، اما در آینده به آغوش ایمانشان بازگردانده خواهند شد. با این حال، وقتی شخصی به ایمان اعتراف می‌کند و پس از اندی ایمانش را منکر می‌شود، از یک

موضوع یقین دارم و آن این است که قطعاً با شخصی روبه‌رو نیستم که واقعاً تولد تازه می‌یابد و سپس آن را از دست می‌دهد. کلام خدا پرواضح می‌فرماید که چنین اتفاقی امکان‌پذیر نیست. ثبات قدم و پایداری ایمانداران به قدرتی که در ایمانشان نهان است وابسته نیست، بلکه فیض خدا دلیل آن ثبات قدم و پایداری است، خدایی که وعده داده است که خودش آنچه آغاز نمود به کمال خواهد رساند.

فهرست پولس شامل همهٔ امور نیست، ولی چنین شروع می‌گردد: **آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟**

به نظر می‌رسد قوتِ تعهد و سرسپردگی شماری از مسیحیان به مسیح به میزان برکتی که یافته‌اند و به شدتِ شورانگیز بودنِ احساسات آنها وابسته است. ناگفته نماند که حضور روح القدس و تحت تأثیر آن بودن برکت عظیمی است. ولی هیچ‌یک از ما تجربهٔ حضور او را مدام و به همان شدت و اندازه احساس نمی‌کنیم. گاه، شور و شوق و تب و تاب ما سرد می‌شود و حضور مسیح را احساس نمی‌کنیم.

مثالی از خودم می‌آورم. در سال، باید سیصد مرتبه سخنرانی کنم. به نظر شما، آیا اصلاً امکان دارد هر بار که سخنرانی می‌کنم حس حرارت روحانی‌ام به یک اندازه قوی باشد و همیشه به یک میزان خودم را به مسیح نزدیک احساس کنم؟ البته که نه. گاه، آن قدر دلم از ستایش مسیح لبریز است که برای شروع سخنرانی لحظه شماری می‌کنم. گاهی هم حس می‌کنم چقدر از مسیح دور هستم. شاید دلیلش خستگی باشد، شاید حوصله‌ام سررفته باشد یا از نظر روحانی تهی باشم. اما در گاه شمارم نوشته شده است که فلان درس، موعظه، و سخنرانی انتظارم را می‌کشند. آن هنگام، با خود می‌اندیشم: «وقتی حس و حال خودم رو به راه نیست، چطور دیگران را تشویق کنم؟» ولی به این نتیجه رسیده‌ام که هرگاه حس بدی دارم و دلم بی‌رغبت و بی‌رمق است، آن زمان است که باید بیشتر به قدرت خدا توکل کنم.

نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که هوا همیشه آفتابی باشد. پس، زمانی که سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر به سراغ ما می‌آیند، نمی‌توانند ما را از محبت مسیح جدا سازند. یک مسیحی واقعی در میان همهٔ این دشواریها از دوست داشتن مسیح دست برنمی‌دارد. این یک داد و ستد است. سختیها تب و تابم را برای مسیح بیشتر می‌کنند، چون نیازم به مسیح افزون می‌شود. وقتی با دشواریها روبه‌رو می‌شوم، از مسیح گریزان نمی‌گردم، بلکه دوان دوان به سویش می‌روم. زمانی که آزار

می بینم، شاید وسوسه شوم مسیح را به زبان انکار کنم تا از فشار آن آزار کم شود. ولی در بحبوحه سختیها است که به حضور مسیح بیشترین نیاز را دارم.

در آیه ۳۶، پولس می فرماید: چنان که مکتوب است که «به خاطر تو تمام روز کشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می شویم». این آیه شرح حال زندگی پولس است. پولس بسان بزه‌ای بود آماده برای سلاخی. مفهوم مسیحی بودن نیز همین است. ما با سختیها، دشواریها، فشار، عریانی، شمشیر، و به مانند اینها روبه‌رو خواهیم شد. ولی چرا آنها را به جان می خریم؟ به خاطر عیسی، چون او را دوست داریم. عیسی بسان فرمانده‌ای نیست که پشت سنگر نشسته باشد و سربازانش را به خط مقدم بفرستد. خیر، او پیشقدم شد و خودش آن بزه‌ای بود که ذبح گشت. ما هرگز به آن گونه که عیسی کشته شد کشته نخواهیم شد. ما هرگز به آن گونه که عیسی رنج کشید رنج نخواهیم کشید. او جامی را سرکشید که ما هیچ‌گاه به آن جام لب هم نمی‌زنیم. پاسخ ما به خداوند، که لبریز از قدردانی و محبت به او است، این می‌باشد که خوشحالیم از این بابت که جزو آن دسته از افرادی که هر روز با مرگ روبه‌رو هستند و به چشم بزه‌ای به آنها نگاه می‌شود که آماده سلاخی است.

بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم (آیه ۳۷). عبارت «از حد زیاده نصرت یافتیم» ترجمه واژه مرکبی است که در زبان یونانی huperikon تلفظ می‌شود. این واژه دارای پیشوندی به نام huper است که بر شدت و بر قاطعیت تأکید دارد. ریشه این واژه مرکب nikon است که به معنی «فاتح» می‌باشد. پولس می‌گوید در همه این امور ما قطعاً به شدت فاتحان هستیم.

واژه‌ای که در ترجمه عهد جدید به لاتین به کار رفته است «سوپروینسیموس» می‌باشد. ما فقط فاتحان نیستیم، بلکه آبرفاتحان هستیم. ما آبرمردان هستیم. عهد جدید می‌فرماید که یک مسیحی آبرمرد یا آبرزن است. مسیحی کسی است که به استقبال بالاترین حد پیروزی می‌رود. مسیحی کسی است که آن قدرت را در اختیار دارد تا فاتح شود و به ظفری دست یابد که هیچ‌کس دیگری به آن دسترسی ندارد. در واقع، این مسیحیت است که به جای خوار و خفیف کردن انسانیت‌مان، نیرویمان، و هستی‌مان آنها را شکوفا می‌کند. در مسیح، ما با جنگ و خونریزی بر دیگر مردمان فاتح نمی‌گردیم، بلکه ما فاتح سختی، دشواری، آزار، قحطی، عریانی، خطر، و شمشیر هستیم. توان

فاتح شدن بر فشار و آزار و خطر چقدر باید از زور بازوی کتک زدن کسی در گوشه خیابان بیشتر باشد؟

کلید اصلی آبرمرد بودن چیست؟ به وسیله او که ما را محبت نمود. مفهوم این عبارت این است که ما به قوت خودمان فاتح نیستیم، بلکه مسیح به ما قدرت می بخشد تا غالب آییم.

پولس این بخش را با یک نتیجه گیری بس عظیم به پایان می رساند: زیرا یقین می دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد (آیات ۳۸، ۳۹).

آیا می دانید برای کسانی که یک باور یا عقیده ای را قبول می کنند چه اتفاقی می افتد؟ آنها متقاعد می شوند و هنگامی که متقاعد می شوند به اصولی و قواعدی پایبند می گردند و طبق آنها زندگی می کنند. چگونه می توان شرح حال زندگی و خدمت پولس را توضیح داد، جز اینکه بگوییم او فردی با اعتقاد بود و متقاعد گشته بود؟ در کلیسا به چنین افرادی نیاز داریم، افرادی که باور دارند هیچ کس نمی تواند آنها را از محبت خدا در خداوند ما عیسی مسیح جدا سازد.

پولس رویدادهایی را فهرست می دهد که شاید بتوانند رابطه ما را با مسیح گسسته و بر هم زنند: مرگ، زندگی، فرشتگان، ریاستها، چیزهای حال، چیزهای آینده، قدرتها، بلندی، پستی، و دیگر چیزها در تمامی آفرینش. پولس می توانست با یک جمله بگوید: «برادران، هیچ چیز نمی تواند ما را از محبت مسیح جدا سازد.» نکته اش هم همین است. هیچ چیز در این عالم هستی نمی تواند ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد. می دانیم که در مسیح بی چون و چرا امن و امان هستیم.

پرسشها:

۱. آیا اشاره رومیان ۲۸:۸ به همه است یا به گروهی خاص؟ توضیح دهید.

۲. دیدگاه پیش دانی در آموزه از پیش برگزیدگی چیست؟

۳. مفهوم «از پیش شناختن» چیست؟

۴. اینکه خدا با ما است چگونه می‌تواند خبر خوش باشد؟

۵. فرق ملزم کردن روح القدس به گناه و اتهام وارد کردن شیطان برای گناه چیست؟

۶. مفهوم عبارت «از حد زیاده نصرت یافتیم» چه می‌باشد؟

گزینش مقتدرانه خدا در نجات انسان

(۳۳-۱:۹)

برکتهای اسرائیل (۵-۱:۹)

فصل ۹ آموزه از پیش برگزیده شدن و حاکمیت الهی را به شفاف‌ترین شکل توضیح می‌دهد. پس از آنکه به مسیح ایمان آوردم، مدت پنج سال پیرو آموزه‌های مکتب آرمینیین بودم و به طور کلی با آموزه‌های فیض سرچنگ داشتم و به طور خاص با مفهوم از پیش برگزیده شدن در جدال بودم. سرانجام، طی یک سری مناظره و بحث و گفتگو، با محتوای فصل ۹ از رساله رومیان روبه‌رو گشتم و دیگر برایم راه گریزی باقی نماند.

پولس کلام خود را به سبکی نامعمول آغاز می‌نماید و می‌نویسد: در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح القدس مرا شاهد است. در اینجا، پولس رسول قسم می‌خورد. مسلماً، تعلیم عیسی را به یاد می‌آورد که فرمود سبک سرانه قسم نخورید و انسانها باید صادق و راستگو باشند و نباید عهد و سوگندشان با کردارشان در تناقض باشد (متی ۵: ۳۳-۳۷). عهد عتیق می‌فرماید بهتر است عهد نبندیم تا اینکه عهد ببندیم و به عهد خود وفا نکنیم (جامعه ۵: ۵). حال، در اینجا، پولس به منظور تأکید نمودن بر صریح و جدی بودن مطلبی که می‌خواهد بیان کند قسم می‌خورد. وقتی پولس می‌گوید: «در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی» به یک مکاشفه الهی اشاره نمی‌کند. منظور پولس این است که او که یک مسیحی است قول می‌دهد حقیقت را بیان کند. پولس به منظور تأکید بر گفتارش از یک سبک ادبی خاص در زبان عبری پیروی می‌کند، به این معنی که برای تأیید گفته خود، به موازاتش، متضاد آن گفته

را بیان می‌کند. پولس به جملۀ خود این را می‌افزاید که وجدانش مطیع و تابع خدای روح القدس است. قصد پولس این است که مخاطبانش به روشنی درک نمایند که او در آنچه می‌خواهد بیان کند بسیار جدی و پرشور است.

اما چرا پولس رسول این چنین رسمی و قانونی قسم می‌خورد؟ شاید به گمان شما اصلاً لازم نبود که پولس رسول چنین سوگندی یاد کند. نکته‌ای که پولس با چنین تأکیدی و با چنین قسمی قصد بیانش را دارد این است: **مرا غمی عظیم و در دلم و جَع دایمی است (آیه ۲)**. پولس می‌گوید: «قسم می‌خورم که بار بردل دارم، که غم و اندوهی عظیم بر شانه دارم و حزنی دایمی در دلم آشیانه کرده است.» این همان رسولی است که همواره براهمیت شاد بودن در زندگی مسیحی بسیار تأکید دارد. با این حال، دردی مداوم و غمی پیوسته نیز در دل دارد.

دلیل این غم و اندوه مداوم چیست؟ زیرا راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که به حسب جسم خویشان منند، که ایشان اسرائیلی اند (آیات ۳، ۴). پولس رسول، که تا اینجا در کمال صراحت و قاطعیت سخن گفته است، در آیه ۳ اوج احساسش را ابراز می‌کند. او حاضر است به خاطر برادرانش در روز داوری ملعون شود و از خدا دور بماند. او می‌گوید: «اگر می‌توانستم به جای هم‌نژادانم ملعون شوم، حتماً این کار را می‌کردم.» اما البته که پولس نمی‌توانست برای کسی کفاره کند.

این آیه پایه‌های تهمت و افتزایی وقیح به مسیح و روح خدا را از اساس و بنیان ویران می‌کند. عده‌ای می‌کوشند روحیه یهودستیزی را در کتاب مقدس ترویج دهند. عیسی یهودستیز نبود، او خودش یهودی بود. پولس نیز یهودی بود و نه کینه‌ای از امت خودش در دل داشت نه از آنها دلخور بود. اگر یک نفر حق داشته باشد از هم‌نژادانش عصبانی باشد، آن یک نفر پولس است. وقتی به برخورد تلخ و ناگوار یهودیان با پولس توجه کنید، به این نتیجه می‌رسید که ممکن است در حالت طبیعی هر انسانی بخواهد این تلخی و بدرفتاری را به همان میزان تلافی کند. ولی پولس چنین خُلق و خوبی نداشت، دل او سرشار از شفقت و دلسوزی بود.

و پسرخواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده‌ها از آن ایشان است، که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد، آمین (آیات ۴، ۵).

چگونه می‌توانیم یهودستیز باشیم هنگامی که بازمی‌ایستیم و می‌نگریم که چه برکتها و

گزینش مقتدرانه خدا در نجات انسان

موهبت‌هایی از طریق امت اسرائیل به جهان عطا شده است. امت اسرائیل پسرخوانده خدا بود. زمانی که خدا قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورد، امت اسرائیل را به مفهومی خاص پسرخوانده گرداند، چرا که نقشه نجات و رستگاری انسان از طریق قوم اسرائیل به انجام می‌رسید.

به نظر شما، پولس از کدامین جلال الهی سخن می‌گوید؟ در اینجا، باید با اندکی حدس و گمان پیش رویم. با در نظر گرفتن همه گمانه‌زنی‌ها، احتمال می‌دهیم که پولس جلال شکیناه را در ذهن دارد، یعنی آن ابردرخشان و تابناک و نورانی که نشانه حضور خدا بود. جلال شکیناه در ستون ابر و ستون آتش مستقر بود. جلال شکیناه بر کوه سینا سایه‌گستر بود و بر تخت رحمت در قدس الاقداس نزول می‌نمود. این جلال از آن قوم اسرائیل بود. جلال شکیناه را میان بابلیان یا فینیقیان یا فلسطینیان یا مصریان نمی‌یابید. این جلال متعلق به اسرائیلیان بود، زیرا خدا جلال درخشان خویش را در میان ایشان ساکن نمود.

واژه عهدها به عهد خدا با موسی (خروج ۱۹-۲۴) و داوود (دوم سموئیل ۷:۱۲-۱۶) اشاره دارد. این توافق‌نامه‌های دوستانه میان خدا و اسرائیل مهر و موم گشتند. خدا با فلسطینیان یا بابلیان عهد نبست؛ او با اسرائیل عهد بست.

شریعت به یهودیان عطا شد، مجموعه‌ای از اصول و قواعد اخلاقی که ساخته و پرداخته خرد و هوشمندی انسان نبود. این شریعت از اعلام آمد و به وسیله فرشتگان مرتب گردید (غلاطیان ۳:۱۹). احکام و فرامین از دم و نفس خدا دمیده شدند و خدا خودش آن احکام و فرامین را با انگشت خویش بر لوح سنگی حک نمود و آنها را به قوم اسرائیل بخشید (خروج ۳۴:۱). ده فرمان به واسطه قوم اسرائیل به جهان عطا شد. ساختار قانون تمدن غرب هنوز بر شالوده و زیربنای ده فرمان بنا است، ده فرمانی که ابتدا به اسرائیل عطا گشت.

اسرائیل امتی بودند که خدمت کهنات به ایشان داده شد. یک طایفه از میان طایفه‌های اسرائیل جدا گشت تا در معبد خدمت کند. خدمت خدا به یهودیان عطا شد.

وعده‌ها درباره نجات جهان به اسرائیل داده شد و از طریق اسرائیل به جهان اعلام گشت. همه اینها میراث قوم یهود به حساب می‌آیند. اسرائیل سرچشمه نجات جهان بود. نجات از خدا سرچشمه می‌گیرد، اما واسطه‌اش اسرائیل است.

یک مسیحی نمی‌تواند خودش را از عهد عتیق جدا ببیند. تاریخچه نجات انسان، که

در ظهور عیسی مسیح به اوج می‌رسد، در عهدعتیق ثبت است. ابراهیم پدر ایمانداران است؛ اسحاق وارث عهد است؛ یعقوب پدر دوازده طایفه است؛ موسی واسطه شریعت است؛ داوود مزامیر را به ما هدیه می‌دهد؛ ارمیا از عهد و پیمان جدید سخن می‌گوید؛ اشعیا آمدن مسیح موعود را نبوت می‌کند. همه شیرزنان و قهرمانان ایمان (عبرانیان فصل ۱۱) که میراث غنی مسیحیان به حساب می‌آیند یهودی هستند.

حرف اصلی پولس این است که خداوندمان یهودی بود. مسیح، به حسب جسم، از قوم اسرائیل به نزد ما آمد. اصل و نسب عیسی یهودی بود. پولس به ذات دوگانه و پرجلال عیسی اشاره دارد. پولس این نکته خاص را خاطر نشان می‌سازد که مسیح به حسب جسم از قوم اسرائیل به دنیا آمد. اما او مسیح است که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد، آمین. وقتی پولس می‌گوید «فوق از همه»، منظورش صرفاً فوق از همه یهودیان نیست، بلکه فوق از همه چیز. در دستور زبان، این عبارت حالت خنثی دارد و بر کل عالم هستی دلالت می‌کند. عیسی مسیح فوق از کل عالم هستی است.

شخصیت عادل و بانصاف خدا (۹: ۶-۱۶)

مشکلی که به چشم پولس می‌آمد این بود که یهودیان به سبب همه آن وعده‌های خدا و عهدهایی که با ایشان بسته بود از آینده خود بسیار مطمئن و خاطر جمع بودند. نتیجه‌گیری آنها این بود که چون در خانواده یهودی به دنیا آمده بودند و قوم یهود به حساب می‌آمدند، کل وعده‌های نجات برای ایشان تضمین گشته بود. اما پولس نشان می‌دهد که چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد. خدا وعده داده بود که اسرائیل را برکت می‌داد، ولی نکته پولس این بود که همه که از اسرائیل اند اسرائیلی نیستند و نه نسل ابراهیم تماماً فرزند هستند (آیات ۶، ۷). همه یهودی زادگان الزاماً فرزند خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده کسانی هستند که نسل ابراهیم به حساب می‌آیند: بلکه «نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد.» یعنی فرزندان جسم فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می‌شوند (آیات ۷، ۸). ابراهیم دو فرزند داشت. اسماعیل و اسحاق، هر دو، فرزند ابراهیم بودند. حال آنکه، وعده به اسحاق داده شد نه به اسماعیل (پیدایش ۲۱: ۱۲-۱۳). خدا بنا بر حاکمیت خویش وعده می‌دهد نه بنا بر اصل و نژاد و زادگاه انسان.

استدلال از این قرار است: وعده‌ای که به ابراهیم داده شد الزاماً شامل حال کل نسل

گزینش مقتدرانه خدا در نجات انسان

ابراهیم نمی‌گردد. ابراهیم دو پسر داشت که از دو مادر جداگانه زاده شدند: اسماعیل و اسحاق. وعده نجات به اسماعیل داده نشد؛ این اسحاق بود که وعده نجات جهان به او داده شد: زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود (آیه ۹).

براین مبنا، تصور ما این است که جمیع فرزندان اسحاق از وعده بهره‌مند می‌گردند. اما به ما یادآوری می‌شود که اسحاق صاحب دو فرزند بود که از یک مادر زاده شده بودند. و نه این فقط بلکه رفقه نیز چون از یک شخص، یعنی از پدر ما، اسحاق، حامله شد (آیه ۱۰). قصد پولس این است که هرگونه سوء تفاهم را در خصوص ناتنی بودن فرزندان ابراهیم، یعنی اسماعیل و اسحاق، برطرف نماید، چرا که شاید عده‌ای بگویند: «چون آنها از دو مادر جداگانه زاده شدند، وعده به یکی داده شد و به دیگری داده نشد.» اما در مورد یعقوب و عیسو که چنین نبود، زیرا آنها برادران تنی و دوقلو بودند و تقریباً در یک زمان به دنیا آمدند. زیرا، هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود، نه از اعمال بلکه از دعوت‌کننده، بدو گفته شد که «بزرگ‌تر کوچک‌تر را بندگی خواهد نمود.» چنان که مکتوب است: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن» (آیات ۱۱-۱۳). جالب است که دومین پسر وعده خدا را می‌یابد، اما نخست‌زاده از وعده محروم می‌ماند.

اساس برگزیده شدن آنها به بدی یا نیکویی یعقوب و عیسو ربط نداشت. آن برگزیدگی بر مبنای هدف خدا بود. آن برگزیدگی به خواست نیکو و مقتدرانه خدا ربط داشت. عده‌ای کوشیده‌اند چنین تعبیر کنند که یعقوب و عیسو نماینده امتهای هستند. به تفسیر این عده، پولس در اینجا درباره برگزیدن انسانها صحبت نمی‌کند، بلکه منظورش برگزیدن امتهای است. اگر چنین تفسیری درست باشد، باز هم تمام پرسشهایی که در خصوص مشکل از پیش برگزیدن انسانها مطرح است به صورت دیگری در مورد از پیش برگزیدن امتهای نیز مطرح خواهد بود. اما نوشته پولس رسول، واضح و روشن، درباره برگزیدن افراد است. شاید بتوان نتیجه و پیامدی مربوط به امتهای و ملتها را از این متن برداشت نمود، اما آن برگزیدگی که پولس در اینجا از آن سخن می‌گوید و بر مبنای آن یک نفر برگزیده می‌شود و دیگری برگزیده نمی‌شود، به هیچ عنوان، نه به خوبی و شایستگی یکی از آنها بستگی دارد و نه به هیچ اتفاق دیگری نه اکنون و نه در آینده وابسته است.

وقتی کتاب مقدس از حس بیزاری خدا صحبت می‌کند، منظورش این است که خدا لطف خود را شامل حال عیسو نکرد. خدا او را فیض نبخشید و برکت‌های محبتی را که موجب رستگاری او شود به عیسو عطا نکرد. این بدین معنا نیست که نفرت خدا مانند نفرت انسانها است.

البته که این پرسش مطرح می‌گردد: آیا خدا دلبخواهی عمل می‌کند؟ آیا خدا دمدمی مزاج است؟ آیا گزینشهای او رنگ و بوی نامعقول دارند و خدا بدون هیچ دلیل منطقی دست به انتخاب می‌زند؟ قطعاً، این‌گونه نیست! خدا هرگز کاری را بدون دلیل انجام نمی‌دهد. دمدمی بودن و سبک‌سرانه رفتار کردن اصلاً با شخصیت خدا سازگار نیست. تصمیمهای خدا همواره با شخصیت او سازگارند. اما سایه‌ای از گزینش دلبخواهی در اینجا به چشم می‌آید، زیرا کلام خدا به صراحت عنوان می‌کند خدا آنها را بدون هیچ دلیلی برگزیده است. این بدان معنا نیست که به طور کلی دلیلی برای برگزیدن آنها وجود نداشت. واقعیت این است که در وجود آنها دلیلی برای برگزیده شدن وجود نداشت. خدا برای کاری که انجام می‌دهد دلیل دارد. ولی نکته اینجا است که آن دلیل به ما وابسته نیست.

حال، پرسش دیگری مطرح می‌گردد: «آیا خدا بی‌انصاف است؟» مردم تصور می‌کنند تنها برداشت و نتیجه‌گیری از آموزه از پیش برگزیدن مقتدرانه خدا همین است. به اصطلاح، خدا از روی هوا و هوس عده‌ای را نجات می‌دهد و عده‌ای را محکوم می‌کند و چون انصاف را زیر پا گذاشته است، در واقع، بی‌انصاف است و عدالت را رعایت نکرده است. از این رو، مردم گمان می‌کنند اگر آموزه از پیش برگزیدگی را انکار کنند و آن را باطل شمرند، جایگاه والای خدا را حفظ کرده‌اند.

مسیحیانی که خود را آرمینیین می‌نامند بر این باورند که در نهایت این ما هستیم که انتخاب می‌کنیم به عیسی مسیح ایمان بیاوریم و نجات یابیم. هر که مسیح را برگزیند نجات خواهد یافت و هر که از مسیح روی گرداند محکوم خواهد شد. کسانی که مسیح را انتخاب می‌کنند برگزیده خواهند شد و کسانی که مسیح را انتخاب نمی‌کنند هر گونه احتمال برگزیده شدن را از دست می‌دهند. از دیدگاه الهیات آرمینیین‌ها، برگزیده شدن به تصمیم انسان بستگی دارد. حال آنکه، چنین الهیاتی تعلیم پولس رسول را به شدت تحریف می‌کند.

عیسی به صراحت و روشنی فرمود که کسی نمی‌تواند نزد او آید، مگر آنکه پدر آن را به

عیسی عطا کند (یوحنا ۶: ۶۵). ما با این وضعیت گناه‌آلود به هیچ عنوان نمی‌توانیم به هیچ‌یک از اصول اخلاقی پایبند باشیم. ما همیشه قاصر می‌مانیم و اگر ما را به حال خودمان واگذارند، اصلاً قدرت نداریم به نزد عیسی بیاییم. هدیه فیض، که با از پیش برگزیده شدن پیوند دارد، به این معنا است که خدا به شماری از انسانها توانایی می‌بخشد تا به نزد عیسی مسیح بیایند. خدا این توانایی را به همه عطا نمی‌کند. خدا این توانایی را به یعقوب بخشید و آن را از عیسو دریغ نمود. این‌گونه نیست که خدا عده‌ای را برخلاف میلشان به ملکوتش می‌آورد و آنها غرولند می‌کنند و جیغ و فریاد می‌زنند که نمی‌خواهند آنجا باشند. نکته تولد تازه یافتن همین است که خدا دل را تغییر می‌دهد. خدا ما را جان تازه می‌بخشد و حیات روحانی در ما می‌دمد و بذر شور و اشتیاق برای مسیح را در دلمان می‌کارد.

اگر خدا این شور و اشتیاق را به عده‌ای عطا می‌کند و از عده‌ای دریغ می‌نماید، چنین امری درست به نظر نمی‌آید. در این میان، یک ناعدالتی و بی‌انصافی به چشم می‌آید. پولس با مطرح نمودن این پرسش که آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ (آیه ۱۴) همین نکته را در ذهن دارد. البته این پرسشی است که پاسخش واضح و بدیهی است. آیا خدا وظیفه دارد به همه انسانها فرصت تولد تازه یافتن بدهد؟

پاسخ به این پرسش باعث می‌شود پرسش دیگری مطرح شود: با وجودی که ما سقوط کرده‌ایم و به شدت عهدشکنی کرده‌ایم و در نتیجه‌اش دلمان فقط برای شرارت دایم شور و اشتیاق دارد، چرا خدا باید موظف باشد اصلاً به ما چیزی ببخشد؟ بسیار مهم است که این حقیقت را درک نماییم: خدای قادر مطلق به ما بدهکار نیست. ما نمی‌توانیم مدعی فیض باشیم. اگر مدعی فیض باشیم، در آن صورت، آن فیض دیگر فیض نیست، بلکه صرفاً انصاف و عدالت مد نظر ما است. فیض موهبتی است که خدا وظیفه ندارد آن را به ما دهد، بلکه آن را داوطلبانه و به رایگان به ما می‌بخشد.

فقط یک انسان کامل و بی‌عیب می‌تواند ادعا کند که خدا بنا بر عدالتش باید به او پاداش دهد. اما کل انسانها گناهکارند. اگر قرار باشد خدا بر مبنای عدالتش با انسانها رفتار کند، کار انسانها تمام است و همگی به مجازات ابدی در جهنم محکوم خواهند بود. اگر قرار باشد خدا کسی را نجات دهد، فیض تنها وسیله‌ای است که خدا می‌تواند به واسطه‌اش انسانها را نجات بخشد.

هیچ‌کس لایق نجات یافتن نیست، زیرا همه در نظر خدا محکوم هستند. اگر خدا

بخواید عدالت را در حق همه به جا آورد، همه هلاک خواهند شد. اما فرض کنیم که خدا دلش می خواهد رحیم باشد و تصمیم می گیرد به عده ای رحم کند و به عده ای رحم نکند. برای نمونه، اگر ده نفر گناهکار وجود داشته باشند و خدا در حاکمیتش تصمیم بگیرد یکی از آنها را ببخشد و نه نفر دیگر را محکوم کند، بر چه کسی ناعدالتی و بی انصافی روا شده است؟ آن نه نفر آنچه سزاوارش هستند می گیرند - مجازات عادلانه برای گناهانشان. بر آن نه نفر عدالت روا می گردد و به یک نفر رحم می شود. اما در حق هیچ یک بی انصافی نمی گردد.

اصلاً، در تصور نمی گنجد که خدا را بی انصاف و بی عدالت بدانیم. پولس این حقیقت را با قدرت بسیار بیان می کند: **حاشا!** او بر مبنای کلام خدا چنین استدلالی دارد: زیرا به موسی می گوید: «رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم» (آیه ۱۵). این حقیقت جوهره اصلی آموزه از پیش برگزیدگی است و جزیی از آموزه فیض. عده ای تصور می کنند آموزه از پیش برگزیدگی غرور را در مسیحیان تقویت می کند. اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ کسی که آموزه برگزیدگی الهی را درک می کند، به خوبی، تشخیص می دهد که این برگزیدگی فقط و فقط به سبب فیض خدا است. آموزه از پیش برگزیدگی شخصیت سرشار از رحمت خدا را به یادمان می آورد.

نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده (آیه ۱۶). این آیه باید برای همیشه به هر گونه بحث و مجادله خاتمه دهد. خدا نمی توانست از این واضح تر سخن گوید. نجات با فیض است و فقط به وسیله فیض. متبارک باد خدای قدوس که در اقتدار و حاکمیت خویش رحمتش را جاری می سازد بر کسانی که دلش می خواهد. کسانی که این رحمت شامل حالشان نمی گردد هلاک خواهند گشت و منصفانه هلاک خواهند گشت. آنها مطابق ذات گناهکارشان عمل خواهند کرد: در مقابل مسیح سر فرود نخواهند آورد، از ملکوت خدا گریزان خواهند بود، دلشان را تا روز غضب سخت خواهند کرد. یگانه امید ما باید به خدایی باشد که رحمت نشان می دهد.

قدرت حاکمانه خدا (۹: ۱۷-۲۱)

بخشی که اکنون قصد بررسی اش را داریم یکی از دشوارترین بخشهای کل این رساله

است، زیرا به باریکه راه پرمخاطره‌ای قدم می‌گذاریم که در آن پولس رسول دربارهٔ سختی دل فرعون صحبت می‌کند. به عقیدهٔ عده‌ای، این آیات بخش پرشش برانگیز آموزهٔ برگزیدگی و ازپیش‌برگزیدگی هستند. بنابراین، بسیار مهم است که در خصوص آنچه پولس برایمان مکشوف می‌سازد به درک روشن و شفافی برسیم. زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: «برای همین تورا برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود» (آیهٔ ۱۷).

در کتاب خروج، خدا به موسی فرمان داد که به کاخ فرعون برود و به نام خدا به او دستور دهد که قوم اسرائیل را آزاد کند. چون فرعون از این فرمان سرپیچی کرد، خدا بر مصر بلا نازل نمود. هر بار، فرعون نرم می‌شد و با خروج اسرائیلیان موافقت می‌کرد. آن‌گاه، در کلام خدا با این بندگدان روبه‌رو می‌شویم که خدا دل فرعون را سخت می‌نمود و در نتیجه فرعون نظرش را تغییر می‌داد و مانع از خروج قوم اسرائیل می‌گشت. به گفتهٔ پولس، هدف خدا از اینکه فرعون را به قدرت و مقام رساند این نبود که درست‌کرداری او را پاداش دهد یا اینکه فرعون شایستهٔ آن جایگاه پرآوازه بود. خدا، به سبب اهداف و مقاصد خودش، فرعون را در آن جایگاه قرار داد. در اینجا، با حاکمیت و مشیت‌خدایی روبه‌رو هستیم که خداوند و صاحب‌اختیار کل تاریخ می‌باشد. او است که پادشاهان را به قدرت می‌رساند و حکومتها را برمی‌اندازد. اگر حاکمیت و مشیت خدا در کار نبود، فرعون نمی‌توانست قدرتمندترین قدرت جهان گردد. هدف خدا از به سلطنت رساندن فرعون این بود که قدرت خدا را نشان دهد. در آن مقطع، فرعون قدرتمندترین پادشاه جهان بود. اما، هنگامی که با آن قدرتش در مقابل قدرت خدا ایستاد، فرعون عاجز و ناتوان گشت و فروغ اقتدار خدا بسی بالاتر از قدرت فرعون بر تخت سلطنت نشست.

خدا از مردی شریر استفاده نمود تا اهداف نیکوی خود را به ثمر رساند و نجات خود را عملی گرداند. این درونمایهٔ ثابت را همواره در کتاب مقدس شاهد هستیم. خدا نه شرارت را آفرید نه خودش شرارت می‌ورزد و نه دل کسی را به شرارت متمایل می‌گرداند، بلکه از شرارت قصد نیکومی‌کند و بر توطئه‌ها و دسیسه‌های پلید انسانها چیره می‌گردد تا اهداف و مقاصد خود را به انجام برساند.

ماجرای یوسف نمونهٔ دیرینه‌ای است از این حقیقت. برادران یوسف، که لبریز از غبطه و حسادت بودند، یوسف را به بردگی فروختند. یوسف به مصر برده شد و رویدادهای

شایان توجهی باعث شدند او نخست وزیر مصر گردد و در جایگاه ویژه‌ای قرار بگیرد که بتواند به هنگام بحران و قحطی در سرزمین موعود به یاری خانواده‌اش بشتابد و آنها را نجات دهد.

سرانجام، زمانی که برادرانش او را شناختند و از رفتار شریرانه خود توبه نمودند، یوسف با برادرانش جلسه‌ای ترتیب داد و در پاسخ به اعتراف برادرانش گفت: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد» (پیدایش ۲۰:۵۰). مشیت قدوس و قدرتمند خدا می‌تواند مقاصد پلید انسانها را به کار گیرد تا اهداف نیکویی را که برای برنامه‌ها و تدبیرهای خودش در نظر دارد به انجام برساند. این بدان معنا نیست که انسانها عروسک خیمه‌شب‌بازی در دستان خدا هستند و یا مشیت الهی توجیهی برای شرارت انسانها است. بدیهی است که قصد و نیت برادران یوسف پلید بود. اما خدا از شرارتی که آنها را مقصر می‌گرداند استفاده نمود تا نقشه الهی نجاتش را به نتیجه برساند.

و البته اصلی‌ترین مثال که حاکمیت خدا را بر شرارت نشان می‌دهد خیانت یهودا به عیسی می‌باشد. یهودا مجبور نبود خیانت کند. او دقیقاً کاری را انجام داد که دلش خواست. یهودا ریاکاری و شهوتش برای رسیدن به قدرت را نشان داد و انگیزه‌های خودخواهانه‌اش را آشکار نمود آن هنگام که سی پاره نقره گرفت تا عیسی را به دشمنانش تسلیم کند. اما، در همه این مراحل، چنین به نظر می‌رسد که گویی یهودا به جهان بزرگ‌ترین لطف را نموده است. عیسی به سبب خیانت یهودا مصلوب گشت. نیت یهودا و کسانی که عیسی را مصلوب کردند پلید و اهریمنی بود. اما، از چشم‌انداز خدا، مصلوب شدن عیسی اصلی‌ترین رویداد تاریخ جهان بود که می‌توانست نجات و رستگاری را به جهان هدیه دهد. اگر صلیب وجود نداشت، نجاتی برای ما فراهم نبود. پس آیا این بدین معنا است که باید به یهودا بگوییم: «یهودا، تبریک! از این خیراندیشی که در حق بشرانجام دادی بسیار ممنون تو هستیم. اگر تونودی، ما نجات نمی‌یافتیم.» خیر، ما همچنان باید عملکرد یهودا را همان‌طور که هست ببینیم: پلید و خودمحور. خیانت یهودا نشان نمی‌دهد که در خدا بدی وجود دارد، بلکه قدرت نافذ خدا را نمایان می‌سازد که چگونه به وسیله انسانهای شریر اهداف نیکوی خود را به انجام می‌رساند.

در آیه ۱۸، پولس گفته قبلی خود را تکرار می‌کند: بنابراین، هر که را می‌خواهد رحم

می‌کند. خدا صاحب اختیار است و این حق الهی از آن او است که رحمت و شفقت خود را جاری سازد و این حق را دارد که به هر که می‌خواهد رحمت نشان دهد. تعریف رحمت نیز همین است: رحمت داوطلبانه است نه اجباری. اما در این آیه به نکته‌ای اشاره می‌شود که معنای آن را بسیار دشوارتر می‌سازد: و هر که را می‌خواهد سنگدل می‌سازد. روی دیگر فیض سخت نمودن دل است. برخی اظهار می‌دارند که این بی‌انصافی خدا است که دل یک نفر را سخت می‌گرداند و سپس آن شخص را به سبب عملی مجازات می‌کند که به خاطر سخت شدن دلش محال بوده است که می‌توانسته از انجام آن خودداری نماید.

چنین دیدگاهی با آنچه کتاب مقدس درباره شخصیت خدا تعلیم می‌دهد کاملاً در تضاد است. پرسش این است که آیا داور این عالم اشتباه می‌کند؟ خدا نمی‌تواند بی‌انصافی کند و بی‌عدالتی روا دارد. در شخصیت خدا ذره‌ای تاریکی وجود ندارد تا عاملی شود که او بی‌انصافی کند و بی‌عدالتی روا دارد و برای نمونه دل کسی را سخت گرداند و آن‌گاه آن شخص را به سبب سختی دلش مجازات کند. در اینجا، باید تفکیکی انجام دهیم و این را درک نماییم که آیه نامبرده در مورد فرعون مثالی است از کیفر و مجازاتی که خدا بر مردی شریر روا می‌دارد.

فرعون خودش پلید و شریر بود و با امور الهی و با خدا ضدیت داشت. دایم، از دل فرعون فقط شرارت برمی‌خاست. شرارت ورزیدن دلش را شاد می‌کرد. تنها عاملی که می‌توانست او را از شرارت بازدارد مهار و محدودیتی بود که خدا بر سر راهش قرار داد. در اینجا، بحث فیض عام به میان می‌آید. ما باید فیض خاص و فیض عام را تفکیک کنیم. فیض خاص، یعنی فیضی که نجات می‌بخشد، مخصوص رستگاران است. فیض عام لطف یا مزایایی است که همه انسانها، بدون استثنا، از دست خدا می‌گیرند. یکی از مهم‌ترین عناصر فیض عام مهار شرارت است.

فقط کافی بود که خدا به منظور تشدید شرارت فرعون آن مهار و عوامل بازدارنده را از او بردارد. در مشیت الهی اش، خدا شرارت فرعون را در کنترل داشت. فرعون قدرتمند بود، اما قادر مطلق نبود. او باز هم در مهار مشیت خدا قرار داشت. فرعون دلش می‌خواست از این بیشتر شرارت ورزد. قصد خدا این بود که فرعون با خروج قوم اسرائیل مخالف کند تا قوم اسرائیل به این درک برسد که نجات و رهایی اش به لطف و کرم فرعون نبود، بلکه فیض نجات بخش خدا ایشان را آزاد نمود. فقط کافی بود خدا مهار را از فرعون

بردارد. لازم نبود خدا شرارتی تازه در دل فرعون بیافریند. طبع و خوی فرعون به خودی خودش شریب بود. پس خدا در مشیت الهی اش دست به کار شد و همه آنچه فرعون را تا به آن لحظه مهار کرده بود از سرراه برداشت و دل فرعون را سخت نمود تا هم فرعون را مجازات کند و هم قوم اسرائیل را نجات بخشد.

شاید بگویید: «این انصاف نیست! اگر خدا می دانست که فرعون قرار بود گناه کند، آیا نباید او را از گناه باز می داشت؟» حال، من از شما سوال می کنم: «چرا خدا باید فرعون را از گناه باز می داشت؟» اگر خدا مانع از گناه فرعون می گشت و در نتیجه از شمار گناهان او می کاست و در نتیجه از مجازات او می کاست، به فرعون لطف می کرد، لطفی که آن را فیض می نامیم. پس، اگر خدا دل فرعون را سخت ننموده بود، گویی به او رحمت نشان داده بود. اما تأکید پولس بر این است که فیض بخشیدن دلبخواه است. خدا به فرعون بدهکار فیض نبود. از این رو، خدا اجازه داد فرعون به کارش ادامه دهد. خدا خیلی خوب می دانست که فرعون گناه می کرد و خیلی خوب می دانست که وقتی فرعون گناه می کرد، داوری می گشت. به همین دلیل، کاری که خدا با فرعون انجام داد این بود که او را کیفر داد و مجازات نمود. در حق فرعون عدالت روا شد و به قوم اسرائیل رحمت عطا شد. بنابراین، در این سخت نمودن دل ذره ای بی انصافی و بی عدالتی صورت نگرفت.

نکته ای که در مورد آموزه ازپیش برگزیدگی وجود دارد این است که این برگزیدن پیش از تولد ما صورت گرفته و تعیین گشته است که چه کسی نجات خواهد یافت و چه کسی نجات نخواهد یافت. در خصوص نجاتمان، ما با طرح و برنامه ای ازلی روبه رو هستیم. عده ای از پیش برگزیده شده اند تا نجات یابند و عده ای از پیش تعیین نشده اند که نجات یابند، بلکه دوزخی هستند، یعنی برگزیده نیستند.

در اینجا، با مبحثی به نام «ازپیش برگزیدگی دوگانه» مواجه هستیم. ازپیش برگزیدگی دوگانه با ازپیش برگزیدگی یگانه فرق دارد. عده ای بر این باورند که کتاب مقدس فقط ازپیش برگزیدگی یگانه را تعلیم می دهد، یعنی از پیش برگزیده شدن برای حیات جاودان. پس این گونه نیست که عده ای به منظور محکوم شدن از پیش برگزیده شوند. عده ای دیگر به ازپیش برگزیدگی دوگانه معتقدند، اما آن را به این شکل تفسیر می کنند: از ازل، خدا تصمیم گرفت و اراده نمود که در دل برگزیدگان ایمان به بار آورد و آنها را نجات بخشد. به همین نسبت، در دل دوزخیان شرارت آفرید و مطمئن شد که آنها

گزینش مقتدرانه خدا در نجات انسان

نجات نخواهند یافت. به بیان دیگر، خدا در دل یک نفر ایمان می‌کارد و در دل دیگری بی‌ایمانی. حال آنکه، کتاب مقدس، در مورد آموزه ازپیش‌برگزیدگی چنین تعلیمی نمی‌دهد.

اما باور مسیحیان کالونیست (و باور کتاب مقدس) در خصوص آموزه ازپیش‌برگزیدگی دوگانه این است که ازپیش‌برگزیدگی دو جنبه دارد: عده‌ای برای نجات یافتن ازپیش‌برگزیده شده‌اند که برگزیدگان نامیده می‌شوند و عده‌ای برای نجات ازپیش‌برگزیده نشده‌اند که آنها را دوزخیان می‌نامیم. اما خدا با این دو گروه به یک شکل برخورد نمی‌کند. او در زندگی برگزیدگان وارد عمل می‌شود تا به ایشان ایمان عطا نماید و فیض و رحمت ببخشد. اما از دیگران گذر می‌کند و اجازه می‌دهد به امیال و خواهشهای گناه‌آلود خود ادامه دهند و فیض و رحمت خویش را از آنها دریغ می‌دارد.

یک عامل بسیار مهمی وجود دارد که باعث شده است در خصوص مبحث ازپیش‌برگزیدگی بسیار گیج و سردرگم شویم. تصور ما از مشیت ازلی خدا این است که گویی خدا از ازل در مورد انسانهای معصوم و بی‌گناه حکم صادر نموده است. در زبان تخصصی، این دیدگاه، «سوپر لاپساریانیسم» نامیده می‌شود. بنا بر این دیدگاه، از ازل، خدا به این انسان پاک و معصوم و بی‌گناه نگریست و چنین حکم کرد و مقدر نمود که عده‌ای گناه کنند و هلاک شوند، ولی شماری دیگر را ایمان بخشید و ایماندار نمود و آنها را نجات جاودانه بخشید.

از نقطه نظر ایمانداران کالونیست یا اصلاح‌گرا، آموزه ازپیش‌برگزیدگی دیدگاهی است که «اینفرا لاپساریانیسم» نامیده می‌شود. دیدگاه نامبرده بر این نکته تأکید می‌ورزد که وقتی خدا در خصوص نجات و محکومیت حکم می‌دهد، با نظر به انبوه انسانهای سقوط کرده حکم می‌دهد و مقدر می‌نماید. بدیهی است که خدا پیش از سقوط انسان تصمیم گرفت. اما، اکنون، با در نظر گرفتن سقوط انسان حکم می‌دهد و مقدر می‌کند. زمانی که خدا حکم نجات را مقدر نمود، انسان سقوط کرده را در نظر داشت. از میان این انبوه انسانهای سقوط کرده، خدا اراده نمود فیض خود را بر عده‌ای جاری سازد و ایشان را نجات ببخشد، اما رحمت خود را از عده‌ای دیگر دریغ دارد و آنها را به سبب گناهان عمدی و ناطاعتی‌های خود سرانه‌شان هلاک گرداند.

پاسخ پولس این است: پس مرا می‌گویی: «دیگر چرا ملامت می‌کنی؟ زیرا کیست که با اراده او مقاومت نموده باشد؟» نی، بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟

آیا مصنوع به صانع می‌گوید که چرا مرا چنین ساختی؟ یا کوزه‌گر اختیار برگل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟ (آیات ۱۹-۲۱). پولس مخالفانش را توبیخ می‌کند و فتنهٔ تهمت و بهتان را که اول از همه خدا را هدف قرار داده است نشانه می‌گیرد. اگر آموزهٔ ازپیش‌برگزیدگی را آن‌گونه که پولس تعلیم می‌دهد درک نمایید، ولی از آن بیزار باشید، گناه‌آلود بودن دلتان را هویدا می‌سازید، زیرا به خدا و شخصیت خدا می‌تازید. آن کسانی که در مقابل خدا قد علم می‌کنند اول از همه فرضشان این است که خدا بی‌انصاف است و دوم اینکه خدا به ما بدهکار رحمت است. این دو اشتباه باید تجزیه و تحلیل شوند و باید برای آنها چاره اندیشید و اول از همه به این درک رسید که خدا بی‌انصاف نیست و دوم اینکه خدا اصلاً وظیفه ندارد به ما رحم کند. اگر این دو نکته را درک نماییم، آن‌گاه، درک این آیات دشوار بسیار آسان‌تر خواهد بود.

توجه کنید که پولس می‌گوید: «آیا کوزه‌گر اختیار برگل ندارد؟» پولس نمی‌پرسد که آیا کوزه‌گر برگل قدرت دارد یا نه یا آیا خدا بر مخلوقاتش قدرت دارد یا نه. واضح است که خدا بر مخلوقاتش قدرت دارد. پولس در مورد اقتدار صحبت می‌کند. آیا کوزه‌گر برگل اقتدار ندارد؟ کوزه‌گر می‌تواند با گل یا خاک رُس هرچه دلش می‌خواهد درست کند. آیا خدا بر انسانها اقتدار ندارد؟ هواداران دیدگاه «سوپرا لاپساریانسم» این آیه را دست‌آویز قرار می‌دهند و ادعا می‌کنند که در واقع خدا انسانهای شریر را می‌آفریند و آنها را به خاطر شرارتشان مجازات می‌کند. البته که خدا قدرت چنین کاری را دارد. اما، زمانی که به این درک و فهم می‌رسیم که اقتدار خدا به شخصیت خدا پیوند دارد، متوجه می‌شویم که خدا اقتدار ندارد آن‌گونه عمل کند که هواداران دیدگاه نامبرده باور دارند. اگر خدا اقتدار داشت که انسانهای معصوم و بی‌گناه را خلق کند و آنها را به شرارت وادارد و سپس به سبب شرارتشان مجازاتشان کند، آن‌گاه، قدوسیت و عدالتش را زیر پا می‌گذاشت.

اما خدا اقتدار دارد که مقرر کند انسان گناهکار بی‌عزت باشد، همان‌گونه که کوزه‌گر اقتدار دارد توده‌ای گل را در قالب ریزد و آن را به هدف و مقصود خاصی شکل دهد. وقتی به خدا گناه می‌کنم، خدا می‌تواند به هر شکلی که دلش می‌خواهد با من برخورد کند. خدا می‌تواند با مجازات من خودش را جلال دهد. خدا می‌تواند دلم را سخت گرداند. خدا می‌تواند در زندگی‌ام مصیبت بیاورد. خدا از هر نظر بر من حق و اختیار

گزینش مقتدرانه خدا در نجات انسان

دارد، مانند کوزه‌گر که بر گِل اختیار دارد. دلیل اقتدار داشتن خدا این است که این اقتدار در محدوده شخصیت و عدالتش می‌گنجد. کاملاً، عادلانه و منصفانه بود که خدا فرعون را ظرف غضب گرداند.

فیض مقتدرانه خدا (۲۲:۹-۳۳)

و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار، متحمل گردید (آیه ۲۲). آیا اشکالی دارد که خدا گناه را تحمل کند؟ به بیان دیگر، چه بسا این فریاد مخالفت را سردهیم: چرا خدا حتی برای پنج دقیقه با فرعون مدارا نمود؟ چرا خدا اجازه داد یک آدم پلید زنده بماند؟ این یک پرسش الهیاتی واقعی است.

تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود (آیه ۲۳). پولس می‌گوید خدا چنین کرد تا غنای جلال خویش را بر ظروف رحمتش بشناساند. خدا به قصد و نیتی که از رحمتش سرچشمه می‌گیرد با شرارت صبوری می‌کند. خدا با فرعون مدارا نمود تا رحمتش را بر آنانی نشان دهد که اراده نموده بود بر ایشان رحم کند. در این مفهوم، شاید حتی بتوان گفت خدا از شرارت انسانی شریراستفاده می‌کند تا برای شخص صالح برکت به بار آورد. به همین دلیل است که همه چیز برای خیریت آنانی که خداوند را دوست دارند در کار می‌باشد. خدا قادر است از شرارت دشمنانش برکت جاودانه برای قوم خود به ثمر رساند. آنها را نیز دعوت فرمود، یعنی ما، نه از یهود فقط بلکه از امتهای نیز (آیه ۲۴). رحمت خدا وسیع است. خدا رحمتش را فقط بر فرزندان وعده در اسرائیل جاری نمی‌سازد، او بر غیر یهودیان نیز رحم می‌کند، یعنی بر کسانی که خارج از دایره عهد خدا قرار دارند.

چنان که در هوشع هم می‌گوید: «آنانی را که قوم من نبودند قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود» و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا، پسران خدای حی خوانده خواهند شد (آیات ۲۵، ۲۶). پولس با نقل قول از کتاب یوشع در توصیف غیر یهودیان سخن می‌گوید که با عهد خدا بیگانه بودند و به قوم اسرائیل تعلق نداشتند. ایشان قوم خدا نبودند. اما، اکنون، خدا به آنها می‌فرماید: «شما قوم من هستید، شما محبوبه من هستید.» غیر یهودیان پسران خدای

زنده نامیده خواهند شد. البته اینکه فرزند خدا نامیده شوند میراثی است که مسیح به قومش بخشیده است.

سپس پولس از اشعیا نقل قول می‌آورد: و اشعیا نیز در حق اسرائیل ندا می‌کند که «هرچند عدد بنی اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیه نجات خواهند یافت، زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد» (آیات ۲۷، ۲۸). پولس رسول وجود «باقیمانندگان» را به مخاطباناش یادآوری می‌کند. انبیا قوم اسرائیل را به توبه فرا خوانده و به آنها هشدار داده بودند که داوری خدا در راه بود. با این حال، حتی در هنگامه داوری، این امید وجود داشت که خدا جمعی را برای خودش محفوظ می‌داشت. پس، هرچند اکنون غیریهودیان برای نجات یافتن خوانده شده‌اند، هنوز هم شماری از یهودیان وجود دارند که برای نجات یافتن خوانده می‌شوند.

در آیه ۲۹، پولس رسول باز هم از اشعیا نقل قول می‌آورد: و چنان که اشعیا پیش اخبار نمود که «اگر رب الجنود برای ما نسلی نمی‌گذارد، هر آینه مثل سدوم می‌شدیم و مانند غموره می‌گشتیم.» بر سر سدوم و غموره چه آمد؟ بت پرستی و یاغیگری سدوم و غموره آن چنان خشم خدا را برانگیخت که خدا از آسمان داوری نازل نمود و این شهرها را نیست و نابود کرد. منظور پولس این است که اگر خدا به اسرائیل رحم نمی‌کرد و جمعی را محفوظ نمی‌داشت، کل امت اسرائیل به سرنوشت سدوم و غموره دچار می‌شدند. آیات ۳۰ و ۳۱ ما را به یک نتیجه‌گیری مهم می‌رسانند. دوباره، پولس پرسشی را مطرح می‌کند که پاسخش واضح و بدیهی است: پس چه گوییم؟ امتهایی که در پی عدالت نرفتند عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است. لکن اسرائیل، که در پی شریعت عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند. این جمله‌ها غافلگیرکننده هستند و گویی اصلاً معقولانه نیستند. به نظر می‌رسد خدا در اینجا دوباره به اصطلاح دمدمی مزاج می‌شود. از یک طرف، پولس تصدیق می‌کند که قوم اسرائیل در پی عدالت رفتند، اما به عدالت نرسیدند. از سوی دیگر، غیریهودیان در پی عدالت نرفتند، اما عدالت را حاصل نمودند. این آیات بخشی از کل استدلال پولس هستند مبنی بر اینکه آیا نجات به وسیله اعمال به دست می‌آید یا محض فیض خدا است. اما چگونه ممکن است خدا کسانی را که در پی عدالت نرفتند نجات می‌بخشد، ولی آن را از کسانی که در پی عدالت رفتند دریغ می‌دارد؟

در اصل، پولس در آیه ۳۲ همین پرسش را مطرح می‌کند: از چه سبب؟ چرا قوم اسرائیل

نجات نیافتند اگر واقعاً در پی عدالت رفتند؟ به گفته پولس، دلیلش این است که از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند. اشتباه فاجعه آفرین قوم اسرائیل همین بود. امروزه، در کلیساهای مسیحی نیز شمار زیادی از مردم همین اشتباه فاجعه آفرین را تکرار می‌کنند. یهودیان در پی عدالت رفتند، اما دقیقاً مخالف مسیری که عدالت یافت می‌شد در پی آن رفتند. یهودیان به قوت و قدرت خودشان، با تکیه بر اعمال مذهبی شان، با اتکا به شایستگی شان به دنبال عدالت بودند. در نتیجه، در دام بالیدن به خود و فخر نمودن به نیکویی خود گرفتار شدند.

زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند، چنان که مکتوب است که «اینک در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش می‌نهم . . .» مسیح آن صخره و منجی بود که به نزد قومش آمد. به جای ایستادن بر صخره و پناه گرفتن در آن، قوم اسرائیل بر صخره لغزیدند و آن صخره برای آنها سنگ لغزش گشت. با ظهور عیسی، واضح و روشن بود که برای رفتن به بهشت فقط یک راه وجود داشت و آن راه ایمان آوردن به مسیح بود و بس. کسانی که کلام عیسی را می‌شنیدند همین حقیقت را نمی‌توانستند تحمل کنند، چرا که کلام عیسی به آنها این بود: «اعمال شما آن قدر خالص و ناب نیست که بتواند شما را به ملکوت خدا وارد گرداند.» این کلام عیسی شنوندگانش را به خشم می‌آورد، زیرا آموزه «عادل شمردگی فقط به وسیله ایمان» تهاجمی شدید به غرور انسان است. به جای آنکه بگذارند عیسی دست آنها را بگیرد و بلندشان کند، بر او لغزیدند. فصل ۹ با این جمله تمام می‌شود: و هر که بر او ایمان آورد خجل نخواهد گردید. شماری از مردم خجالت می‌کشند که اعلام کنند مسیحی هستند. آنها از این واقعیت احساس شرم می‌کنند که بر مسیح اطمینان کرده‌اند و به جهت آنکه با خدا آشتی کنند باید به فیض خدا متکی باشند. ولی کتاب مقدس وعده می‌دهد که اگر اعتماد و اطمینان خود را بر مسیح قرار دهیم، هرگز در حضور خدا شرمنده نخواهیم بود.

پرسشها:

۱. چرا پولس رسول این چنین رسمی و قانونی قسم می‌خورد (رومیان ۹:۱)

۲. به گفته پولس، یهودیان از چه مزایایی برخوردارند؟

۳. نفرت خدا به چه معنا است؟ چگونه این نفرت با نفرت انسان قابل مقایسه است؟

۴. آیا خدا بی انصاف است که عده‌ای را نجات می‌دهد و عده‌ای را نجات نمی‌دهد؟

۵. مسیحیانی که خود را آرمینیین می‌نامند سعی می‌کنند این مشکل را به چه صورت برطرف کنند؟

۶. چرا خدا گناه انسان را تحمل می‌کند؟ چرا خدا بی‌درنگ با انسان برخورد نمی‌کند؟

فیض خدا بر اسرائیل

(۱:۱۰-۱۱:۳۶)

بی‌ایمانی اسرائیل (۱:۱۰-۲۱)

پولس فصل ۹ را با بیان دغدغه خود برای برادران هم‌نژادش، یعنی یهودیان، آغاز نمود. حال، فصل ۱۰ نیز به همین سبک آغاز می‌گردد. پولس می‌گوید: ای برادران، خوشی دل من و دعای من نزد خدا به جهت اسرائیل برای نجات ایشان است. او باز هم حزن و اندوه خود را برای موقعیت خویشاوندانش ابراز می‌دارد.

زیرا به جهت ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند، لکن نه از روی معرفت (آیه ۲). این آیه موقعیت هراس‌انگیزی را توصیف می‌کند. پولس درباره مردمانی سخن می‌گوید که هرچند برای خدا غیرت دارند، داوری خدا در انتظارشان است. الهیات اشتباه باعث شده بود غیرتی که برای خدا داشتند مشکل‌ساز باشد. قوم اسرائیل حقیقت خدا را نادیده گرفته بودند و در خصوص مطالعه امور الهی تنبل و تن‌آسا شده بودند.

زیرا، که چون عدالت خدا را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند (آیه ۳). خدا قوم اسرائیل را نپذیرفت، زیرا پایه‌های ایمانشان را بر رعایت شریعت بنا کرده بودند نه بر منجی‌شان. زیرا که مسیح است انجام شریعت به جهت عدالت، برای هر کس که ایمان آورد (آیه ۴). شریعت، که خودش سرمشق اعمال نیکو است، باید ما را مجذوب مسیح نماید. مسیح نکته اصلی شریعت است. مسیح هدف شریعت است. مسیح معنای شریعت است. پس، اگر می‌کوشید پیرو

شریعت باشید و از آن اطاعت کنید و به مسیح روی نیاورید، از کل منظور شریعت غافل مانده اید.

در آیات ۵-۷، پولس به توضیح بیشتری می پردازد: زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می کند که «هر که به این عمل کند در این خواهد زیست». لکن عدالت ایمان بدین طور سخن می گوید که «در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند، یعنی تا مسیح را فرود آورد یا کیست که به هاویه نزول کند، یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد». درک این آیات دشوار است. نمی دانم دقیقاً منظور پولس چیست. اما در میان فریسیان رسم بر این بود که اگر یکی از فریسیان می توانست کل احکام یهود را یک روز تمام به طور کامل نگاه دارد، این معنا را می رساند که عدالت و راست کرداری او به قدری خالص و ناب بود که خدا را برمی انگیزاند تا مسیح موعود را به جهان بفرستد. منظور این بود که یک انسان به درجه ای از نیکویی می رسد که این شایستگی را می یافت به آسمان صعود کند و مسیح موعود را به زمین بیاورد. به عبارتی، اگر مسیح موعود به جهنم هم نزول کرده بود، آن شخص می توانست او را بازگرداند. اما چه کسی چنین صالح و راست کردار است و این شایستگی را دارد؟ ما نمی توانیم به آسمان صعود کنیم و منجی مان را از آسمان به زمین بیاوریم. جان کلام این است که فقط خدا قادر است منجی را از آسمان بفرستد و فقط خدا قادر است انسانی را از عالم مردگان بازگرداند. فقط خدا می تواند شما را نجات دهد و ایمان شما باید به خدا باشد.

لکن چه می گوید؟ اینکه «کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است»، یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می کنیم (آیه ۸). منظور پولس این است: کلام خدا مبهم نیست و درک آن هم دشوار نیست. مسیحیان کلام ایمان را کجا ذخیره می کنند؟ در دو مکان، در دل و در زبان. می توان به زبان ایمان داشت و در دل بی ایمان بود. اما نمی توانید در دل ایمان داشته باشید و به زبان بی ایمان باشید. محال است که مسیحی باشید و کلام خدا در دلتان نهان باشد، اما هرگز آن کلام از زبانتان جاری نشود.

چقدر مهم است که در دل ایمان داشته باشید و ایمانتان را بر زبان آورید. در ادامه، پولس همین نکته را توضیح می دهد. این پرسش که «باید چه کنیم تا نجات یابیم؟» در هیچ آیه دیگری در کتاب مقدس به اندازه این آیات، واضح و مختصر و مفید، بیان نشده است: زیرا، اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری

که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. چون که به دل ایمان آورده می شود برای عدالت و به زبان اعتراف می شود به جهت نجات (آیات ۹، ۱۰).

زمانهایی پیش می آیند که از ما خواسته می شود دهان بگشاییم و اعلان ساده ای را بر زبان بیاوریم. به هنگام عقد ازدواج، در پیشگاه خدا و در محضر چندین شاهد باید «بله» می گفتم. یک مسیحی نیز باید در حضور همگان اعلام کند که نجات یافته است. یکی از راه ها این است که بگوید: «بله، عیسی خداوند است.»

دومین شرط لازم برای نجات یافتن این است که در دل ایمان آوریم. واژه «ایمان» در زبان یونانی pistauo تلفظ می شود که به این معنا است: «شخصاً، اعتماد و اطمینان خود را بر چیزی یا کسی قرار دادن.» به همین دلیل، عادل شمردگی به وسیله ایمان میسر است. اما این ایمان کجا است؟ این ایمان در دل جای دارد. در نظر پولس، دل صرفاً آشیانه عواطف و احساسات نیست. وقتی پولس در مورد دل صحبت می کند، درباره جوهره وجود انسان صحبت می کند. این جوهره ذهن ما را هم شامل می گردد، اما الزاماً محدود به ذهن نیست. در عمق وجودم، اطمینان دارم که خدا عیسی را از مردگان برخیزانید.

به همین دلیل، مسیحیت راستین معترف است که اعتقاد به رستاخیز مسیح باید جزو اصول اساسی ایمان مسیحی باشد. اگر کسی رستاخیز عیسی مسیح از مردگان را انکار کند، نمی تواند مسیحی باشد. البته که مسیحیان نیز در الهیاتشان دچار اشتباه می گردند و البته که هیچ کس کامل و بی نقص نیست. در واقع، اگر صبر می کردیم تا الهیاتمان از هر جنبه کامل شود تا آن گاه ایمان بیاوریم، هرگز نجات نمی یافتیم. اما انکار رستاخیز مسیح اشتباهی تحمل ناپذیر است. اگر رستاخیز مسیح را باور ندارید، نمی توانید نجات یابید و رستگار شوید.

و کتاب می گوید «هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.» زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست، که همان خداوند خداوند همه است و دولت مند است برای همه که نام او را می خوانند. زیرا «هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت» (آیات ۱۱-۱۳). باز هم، مبحث یهودیان و غیر یهودیان در نظر پولس است. راه نجات برای یهود و غیر یهود یکی است.

ولی پولس مبحث خود را تمام نمی کند و با طرح پرسشهای دیگری به کلام خود ادامه می دهد. پس چگونه بخواند کسی را که به او ایمان نیاورده اند؟ آیا منطق را در اینجا

مشاهده می‌کنید؟ هیچ‌کس برای نجات یافتن نام کسی را نمی‌خواند، مگر آنکه باور داشته باشد که آن شخص می‌تواند نجاتش دهد. اگر باور نداشته باشم عیسی نجات‌دهنده است، هرگز نام او را نمی‌خوانم. بنابراین، پیش از آنکه کسی نام مسیح را بخواند، باید باور داشته باشد که عیسی قادر به نجاتش است.

و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده‌اند؟ پیش از آنکه به کسی ایمان بیاورید، باید دست‌کم نام او را شنیده باشید. پولس تا جایی که ممکن است ابتدایی‌ترین اصول اولیه را خاطر نشان می‌سازد. این پیغام یکی از ساده‌ترین پیغام‌های پولس است. اما دقیقاً کسانی را در کلیسا هدف می‌گیرد که دلیلی نمی‌بینند که کلیسا به فعالیتها و خدمات بشارتی پردازد.

و چگونه بشنوند بدون واعظ؟ (آیه ۱۴). اولویت اصلی برای کلیسای مسیحی موعظه انجیل عیسی مسیح است. زیرا، اگر عیسی بشارت نداده نشود، مردم نمی‌توانند به او ایمان بیاورند یا حتی درباره او بشنوند. پس کلیسا باید متعهد باشد که انجیل را به کل انسانها موعظه کند. در آن حکم مأموریت عظیم، عیسی فرمود به سراسر عالم بروید و انجیل را به هر که جان در بدن دارد بشارت دهید. هنوز هزاران قوم و قبیله در جهان وجود دارند که یک کلمه درباره عیسی مسیح نشنیده‌اند. در واقع، در تاریخ بشر، هر روز رکورد تازه‌ای ثبت می‌شود: از زمانی که خدا آدم و حوا را آفرید، هر روز، آمار کسانی که بدون شنیدن نام عیسی مسیح از دنیا می‌روند بیشتر از روز قبل است. فردا هم رکورد امروز را می‌شکند.

اما بخش ضروری دیگری در این زنجیره علت و معلول وجود دارد که پولس رسول به شرح آن می‌پردازد: و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ همه مسیحیان مبشر نیستند و این رسالت را بردوش ندارند که جهت خدمات بشارتی به سراسر دنیا سفر کنند. همه مسیحیان خوانده نشده‌اند تا واعظ باشند. اما بدن مسیح این مسوولیت و تعهد را بردوش دارد که واعظان و معلمان و مبشران را به گوشه و کنار جهان بفرستد. پولس این آیه را با نقل قولی کوتاه از اشعیا تمام می‌کند: چنان که مکتوب است که «چه زیبا است پایه‌های آنانی که به سلامتی بشارت می‌دهند و به چیزهای نیکو مژده می‌دهند» (آیه ۱۵). در این تشبیه، شخصی به تصویر کشیده می‌شود که با خبر پیروزی یا شکست، دوان دوان، از میدان جنگ بازمی‌گشت. شخصی که بر حصار شهر دیده بان بود، بی‌صبرانه، انتظار می‌کشید تا از نتیجه جنگ باخبر شود. نخستین تصویری که

پیش دیدگان دیده بان ظاهر می شد این بود که آن دونده با پایهای خسته و پوشیده از غبار نزدیک می گشت. دیده بان می توانست از فاصله دور تشخیص دهد که خبر خوشی در راه بود یا اینکه باید منتظر شنیدن خبر ناگوار می بود. دیده بانان با نگاه کردن به پایهای دونده می توانستند تشخیص دهند که خبر بدی در راه بود یا خبر خوش بود. اگر خبر شکستی مصیبت بار در راه بود، آن قاصد با قدمهای سنگین و آهسته گام برمی داشت و گویی پایهایش را به اجبار بر زمین می کشید. اگر خبر خوش در راه بود، پایهای آن قاصد گویی پرواز می کردند و گرد و غبار را از پایها می زدودند و آن دونده با وجد و شادی بسیار گام برمی داشت و خرامان نزدیک می شد. زیباترین تصویر برای دیده بان این بود که پایها از وجد و شادی پر پرواز گیرند، چرا که خبر خوشی در راه بود. خدا چنین مقرر نموده است که انسانها پیام آور پیدا شدن برترین گنجینه عالم باشند: حقیقت نجات و رستگاری ما. در دنیا، افتخاری بالاترین از این وجود ندارد که این گنجینه را با دیگران سهیم شویم و با آنها از مسیح بگوییم.

اما همه باور ندارند که آن پایها زیبا هستند: لکن همه بشارت را گوش نگرفتند، زیرا اشعیا می گوید «خداوند اکیست که اخبار ما را باور کرد؟» (آیه ۱۶). الزاماً، همه کسانی که پیغام انجیل را می شنوند ایمان نمی آورند. این یکی از ناخوشایندترین جنبه های وعظ نمودن و تعلیم دادن و بشارت دادن است. این آیه از دو جهت پرسش برانگیز است: یک پرسش الهیاتی و یک پرسش کاربردی.

پرسش الهیاتی پرسشی می باشد که الهیدانان قرنهای دربارۀ آن به بحث و گفتگو پرداخته اند: آیا تعداد اندکی نجات می یابند یا اینکه نجات یافتگان بسیارند؟ من نمی توانم با قاطعیت پاسخ دهم. عیسی فرمود دری که به حیات ختم می شود تنگ است و یابندگان آن اندک هستند (متی ۷: ۱۳-۱۴). اما آیات دیگری وجود دارند که از نجات انبوهی عظیم سخن می گویند (مکاشفه ۷: ۹). در تجزیه و تحلیل نهایی، باید بگوییم واقعاً نمی دانم، هرچند که به نظر من حقیقت کتاب مقدس حاکی از آن است که نجات یافتگان اندک هستند نه فراوان. اما این را می دانم که کسانی را که خدا برای نجات یافتن مقرر نموده است، به یقین، نجات خواهند یافت. مشخص نمودن تعداد برگزیدگان کار خدا است نه کار من. کار من این است که از حکم خدا اطاعت کنم و دهان خود را بگشایم و وقت و بی وقت انجیل را موعظه نمایم.

اما، در عمل، خوشایند نیست که بدانیم کسی به پیغام ما گوش نمی دهد. وعظ نمودن

آسان است هنگامی که همه با شور و هیجان گوش می‌سپارند. اما، زمانی که مدت طولانی به کلام خدا شهادت می‌دهیم و مردم اصلاً گفته‌های ما را جدی نمی‌گیرند، ممکن است به قدری ناامید شویم که دلمان بخواهد از رسالت خود دست بشوییم و تعهدمان را پس بگیریم. ولی باید آیه ۱۷ را به یاد داشته باشیم: **لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.**

پولس در آیه ۱۸ می‌پرسد: **لکن می‌گوییم: آیا نشنیدند؟** در زبان اصلی یونانی، میان واژه «شنیدن» و «اطاعت» رابطه جالبی وجود دارد. واژه «نشنیدند» در حالت فعل akouein تلفظ می‌شود که به معنای «شنیدن» است. واژه «اطاعت» در حالت فعل hupokouein تلفظ می‌شود و ریشه واژه شنیدن (akouein) می‌باشد که پیشوند hupo به آن اضافه شده است. این پیشوند به معنای «پرجوش و پرخروش» می‌باشد. بنابراین، واژه «اطاعت» در زبان یونانی به معنای «با جوش و خروش شنیدن» است. آنانی که واقعاً می‌شنوند کسانی هستند که پیغامی که شنیده‌اند به دل و جانشان نفوذ می‌کند. در واقع، واژه hupokouein در آیه ۱۶ در توصیف کسانی به کار می‌رود که پیغام انجیل را نپذیرفته‌اند. به عبارتی، از انجیل اطاعت نکرده‌اند. با وجودی که در کلام خدا همواره شریعت و انجیل مقایسه می‌شوند و گویی مقابل هم قرار می‌گیرند، در اینجا همه چیز نشان از آن دارد که باید از انجیل اطاعت نمود. در انجیل، حکمی مطلق و بی‌چون و چرا وجود دارد و آن حکم این است که باید از عیسی مسیح اطاعت کرد.

آیا اسرائیلی شنید؟ البته شنیدند: «صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید» (آیه ۱۸). در رساله رومیان فصل ۱، پولس به دو نوع مکاشفه اشاره می‌کند: مکاشفه عام، به این معنا که خدا خودش را در طبیعت مکشوف می‌نماید (آیات ۱۹، ۲۰) و مکاشفه خاص، به این معنا که این مکاشفه فقط به طور خاص در کلام مقدس خدا یافت می‌شود (آیه ۲). یهودیان هم از برکت مکاشفه عام بهره‌مند بودند هم برکت مکاشفه خاص را در دست داشتند.

و می‌گوییم آیا اسرائیل ندانسته‌اند؟ بسیاری در اسرائیل کلام خدا را شنیده بودند، اما از آن اطاعت نکردند. پس موسی به آنها هشدار می‌دهد و می‌گوید: «من شما را به غیرت می‌آورم به آن که امتی نیست و بر قوم بی‌فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.»

و اشعیا نیز جرأت کرده، می‌گوید: «آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا

نظلبیدند ظاهر گردیدم» (آیات ۱۹، ۲۰). این سرّ بشارت انجیل به غیر یهودیان است، یعنی غریبگان و بیگانگانی که در میان قوم اسرائیل جایگاهی نداشتند. اما در حق اسرائیل می‌گوید: «تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف» (آیه ۲۱). اگر درک این آیات دشوار به نظر می‌رسند، به خاطر مشکلی است که میان رابطه آموزه برگزیدگی و پرسش درباره مسوولیت یا پاسخگویی انسان وجود دارد. مسوولیت پذیر بودن با توانایی داشتن برای پاسخ دادن و پاسخگو بودن ارتباط مستقیم دارد. با این حال، کتاب مقدس درباره آموزه برگزیدگی چنین تعلیم می‌دهد که ما به خاطر گناه و فساد و تباهی روحانی و اخلاقی مان از پاسخ دادن به پیغام انجیل عاجز و ناتوانیم. اما کلام خدا در این باره هم تعلیم می‌دهد که خدا همه را دعوت می‌کند که به عیسی مسیح ایمان بیاورند، زیرا پیغام انجیل به کل عالم بشارت داده می‌شود. آیه ۲۱ می‌فرماید: «اما در حق اسرائیل می‌گوید: تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.» پولس خدا را با دستهای گشوده به تصویر می‌کشد که از مردم استدعا می‌کند و از آنها می‌خواهد و آنها را دعوت می‌نماید و به آنها می‌گوید به نزد او بیایند. خدا تمام روز این را از مردم می‌خواهد نه یک ثانیه نه یک دقیقه نه پنج دقیقه و نه اینکه صرفاً از پشت منبر از مردم دعوت کند که جلو بیایند و زانو بزنند و عیسی را به قلب خود دعوت کنند.

دلیل ایمان نیاوردن انسانها به خدا این نیست که خدا آنها را دعوت نمی‌کند. دلیل ایمان نیاوردن انسانها به خدا این نیست که مردم با استناد به آموزه از پیش برگزیدگی به این نتیجه‌گیری به اصطلاح منطقی رسیده‌اند که برگزیده نیستند. انسانها به خدا ایمان نمی‌آورند، چون بی‌ایمانی‌شان در لجاجت و نافرمانی ریشه دارد. انسانها دقیقاً به دلیل سرکشی و طغیان دلشان است که پیغام انجیل را بی‌پاسخ می‌گذارند، مگر اینکه خدا در حاکمیتش بر سرکشی و یاغیگری دل انسان چیره شود. این حقیقت را به شکل دیگری بیان می‌کنم: هر کسی اگر بخواهد نجات یابد می‌تواند نجات یابد. اما، در این میان، مشکلی وجود دارد. هیچ‌کس نمی‌خواهد نجات یابد، مگر اینکه خدا در حاکمیتش شور و اشتیاق نجات یافتن را در دل سرکش آن شخص به وجود آورد تا او بتواند به نزد خدا بیاید. اگر به حال خودمان واگذار شده بودیم، اگر آموزه برگزیدگی وجود نداشت، اگر فیضی که انسانها را از پیش تعیین می‌کند در میان نبود، هیچ‌یک

از ما هرگز به مسیح ایمان نمی‌آوردیم، چرا که هرگز دلمان نمی‌خواست به مسیح ایمان بیاوریم، چرا که ما ذاتاً سرکش و نامطیع هستیم.

فیض خدا بر جمعی از قوم اسرائیل (۱:۱۱-۱۰)

سپس پولس پرسش دیگری مطرح می‌کند: پس می‌گوییم آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ امت اسرائیل گرفتار ناطاعتی و طغیان و سرکشی مهارنشده بودند. پولس پرسش خود را پاسخ می‌دهد: حاشا! پولس می‌گوید می‌تواند ثابت کند که خدا قوم خودش، اسرائیل، را رها نکرده است: زیرا که من نیز اسرائیلی، از اولاد ابراهیم، از سبط بنیامین، هستم. در میان قوم اسرائیل، کسانی وجود دارند که خدا از پیش اراده نمود آنها را نجات دهد و بر طغیانشان چیره گردد، نمونه آشکارش پولس بود. از پولس یاغی تر که بود؟ چه کسی به اندازه پولس عزم راسخ داشت که مسیح موعود و قومش را نابود کند؟ اما، زمانی که خدا در راه دمشق به زندگی پولس وارد گشت و پولس مسیح قیام کرده را در رویا دید، زندگی‌اش دگرگون شد.

خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود رد نفرموده است. آیا نمی‌دانید که کتاب در الیاس [ایلیا] چه می‌گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می‌کند که «خداوندا، انبیای تورا کشته و مذبح‌های تورا کنده‌اند و من به تنهایی مانده‌ام و در قصد جان من نیز می‌باشند»؟ لکن وحی بدو چه می‌گوید؟ اینکه «هفت هزار مرد به جهت خود نگاه داشتم که به نزد بعل زانو زده‌اند» (آیات ۲-۴). به سبب آنکه هیچ‌کس به پیغام ایلیا گوش نمی‌داد، ایلیا در خدمتش دلسرد و ناامید گشته بود. او به خدا شکایت نمود، چرا که قوم برگزیده خدا پیام‌آوران منتخب خدا را کشته بودند و مذبح خدا را از بین برده بودند و به جای آن برای بعل مذبح ساخته بودند. ایلیا تصور می‌کرد خودش تنها کسی بود که خدا را خدمت می‌نمود.

اما خدا هفت هزار مرد دیگر برای خود محفوظ نگاه داشته بود که در مقابل بعل زانو زده بودند. خدا می‌فرماید: «انبوه وسیعی را محفوظ نگاه داشته‌ام که شاگردان واقعی و ایمانداران راستین هستند و به من وفادارند. خیلی هم به خودت فخر مکن ایلیا و خیال نکن که فقط کار تو درست است و بقیه در اشتباهند.»

دیدگاه ایلیا نشان از غرور و تکبر داشت، نشان از عدم سخاوتمندی و نیکخواهی داشت و از یک پیش‌داوری شتاب‌زده خبر می‌داد. البته که وقتی بدعت و تعلیمی منحرف

به گوشمان می‌رسد باید بسی تیزبین باشیم تا کاذب بودن آن تعلیم را تشخیص دهیم. اما باید این را هم بدانیم که مسیحیان اصیل و راستین هم می‌توانند دچار اشتباهاتی جدی گردند و ما نباید به سرعت نام آنها را در فهرست دشمنان خدا قرار دهیم. پولس در همین مورد به ما هشدار می‌دهد. پس همچنین در زمان حاضر نیز بقتی به حسب اختیار فیض مانده است (آیه ۵). جمع اندکی از اسرائیلیان را خدا برگزیده است، اما به سبب رحمتش نه به خاطر اعمال آنها. و اگر از راه فیض است، دیگر از اعمال نیست، وگرنه فیض دیگر فیض نیست (آیه ۶).

پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می‌طلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقیمانندگان سخت دل‌گردیدند (آیه ۷). قوم اسرائیل آنچه در جستجویش بودند نیافتند. آن جمع کوچکی را که خدا برگزیده بود آنچه به دنبالش بودند یافتند و بقیه گوش خود را بستند تا صدای خدا را نشوند. مشکل این بود که آن باقیمانندگان در ناطاعتی شان را کد نماندند، بلکه بیشتر و بیشتر به کلام خدا ناشنوا گشتند. این واقعه در عهدعتیق پیش‌بینی شده بود (تثنیه ۲۹: ۴؛ اشعیا ۲۹: ۱۰): چنان که مکتوب است که «خدا بدیشان روح خواب‌آلود داد، چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود، تا امروز» (آیه ۸). این کوری و ناشنوایی داوری قومی بود که از دیرباز از دیدن و شنیدن سرباز زده بودند. این همان چیزی است که آن را «عدالت متوازن» می‌نامیم. پولس از یکی از مزامیری که به اصطلاح به سبک نفرین‌نامه نوشته شده است نقل قول می‌آورد تا بر عادلانه بودن داوری خدا مُهر تأیید زند (مزمور ۲۲: ۶۹-۲۳): و داوود می‌گوید که «مانده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد. چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دایماً خم گردان» (آیات ۹، ۱۰).

بازیابی قوم اسرائیل به لحاظ روحانی (۱۱: ۱۱-۳۶)

یکی از بحثها و مشاجره‌های جدی در میان مسیحیان این است که چگونه باید نبوتهای کتاب مقدس درباره آینده را درک و تفسیر نمود، به ویژه نبوتهایی که به آینده قوم اسرائیل مربوطند؟ آیا خدا در تدبیر خویش فصل دیگری را برای امت اسرائیل، برای قوم اسرائیل، رقم می‌زند؟ آیا رویدادهایی که امروز در سرزمین فلسطین اتفاق می‌افتند از دیدگاه نبوتهای کتاب مقدس معنا و اهمیت خاصی دارند یا اینکه برگی از برگهای تاریخ روزمره جهان هستند؟

برخی بر این باورند که آینده‌ای در انتظار قوم یهود نمی‌باشد، جز اینکه شماری از یهودیان از یهودیت به مسیحیت روی می‌آورند. عده‌ای دیگر عقیده دارند که کلیسای مسیح همانا اسرائیل نوین است، اسرائیل روحانی است و کل نبوت‌های کتاب مقدس در عهد عتیق و عهد جدید، که به آینده اسرائیل اشاره دارند، تمام و کمال، در کلیسای مسیحی تحقق یافته و به انجام رسیده‌اند. اما عده‌ای هم باور دارند که خدا در واقع نقشه نجاتی در ذهن دارد که هدفش به طور خاص نجات یهودیان و توبه آنها و ورودشان به ملکوت خدا می‌باشد. شخصاً، متقاعد گشته‌ام و خودم بر این باورم که خدا فصل دیگری را برای قوم یهود به قلم درمی‌آورد. می‌دانم که رویدادهایی که امروز در سرزمین فلسطین به وقوع می‌پیوندند از اهمیت و معنای خاصی برخوردارند. معتقد هستم که قوم یهود، پیش از پایان این عصر، به لحاظ روحانی احیا می‌شوند و به مسیح ایمان می‌آورند.

در آیه ۱۱، پولس پرسش مهمی را مطرح می‌کند: پس می‌گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ بدیهی است که یهودیان لغزیدند. اما آیا افتادند و هلاک شدند؟ چارلز هاج این حقیقت را بدین شکل بیان می‌کند: «همان‌طور که ارتداد یهودیان مطلق نبود، فرجامشان هم مطلق نخواهد بود.» منظور هاج از اینکه می‌گوید ارتدادشان مطلق نبود این است که هرچند امت اسرائیل به بیراهه رفتند، خدا جمعی را از میان امت اسرائیل برای خود محفوظ نگاه داشت. اما تأکید اصلی هاج بر این است که همان‌گونه که به بیراهه رفتن اسرائیل مطلق نبود، فرجامشان هم مطلق نخواهد بود. قوم اسرائیل تا آنجا سقوط نکرده است که کاملاً هلاک شود و امیدی به بازگشتش نباشد. زمانی که خدا غیر یهودیان را نجات داد، برنامه‌اش این نبود که قوم خود را به کل فراموش کند.

پولس به پرسشی که خودش مطرح می‌کند چگونه پاسخ می‌دهد؟ حاشا! اصلاً، نمی‌توان تصورش را هم کرد که یهودیان چنان بلغزند که فرجامشان هلاکت باشد و بس. این عبارت تأکیدی زمینه را برای جمله بعدی فراهم می‌کند. پولس مخاطبان‌ش را برای یک نتیجه‌گیری تکان‌دهنده آماده می‌سازد.

بلکه از لغزش ایشان نجات به امتهما رسید تا در ایشان غیرت پدید آورد (آیه ۱۱). قوم یهود در پی قدم‌های مسیح موعود گام برنداشتند. اما خدا آن‌قدر اسرائیل را دوست دارد که در حال حاضر قصدش این است که آنها را به غیرت آورد تا مشتاق شوند که آنچه غیر یهودیان به جای آنها به دست آورده‌اند صاحب شوند. توجه داشته باشید که پولس

نژاد یهودی و نژاد غیر یهودی را تفکیک می‌کند. پس نمی‌توان کلام پولس را در اینجا به گونه‌ای دیگر تفسیر نمود و به اصطلاح به آن رنگ و بوی روحانی بخشید و از منظور اصلی پولس غافل ماند. پولس به صراحت و روشنی در مورد دو گروه مختلف و دو نژاد مختلف، با دو پیش‌زمینه مختلف، صحبت می‌کند.

پس، چون لغزش ایشان دولتمندی جهان گردید و نقصان ایشان دولتمندی امتها، به چند مرتبه زیادتر پُری ایشان خواهد بود! (آیه ۱۲). در اینجا، دوباره شاهد هستیم که دست تقدیر و مشیت الهی به شکل حیرت‌انگیز و فوق‌العاده‌ای در تاریخ جهان در کار است. این آیه باید در گوش ما فریاد بزند که خدا بر تاریخ جهان حاکمیت مطلق دارد. خدا قادر است از شرارت نیکویی به بار آورد. خدا قدرت و حاکمیت مطلقش را برای نجات انسان به کار می‌گیرد. پولس مقایسه‌ای را انجام می‌دهد که در عهد جدید بسیار معمول است: «کامل شدن تعداد یهودیان چه برکت‌های عظیم‌تری همراه خواهد داشت.» به بیان دیگر، پولس می‌گوید اگر ارتداد اسرائیل برکت‌های عظیمی را برای جهان در پی داشت، از نجات آنها چه برکت‌های عظیم‌تری به بار خواهد نشست. این درونمایه رساله رومیان فصل ۱۱ است: بازیابی قوم یهود.

زیرا به شما ای امتها سخن می‌گویم. پس، از این روی که رسول امتها می‌باشم، خدمت خود را تمجید می‌نمایم تا شاید ابنای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم (آیات ۱۳، ۱۴). پولس می‌دانست که رسول غیر یهودیان بودن برکت اندکی نبود. او به مخاطبان غیر یهودی اش اطمینان می‌بخشید که آنها شهروندان درجه دوم نبودند. خیر، پولس به خدمتش افتخار می‌کرد. اما منظورش این بود: «چه بسا بتوانم هم‌نژادانم را به غیرت آورم تا شاید شماری از آنها نجات یابند.» شماری از تفسیرگران کلام خدا بر این باورند که منظور پولس از بازیابی اسرائیل این است که در همه اعصار و دورانها همواره یهودیانی وجود داشته‌اند که از آیین یهود به مسیحیت روی آورده‌اند. اما پولس در آیه ۱۵ می‌نویسد: زیرا، اگر رد شدن ایشان مصالحت عالم شد، بازیافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!

به منظور شرح و توضیح تعلیمش، پولس زبان به تشبیه می‌گشاید: و چون نوبل مقدس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدس است، همچنان شاخه‌ها (آیه ۱۶). یهودیان نوبل بودند؛ ایشان وقف خدا بودند. غیر یهودیانی که ایمان می‌آورند باقیمانده خمیره هستند و ایشان نیز به خدا تعلق دارند. اسرائیل ریشه درخت است. اسرائیل به خدا

تقدیم گشت. ایمانداران (یهودی و غیریهودی) شاخه‌ها هستند، شاخه‌هایی که از آن خدا می‌باشند. از این‌رو، یهودیان نسبت به کسانی که بعدها ایمان می‌آورند مزیت و برتری خاصی ندارند.

اما توجه کنید که پولس چه می‌گوید: و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو، که زیتون بزرگ [وحشی] بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی، بر شاخه‌ها فخر مکن (آیات ۱۷، ۱۸). آیا متوجه این تصویر هستی؟ در اینجا، با تصویر درخت زیتون روبه‌رو هستیم. درخت زیتون درختی بسیار شگفت‌انگیز است، به خصوص ساختار و شبکه ریشه‌هایش بسیار جالب است. تنه درخت زیتون بسیار تنومند و مستحکم و بسیار زیبا است. درخت زیتون با چنین تنه و ساختار ریشه‌هایش دارای شاخه‌های دلپسندی است که میوه دلپذیری به بار می‌آورد. پولس از درختی صحبت می‌کند که به عمل آمده و پرورده شده است. شاخه‌های بی‌بار، که میوه نمی‌دادند، بریده شدند. اما درخت در همان وضعیت رها نشد. اگر در همان وضعیت باقی می‌ماند، از شکل می‌افتاد و دیگر نمی‌توانست رشد کند. پس خدا به منظور پروراندن درخت صرفاً شاخه‌های مرده‌اش را قطع نکرد، بلکه شاخه‌هایی تازه را به درخت پیوند زد. به گفته پولس، زیتون وحشی به درخت پیوند گشت.

شاخه‌های زیتون وحشی چه کسانی هستند؟ آن شاخه‌ها غیر یهودیان هستند! غیر یهودیان غریبه و بیگانه بودند و در عهد خدا جایی نداشتند. غیر یهودیان محرم تعالیم برجسته کلام خدا در عهدعتیق نبودند و دست تقدیس‌گر خدا در تاریخ اسرائیل بر ایشان قرار نداشت. غیر یهودیان بت پرست بودند، درخت زیتون وحشی بودند که پیوند زده شدند. توجه داشته باشید که خدا درخت را نمی‌برد تا به جای آن درخت تازه‌ای بکارد. خدا چنین کاری نمی‌کند. او اصل درخت را نگاه می‌دارد و شاخه‌های زیتون وحشی را به آن پیوند می‌زند.

و اگر فخر کنی، تو حامل ریشه نیستی، بلکه ریشه حامل تو است (آیه ۱۸). ریشه‌ها چیستند؟ ریشه‌ها در ابراهیم و در اسحاق و در یعقوب محکم هستند تا به داوود و ارمیا و اشعیا و عاموس می‌رسند. ایشان نیاکان ما هستند. اگرچه خون آنها در رگهای ما جریان ندارد، حقیقت آنها و میراث آنها در دل ما منزل دارد.

پس می‌گوییم که «شاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند شوم» (آیه ۱۹). هر مسیحی که در تلاش بوده تا به خاطر ایمان نیاوردن یهودیان به مسیح یهودستیزی خودش را توجیه

کند این بخش از کلام خدا را به دقت و جدیت مطالعه نکرده است. اصلاً، نمی‌شود تصورش را نمود که یک مسیحی از یهودیان متنفر باشد. چرا؟ چون این یهودیان بودند که نجات را به ما هدیه داده‌اند. نجات از اسرائیل می‌آید، از عملکرد خدا در عهد عتیق می‌آید.

آفرین، به جهت بی‌ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش، بلکه بترس! زیرا، اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد (آیات ۲۰، ۲۱). واکنش مناسب به بی‌ایمانی یهودیان مغرور شدن نیست، بلکه ترسیدن است. اگر خدا بر یهودیان که شاخه‌های طبیعی هستند رحم نکرد، آیا گمان می‌کنید به کلیسای مسیحی رحم می‌کند اگر که کلیسای مسیحی به عامل بی‌ایمانی تبدیل شود؟

پولس به کلام خود ادامه می‌دهد: پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما: اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی و الا تو نیز بریده خواهی شد (آیه ۲۲). چقدر تقارن این واژگان عجیب است! خدا چقدر مهربان است و چقدر سختگیر است. او نسبت به کسانی که افتاده‌اند سختگیر است، یعنی او در داوری مرتدان سختگیر است. پولس به ایمانداران غیر یهودی هشدار می‌دهد که نباید از اینکه خدا با ایشان مهربان بوده و آنها را وارد ملکوتش نموده است دچار غرور و تکبر شوند.

و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند، باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر بپیوندد. زیرا، اگر تو از زیتون طبیعی بزی [وحشی] بریده شده، برخلاف طبع، به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیادت، آنانی که طبیعی‌اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد (آیات ۲۳، ۲۴). کدام آسان‌تر است: پیوند زدن درخت زیتون وحشی به درختی پرورده شده یا پیوند زدن شاخه‌های اصلی به درخت زیتونی که از آن بریده شده بودند؟ پولس می‌گوید: «بنگرید که خدا چه کرده است: خدا شما را که پرورده نبودید پیوند زده است. گمان می‌کنید نمی‌تواند قوم یهود را بازگرداند؟ البته که می‌تواند.»

آیات ۲۵-۳۱ مهم‌ترین آیات این رساله و چه بسا مهم‌ترین آیات در کل کتاب مقدس هستند که به این موضوع می‌پردازند که آیا یهودیان به مسیح ایمان می‌آورند. زیرا، ای برادران، نمی‌خواهم شما از این سرببی خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید: در

عهد جدید، پولس واژه «سر» را به معنی واقعی کلمه به کار می برد. سر به معنای چیزی است که قبلاً پنهان بوده است و برای آشکار شدنش به مکاشفه ای خاص نیاز می باشد. آن مکاشفه چیست؟ پولس می گوید: که مادامی که پُری امتهای درنیاید، سخت دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است (آیه ۲۵). برخی بر این باورند که پولس رسول در این آیه نجات امت اسرائیل در آینده را پیش بینی نمی کند، بلکه صرفاً اعلام می کند که یهودیان نیز همگام با غیر یهودیان به کلیسای مسیحی قدم خواهند گذاشت. اما این نتیجه گیری که یهودیان نیز همزمان با حیات کلیسا به مسیح ایمان می آورند نیاز به مکاشفه ندارد. پولس مخاطبانش را برای موضوعی بس مهم تر و بس جدی تر آماده می سازد. وقتی پولس می گوید سخت دلی بر اسرائیل غالب گشت، منظورش امت اسرائیل است، نه اینکه صرفاً به اسرائیل معنا و مفهومی روحانی و استعاره ای ببخشد. عبارت «مادامی که پُری امتهای درنیاید» با قاطعیت حاکی از آن است که برای آن سخت دلی نقطه پایانی وجود دارد.

چگونه باید عبارت «پُری امتهای» را تفسیر نماییم؟ به انجیل لوقا ۲۱:۲۴ مراجعه کنیم: «اورشلم پامال امتهای خواهد شد، تا زمانهای امتهای به انجام رسد.» پُری (یا زمانهای) امتهای به چه معنا است؟ نظر من این است: خدا امت یهود را قوم برگزیده اش نمود. تقریباً، جمیع امت یهود مرتد شدند و از خدا روی گرداندند. درخت زیتونی را که خدا پروراند فاسد گشت و بسیاری از شاخه هایش قطع شدند. اما خدا درخت را قطع نکرد، بلکه شاخه های زیتون وحشی را به آن پیوند زد. خدا غیر یهودیان را به جماعت ایمانداران خوش آمد می گوید. شمار غیر یهودیانی که مورد نظر خدا هستند مشخص است. وقتی آخرین شاخه زیتون وحشی به درخت پیوند شد، آن گاه، خدا دوباره درخت اصلی را بارور می سازد.

و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت. از بافت متن چنین برمی آید که پولس درباره قوم یهود سخن می گوید. منظور پولس این نیست که تک تک یهودیانی که بر این کره خاکی قدم گذاشته اند نجات می یابند، بلکه منظور او امت اسرائیل است. چرا می گویم واژه «اسرائیل» در این آیه به یهودیان اشاره دارد؟ پولس در جای جای این مبحث در مورد اسرائیل به حالت نسبی صحبت کرده است: شماری از اسرائیل کور گشته اند. شماری از اسرائیل جدا شده اند. شماری از اسرائیل سرسخت شده اند. شماری از اسرائیل از ملکوت خدا و از برکتهای ملکوت خدا محروم شده اند. در حال

حاضر، داوری خدا بر قوم اسرائیل سایه افکننده است. اما، همان گونه که ملت اسرائیل داوری گشت، نجات و بازیابی هم در انتظار ملت اسرائیل خواهد بود. با وجودی که کل ملت اسرائیل به خدا پشت کردند، افرادی هم وجود داشتند که ایمان خود را حفظ نمودند. پس بازیابی اسرائیل حتماً به این معنا نیست که تک تک یهودیان نجات خواهند یافت، بلکه اسرائیل در قالب یک امت به سوی خدا باز خواهد گشت.^۱

پولس از عهدعتیق نقل قول می آورد (اشعیا ۴۰:۵۹، ۲۱؛ ۲۷:۹؛ ارمیا ۳۱:۳۳، ۳۴): چنان که مکتوب است که «از صهیون نجات دهنده ای ظاهر خواهد شد و بی دینی را از یعقوب خواهد برداشت (آیه ۲۶). یهودیان نوادگان یعقوب هستند. یعقوب پدر امت اسرائیل است. خدا عهد بسته و اراده نموده است که شرارت و بی ایمانی را از تبار یعقوب ریشه کن سازد: «و این است عهد من با ایشان، در زمانی که گناهان نشان بر دارم.» امروز، اسرائیل و کلیسا روابط دوستانه ای ندارند: نظریه انجیل، به جهت شما دشمنانند. لکن، نظریه اختیار، به خاطر اجداد محبوبند. زیرا که در نعمتها و دعوت خدا بازگشتن نیست (آیات ۲۸، ۲۹). خدا با قوم خود عهد بست و وعده داد که ملت ایشان را نجات خواهد داد. در فیض گزینش گر خود، خدا بر آن عهد پایبند خواهد بود و ملت یهود

۱ نمی دانم آیا این بازگشت و بازیابی ناگهانی است یا به تدریج یا اینکه آیا حتی پس از بازگشت یهودیان به سرزمینشان این بازیابی صورت می گیرد؟ هنوز در این مورد بحث و تبادل نظر وجود دارد. سال ۱۹۶۷ را به یاد می آورم که در ایوان منزل در شهر بوستون نشسته بودم و ورود سربازان یهودی به اورشلیم را از تلویزیون تماشا می کردم. آن سربازان اسلحه ها را به زمین می انداختند و به سمت دیوار نُدبه می دویدند و گریه سرمی دادند. همان لحظه، به دوست عزیز که استاد الهیات عهدعتیق است و باور ندارد که رویدادهای امروز در اسرائیل معنا و مفهوم خاصی دارند تلفن کردم و از او پرسیدم: «حالا، نظرت چیست؟ از سال هفتاد میلادی تا سال ۱۹۶۷، تقریباً هزار و نهصد سال، اورشلیم در سلطه غیر یهودیان بوده است و اکنون یهودیان شهر اورشلیم را پس گرفته اند. عیسی فرمود اورشلیم پایمال امته خواهد شد، تا زمانهای امته با انجام رسد. این معنایش چیست؟» دوستم پاسخ داد: «لازم است درباره این وضعیت و در خصوص دیدگاهم تجدید نظر کنم.» آن اوضاع و شرایط به واقع تکان دهنده بود.

از سال ۱۹۶۷ سالها سپری شده است و هنوز بازگشت امت یهود را به چشم ندیده ایم، هر چند که کلیسا یکی از عظیم ترین رویدادهای مربوط به زمانهای آخرا را به چشم دیده است. در تاریخ کلیسا، دوره هایی بوده است که مردم به دلایل مختلف ذوق زده می شدند که بازگشت عیسی نزدیک بود. اما، زمانی که متوجه می شدند برخلاف تصورشان بازگشت مسیح نزدیک نبود، دل سرد و ناامید می گشتند. شاید هزار سال دیگر طول بکشد تا یهودیان کنترل اورشلیم را به طور کامل در دست بگیرند. شاید توافقهای کنونی فقط یک میان دوره گذرا باشند. بعید نیست که اعراب یهودیان را از اورشلیم بیرون کنند و قوم یهود دوباره تبعید شوند و این تلاش و کوشش کنونی برای بازیابی سرزمین موعود بی ثمر بماند. چه کسی خبر دارد؟ من هم از اهمیت و معنای همه این رویدادها بی خبرم. اما این را به شما می گویم: باید با دقت به تماشا بنشینیم. این یک رویداد تاریخی شایان توجه است که در حال حاضر شهر اورشلیم در دست یهودیان و در کنترل آنها است. به گفته عیسی، اورشلیم پایمال امته خواهد شد، تا زمانهای امته با انجام رسد (لوقا ۲۱:۲۴). به گفته پولس، وقتی که شمار کامل غیر یهودیان داخل گردند، کل امت اسرائیل نجات خواهد یافت. درک تمام این رویدادها آسان تر می شود هنگامی که به یاد آوریم عیسی به پیرواش می فرماید بیدار باشید و دعا کنید، زیرا نجاتشان نزدیک است.

را نجات خواهد داد. خدا یهود را قوم برگزیده‌اش نمود. در نتیجه، هدفی که از این برگزیدن در نظر داشت هرگز تغییر نخواهد کرد. قصد خدا این بود که اسرائیل همواره قومش باقی بماند. به این منظور، باید که امت اسرائیل در آینده به خدا روی آورند و در ملکوتش قدم بگذارند. سرانجام، این عهد خدا تمام و کمال به انجام خواهد رسید.

آیا متوجه هستید که طرح و تدبیر خدا به چه صورت پیش می‌رود؟ یهودیان برکت یافتند، اما به آن برکت پشت کردند و آن برکت به غیر یهودیان بخشیده شد. غیر یهودیان به ملکوت وارد شدند. ولی زمان بازگشت یهودیان نیز فرا خواهد رسید: زیرا، همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الان به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید، همچنین ایشان نیز الان نافرمان شدند تا به جهت رحمتی که بر شما است بر ایشان نیز رحم شود. زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید (آیات ۳۰-۳۲).

پولس فصل ۱۱ را بسیار سنجیده پایان می‌بخشد. این سبک نوشتاری او است که در میانه تفسیر و توضیح آموزه‌ای مهم و پربار لب به حمد و ستایش می‌گشاید. زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقه‌های وی! زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟ یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟ زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است و او را تا ابدالابد جلال باد، آمین (آیات ۳۳-۳۶). پولس از عمق حکمت و دولتمندی مکاشفه خدا به وجد می‌آید. این یک جمع‌بندی عادی و معمولی نیست که صرفاً یک نفر متوجه این واقعیت شود که شماری از یهودیان و غیر یهودیان ایمان می‌آورند. خیر، خدا نقشه‌ای دارد، نقشه‌ای بس شگرف و شگفت. عظمت و ابهت خدا موضوع این ستایش‌نامه است. خدا خالق همه چیز است و همه چیز به واسطه خدا هستی یافته است. همه چیز برای خدا وجود دارد. خدای گزینش‌گر و حاکم مطلق بر جمیع توطئه‌ها و دسیسه‌های تاریخ بشر حاکمیت دارد. خدا خالق همه چیز و همه کس است و همه چیز به قدرت خدا و به واسطه قدرت خدا هستی یافته است.

پرسشها:

۱. اصلی‌ترین دغدغه پولس برای اسرائیل چه بود؟
۲. چرا اعتقاد به رستاخیز مسیح از اصول اساسی نجات است؟

۳. چرا پولس از ایلیا مثال می آورد؟ ایلیا نمونه چیست؟
۴. چرا خدا اسرائیل را به غیرت می آورد؟
۵. واکنش غیر یهودیان به یهودیان باید چگونه باشد - غرور یا فروتنی؟ توضیح دهید.
۶. آیا بازیابی و بازگشت یهودیان صرفاً معنای روحانی و استعاری دارد یا بازیابی و بازگشتی ملی است؟

زندگی مسیحی

(۱۲:۱-۲۱)

اغلب، از من می‌پرسند به نظرم بزرگ‌ترین الهیدان تاریخ کلیسا چه کسی است. می‌دانم که به بزرگانی چون آگوستین، لوتر، کالوین، ادواردز و بقیه می‌اندیشند که این پرسش را مطرح می‌کنند. پاسخ دادن به این پرسش اصلاً سخت نیست: بزرگ‌ترین الهیدانی که کلیسا تا به حال به خود دیده است پولس رسول می‌باشد. ولی اگر پرسش را کمی تغییر دهید و بپرسید بزرگ‌ترین معلمی که کاربرد حقایق مسیحی را آموزش داده است کیست؟ آیا وِسلِی است؟ یا ویلبرفورس؟ باید گفت که پاسخ آسان است. بزرگ‌ترین معلم کاربردی تاریخ کلیسا پولس رسول است. وی هرگاه که به آموزه‌ای ژرف و عمیق می‌پردازد، در پی آن، به نمونه‌ی کاربردی بسیار بارز و مشخصی اشاره می‌کند. در فصل ۱۲، تغییر سبک محسوسی مشاهده می‌شود که روش معمول پولس رسول است. یازده فصل را به تعلیم آموزه‌های ژرف و عمیق می‌پردازد و بخش پایانی فصل ۱۱ را به گونه‌ای درخور و شایان توجه با یک ستایش تمام می‌کند. ولی مفهوم آن آموزه‌ها برای زندگی ما چیست؟ در دلمان، در رفتار و کردارمان، در سبک زندگی مان چگونه باید به این آموزه‌ها پاسخ دهیم؟ نسبت به مکاشفه‌ی حقایقی که پولس رسول همی بیان نموده است چگونه واکنشی باید داشته باشیم؟

قربانیهای زنده (۱۲:۱-۲)

معمولاً، زمانی که پولس رسول پس از واژه «پس یا بنابراین» به نتیجه‌ی مبحثی اشاره می‌کند، برای یافتن سرنخ باید به آیه‌های پیشین نگاه کنیم. ولی آیا پولس در ابتدای فصل ۱۲ نتیجه‌گیری اش را بر مبنای چند آیه‌ی پایانی فصل ۱۱ انجام داده است؟ به نظرم،

چنین نیست. نگاه پولس به نقشه رستگاری است و تعلیمش نیز در آن مورد است که در کل فصلهای قبلی بدان پرداخته است. او به این نتیجه می‌رسد که به پاسخی مناسب نیاز است. آن پاسخ چنین است: لهدا، ای برادران، شما را به رحمت‌های خدا استدعا می‌کنم - به فیض خدا از شما التماس می‌کنم - که بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است.

نظام قربانیهای عهدعتیق پایان یافت. آن جزییات موبه موبه که به قوم خدا عطا گشت که چگونه وظایفشان را چه در معبد و چه در مکانهای پرستشی به جا آورند به وقایعی اشاره می‌کردند که در آینده باید رخ می‌دادند. آنها سایه‌های آن نوری بودند که هنوز نتابیده بود. قربانیهای عهدعتیق نمادی بودند که به قربانی کاملی اشاره می‌کردند، یعنی آن قربانی که خداوندان یکبار برای همیشه بر روی صلیب تقدیم نمود. از این رو، تقدیم آن قربانی کامل نشانه پایان نظام قربانیهای عهدعتیق بود. دیگر پرستندگان خدا با بره‌ها و بزها و گوساله‌ها و قربانیهای غلات به حضورش نمی‌آیند و در پیشگاه خدا آن قربانیها را برای گناهانشان نمی‌سوزانند.

اما اینک نظام قربانیهای عهدجدید برقرار شده است. این نظام بدین‌گونه نیست که برای کفاره گناهانمان قربانی بگذرانیم، بلکه قربانی تقدیم می‌کنیم، چون کفاره گناهانمان پرداخت شده است. درخواست خدا از ما آوردن قربانی حیوانی و سوزاندن آن بر مذبح نیست. درخواست خدا این است که خودمان را تقدیم کنیم، خودمان را زنده بر روی مذبح بگذاریم. مسیحی بودن یعنی یک زندگی قربانی، یک زندگی تقدیمی، که خودمان را چون هدیه‌ای به خدا تقدیم نماییم. به نظر برخی، مسیحی بودن برابر است با امضای یک چک یا چند ساعت خدمت اینجا و آنجا یا چندی فعالیت در کلیسا، اما ایمانداران صرفاً برای این کارها خوانده نشده‌اند. تمام زندگی من قرار است برای خدا کنار گذاشته شود و وقف او باشد. این مقبول خدا است و سبب شادی و خشنودی او می‌شود. چنین پاسخی شایسته خدا است.

چنین اقدامی را پولس عبادت معقول شما توصیف می‌کند. یک عبادت و پرستش معقول و منطقی همین است، چون خدا شایسته چنین پرستشی می‌باشد. عقل هم حکم می‌کند که خودمان را این چنین به خدا تقدیم نماییم. این طور نیست که خدا گوید قربانی روحانی و عبادت و پرستش روحانی امری فراتر از تکلیف و وظیفه ما است، بلکه وظیفه هر مسیحی این است که خویشتن را چون قربانی زنده به خدا تقدیم نماید.

در آیه ۲، پولس به ما نشان می‌دهد که پرستش و سرسپردگی واقعی چه نیست، پیش از آنکه بگوید چه هست! **همشکل این جهان** مشوید. ایمانداران نباید خودشان را با سازه‌ها و شکلهای این دنیا هم‌رنگ کنند. قرار نیست «با دنیا» باشیم. البته عده‌ای این آیه را چنین برداشت می‌کنند که نشانه روحانی بودن واقعی این است که به دنیا نشان دهیم ما جزئی از دنیا نیستیم، بدین‌گونه که دنیا و امور آن به ما ربطی ندارند، برای ما اهمیت ندارند و ما باید به چشم دنیا آدمهایی عجیب و غریب باشیم. اما منظور پولس این نیست.

باید در مورد موضوع هم‌رنگ بودن و هم‌رنگ نبودن بسیار هشیار بود. ذاتاً، ما دلمان می‌خواهد هم‌رنگ جماعت باشیم. اغلب این تمایل شدید را در قشر نوجوانان و جوانان می‌بینیم. ما ز گهواره تا گور می‌خواهیم هم‌رنگ جماعت درآییم. همیشه این فشار را بر خودمان احساس می‌کنیم که می‌خواهیم با سبک و معیارهای امروزی هم‌نوا باشیم. به همین خاطر، نظر انداختن به فرهنگ امروزی و سنتهای آن برای آموزش و پرورش وجدان یک مسیحی بسیار پرخطر می‌باشد. دلیلش این است که معیاری که جامعه برای زندگی پذیرفته و پسندیده است ممکن است کاملاً از اساس و بنیان با معیار پادشاهی خدا بیگانه باشد.

خطر دیگری که باید در نظر داشت این است که هم‌رنگ نبودن با جماعت نیز می‌تواند همچون هم‌رنگ بودن دام و تله‌ای بی‌رحم باشد. چه بسا دلیل هم‌رنگ نبودن با جماعت می‌تواند فقط این باشد که دلمان نمی‌خواهد با جماعت هم‌رنگ باشیم! همگی ما دلمان می‌خواهد متفاوت باشیم تا وقتی در جمعی قرار می‌گیریم بتوانیم بدرخشیم و به چشم آییم. در این مقطع است که معیارهای مسیحی به بیراهه می‌روند. بسیاری اوقات، وارونگی مبنای خوی و منش و اصول اخلاقی مسیحی قرار می‌گیرد، بدین شکل که اگر دنیا رُز بر لب می‌زند، یک خانم مسیحی رُز بر لب نمی‌زند تا نشان دهد که شخصی روحانی است نه دنیوی. اگر دنیا به سینما می‌رود، مسیحیان به سینما نمی‌روند تا نشان دهند روحانی‌تر و پارساتر هستند. این کارها بی‌معنی می‌باشند. فریسیان چنین طرز تفکری داشتند و حقیقت را تحریف می‌کردند. مسیح ما را به هم‌رنگ نبودنی می‌خواند که خاص است: هم‌رنگ معیارهای گناه‌آلود و یاغی‌گرانه دنیا نشویم.

اما توجه کنید که این خواندگی فقط یک نهی از منکر نیست، بلکه تأییدیه‌ای محکم

است: بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید. تبدیل شدن به مفهوم برداشتن قدمی است که از شکل و شمایل این دنیا فراتر می‌رود. مسیحیان خواننده شده‌اند تا نور برای این جهان باشند، نمک برای این کرهٔ خاکی باشند و راه عالی‌تری را نشان دهند. این یک فراخوان برای ترک این دنیا نیست، بلکه فراخوانی است به کمال و به عالی بودن و به تقدیم زندگی‌مان برای جلال خدا. ابزاری که به وسیلهٔ آن باید تبدیل شویم نوشدن ذهن ما است. با دیدگاهی تازه، باید که گام برداشتن در این زندگی را از نو یاد گیریم. به اصولی جدید نیازمندیم. باید ذهنمان را تمرین و آموزش دهیم تا مثل خدا بیندیشیم.

چرا پراهمیت است که ذهنی نداشته باشیم؟ تا شما دریافت کنید که ارادهٔ نیکوی پسندیدهٔ کامل خدا چیست (آیهٔ ۲). پرسش مهم و از دل برخاستهٔ هر مسیحی این است: ارادهٔ خدا چیست؟ اگر می‌خواهید یک مناظره یا مباحثهٔ الهیاتی را به سرعت به جنب و جوش بیاورید، یک پرسش مطرح کنید: ارادهٔ خدا برای زندگی من چیست؟ آیا مایلید بدانید که ارادهٔ خدا چیست؟ باید کلام خدا را مطالعه کنید. باید مانند خدا بیندیشید. باید ذهنی نداشته باشید. اگر خواستار ذهنی نوهستید، باید بیش از مطالعهٔ هر موضوع دیگری کلام خدا را موشکافانه مطالعه کنید. برای شناخت ارادهٔ خدا طریق جادویی وجود ندارد. باید که کلام خدا را یاد بگیرید.

چرا به ذهنی نو نیاز دارید؟ تا بتوانید از ارادهٔ خدا آگاه شوید. به همین دلیل، حقیقت بسیار حیاتی است و الهیات بسیار پراهمیت است. الهیات مسیحی حدس و گمانی فلسفی دربارهٔ شخصیت خدا نیست. الهیات مسیحی کندوکاو در این باره است که خدا کیست، چه شخصیتی دارد، چه چیزی دلخواه او است و از چه چیزی بیزار است. اگر خدا امری را نیکو اعلام می‌کند، می‌دانیم که آن امر نیکو است. آن‌گاه که خدا امری را شرارت اعلام می‌کند، دیگر در شرارت بودنش اما و اگری باقی نمی‌ماند. با خودمان نباید کلنجار برویم تا درست یا نادرست بودن امری را مشخص کنیم. اگر خدا در موردش سخن گفته است، پس از معیار حقیقت و راستی باخبریم. اگر می‌خواهید زندگی خداترسانه‌ای داشته باشید، برای رشد روحانی‌تان بسیار حیاتی است که کلام خدا را عمیقاً کندوکاو کنید تا آنچه خدا مکشوف نموده است درک نمایید. چنین کندوکاو عمیق کلام خدا جزئی از تقدیم قربانی زندگی مسیحی است. هم بدن شما قربانی است و هم ذهن شما. قربانی ذهن بدین معنا نیست که خرد خویش را خالی

و تهی سازید، بلکه ذهن خویش را چون یک هدیه به خدا تقدیم می‌کنید تا او شما را تعلیم دهد و شما با طرز تفکر تان خدا را حرمت نهد.

زندگی مسیحایی در کنار یکدیگر (۱۲: ۳-۱۱)

اکنون، پولس به این توضیح می‌پردازد که قربانی زنده در رابطه با سایر ایمانداران به چه مفهوم است. زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است. چه بیان عالی و زیبایی! پولس می‌توانست چون یک رسول به اقتدارش اشاره نماید. او همانا با اقتدار عیسی مسیح، که خداوند کلیسا است، سخن می‌گفت. اما به اقتدار دیگری تکیه نداشت، مگر آن اقتداری که به او عطیه شده بود. هرگونه قابلیت یا توانایی رهبری پولس به سبب لطف خدا بود.

هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید، بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است (آیه ۳). اگر می‌خواهیم دیدگاه درستی داشته باشیم، باید دو مهم در خاطرمان باشد. ابتدا، باید یادمان باشد که خدا کیست و دوم باید یادمان باشد که خودمان کیستیم. اگر واقعاً می‌دانیم خدا کیست، پی بردن به هویت خودمان چندان دشوار نخواهد بود. زمانی که آگاه هستیم خدا کیست، واقف می‌شویم که بدون فیض خدا هیچ جنبشی، چه بسا کوچک، از ما ساخته نیست. مگر می‌توانیم فروتن نشویم وقتی متوجه می‌گردیم هرگونه دست‌آوردی که در این دنیا به دست آورده‌ایم کاملاً وابسته به فیض بوده است. این آیه دژی محکم است در مقابل غرور و تکبر و فخرفروشی.

حال آنکه، این آیه به عمقهای بیشتری می‌رود. ما منع شده‌ایم که با نظری حقیرانه به خودمان بنگریم. اگر فقط بخش اول این آیه را بخوانیم، شاید تصور کنیم بی‌ارزش و بی‌اهمیت هستیم. ولی ارزش ما از خدا می‌آید و خدا به هرچه ما را بگمارد آن رسالت ارزشمند است. شاید به آن اندازه‌ای که خواست شما باشد از قدر و شأن برخوردار نباشید، ولی باارزش هستید. سبک و سنگین کردن سنجیده و هشیارانه بدین معنا است که از عطایایمان، از توانایی‌هایمان، و از ضعفهایمان ارزیابی هوشمندانه‌ای داشته باشیم. بسیار سخت است که بتوانیم با قضاوتی آگاهانه و سنجیده به خودمان نظر کنیم، چرا که گرایش داریم از خودمان تصویری زیبا بسازیم و پنج دقیقه بعد تصویری دهشتناک در ذهنمان ترسیم کنیم!

بعد از چندین سال خدمت در کلیسا، به این آگاهی رسیدم که به خدمت گماشتن اشخاص به کارها و مهارتهایی که برایشان انگیزه ندارند اشتباه است. گاه، باعث آزار مردم می‌گردیم زمانی که آنها را به خدمتی می‌گماریم که اصلاً عطیهٔ انجام دانش را ندارند.

یکی از دلایلی این است که خودمان را مهم می‌پنداریم و نظری والا از خودمان داریم. اگر کاری را با چیره‌دستی انجام می‌دهم، دیگر می‌خواهم همهٔ کارهایم با همین میزان از مهارت و چیره‌دستی پیش رود. دلمان می‌خواهد به توانایی‌هایمان بال و پر بدهیم. تصورمان این است که قابلیت‌هایمان بسیار مهم و مفید هستند. چنین طرز فکری برای بدن مسیح مرگ‌آور است. باید این را درک نماییم که خدا به هر یک از ایمانداران عطیهٔ ایمان بخشیده است و ایمانداران دارای شخصیت‌های گوناگون، توانایی‌های گوناگون، ضعف‌های گوناگون، و عطیه‌های گوناگون هستند. در بدن مسیح، گوناگونی وجود دارد. درک این موضوع سبب رشد روحانی می‌گردد. در آیه‌ای دیگر به ما گفته شده است که باید دیگران را بر خودمان ترجیح دهیم و از عطیهٔ دیگران در شگفت باشیم و آن عطیه‌ها را تحسین کنیم. به جای رشک و حسادت و ناچیز شمردن عطیه‌شان، باید ایشان را حرمت داریم و احترام گذاریم.

پولس کلیسا را با بدن مسیح مقایسه می‌کند، مقایسه‌ای که مورد علاقهٔ پولس است. زیرا، همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، همچنین ما که بسیاریم یک جسد هستیم در مسیح، اما فرداً اعضای یکدیگر (آیات ۴، ۵). بدن انسان از اندام‌های مختلف تشکیل شده است و هر اندام وظیفهٔ مهمی به عهده دارد. تمامی بدنم درد خواهد کشید اگر بینایی‌ام را از دست دهم. کیفیت زندگی‌ام بسیار نزول خواهد نمود اگر شنوایی‌ام را از دست دهم. اگر یکی از پاهایم قطع شود، باید نسبت به وقتی که دو پاهایم سالم هستند تلاش و تقلا بیشتر کنم. هر یک از اندام‌ها برای حفظ سلامت بدن با هم در حال تکاپویند. در کلیسا نیز چنین است. تمامی اعضا با هم یک بدن را تشکیل می‌دهند و سهم هر یک از اعضا برای سلامتی کلیسا بسیار حیاتی است.

پس چون نعمتهای مختلف داریم، به حسب فیضی که به ما داده شد. این خدا است که ما را گوناگون می‌آفریند، زیرا گوناگونی ما بر مبنای فیضی است که به ما بخشیده می‌شود و بخشایندهٔ آن فیض خدا می‌باشد. بنابراین، خدا به یک نفر فیض و عطیه

می‌بخشد تا مبشر تأثیرگذاری باشد، در حالی که همان فیض و عطیه را به شخص دیگری نمی‌بخشد. به آن شخص دیگر عطیه دیگری بخشیده می‌شود. آنچه مرا با دیگران متفاوت می‌سازد بزرگی و عظمت من نیست، بلکه لطف و مهربانی خدا است. از این رو، باید از گوناگونی در توانایی‌ها، استعدادها، و عطیه‌ها در بدن کلیسا لذت ببریم و به آنها حرمت گذاریم.

خواه نبوت بر حسب موافقت ایمان یا خدمت در خدمتگزاری یا معلم در تعلیم یا واعظ در موعظه یا بخشنده به سخاوت یا پیشوا به اجتهاد یا رحم‌کننده به سُرور (آیات ۶-۸). نبوتی را که پولس از آن سخن می‌گوید نباید با پیشگویی رویدادهای آینده اشتباه گرفت. نبوت به تعلیم، تشویق، تسلی یا اندرزی اشاره می‌کند که از جانب خدا به یک ایماندار آشکار می‌شود. کسانی که خودشان را دارند این عطیه می‌دانستند همواره باید پیغامشان با آن معیار ایمانی همخوانی می‌داشت که یکبار برای همیشه به ایشان عطا گشت. آن اشخاص و پیغامشان با معیار ایمان ارزیابی و سنجیده می‌شدند. نبوت‌های ایشان حتی یکبار هم نباید برخلاف مکاشفه کلام خدا می‌بود.

البته که تعلیمی که پولس در اینجا به آن اشاره می‌کند تعلیمی بر مبنای کلام خدا و به طور خاص بر مبنای عهدعتیق است، زیرا، نظر به اینکه کلام الهام‌گشته کتاب مقدس تکمیل گشته است و یک چارچوب و معیار مشخصی تعریف شده است که بنا بر آن کدام نوشته یا گفتار کلام خدا به شمار آید، آن چارچوب و معیار باید به دقت رعایت شود. معلم کتاب مقدس فقط اجازه دارند آنچه در کتاب مقدس ریشه دارد و با عهدعتیق و عهدجدید هماهنگ است تعلیم دهند. به گفته یعقوب: «ای برادران من، بسیار معلم نشوید، چون که می‌دانید که بر ما داوری سخت‌تر خواهد شد.» امروزه، بسیاری معلم کتاب مقدس هستند، اما از چارچوب کتاب مقدس پافراتر می‌گذارند و موجب بی‌حرمتی به مسیح می‌شوند. این معلمان کاذب اصلاً عطیه تعلیم ندارند و در حقیقت این مقام را از کسانی می‌ربایند که باید این وظیفه را به عهده گیرند.

عطیه تشویق کردن و پند و اندرز دادن در اصل به تعلیمی اشاره می‌کند که وجدان و احساسات را مخاطب قرار می‌دهد. هدف از این عطیه تسلی دادن به مخاطبش و انگیزه دادن به او است که کمر همت ببندد و عمل کند. وقتی تعلیم یا آموزه‌ای در زندگی رنگ عمل به خود گیرد، راه را برای زندگی در راستی هموار می‌سازد و برای قوم خدا پند و اندرزی مفید و تشویق‌آمیز به حساب می‌آید.

اگر عطیه‌ای به شما بخشیده شده است، حکم خدا برای شما این است: اگر عطیه‌ای دارید، باید آن را به کار گیرید. خدا آن عطیه را به شما نمی‌بخشد تا در پستویی پنهانش کنید. اگر دارای عطیه‌ای هستید، باید از آن استفاده کنید. اما این حکم فقط برای شما صادر نشده است. به من نیز حکمی داده شده است. من هم باید فضای مناسب را برای شما فراهم کنم و به شما آزادی دهم تا بتوانید عطیه‌تان را به کار برید. با هرچه در توان دارم باید به شما یاری رسانم تا عطیه‌تان ثمر آورد. شما نیز باید به کمک من بشتابید تا عطیه من ثمر آورد.

اگر نمی‌دانید چه عطیه‌ای دارید، تکلیف چه می‌شود؟ توصیه من به شما این است: جنبه‌های مختلف خدمت در کلیسا را امتحان کنید. اگر نمی‌دانید چه عطیه‌ای دارید، سعی کنید در خدمت بشارت مشغول شوید یا تدریس کلاسهای یک‌شنبه را امتحان کنید. چندین خدمت مختلف را باید امتحان کنید تا بتوانید عطیه‌تان را کشف نمایید. به بدن مسیح نیز گوش فرادهید. بدن مسیح شما را آگاه خواهد کرد که چه عطیه‌ای دارید و در چه خدمتی می‌توانید برای خدا مفید باشید.

بسیاری خواهان عطیه تعلیم یا عطیه بشارت یا عطیه موعظه کردن هستند. بسیار اندکند شمار کسانی که آرزو کنند عطیه هدیه دادن را دارا شوند. عده‌ای به طرز عجیب و فوق‌العاده‌ای سخاوتمند هستند. ایشان وقتشان را به دیگران اختصاص می‌دهند و به دیگران خدمت می‌کنند. به فکر دیگران هستند و با گشاده‌دستی هدیه مالی تقدیم می‌کنند. این افراد پول و وقت و یا هر خدمتی به دیگران را با اکراه و بی‌میلی اهدا نمی‌کنند، بلکه خدمتشان با شادی همراه می‌باشد و از آن لذت می‌برند. ملاقات با چنین اشخاصی بسی مسرت‌بخش است.

فرق بسیار است میان رهبر بودن و رهبر کوشا بودن.

بدیهی است که دوست ندارم کسی با اکراه و بی‌میلی دست یاری به سویم بگشاید: یا رحم‌کننده به سرور. کمک نمودن و رحمت نشان دادن راستین با روحیه شادی و سرور همراه است، درست همان‌گونه که خدا به ما رحمت نشان می‌دهد.

روابط سرشار از محبت (۹:۱۲-۲۱)

محبت بی‌ریا باشد. محبت ورزیدن باید خالصانه، صادقانه، و باورپذیر باشد. ریاکاری فریب و تظاهر است. اصل واژه «ریاکاری» به نقش بازی کردن اشاره می‌کند.

مبادا محبت ورزیدن شما نقش بازی کردن باشد. شهرت برخی از مسیحیان به رفتار و کردار ناخالصانه‌شان است. آنها جملاتی همچون «برکت بر تو باد ای برادر، خدا شما را دوست دارد» را بدون اندیشیدن به محتوای کلامشان بر زبان می‌آورند. این نقش بازی کردن است. دیگران محبت خالصانه این افراد را حس نمی‌کنند. محبت بالاترین مقام و ارجحیت را در کتاب مقدس دارا است. با عمری محبت ورزیدن به دیگر ایمانداران است که همه خواهند دانست ما شاگردان مسیح هستیم (یوحنا ۱۳: ۳۵). به همین خاطر است که باید به دیگران نشان دهیم که با محبت هستیم.

از بدی نفرت کنید و به نیکویی پیوندید. عواطف و احساساتمان نیز باید با ما همراهی کنند. اگر بدی و شرارت را دوست بداریم، بدی و شرارت خواهیم ورزید. اگر از بدی بیزار باشیم، از بدی دوری خواهیم گزید. همزمان، آنچه نیکو است باید دوستی محکم گرفت. نه اینکه صرفاً نیکویی را تأیید کنیم، بلکه به آن چنگ اندازیم، آن را محکم بگیریم و با تمام قوا به آن بچسبیم.

با محبت برادرانه، یکدیگر را دوست دارید. چند نفر را می‌شناسید که در محبت ورزیدن وقف شما شده‌اند. من وقف خانواده‌ام هستم و حاضرم هر قدمی برای آنها بردارم. ولی پولس می‌گوید اکنون خانواده ما بزرگ‌تر گشته است. باید محبت برادرانه و خواهرانه را وقف همه کسانی کنیم که در بدن مسیح جای دارند. نباید خودمان را فقط وقف خانواده خویش کنیم، بلکه وقف برادران و خواهرانمان در ایمان نیز.

و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنماید (آیه ۱۰). چنین خوی و منشی ضربه‌ای سخت به غرور و تکبر است. این اشتباه نیست که دلمان بخواهد به ما ارج نهاده شود. ولی نمی‌توانیم برای کسب ارج و افتخار حسود و آزمند باشیم. برای هرارج و افتخاری که نصیب برادر و خواهر ما می‌شود باید خوشحال باشیم.

در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایید (آیه ۱۱). بسیاری غیرت دارند، ولی غیرتشان عاری از وظیفه‌شناسی و کوشایی است. آنها همچون مرغ سرکنده به این سو و آن سو می‌دوند. فقط غیرت داشتن کافی نیست؛ فقط کوشا بودن کافی نیست. برخی بسیار با نظم و ترتیب جلو می‌روند، ولی نه غیرتی در آنها می‌جوشد نه حرارتی نه شوقی و نه روحی. انضباط داشتن ویژگی مورد پسند خدا است، ولی خدا می‌خواهد اشتیاق را هم در ما ببیند و شاهد باشد که دل‌هایمان شعله‌ور گشته است و برای کارهای خداوند شور و شوق داریم.

در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید (آیه ۱۲). فعلهای بیان شده در این آیه به وظیفه یک ایماندار اشاره می‌کنند. اینها فهرست فضیلت‌هایی هستند که پولس برای ایمانداران در نظر دارد. یک فضیلت در عمل ورزیده می‌شود و بارها و بارها در عمل تکرار می‌شود. از این رو، پند و اندرز پولس ما را متعهد به شکرگزاری چند باره می‌نماید تا حتی زمانی که در سختی و جفا هستیم، برای امید متبارک نجاتمان سرود شکرگزاری از لبهایمان جاری شود. قدرت یافتن در زمان سختیها از دعای بی‌وقفه و برخاسته از صمیم قلب حاصل می‌شود. آن قدرت از استقامت و ایستادگی ما ناشی نمی‌گردد، بلکه نیاز مستمر ما به فیض و رحمت است که دعای بی‌وقفه حاصل می‌کند.

مشارکت در احتیاجات مقدسان کنید و در مهمانداری ساعی باشید (آیه ۱۳). واژه یونانی که پولس رسول برای مشارکت به کار برده است koinonia تلفظ می‌شود. ما باید به آنچه در جماعت ایمانداران می‌گذرد حساس باشیم. ما خواننده شده‌ایم که بارهای یکدیگر را حمل کنیم و از نیازهایی که بر شانه‌های برادران و خواهران ما سنگینی می‌کنند باخبر باشیم، برادران و خواهرانی که قوم خداوند هستند. باید بخشاینده و سخاوتمند باشیم نه خودخواه و تنگ‌نظر. باید برای کمک به کسانی که دایره نزدیکان ما را تشکیل می‌دهند از جایمان برخیزیم. البته این پند و اندرز پولس رسول موضوع تازه‌ای نیست. این پند و اندرز با آنچه خدا از ابتدای عهدعتیق به قوم خویش تعلیم می‌داده است هماهنگ می‌باشد.

در این پند و اندرز، حکمی خاص در مورد مهمان‌نوازی وجود دارد. در عهدعتیق، مهمان‌نوازی فضیلتی بس مهم بود. به راستی که اکنون در خاورمیانه هنوز هم چنین است. یکی از دلایل چشمگیر مهمان‌نوازی این بود که سفر کردن در دوران باستان بسیار دشوار و پرخطر بود. اکنون نیز باید نهایت سعی خودمان را بکنیم تا نیازهای مهمانی که به خانه و کاشانه ما آمده است تأمین نماییم و برایش تدارک بینیم. اگرچه در دنیای امروز همه‌گونه وسیله رفاه و آسایش و آسودگی فراهم است، مسافرت کردن هنوز هم دشوار است و باری است بردوش مردم. پس مسیحیان باید که آماده پذیرایی و مهمان‌نوازی باشند.

برکت بطلید بر آسانی که بر شما جفا کنند (آیه ۱۴). آن رفتار و کردار مسیحیان که باید با رفتار و کردار معمول انسانهای سقوط کرده متفاوت باشد رفتار و کرداری است که

نسبت به دشمنانشان نشان می‌دهند، نسبت به کسانی که از آنها آزار دیده‌اند. برای نیکی نمودن به کسی که به ما جفا رسانده است به همان قدر فیض نیاز داریم که برای انجام هر فضیلت دیگری به فیض نیازمندیم، چرا که میل ذاتی ما انتقام‌جویی است. لعنت کردن دیگران فقط توهین به ایشان نیست، بلکه آرزوی این است که خدا آنها را برای همیشه در دوزخ افکند و خشم و مجازات بی‌امانش را شامل حالشان گرداند. آرزوی لعنت شدن کسی را در سرپروراندن همچون شِکوه و شکایتی عظیم بر ضد فیض خدا می‌باشد. من کیستم که خواهان لعنت شدن انسان دیگری باشم، در حالی که خودم فقط با فیض خدا و کاری که مسیح برای من انجام داد از لعنت شدن می‌گریزم. آن بحث دیگری است اگر که خدا در قدوسیت و بر حسب عدالتش کسی را ملعون می‌کند. آن‌گاه که خدا چنین عمل می‌کند، شکی نیست که آن ملعون نمودن کاملاً منصفانه و کاملاً بر پایه‌ی و اساس عدالت است.

باید بسیار مراقب باشیم که با چه دیدگاهی به دشمنانمان می‌نگریم و به طور خاص درباره‌ی آنها چه می‌گوییم. از تعلیم کلام خدا آگاهی که مهار زبان یکی از دشوارترین کارها است. چند مرتبه پیش آمده است که حرف زشتی درباره‌ی اشخاص به زبان آوردید و همان دم آرزو کردید که ای کاش آن کلام از دهانتان خارج نمی‌شد؟ پس این خوی و منش نیکورا در خودتان بپرورانید که در مورد دیگران، حتی شریترین آدمها، سخنی شایسته‌ی برکت به زبان آورید.

خوشی کنید با خوشحلالان و ماتم نمایید با ماتمیان (آیه ۱۵). این حکم مصداق این شعر است که می‌گوید: «سخن گفتن چه آسان، عمل کردن چه دشوار.» حساسیت خاصی همراه با فیض واقعی و انضباط لازم است تا بتوان به منظور همدلی با دیگران به خُلق و خوی ایشان گوش و چشم سپرد. همدلی به مفهوم درک نمودن احساس دیگران می‌باشد. پولس به همدردی اشاره ندارد، بلکه منظورش همدلی است، آن‌گاه که حس دیگران را درک می‌کنیم.

برای یکدیگر همان فکر داشته باشید (آیه ۱۶). این خوانندگی کلام خدا است به جهت اتحادِ ایمان، اتحادِ دغدغه‌ی خاطر، و اتحادِ احساسات. این اتحاد امری دشوار است. آگاهی که مخالفت ورزیدن و بحث و جدل نمودن چقدر آسان است و می‌تواند جدایی هر رابطه‌ای را سبب شود. اینکه همیشه با هر کسی که ملاقات می‌کنیم توافقی داشته باشیم هم امکان ندارد، ولی برای روبه‌رو شدن با اختلاف نظر و عدم تفاهم راهی

وجود دارد. می‌توانیم در پی اتحاد باشیم و تلاش کنیم تا نظره‌ایمان به هم نزدیک شوند. حتی اگر با هم اختلاف نظر داریم، باید در چارچوب آن مخالفت دیدگاهی برخاسته از محبت داشته باشیم، چرا که گناه اختلاف و ناسازگاری می‌تواند باعث و بانی گناهان دیگر شود و تبدیل به دشمنی و نفاق گردد. از این رو، باید در پی اتحاد بود. با این حال، برخی بر این باورند که اختلاف نظر مهم نیست، بلکه آنچه مهم است اتحاد می‌باشد. اما پولس بسیار مشتاق بود تا به مشکلات بپردازد و به حقیقت امر برسد. اختلاف نظرها می‌توانند بر سر امور مهم باشد. بحث و تبادل نظری که خداپسندانه باشد امری زشت و نادرست نیست. بحث کردن و دلیل و برهان آوردن کوششی است برای رسیدن به حقیقت که از طریق تبادل نظر و نقد نظرات اشتباه به نتیجه می‌رسد. ارائه یک دلیل و برهان نیک و سالم و مثبت امری بسیار هم پسندیده است، در حالی که روحیه بحث و جدال، که از نفاق و ناسازگاری و نزاع خوشحال می‌شود، امری ناگوار و زشت می‌باشد.

در ارتباط با روحیه‌ای که عامل تفرقه است، باید به یاد داشت که غرور رگ و ریشه آن است. غرور آن‌گاه نمایان می‌شود که به نظر دیگری اهمیت نمی‌دهیم و یا فرض می‌کنیم هر که با ما مخالفت می‌ورزد حتماً در اشتباه است. گفته پولس این است که باید تعلیم‌پذیر باشیم. باید که اعتقادات خودمان را داشته باشیم، ولی آن اعتقادات باید بر پایه و اساس محکمی بنا شده باشند و با دل و اندیشه‌ای فروتن آنها را بپذیریم. قبول دارم دشوار است که هم اعتقاد راسخ داشته باشیم و همزمان آن اعتقاد راسخ با فروتنی همراه باشد.

منظور پولس همین بود هنگامی که گفت: و در چیزهای بلند فکر کنید، بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خود را دانا مشمارید (آیه ۱۶). کسی ممکن است بینش و فهمی داشته باشد که از دیده و ذهن من پنهان مانده است. شاید آن شخص چشمانی نافذ دارد که آنچه از نقطه کور من پنهان مانده است او می‌بیند. فروتنی یعنی همین: توانایی گوش سپردن به دیگران و صادقانه به گفته ایشان اندیشیدن.

هیچ‌کس را به عوض بدی بدی مرسانید (آیه ۱۷). هیچ توجیهی وجود ندارد که سزای بدی را با بدی پاسخ دهیم. اگر کسی به من بدی می‌کند، دلیلی ندارد که من هم با بدی پاسخش را بدهم. نباید بدی را با بدی سزا دهم، بلکه باید بدی را با نیکویی پاسخ

دهم. هرگز حق ندارم بدی کنم. هیچ‌گاه حق ندارم شرارت ورزم. همیشه وظیفه دارم آنچه درست است و راست است به جا آورم.

پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید (آیه ۱۷). ترجمه شفاهی گفته پولس چنین است: «در پیشگاه انسانها، صادقانه رفتار کنید. بگذارید صداقت شما برای دنیا نمونه باشد.» حتی بت پرستان نیز رفتارهای پسندیده اجتماعی را تحسین می‌کنند. شخص بت پرست قدردان آن کسی است که به قولش وفا می‌کند. شخص بت پرست قدردان آن کسی است که در کسب و کارش صادقانه عمل می‌کند. بت پرستان قدردان راستی هستند، دست‌کم آن هنگام که بهره‌مند آن راستی هستند.

اگر ممکن است به قدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید (آیه ۱۸). کسی نمی‌تواند با همه در صلح و صفا زندگی کند. آن سرور سلامتی به دست مردمان خشمگینی کشته شد که هیچ صلح و صفایی نسبت به او نداشتند. پولس را چوب زدند، سنگسارش کردند و چندین بار سی و نه ضربه شلاق زدند. محال است بتوان در بحبوحه زندگی مسیحی به کسی توهین نکرد و دعوا و مرافعه به پا نمود. ولی تفاوتی وجود دارد که جان موری به آن تفاوت، که به نظرم بسیار مهم است، اشاره می‌کند: «اینکه به کسی توهین کنم خیلی فرق می‌کند با اینکه کسی کاری را که انجام می‌دهم توهین‌آمیز به حساب آورد.» فرقی ظریف ولی بسیار مهم وجود دارد که دلیلش این می‌باشد: زمانی که متوجه می‌شویم دیگران عملکرد ما را توهین‌آمیز می‌بینند، خیلی آسان است که به ما احساس تقصیر دست دهد و در جای خشکمان زند. مردمان سخنان و اعمال مسیح را توهین‌آمیزانگاشتند. مردمان سخنان و اعمال پولس را توهین‌آمیز پنداشتند. این ظرافت گویی بسان چاقویی دولبه است. از یک سو، می‌توانیم به خاطر احساس تقصیر در جا خشکمان زند، چرا که دیگران گفتار و کردارمان را توهین می‌انگارند. آنها هیچ دلیل موجهی برای آزرده خاطر شدن ندارد. اما، چون به آنها توهین شده است، با خود می‌اندیشیم که کاری اشتباه انجام دادیم و بیم داریم دهان بگشاییم و سخن گوئیم. ولی سوی دیگر نیز همچنان ویران‌کننده است. وقتی تقصیر از ما است و بی دلیل سبب دلخوری دیگران می‌شویم و نمی‌پذیریم که ما باعث دلخوری بوده‌ایم و رفتارمان را توجیه می‌کنیم و ادعا می‌کنیم که آنها بی دلیل آزرده شده‌اند، در اصل، خودمان را فریب می‌دهیم و می‌گوییم: «خوب چه می‌شود کرد. آدمها ناراحت می‌شوند، چون که از انجیل بیزارند.» موشکافانه باید صادق و بسیار دقیق بود. زمانی

که آرامش و صلح از بین می‌رود، باید این پرسش دشوار را مطرح کنیم. آیا این آرامش از آن سبب رنگ باخته است که طرف مقابل بی‌دلیل آزرده خاطر شده است یا اینکه این آرامش از دست رفته حاصل توهین بی‌دلیل من است؟ اگر در پاسخمان شک وجود دارد، بهتر است محافظه‌کار باشیم و بپنداریم که توهین از جانب ما بوده است.

ای محبوبان، انتقام خود را مکشید، بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است: «خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است. من جزا خواهم داد» (آیه ۱۹). در ارتباط با این آیه، سردرگمی بسیاری وجود دارد. حس انتقام‌جویی ریشه‌ای عمیق در دل انسانها دارد که در این شعر نیز نمایان است: «عاقبت ظلم تورو به روز تلافی می‌کنم، اشکامو پاک می‌کنم با دل تسانی می‌کنم». تلافی کردن چنان با ذات و طبیعت ما آمیخته است که یکی از دشوارترین خصوصیات است که در زندگی مسیحی بتوان بر آن پیروز شد. میان این سه واژه‌ای که هر روز بارها در گفتارمان به کار می‌بریم، خطی بسیار نازک از تفاوتها وجود دارد. باید از تفاوت میان واژگان «عدالت» «انتقام» و «اثبات حقانیت» آگاه باشیم. شخص انتقام‌جو شوق خون ریختن دارد. آرزوی این است که دشمنانش به خاک سیاه بنشینند و زیر پا لگد شوند. ولی اثبات حقانیت با انتقام گرفتن زمین تا آسمان فرق دارد.

عدالت به مفهوم آدا کردن حق دیگران است. اگر پاداش گرفتن شایسته‌شان است، باید پاداش گیرند. اگر تقدیر نام شایسته‌شان است، نامشان باید تقدیر شود. اگر لایق مجازاتند، باید مجازات شوند. خدا وعده داده است که روز داوری عدالت کامل را اجرا خواهد نمود. عدالت موضوع گسترده‌ای است و اثبات حقانیت یکی از شاخه‌های آن است. اثبات حقانیت به مفهوم رفع اتهام است آن‌گاه که کسی را به دروغ متهم می‌کنند. اثبات حقانیت به این معنی است که نشان دهیم حق با شما بوده است. خدا وعده می‌دهد هنگامی که به قومش اتهام دروغ نسبت داده می‌شود و در حقشان بی‌عدالتی می‌گردد، حقانیت قومش را اثبات خواهد نمود.

آن کسی که چشم‌انتظار اثبات کامل حقانیتش در روز داوری است خداوندمان، عیسی مسیح، می‌باشد، چون یگانه انسانی کاملاً عاری از هرگونه گناه بود. با این حال، به او تاختند، از او انتقاد کردند و حتی در مسند قانون این دنیا مجرم شناخته شد و کشته شد. رستاخیز از مردگان نخستین قدم در اثبات حقانیت خداوندمان بود. خدا او را

شایستهٔ حیات و زندگی دانست و حقانیتش را با برخیزاندن او از مرگ و از قبر اثبات نمود. ولی خدا همچنین وعده می‌دهد که حقانیت قومش را نیز اثبات خواهد کرد. تصور کنیم شخصی مرا به کاری متهم می‌کند که من آن کار را نکرده‌ام. به بی‌گناهی خودم اعتراف می‌کنم و در دادگاه قاضی و هیئت منصفه من را بی‌گناه اعلام می‌کنند. حقانیت من به اثبات رسیده است. تا این مرحله، علیه آن شخص هیچ‌گونه درخواست تلافی و انتقام نکرده‌ام. آن شخص برای اتهام دروغ مجازات نشده است. اگر دادگاه، علاوه بر اعلام بی‌گناهی من، حکم به مجازات آن متهم‌کنندهٔ دروغین دهد، آن‌گاه آن حکم به منزلهٔ انتقام خواهد بود. زمانی انتقام گرفته می‌شود که شخصی که به من آسیب رسانده است خودش آسیب ببیند. زمانی که بی‌گناه اعلام می‌شوم، حقانیت من به اثبات می‌رسد. اما انتقام من زمانی گرفته می‌شود که شخص آسیب‌رسان مجازات می‌گردد.

بسیار مهم است که این فرق را دریابیم، زیرا هیچ‌گاه به من مجوز داده نشده است که شخصاً انتقام بگیرم. نظر به اینکه کتاب مقدس بارها می‌فرماید ما نباید انتقام جو باشیم، بسیاری چنین می‌پندارند که انتقام‌گیری به خودی خود امری شریانه است. اما انتقام گرفتن امری شریانه نیست، بلکه شکلی از عدالت است. مجازات هنگامی منصفانه است که شدت مجازات با شدت جرم برابر باشد. زمانی که مجازات منصفانه اعمال می‌گردد، انتقام گرفته می‌شود.

به گفتهٔ پولس، انتقام امری مجاز است. ولی، اگر خواهان انتقام هستیم، باید آن را به دستان خدا بسپاریم نه به دستان خویشتن. باید بر این نکته تأکید داشت که خدا به جهت انتقام‌گیری و سزا دادن از انسانها استفاده می‌کند. دولت و دادگاه نهادهایی هستند که خدا خودش آنها را بنیاد نهاده است تا نه فقط حقانیت بی‌گناهان را به اثبات برسانند، بلکه شریان را مجازات دهند و از آنها انتقام گیرند. در فصل ۱۳، به این مقوله خواهیم پرداخت. اما آنچه باید به خاطر بسپاریم این است که هیچ‌کس نمی‌تواند خودش شخصاً انتقام گیرد.

تسلی ما این وعدهٔ خدا است که می‌فرماید خودش انتقام قومش را خواهد گرفت. برای ما این کافی است که بدانیم خدا این وعده‌اش را به عالی‌ترین شکل به انجام خواهد رساند. حقانیت ما به اثبات خواهد رسید، بدون اینکه گناهی به گناهانمان افزوده شود. چنین دورنمایی در میان کشمکش و جفا باید تسلی ما باشد.

پولس به شکلی مفصل تر به بیان این امر می پردازد: پس «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرابش نما. زیرا، اگر چنین کنی، اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت» (آیه ۲۰). تفسیر این آیه چندان هم آسان نیست و برداشتهای مختلفی از آن می شود. یکی از معمول ترین آن تفسیرها این است که اگر واقعاً می خواهید از دشمنان انتقام بگیرید، باید که با نیکوکاری پاسخش را دهید و هر قدر نیکویی بیشتر باشد، خدا او را بیشتر مجازات خواهد کرد. اما چنین تفسیری بسیار زیرکانه است. قطعاً، قصدمان نادرست است اگر انگیزه برای نیکویی کردن به دشمنان این باشد که آسیب و زیان بیشتری به او وارد آید. منظور پولس این نیست. تعلیم پولس این است که محبت نمودن به دشمنان سبب می شود بهمنی از خویشتن داری بر سر او فرود آید. به راستی که هر قدر بیشتر به عوض شرارت نیکویی کنیم، به همان قدر خدا به کمک و یاری ما خواهد شتافت. همزمان، خودمان نیز خویشتن داری پیشه می کنیم و از شرارت پرهیز می نماییم که همین باعث مهار شرارت دشمنانمان نیز خواهد شد. مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز (آیه ۲۱). خدا در پاسخ به شرارتمان باران نیکویی بر سرمان بارانیده است. ما باید از خدا و عیسی مسیح سرمشق گیریم. ما باید در رابطه هایمان با دیگران همان خوی و منش را نشان دهیم که خدا به ما نشان داده است.

پرسشها:

۱. به کدامین بخش از رحمت خدا پولس اشاره می کند؟
۲. چگونه باید خودمان را چون قربانیهای زنده به خدا تقدیم کنیم؟
۳. به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید به چه مفهوم می باشد؟
۴. چرا مهم است که ذهنی نوداشته باشیم؟
۵. چرا پولس برای نشان دادن عملکرد کلیسا از بدن انسان مثال می آورد؟
۶. طریقههای عملی که به وسیله آنها اعضای کلیسا محبتشان را به هم نشان می دهند و پولس به آنها اشاره می کند کدام هستند؟

مسیحیان و دولتها

(۱۳:۱-۷)

شفاف‌ترین و واضح‌ترین توضیحات دربارهٔ عملکرد و نقش و خاستگاه دولتها و حکومتها را بهتراز هر آیهٔ دیگر از کل کتاب مقدس در فصل ۱۳ از رسالهٔ رومیان می‌یابیم. به تک‌تک ما حکم شده است که مطیع دولتمردان و قدرتهای برتر باشیم. هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است. حتی هر که با قدرت مقاومت نماید مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند حکم بر خود آورد. زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست، بلکه عمل بد را. پس، اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت. زیرا خادم خدا است برای توبه نیکویی. لکن، هرگاه بدی کنی، بترس، چون که شمشیر را عبث بر نمی‌دارد، زیرا او خادم خدا است و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد (آیات ۱-۴).

واژه‌ای که «قدرتها» ترجمه شده است در زبان یونانی exousia تلفظ می‌شود. این همان واژه‌ای است که در توصیف موعظه نمودن عیسی به کار می‌رود: ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد. اگر این واژه را در دستور زبان یونانی تجزیه و تحلیل نماییم، متوجه می‌شویم که واژه نامبرده کلمه‌ای مرکب است که از یک پیشوند به اضافهٔ ریشهٔ کلمه ساخته شده است. Ex پیشوند است که به معنای «از» می‌باشد. ousia نیز ریشهٔ کلمه است که وجه وصفی فعل «بودن» می‌باشد و بر مفهوم بودن و وجود داشتن دلالت دارد. در فلسفهٔ یونانی، در خصوص کشف و شهود واژهٔ ousia دغدغهٔ فراوانی وجود داشت، بدین معنا که فلسفهٔ «بودن» چیست و ماهیت و مادهٔ این عالم هستی چیست. واژهٔ

ousia را می‌توان جوهر و ذات و خمیره ترجمه نمود. دانشجویان تاریخ کلیسا حتماً آن مناظرهٔ جانانه در قرن چهارم میلادی را به یاد دارند، مناظره‌ای که به تشکیل شورای نیقیه و اعتقادنامه‌ای مهم دربارهٔ عیسی ختم شد. آن اعتقادنامه اعلام می‌کند که شخص دوم تثلیث با پدر homoousios است، یعنی شخص دوم تثلیث با پدر هم ذات و هم جوهر و هم سرشت است.

واژه «اقتدار» یا «قدرت» از ریشهٔ ousia گرفته شده، اما پسوند ex به آن اضافه شده است. بنابراین، این واژه ex-ousia تلفظ می‌شود که به مفهوم واقعی کلمه به این معناست: «از ذات» «از جوهر». وقتی گفته می‌شود عیسی مقتدرانه (exousia) تعلیم می‌داد، معنایش این است که کلامش جوهر و ماهیت و اصالت داشت. یعنی عیسی به اصطلاح بی‌هوا صحبت نمی‌کرد یا این‌گونه نبود که فقط حرفی از دهانش خارج شود. او با قدرت ذاتی سخن می‌گفت. او با اقتدار ذاتی سخن می‌گفت.

دو واژهٔ قدرت و اقتدار، که ترجمهٔ exousia می‌باشند، در درک ما از اصل و ماهیت دولت‌ها نقش بسیار مهمی دارند. اقتدار به چه معنا است؟ معنای اقتدار به بانی بودن و مالک بودن ربط دارد. خدا بانی همه چیز است، زیرا او خالق است و مالک همهٔ مخلوقاتش است و این حق و اختیار از آن او است که بر خلقش حکومت و فرمانروایی نماید. معنای اصلی واژهٔ اقتدار همین است.

به لحاظ معنای کاربردی، اقتدار به این معنا است که یک نفر حق دارد وظایف و تکالیفی را بردوش دیگران بگذارد و حق دارد حکم و دستور صادر کند و دیگران موظف به اطاعت کردن هستند و به لحاظ اخلاقی باید برای مطیع بودنشان جوابگو باشند. والدین بر فرزندانشان اقتدار دارند. از این جهت، والدین حق دارند از فرزندانشان بخواهند که از ایشان اطاعت کنند. آموزگاران در مدرسه بر دانش‌آموزان اقتدار دارند. آموزگاران حق دارند به دانش‌آموزان تکلیف دهند و وظایفی را به عهده‌شان گذارند و دانش‌آموزان وظیفه دارند که آن تکالیف و وظایف را انجام دهند و اگر از انجام تکالیف و وظایفشان سر باز زنند خطا کار به حساب می‌آیند. بنابراین، کل مفهوم اقتدار برای مسیحیان بسیار مهم است، زیرا زندگی مسیحی از اساس و بنیان با اطاعت تنیده شده است. اطاعت یعنی به انجام رساندن وظایف و تعهدات مقتدرانه‌ای که یک مقام با اقتدار به عهدهٔ ما گذاشته است.

اکنون، توجه شما را به معنای دیگر این واژه جلب می‌نمایم: قدرت. از دیرباز، در درک

و تصور ما، نام دولتها و حکومتها با زور و جبر پیوند شده است: دولت جبر است. حال آنکه، مسیحیان وظیفه دارند این را درک نمایند که دولت جبر و اجبار است. درک این معنا به طور خاص زمانی اهمیت دارد که در جامعه‌ای آزاد و مردم‌سالار زندگی کنیم، جامعه‌ای که مردم در آن از این حق و امتیاز برخوردارند که بتوانند در تصمیم‌گیری‌های دولتشان نقش داشته باشند.

حکومت نمودن به این معنا است که وظایف و مسوولیت‌هایی را بردوش دیگران بگذارند و زمانی که شخص مسوول از اطاعت کردن سرباز زند، با قید و بند و محدودیت روبه‌رو شود. اجباز مردم را به اطاعت از قوانین وادار می‌کند. ما هم با قوانین روبه‌رو هستیم هم با مجریان قانون. هدف از وجود مجریان قانون این است که ما را به اطاعت از قانون و اطاعت از دستورات دولت وادار کنند. دولت جبر است و فقط دولت این حق را دارد که مردم را مجبور کند تا آنها را به سمت یک الگوی رفتاری مشخص سوق دهد. در دولتهای استبدادی، این یک اصل بدیهی است که همه چیز جبر و زور است و همه باید گوش به فرمان دیکتاتور باشند. وقتی اکثریت یا توده‌ای از مردم در مقابل جبر قرار گیرند، آن جبر چندان محسوس نخواهد بود. اما در کشورهای غربی همان اکثریت می‌توانند به عاملی برای اعمال زور تبدیل شوند و حق اقلیت را پایمال کنند. به همین دلیل، باید مراقب باشیم که در دام «استبداد اکثریت» گرفتار نشویم.

چه زمانی دولت یا رهبر مملکت حق دارد برای شهروندانش قانون وضع کند؟ آن زمان که آن دولت یا رهبر آنچه خدا مقرر نموده است به صورت قانون وضع کند.

در آیه ۱ با جمله مبهوت‌کننده‌ای روبه‌رو می‌شویم که درک آن و پیامد آن برای ما آسان نیست: قدرتی جز از خدا نیست و آنهايي که هست از جانب خدا مرتب شده است. آیا این جمله بدین معنا است که هیتلر و استالین از جانب خدا مقرر شده بودند؟ آیا این جمله بدین معنا است که دولتها و رهبران دیکتاتور و ستمگری که امروز در کشورهای جهان سوم قدرت را در دست دارند از جانب خدا مقرر شده‌اند؟

به یاد داشته باشید که پولس خطاب به شهروندان حکومتی نامه می‌نوشت که آن حکومت سرانجام پولس را گردن زد. حکومت مستبد و خودکامه روم جان پولس را گرفت. مسیحیانی که پولس به آنها نامه می‌نوشت جانشان را در سیرکها و میدانهای ارابه‌رانی رومیان از دست می‌دادند و خوراک شیرهای گلاادیاتورها می‌شدند. اگرچه دولت روم تابع نظام قانونی عالی و برجسته‌ای بود، رهبران و دولتمردانش بر

شهروندانشان بسیار ظلم و ستم روا می‌داشتند. آیا می‌توانیم با پولس همدل باشیم و اعلام کنیم که قدرتهای حاکم از جانب خدا مقرر شده‌اند؟ پولس به حقیقتی بسیار مهم و اساسی اشاره می‌کند. نخست، باید توجه داشت که جمله نامبرده بر این اعتقاد راسخ کتاب مقدس بنا شده است که خدا صاحب اختیار تاریخ است. بنا بر مشیت و تدبیر الهی، هیچ دولت و حکومتی نمی‌تواند خارج از اراده خدا به قدرت برسد، مگر اینکه خدا آن دولت و حکومت را مقرر نموده باشد. در اینجا، باید نکته بسیار مهمی را روشن سازم. وقتی پولس می‌گوید قدرتهای حاکم از جانب خدا مقرر شده‌اند، منظورش این نیست که حتماً آن قدرتها و حکومتها مورد تأیید خدا هستند. من یقین دارم خدا از ناعدالتی‌های موجود در دولت روم خشمگین بود و مطمئن هستم که از سیاستهای هیتلر و استالین هم دل خوشی نداشت و خشمش برافروخته بود.

اما بدیهی است که حتی رژیم هیتلر نیز از جانب خدا مقرر شده بود. منظور این است که هیتلر نمی‌توانست بدون اجازه خداوندی که صاحب اختیار تاریخ است به قدرت برسد. از چشم‌انداز خدا، شاید این اجازه دادن به منزله داوری خدا بر جهان یا بر جماعتی خاص بود. زمانی که امت اسرائیل، جملگی، گناه کردند، خدا به امت اسرائیل فرمود که داوری‌شان خواهد کرد و آنها را به دست ستمگران خودکامه تسلیم خواهد نمود.

اما حتی اگر مسیحیان نیز به اجبار اسیر استبداد دولتی ناصالح و بی‌انصاف گردند، باز هم این مسوولیت را بر شانه دارند که از دولت اطاعت کنند و تابع آن باشند. این فصل از رومیان به همین موضوع می‌پردازد. این موضوعی نیست که آن را ساده بپنداریم و به راحتی از کنارش عبور کنیم. گاه، اصول و قواعدی وجود دارند که تشخیص و درکشان دشوار نیست. اما کاربرد آن اصول و قواعد و عمل نمودن به آنها در بسیاری مواقع بسیار دشوارند.

آن اصول اولیه چه می‌باشند؟ اصل و قاعده مهم و زیربنایی این است که مسیحیان را باید از اطاعت اجتماعی‌شان شناسایی نمود. با وجود جفای دولت روم به مسیحیان، نکته جالب این بود که کلیسای اولیه دفاعیات خود را با این محوریت مکتوب می‌نمود که مسیحیان باید نسبت به امپراتوران چه نگرش و خلق و خویی داشته باشند. طرز برخورد مسیحیان با امپراتوران جزو دفاعیه کلیسا بود. ناطاعتی

از مجریان قانون برای مسیحیان جاذبه‌ای نداشت. دغدغه مسیحیان این نبود که از قوانین اجتماع سرپیچی کنند و نافرمانی مدنی را ترویج دهند. مسیحیان مالیات خود را می‌پرداختند و همه وظایف یک شهروند خوب را به‌جا می‌آوردند. ولی، مسیحیان زمانی دچار مشکل می‌شدند که به آنها دستور داده می‌شد به جای مسیح تندیس امپراتور را بپرستند، اما آنها از این دستور اطاعت نمی‌کردند. در چنین موقعیتی، مسیحیان باید از خدا اطاعت می‌کردند نه از انسان. این دومین اصل است. اصل شماره یک این است که ما باید از مجریان قانون اطاعت کنیم. اما اصل دوم، که به اصل اول توازن می‌بخشد، این است که ما باید همواره از خدا اطاعت کنیم. اگر قوانین و دستورات اجتماعی و حکومتی با احکام خدا سرناسازگاری دارند، وظیفه اخلاقی ما این است که به مجری قانون گوش ندهیم.

مقوله دشوار اطاعت از دولتها با این جمله پطرس پیچیده‌تر هم می‌شود زمانی که می‌گوید باید مطیع دولتها باشیم تا مسیح جلال یابد (اول پطرس ۲: ۱۳-۱۷). با اطاعت از کارفرما یا اطاعت از والدین یا اطاعت از دولت، چگونه مسیح جلال می‌یابد؟ به یاد داشته باشید که ساختار این جهان هستی بر اساس یک اقتدار پیش می‌رود. بالاترین اقتدار فقط از آن خدا است. سایر اقتدارهای این جهان اقتدارهای وکالتی هستند، اقتدارهای منسوب هستند. اگر بدون هیچ دلیلی از تسلیم شدن به اقتدار کارفرمایم یا والدینم یا آموزگارانم یا دولت‌م سرباز بزنم، معنایش این است که از خدا نافرمانی می‌کنم و به یک قانون شکن و یاغی تبدیل می‌شوم، یعنی به کسی تبدیل می‌شوم که مشخصات یک ضد مسیح را در خود دارد. مسیحیان باید عضو خانواده راستی و عدالت باشند نه قانون شکنی و یاغیگری. ما سرمشق اطاعت می‌گردیم، اطاعت از کسانی که بر ما اقتدار دارند. این اطاعت مقوله‌ای نیست که دنیا به آن تن دهد. ما به اطاعت از خدا خوانده شده‌ایم و با اطاعت از مجریان قانون و دولتمردان روحیه تسلیم شدن به خدا و اطاعت از خدا را به جهان نشان می‌دهیم.

چرا دولتها وجود دارند؟

چرا دولت داریم؟ یادتان باشد دولت نهادی است که خدا آن را برای این عالم مقرر نموده است. در این خصوص، دودیدگاه اصلی وجود دارد که مسیحیان در طول تاریخ

برای پذیرفتن آنها اختلاف نظر داشته‌اند. یکی نظریه آگوستین است و دیگری نظریه توماس آکویناس.

دیدگاه آگوستین این است که دولتها بی‌چون و چرا شریر هستند. منظور این نیست که دولتها در ذات خودشان شریر هستند، بلکه این شرارت است که بی‌چون و چرا موجب پدید آمدن دولتها می‌گردد. پس می‌توان گفت که اگر این دنیا در گناه سقوط نمی‌کرد، نیازی به تشکیل دولتها نبود. این نظریه از آن جهت قابل توجه است که یادمان باشد نخستین بار پس از واقعه سقوط انسان است که در کتاب مقدس با یک به اصطلاح جبر و زور روبه‌رو می‌شویم. حتماً، در خاطرم است که خدا از همان ابتدای آفرینش، مستقیم و بی‌واسطه، بر مخلوقاتش، آدم و حوا، فرمانفرما بود و برای آنها قانون وضع نمود. پس، از همان ابتدا، قانون و به عبارتی حکومت وجود داشت، به این معنا که خدا مجری قانون بود و اقتدار دیگری جز اقتدار خدا وجود نداشت. در باغ عدن، با دولت یا پادشاه یا امپراتوری ملاقات نمی‌کنیم.

اما آدم و حوا از خدا ناطاعتی کردند و مجازات نافرمانی‌شان اخراج شدن از باغ عدن بود. سپس چه شد؟ خدا فرشته‌ای را با شمشیر آتشین بر دروازه عدن نهاد تا آدم و حوا و فرزندانشان بیش از این خطا نکنند. بنابراین، نخستین صاحب منصب برای اعمال قانون در کتاب مقدس یک فرشته است، یک مأمور از جانب خدا که با یک حکم اجباری از آسمان نزول می‌کند تا مانع از ورود به باغ عدن گردد. نخستین نقش حکومت این است که از روشها و طریقهایی برای اعمال زور استفاده کند تا بتواند شرارت را بازدارد.

وقتی از این زاویه نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که نخستین مسوولیت دولتها حفظ جان انسانها و بهبود زندگی آنها است. دولتها وجود دارند تا ادامه زندگی و بقای حیات را برای انسانها ممکن سازند، چرا که انسانها در این دنیای سقوط کرده اسیر بی‌نظمی و آشفتگی و نابسامانی هستند و این بدان معنا است که قدرت قوی بر قدرت ضعیف می‌چربد، قدرتی بی‌لگام که مرز آن مشخص نیست. از این رو، وجود شرارت این ضرورت را ایجاد می‌کند که نهادی به نام دولت تشکیل گردد.

در نقطه مقابل این نظریه، دیدگاه آکویناس از این قرار است که حتی اگر آدم سقوط نمی‌کرد، تشکیل دولتها و حکومتها ضرورت داشت. استدلال آکویناس بر این اصل بنا است که وقتی خدا جهان را آفرید، تقسیم وظایف نمود. در باغ عدن، هر فرد

وظیفه‌ای به عهده داشت. حتی، در همان اجتماع اولیه، شاهد هستیم که پسران آدم و حوا، قائن و هابیل، به حرفه‌های مختلفی مشغول بودند. یکی دامدار بود و دیگری دهقان. هم دامداری ضرورت داشت هم کشت و کار و مزرعه‌داری. برای آنکه جامعه در جهت رفاه و آسایش شهروندانش پیش رود، لازم است نهادها و سازمانهایی تشکیل شوند که این تقسیم وظایف را سامان بخشند و به حفظ تعادل در جامعه کمک کنند و در جهت سعادت و بهزیستی کل جهان بکوشند.

به گفته آکویناس، اگر از همان بنیاد عالم تقسیم وظایف وجود داشته است، معنایش این است که انسان برای داد و ستد و ایجاد روابط اجتماعی آفریده شد. لحظه‌ای که انسانها در یک داد و ستد و معامله بازرگانی قدم می‌گذارند، حرف از عقد قرارداد و مبادله سند مالکیت به میان می‌آید. انسانها باید در محدوده یک برابری و مساوات با هم مشغول به کار باشند. از این جهت، لازم است به یک سری اصول و ضوابط عادلانه توجه کنند. پس دادگاه بنا می‌کنند و یک سری قوانین وضع می‌کنند تا خاطر جمع شوند که همه داد و ستدها و معامله‌ها و امور بازرگانی در مسیری عادلانه و منصفانه پیش رود و همه از حقوق برابر برخوردار باشند و حق کسی ضایع نشود. بنابراین، وظیفه نهاد دولت این است که یک نظام قضایی برپا کند که هم حافظ جان مردم باشد هم حافظ اموال و دارایی مردم. اما، با این تقسیم وظایف، زمینه برای ورود گناه هم فراهم می‌شود، به این معنی که زمینه برای بی‌عدالتی و بی‌انصافی فراهم می‌شود و هر کجا که زمینه برای بی‌عدالتی و بی‌انصافی فراهم شود، انسانها می‌کوشند در آنجا عدل و انصاف برقرار کنند. پس دولتها باید عاملان برقراری عدل و انصاف باشند. در این خصوص، دولت باید هم مجری عدالت باشد هم در مقابل ناعدالتی بایستد.

در دست گرفتن شمشیر

زیرا خادم خدا است برای تو به نیکویی. لکن، هرگاه بدی کنی، بترس. چون که شمشیر را عبث بر نمی‌دارد، زیرا او خادم خدا است و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد (آیه ۴). قدرت شمشیر همانا اعمال زور است در دستان دولت، که آن اعمال زور از جانب خدا به دولت عطا شده است. پولس می‌گوید هر صاحب منصبی خادم خدا است. البته که این زور و اجبار فقط باید در مسیر راستی و عدالت به کار برده شود. اما این زور و اجبار جزء قانونی و برحق اقتدار حکم راندن و رهبری نمودن است که خدا به این

خادم سپرده است. کلیسا صاحب قدرت شمشیر نیست؛ این اقتدار به دولتها عطا شده است.

معضل جنگ

در سراسر تاریخ کلیسا، بحث شرکت نمودن مسیحیان در جنگ مطرح بوده است و این بحث و مناظره تا امروز هم ادامه دارد.

عده‌ای این دیدگاه صلح‌جویانه را پیش می‌گیرند که معتقدند مسیحیان در هیچ شرایطی اجازه ندارند اسلحه در دست بگیرند و وظیفه مسیحیان این است که همیشه محتاط باشند که مبادا به میدان جنگ قدم بگذارند.

اما عقیده دومی که متأسفانه گاه به گاه به گوشمان می‌رسد این شعار است: «چومیهن نباشد تن من مباد». شماری مسیحیان بر این باورند که هر زمان کشوری درگیر جنگ شود و شهروندانش را به خدمت نظامی فراخواند، مسیحیان وظیفه دارند در هر گونه جنگی که کشورشان درگیر آن است انجام وظیفه کنند. در کشور آلمان، مسیحیانی بودند که با تکیه بر اصل اطاعت از دولت همکاری‌شان را با دولت آلمان در واقعه هولوکاست توجیه می‌کردند.

سومین دیدگاه، که به نظر دیدگاه کتاب مقدس است، نظریه‌ای است که «جنگ برحق» نامیده می‌شود. اصل اساسی نظریه نامبرده این است که جنگ به طور کلی پدیده زشت و ناخوشایندی است. اما الزاماً شرکت نمودن در جنگ بد نیست. این نظریه پیش‌فرض را بر این اصل قرار می‌دهد که در جنگ، که پدیده‌ای زشت و هراس‌انگیز است، با یک نیروی متجاوز و یک تعداد قربانی بی‌گناه روبه‌رو هستیم، با حمله و دفاع روبه‌رو هستیم. نظریه «جنگ برحق» بر این باور است که عادلانه نیست کسی با روحیه ستیزه‌جویانه به میدان جنگ برود و به مرزهای کشورهای دیگر حمله کند و جان شمار زیادی از انسانها را بگیرد. این نظریه نبرد ستیزه‌جویانه و تهاجمی را به منزله زیر پا گذاشتن حکم «قتل نکن» به حساب می‌آورد. اگر کسی با سوءنیت و با کینه‌ورزی و به عمد جان دیگری را بگیرد، آن را قتل می‌نامیم و از این‌رو هر حکمی که کتاب مقدس درباره قتل صادر نموده است در مورد این قتل عمد صدق می‌کند. حال، اگر یک ملت جان ملتی دیگر را بگیرد، مرتکب قتل شده است و حکمی که برای ارتکاب قتل در نظر گرفته شده است بر آن ملت روا خواهد بود.

اما پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا یک دولت، با همهٔ مرزهای جغرافیایی قلمرویش، این حق یا وظیفه را دارد که در مقابل نیروهای متجاوز بایستد و جان شهروندانش را از گزند هرگونه تهاجم و خشونت دشمن محافظت نماید؟ اگر به صورت شخصی به این قضیه نگاه کنیم، دوباره این پرسش مطرح می‌شود که آیا یک پلیس حق دارد به زور متوسل شود تا یک قاتل را از ارتکاب قتل یک شهروند بازدارد؟ پاسخ کلی به این پرسش مثبت است. پس، در مقام مقایسه، می‌توانیم چنین بگوییم که جنگهای مدافعانه به عبارتی دفاع از خود یا محافظت از خود نامیده می‌شوند. نظریهٔ «جنگ برحق» معتقد است که کاملاً عادلانه است که یک کشور یا دولت به جنگ مدافعانه تن دهد.

اما مسوولیت مسیحیان در این میان چیست؟ مسیحیان باید آن اصول و قواعدی را که از کلام خدا آموختیم به یاد داشته باشند: (۱) یک مسیحی وظیفه دارد تا جایی که احکام خدا را زیر پا نگذارد مطیع دولت باشد؛ (۲) یک مسیحی باید بداند که خدا به دولت این حق را داده است که شمشیر به دست بگیرد و نه تنها این حق را دارد، بلکه این وظیفه و مسوولیت بردوش دولت است که شمشیر به دست بگیرد، زیرا یکی از اصلی‌ترین وظایف دولت این است که حافظ و مدافع جان شهروندانش باشد و در راستای بهبود زندگی شهروندانش از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکند. اگر این اصول معقولانه و منطقی هستند، پس بدیهی است که مسیحیان وظیفه دارند از دولت اطاعت کنند و به دولت خدمت کنند. از این رو، نظریهٔ «جنگ برحق» بر این باور است که مسیحیانی که به منظور هدفی درست و بجا به خدمت سربازی خوانده می‌شوند این تکلیف و تعهد اخلاقی را بردوش دارند که در نظام خدمت کنند. وقتی عملکرد دولت صحیح و سنجیده است، مسیحیان از انجام وظیفه در نظام دولت معاف نیستند.

ولی، زمانی که یک دولت متجاوز است و خودش بانی جنگ ناعادلانه و غیرموجه است، تکلیف چیست؟ اگر دولت از من می‌خواهد در کشتار جمعی به یاری‌اش بشتابم، وظیفهٔ من مسیحی این است که از خدمت در نظام خودداری کنم و به عواقبی که می‌تواند برایم در پی داشته باشد اعتنا نکنم.

توجه داشته باشید که در آیهٔ ۴ شمشیر فقط عامل بازدارنده نیست، بلکه به قصد انتقام شمشیر به دست گرفته می‌شود. مجریان قانون، که قرار است اعمال قانون کنند و چه

بسا به زور و جبر متوسل شوند، وظیفه انتقام‌گیری و خونخواهی را هم به عهده دارند. در این مورد نیز پرسش دشوار دیگری مطرح می‌گردد؛ زیرا کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که «خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است. من جزا خواهم داد.» مسیحیان به صراحت از انتقام‌گیری شخصی منع شده‌اند.

اما خدا، که حق انتقام از آن اوست، این حق را دارد که کسانی را برای انتقام گرفتن به نمایندگی برگزیند. دقیقاً، آنچه از آیه نامبرده می‌آموزیم این است که خدا این نمایندگی را به مجریان قانون سپرده است که در محدوده اختیارانشان انتقام بگیرند. به نیابت از خودش، خدا مجریان قانون را مأمور انتقام نموده است. پس این در حوزه اختیارات مجری قانون است که عدالت را اجرا کند. این در حوزه اختیارات دولت است که عاملان شرارت را مجازات کند.

مجازات اعدام

وقتی صحبت از مجازات اعدام به میان می‌آید، بحث و گفتگو معمولاً بر محور این پرسش است که آیا مجازات اعدام می‌تواند عاملی برای پیشگیری از جرم باشد. هواداران مجازات اعدام بر این عقیده‌اند که ترس از مجازات مرگ می‌تواند عاملی برای پیشگیری از قتل باشد. مخالفان مجازات اعدام به آمارهای موجود اشاره می‌کنند تا نشان دهند که مجازات اعدام چندان هم نمی‌تواند عامل بازدارنده باشد. این گروه استدلالشان این است که مجازات اعدام دردی را درمان نمی‌کند.

اما قدرت شمشیر، که عامل بازدارنده است، فقط هدفش این نیست که انسانها را از ارتکاب جرم بازدارد. در اینجا، پرسش عمیق‌تری مطرح می‌شود که همانا پرسش درباره برقراری عدالت است. زیربنای اصلی کتاب مقدس در خصوص مجازات اعدام بر پیشگیری بنا نیست. چه بسا که پیشگیری از جرم و جنایت در درجه دوم قرار داشته باشد. چشم‌انداز کتاب مقدس به مجازات اعدام، قبل از هر چیز، برقراری عدالت است. از همان ابتدا، مجازات اعدام در کتاب پیدایش ۹:۶ بنا گذاشته شد: «هر که خون انسان ریزد خون وی به دست انسان ریخته شود، زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت.» خدا اعلام نمود که اگر یک نفر مرتکب قتل شود، آن قاتل باید کشته شود. دلیل کشتن قاتل پیشگیری از جرم و جنایت نیست، دلیلش مجازات نمودن قاتل است؛ زیرا انسان به تصویر خدا آفریده شده است. کسی که مرتکب قتل می‌شود

به خدا می‌تازد. دست‌کم، هنگامی که بحث ارتکاب به قتل و مجازات عادلانه برای قتل به میان می‌آید، در عهد جدید، آیه‌ای وجود ندارد که نشان از باطل کردن حکم اعدام داشته باشد. خدا به مجریان قانون مأموریت داده است که در مورد ارتکاب به قتل عاملان قصاص باشند.

اما، در سرزمین اسرائیل، در خصوص اجرای این حکم باید شرط احتیاط را رعایت می‌کردند. هرچه مجموعه قوانین شریعت اسرائیل را بیشتر مطالعه می‌کنم، از حکمتی که در شریعت نهفته است و از زیبایی و از عادلانه بودنش بیشتر حیرت زده می‌گردم. حتی در حکم چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان ذره‌ای ناعدالتی وجود ندارد. چه چیزی می‌تواند از این عادلانه‌تر باشد؟ یک چشم در مقابل یک چشم و یک دندان در مقابل یک دندان. کاملاً، توازن برقرار است. کاملاً، تعادل برقرار است. کاملاً، هماهنگی برقرار است. زمانی که این اصل و قاعده نامبرده در جامعه و در فرهنگ رعایت شود، کفه‌های ترازوی عدالت نمی‌توانند از این بهتر در توازن باشند.

اما، در عهدعتیق، بسیار واجب بود که در خصوص اجرای حکم ناعادلانه این شرط احتیاط کاملاً رعایت شود. برای نمونه، برای صدور حکم اعدام وجود دو شاهد ضروری بود (تثنیه ۱۷: ۶، ۷). در عهدعتیق، هیچ‌گاه امکان نداشت بتوان با استناد به آثار جرم برقاتل بودن کسی حکم داد و برای او حکم اعدام صادر نمود. حتماً، وجود دو شاهد هم‌رأی و هم‌نظر لازم بود. آن دو شاهد زندگی‌شان را با شهادت دادن بر لبه تیغ قرار می‌دادند، زیرا در اسرائیل قانون این بود که اگر کسی در مورد وقوع قتل به دروغ شهادت می‌داد، خودش اعدام می‌شد.

امروز، در جامعه غرب، از چنین شرط احتیاطی برخوردار نیستیم. بسیاری به حق نگران ناعدالتی‌ها و نابرابری‌ها در نظام قضایی ما هستند و حرفشان این است که در مقایسه با کسانی که از مقام و موقعیت والاتر و ثروت بیشتری در جامعه برخوردارند حق تهیدستان و حاشیه‌نشینان اجتماع در دادگاه‌ها و دادرسی‌ها پایمال می‌شود. در ایالات متحده آمریکا، بسیار بعید است که شخصی نامدار و برجسته، که توانایی مالی‌اش به او اجازه می‌دهد وکیل‌کیلی چیره‌دست استخدام کند، حکمش به اعدام برسد. در فرهنگ امروز ما، در اجرای حکم اعدام ناعدالتی و نابرابری موج می‌زند. به همین دلیل، برخی از مسیحیان، با وجودی که به اصل مجازات اعدام اعتقاد دارند، استدلالشان این است که قانون اعدام در ایالات متحده آمریکا باید متوقف شود، تا

زمانی که به جایی برسیم که بتوانیم این‌گونه ناعدالتی‌ها و نابرابری‌ها را برطرف کنیم و مجموعه قوانین بهتری وضع نماییم.

اما، به گمان من، زیرپایمان را خالی می‌کنیم اگر بخواهیم مجازات اعدام را غیر قانونی اعلام کنیم و ادعایمان این باشد که با تکیه بر کتاب مقدس چنین کرده‌ایم. در کل تاریخ، هیچ سندی را سراغ ندارم که شفاف‌تر و واضح‌تر از کتاب مقدس از مجازات اعدام حمایت کرده باشد. خدا قدرت شمشیر را به مجریان قانون سپرده است تا هم شرارت را بازدارند و هم شرارت را مجازات نمایند.

لهذا لازم است که مطیع او شوی، نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز (آیه ۵). به دو دلیل باید دقیق و سنجیده مطیع مقامات دولتی باشیم. نخست اینکه، باید از دولت اطاعت کنیم تا مبادا مورد غضب آنها قرار بگیریم و مجازات شویم. نکته دوم این است که مسیحیان به اطاعت از صاحب منصبان خوانده شده‌اند، اما نه فقط به خاطر ترس از مجازات شدن بلکه به سبب وجدانشان. مسیحیان باید در نتیجه احترام گذاشتن به مقامات دولتی و اطاعت از آنها وجدانی آسوده داشته باشند.

پرداخت مالیات

زیرا که به این سبب باج نیز می‌دهید، چون که خُدام خدا و مواظب در همین امر هستند (آیه ۶). خدا دولت‌ها را به منظور رفاه و سعادت ما مقرر نموده است. کارمندان دولت باید دستمزد بگیرند و لازم است که هزینه‌های دولت تأمین گردد. این منبع درآمد باید از درآمد مردم و از پرداخت مالیات تأمین شود. یادتان باشد که دولت‌ها محصولی تولید نمی‌کنند. دولت‌ها در فروشگاه‌ها کالا نمی‌فروشند و داد و ستد نمی‌کنند. دولت‌ها وجود دارند تا رفاه و آسایش شهروندان تأمین شود. از این رو، کارمندان دولت به معنای واقعی خادم مردم نامیده می‌شوند.

جالب است که در کتاب مقدس فقط دو گروه وجود دارند که خدا به عموم مردم حکم می‌کند که ایشان را به لحاظ مالی تأمین نمایند. برای نمونه، در عهدعتیق شاهد هستیم که برای قوم اسرائیل پرداخت ده یک به لایوان امری اجباری بود. عموم مردم باید لایوان را به لحاظ مالی پشتیبانی می‌نمودند (اعداد ۱۸: ۲۴-۲۶). لایوان آموزگاران قوم اسرائیل بودند و این آموزگاران در خدمت جامعه و عموم مردم بودند. از این جهت،

حکم خدا این بود که به ایشان ده یک پرداخت شود. به همین نسبت، باید به دولتها نیز که مسوولیتشان خدمت به مردم است مالیات پرداخت گردد.

اکنون، می‌خواهم در خصوص پشتیبانی مالی از خدمتگزاران تمام‌وقت مسیحی مختصری توضیح دهم. در طول تاریخ کلیسا، جنبشهای گوناگونی وجود داشته‌اند که از جمله آنها می‌توان به جنبش معروف به «صومعه نشینان» اشاره نمود، یعنی کسانی که زهد و پارسایی و پرهیزکاری پیشه کرده و دل از دنیا بریده بودند. به همین دلیل، این عقیده رواج پیدا کرد که باید به کشیشان کلیساهای محلی کمترین دستمزد ممکن پرداخت شود. اگر با دقت به نظامی که خدا در عهدعتیق بنا گذاشته بود نگاه کنید، متوجه می‌شوید که باید نوبر هدایا به لایوان تقدیم می‌شد، یعنی همان لایوان که ده یک به آنها تعلق داشت. پس دستمزدی که لایوان دریافت می‌کردند آنها را توانگر می‌ساخت. آن ده یک‌ها لایوان را به ثروتمندترین اشخاص آن سرزمین تبدیل نمی‌کردند. اما قرار هم نبود که لایوان به نسبت سایر حرفه‌ها در آن روزگار درآمد بسیار اندکی می‌داشتند.

پس حق هر کس را به او آدا کنید: باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت (آیه ۷). در اینجا، پولس پرداخت مالیات را از پرداخت عوارض جدا می‌کند. می‌دانیم که امروزه در خصوص اصول و قواعد مالیات‌بندی و درصد پرداخت مالیات بحثها و جدلهای بی‌شماری وجود دارد. وقتی پولس به پرداخت مالیات اشاره می‌کند، پیش از هر چیز، منظورش آن مالیات اصلی است که دولت روم از تابعانش می‌گرفت. در مرحله دوم، پولس به مالیات اموال و دارایی اشاره داشت که طبق قوانین روم بر دوش صاحبان ملک و املاک بود. افزون بر اینها، یک سری عوارض و مطالباتی هم در مورد اجناس و کالاها وجود داشت. این مالیات به مالیات بر فروش ربطی نداشت، بلکه مالیاتی بر اجناس و کالاها بود. پولس می‌گوید مالیات بر اموال خود را بپردازید، عوارض خود را بپردازید، مالیات بر اجناس و کالاها را بپردازید.

مالیات بر درآمد چطور؟ در زمانه پولس، مالیات بر درآمد به شکل زمانه ما رایج نبود. اما، به دو دلیل، مالیات بر درآمد در زمانه ما موضوعی بسیار بحث‌انگیز شده است. نخستین دلیل به درصد مالیات بر درآمد در کشورهای غربی ربط دارد و دومین دلیل به ساختار این مالیات. یادتان باشد که مجریان قانون باید نمایندگان عدالت باشند

و دولت باید پرچمدار عدالت باشد. عدالت اقتصادی نیز جزیی از همین پرچمدار عدالت بودن است.

ثروتمندان شکوه و شکایت می‌کنند که چون مالیات بر درآمدشان تصاعدی حساب می‌شود، در حقشان ناعدالتی می‌گردد. پس همهٔ افراد جامعه به یک میزان مالیات پرداخت نمی‌کنند.

حال آنکه، در روزگاران قدیم، همه باید به یکسان و به یک میزان مالیات می‌پرداختند. منطق چنین قانونی این بود که تک تک افراد وظیفه داشتند به منظور پشتیبانی از خدمت عمومی دولت، به یکسان، مالیات پرداخت کنند. همهٔ افراد جامعه زیر چتر امنیت و عدالت قرار داشتند.

امروزه، پرداخت مالیات در بسیاری از کشورها دلیل و منطقی سیاسی و اقتصادی به همراه دارد. عقیده بر این است که وقتی همهٔ افراد جامعه به یک میزان برابر مالیات بپردازند، مانع از آن می‌شوند که دولت آن‌چنان صاحب اختیار و قدرت شود که بر مردمش ظلم و ستم روا دارد. برای نمونه، اگر دولت تصمیم بگیرد نرخ مالیات را افزایش دهد، این افزایش نرخ برای همه است. بنابراین، وقتی دولت تصمیم بگیرد نرخ مالیات را افزایش دهد، باید خطر خشم و برآشفستگی کل جمعیت کشور را به جان بخرد.

از سوی دیگر، اگر نرخ مالیات به یکسان افزایش نیابد، دولت می‌تواند برای یک قشر یک میزان مالیات تعیین کند و برای قشر دیگر درصدی دیگر. این راهکاری است که باعث می‌شود به سبب افزایش مالیات آشوب به پا نگردد. دولتها بدین شکل عمل می‌کنند که از اقلیت جامعه درصد مشخصی مالیات می‌گیرند و برای اکثریت درصد تقریباً ناچیزی تعیین می‌کنند. در بیشتر موارد، اکثریتی که به منافع خودشان می‌اندیشند و به هیئت دولت رأی می‌دهند با این طرح مخالفتی ندارند و آشوب به پا نمی‌کنند.

در سایهٔ پرداخت ده یک در عهدهٔ عتیق، ثروتمندان پول بیشتری پرداخت می‌کردند، اما نه درصد بیشتری از درآمدشان را. بنابراین، نرخ مالیات یکسان بود. اما میزان پولی که پرداخت می‌کردند یکسان نبود.

در دهه‌های گذشته، برخی از رهبران مسیحی به دلایل مختلف مسیحیان را در ایالات متحدهٔ آمریکا به عدم پرداخت مالیات تشویق کرده‌اند.

جنگ ویتنام یکی از دلایلی بود که بحران عدم پرداخت مالیات را به وجود آورد. مردم

معترض بودند که چرا باید مبلغ هنگفتی صرف هزینه‌های جنگ شود. بسیاری از این نگران بودند که مالیاتی که پرداخت می‌کردند به طریقی در ارتش و نیروهای نظامی هزینه می‌شد که از نظر آنها طریق صحیح و مناسبی نبود.

بحران سقط جنین موضوع جنجال‌آفرین دیگری بود. وقتی مشخص شد که مالیاتهای شهروندان صرف هزینه‌های سقط جنین می‌گشت، کسانی که به شدت با سقط جنین مخالف بودند تصمیم گرفتند با عدم پرداخت مالیات به این جنایت اعتراض کنند. پرسش دیگری که مسیحیان با آن کلنچار می‌روند مربوط به پرداخت ده یک است. اگر بدانم ده یکی که به کلیسایم پرداخت می‌کنم برای اموری هزینه می‌شود که از نظرم خداپسندانه نیست، آیا باید باز هم ده یک بپردازم؟ اگر بدانم که کلیسایم سهمی از هدیه مرا برای کلیساها و سازمانهای ناسالم مسیحی هزینه می‌کند و متوجه شوم که کلیسا برای جنبشها و جریانهایی هزینه صرف می‌کند که خلاف عقاید من هستند، باید ده یک خود را چکار کنم؟

این موضوعی پیچیده است. پس به چند اصل و قاعده مراجعه می‌کنیم که به این مقوله پرداخته‌اند.

ابتدا، به کتاب دیدا که می‌پردازیم. این کتاب نخستین دست‌نوشته مهمی بود که پس از مکتوبات عهد جدید در کلیسا دست به دست می‌چرخید. دیدا که، که تعالیم رسولان نیز نام گرفته است، در اواخر قرن اول میلادی رخ نمایاند. البته این دست‌نوشته کلام خدا و الهام الهی به حساب نمی‌آید. اگرچه اهمیت و اقتدار این کتاب در کلیسا به اهمیت و اقتدار کلام خدا نیست، سند باارزش و گرانبهایی است برای کسانی که مایلند با روحیه و ذهنیت کلیسای قرن اول میلادی آشنا شوند. در این کتاب، اصول اخلاقی و رفتاری مسیحیان، دقیق و موشکافانه، توضیح داده شده است. برای نمونه، کتاب دیدا که به صراحت و بدون هیچ‌گونه ابهامی سقط جنین را قتل می‌نامد.

در کتاب دیدا که، مطالب فراوانی دربارهٔ صدقه و ده یک و هدیه دادن عنوان شده است. یکی از پیشنهادهاى کاربردی این کتاب بدین قرار است: «با ترس و لرز، پیشکش کن.» منظور این است که باید بسیار حواسمان جمع باشد که پولمان را کجا صرف می‌کنیم. باید در صرف پولمان گزینش‌گر باشیم. رعایت این اصل یک حکمت عملی است.

در آیهٔ ۷، واژه‌ای وجود دارد که به نظرم بار اخلاقی به همراه دارد و می‌تواند به پرسش

دربارهٔ پرداخت مالیات ربط پیدا کند. این واژه مورد نظر «بدهی یا قرض» می باشد که در اینجا «حق» ترجمه شده است. پس حق هر کس را به او آدا کنید: باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت. در فرهنگ امروزی، دست کم، این واژه را در دو حالت مجزا به کار می بریم. برای نمونه، فرض کنید به یک سازمان یا یک جماعتی تعهد مالی دارید. هنگامی که زمان مقرر فرا می رسد، شما قرض خود را پرداخت می کنید. اگر بخواهم یک معامله و داد و ستدی را انجام دهم، خرید می کنم و طرف مقابلم به من صورت حسابی می دهد که بدانم چه مبلغی بدهکارم.

اما در اصل و قاعدهٔ بدهکار بودن معنا و مفهوم عمیق تری نهفته است. عدالت به چه معنا است؟ عدالت به این معنا است که بدهی طرف مقابل را به او پرداخت کنیم. اگر به شما قول می دهم که کالایی را به قیمت پنجاه دلار از شما خریداری می کنم و شما آن کالا را به من می دهید، به شما پنجاه دلار بدهکار می شوم. عیسی به ما حکم نمود که به تعهد خود عمل نماییم. پولس به توصیف حق قانونی دولت می پردازد و می گوید که ما باید به لحاظ اخلاقی و اصولی مالیات خود را پرداخت نماییم، چرا که دولتها اصولاً به قصد خیریت ما مقرر شده اند. اگر پرداخت مالیات امری عادلانه است، من هم به لحاظ اخلاقی وظیفه دارم مالیاتم را پرداخت نمایم. اگر پرداخت مالیات عادلانه نیست، من هم وظیفه ندارم مالیاتم را پرداخت کنم. مسیحیان باید با ادب و بانزاکت باشند. ترس را به مستحق ترس. مسیحیان باید بینش گرو ملاحظه گر باشند. قرار نیست متکبر و بی ادب و بی تربیت باشم. قرار است مطیع قوانین باشم و مالیاتم را بپردازم.

من نگران حکم عزت را به مستحق عزت بخشیدن هستم، چرا که فرهنگ ما با ادب و بانزاکت غریبه شده است. باید به والدینمان احترام بگذاریم. باید به صاحب منصبان احترام بگذاریم. باید به سالمندان احترام بگذاریم. باید آنها را حرمت بنهیم. باید با احترام گذاشتن به کسانی که باید به آنها احترام بگذاریم شأن و منزلت انسانها را حفظ نماییم. مسیحیان نمی توانند فرض را بر این قرار دهند که چون صرفاً مسایل مادی را رعایت می کنند و ده یک و مالیاتشان را می پردازند دیگر وظیفه و تعهدی بر دوش ندارند. مسیحیان باید به دیگران احترام بگذارند.

پرسشها:

۱. چگونه ریشه‌ واژه «اقتدار» به ما کمک می‌کند تا مسوولیت‌مان را در قبال دولت درک نماییم؟
۲. آیا نتیجه‌گیری پولس این است که هم دولتهای ستمگر و هم دولتهای خوش‌ذات را خدا مقرر نموده است؟
۳. مسیحیان باید در رابطه‌شان با دولت و در خصوص حق شهروندی به کدامین اصول اولیه پایبند باشند؟
۴. نخستین وظیفه و مسوولیت دولت چیست؟
۵. میان دیدگاه آگوستین و دیدگاه آکویناس درباره‌ دولتها چه تفاوتی اصلی وجود دارد؟
۶. چرا باید مسیحیان مطیع مجریان قانون باشند؟ اگر مجری قانون بر خلاف شریعت خدا عمل کند، تکلیف چیست؟

محبت، آزادی، و خدمت پولس

(۱۳:۸-۱۵:۳۳)

محبت یک دین است (۱۳:۸-۱۴)

آیه ۸ گفته‌ای است بسیار پر بار: مدیون احدی به چیزی مشوید، جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبت نماید شریعت را به‌جا آورده باشد. شماری از مسیحیان با تکیه بر این آیه بسیار محتاط و موشکاف گشته و تصمیم گرفته‌اند زیر بار هیچ‌گونه قرض و بدهی نروند. خط‌مشی زندگی این دسته از مسیحیان این است که خود را درگیر هیچ‌گونه وثیقه و وام نکنند. تا زمانی که پول نقد نداشته باشند، خانه نمی‌خرند تا مبادا پیش پرداخت بدهند. ماشین هم نمی‌خرند، تا زمانی که پول نقد در دست داشته باشند. کارت اعتباری هم ندارند.

کلام پولس را می‌توان به دو شکل تعبیر نمود. طبق نخستین دیدگاه، این آیه به منزله ممنوعیت هر گونه قرض و وام و بدهی است. طبق دومین دیدگاه، آیه نامبرده حکم می‌کند که تمام بدهی‌های خود را بپردازید تا زیر بار قرض نمانید. اما منظور پولس چیست؟ آیا منظورش این است که اجازه نداریم پول قرض بگیریم؟ یا منظورش این است که وقتی پول قرض می‌گیریم، موظف به پرداخت آن هستیم؟

نمی‌توانم قاطعانه بگویم کدام یک از این تفسیرها درست هستند. بدیهی است که کتاب مقدس به طور کلی اجازه می‌دهد که به قصد سرمایه‌گذاری پول قرض بگیریم. بعید می‌دانم کتاب مقدس پول قرض گرفتن را ممنوع اعلام کرده باشد. بنابراین، بر این باورم که منظور آیه مورد نظر این است که باید بدهی و قرض خود را بپردازیم. اما تعهدی که بر عهده ایمانداران می‌باشد این است: مدیون احدی به چیزی مشوید،

جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبت نماید شریعت را به جا آورده باشد. منظور پولس این نیست که شریعت محبت تنها شریعت موجود است. اما او با عیسی و با عهد عتیق و با سایر رسولان عیسی برای این عقیده است که کمال به جای آوردن شریعت و جان کلام شریعت محبت به هم نوع می باشد. به همین دلیل، قتل و دزدی مجازات دارد، زیرا دغدغه خدا این است که ما به یکدیگر خشونت نوزیم و به یکدیگر زیان نرسانیم و به یکدیگر آسیب نرسانیم، بلکه به یکدیگر مهرورزیم.

زیرا که «زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع موزر» و هر حکمی دیگر که هست همه شامل است در این کلام که «همسایه خود را چون خود محبت نما» (آیه ۹).

قلب تپنده شریعت، یعنی حکم مهرورزی به یکدیگر، اراده خدا برای قومش است. محبت نمی تواند خودش را در ارتکاب به زنا ابراز نماید. در زمانه ما، زنا کردن را با محبت ورزیدن اشتباه گرفته اند و این بحران جدی فرهنگ امروز ما است. مفهوم محبت چیست؟ خدا می فرماید خودداری از زنا و سایر اعمال ممنوعه نشانه محبت است. محبت ما به خدا باید خودش را در برخورد ما با دیگران و محبت ما به دیگران هویدا سازد. شریعت خدا یک سری قوانین اخلاقی یا فرامین مبهم و دشوار نیست. شریعت خدا قاعده محبت است.

پولس بیشتر توضیح می دهد: محبت به همسایه خود بدی نمی کند. پس محبت تکمیل شریعت است (آیه ۱۰). به قصد توضیح بیشتر جمله اش، پولس عنوان می کند که محبت فقط ابراز احساسات نیست، بلکه جنبه دیگری از محبت ورزیدن به رفتار و کردار مربوط است. وقتی کتاب مقدس می فرماید باید به همسایه خود محبت نمایم، منظورش این است که باید رعایت حالش را بکنم و نسبت به او با ملاحظه باشم. این محبت نمودن با عمل نمودن همراه است: آیا با زبانم و با پولم و با کالبدم به هم نوع صدمه می زنم و زیان می رسانم؟ باید به فکر دیگران باشم. مسیحیان باید با ملاحظه ترین و پرمهرترین و خوش برخوردترین مردم جهان باشند. اگر می گوئیم دوستدار خدا هستیم، باید آن دوست داشتن را با مهرورزی و مهربانی به دیگران نشان دهیم.

پولس به این دلیل چنین سبک زندگی را ضروری می داند: و خصوصاً چون وقت را می دانید (۱۱). واژه ای که در اینجا برای «وقت» به کار رفته است، در زبان یونانی،

به معنای kairos می‌باشد که به گذر معمول زمان اشاره نمی‌کند، بلکه منظورش لحظه‌ای از زمان است که از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. این وقت به لحظه‌ای خاص و مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ اشاره دارد. بحث تنگ بودن وقت در میان است. در خصوص بشارت انجیل و مسوولیت ما در به انجام رساندن شریعت محبت یک ضرورت و فوریتی وجود دارد که عمرش کوتاه است. به سبب تنگ بودن وقت، مسیحیان خوانده شده‌اند تا در اطاعتشان بسیار دقیق و موشکاف باشند: الحال، ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم. زیرا که الان نجات ما نزدیک‌تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم. شب منقضی شد و روز نزدیک آمد (آیات ۱۱، ۱۲).

وقتی پولس دربارهٔ تنگ بودن وقت صحبت می‌کند، منظورش چیست؟ در تفسیر این عبارت چندین دیدگاه وجود دارد. عده‌ای گمان می‌کنند پولس می‌گوید: «ببینید! داریم پا به سن می‌گذاریم. الان، از زمانی که ایمان آوردیم، پیرتر شده‌ایم. داریم به روزهای آخر عمرمان نزدیک می‌شویم. پس، با بالغ‌تر شدن و نزدیک‌تر شدن به روز حسابرسی، ضرورت مطیع بودنمان بیشتر احساس می‌شود.» این تفسیر اصلاً مرااضی نمی‌کند. به نظرم، این تفسیر بیش از اندازه به این آیه حال و هوای روحانی می‌بخشد. بنا بر تفسیر دیگر، پولس در این آیه به رویدادها و بحرانهایی که در قرن اول میلادی به وقوع می‌پیوستند اشاره داشت. چه بسا پولس ویرانی اورشلیم را در آینده بسیار نزدیک در ذهن داشت و شاید به آزادی که برای مسیحیان غیریهودی در راه بود نظر داشت. این تفسیر را هم قبول ندارم.

عامل دیگری که این آیه مورد نظر را بحث‌انگیز می‌گرداند نظریهٔ آلبرت شُویتز در قرن نوزدهم میلادی است، نظریه‌ای که در ابتدای قرن بیستم به کوشش شماری از پژوهشگران عهدجدید توسعهٔ بیشتری یافت. شُویتز از تأخیر در بازگشت مسیح سخن گفت. واژه‌ای که نویسندگان کلام خدا برای اشاره به «بازگشت عیسی در آخر زمان» به کار می‌برند، در زبان یونانی، parousia تلفظ می‌شود.

این را می‌دانیم که جماعت مسیحیان در کلیسای اولیه بی‌صبرانه چشم‌انتظار بازگشت عیسی به این جهان بودند. بنا بر نظریهٔ نامبرده، کلیسای اولیه با جدیت باور داشت که در همان قرن اول میلادی و مادامی که هنوز نسل اول کلیسای مسیحی بقا داشت عیسی به جهان بازمی‌گشت. همچنین استدلال بر این بود که پولس رسول

قاطعانه عقیده داشت که عیسی تا پایان قرن اول میلادی به جهان بازمی‌گشت. از این‌رو، آیه مورد نظر می‌توانست یکی از همان آیاتی باشد که پولس در آن از بازگشت عیسی در آینده بسیار نزدیک خبر می‌داد.

اما، زمانی که مسیح بازگشت، ایمان کلیسای اولیه با بحران روبه‌رو گشت. مردم دل‌سرد و ناامید شدند، چرا که نبوت عیسی و نبوت‌های پولس در خصوص بازگشت عیسی تحقق نیافتند. عیسی در بازگشت خود تأخیر نموده بود. از این جهت، پولس در این نوشته‌اش مجبور شد تغییر مسیر دهد و نظر خود را عوض کند تا بتواند میان صعود عیسی و بازگشتش در انتهای این عصر فاصله زمانی مناسبی ایجاد کند.

اکنون، به صورت کلی، به پرسشی که در خصوص تأخیر در بازگشت مسیح مطرح است می‌پردازم. آلبرت شُوائتزر در مطالعه و کندوکاو عهد جدید به این نتیجه رسید که عیسی برای به انجام رساندن رسالتش در مقام مسیح موعود بسیار امیدها و چشم‌اندازهای فراوان داشت. اما در کمال دل‌سردی و سرخوردگی جان سپرد. این بانگ عیسی که «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک نمودی؟» اوج ناامیدی او بود، چرا که متوجه شد خدا نجاتش نمی‌داد و او باید با ننگ و رسوایی جان می‌سپرد. از نظر شُوائتزر، عیسی مردی ناامید و دل‌سرد و سرخورده بود که در قرن اول میلادی جان‌ش گرفته شد و در قبر باقی ماند.

شُوائتزر بر مبنای شماری از آیات کلام خدا، از جمله تعلیم عیسی در خصوص بازگشت دوباره‌اش و آمدن ملکوت خدا، به این نتیجه‌گیری منفی درباره خدمت عیسی رسید. برای نمونه: «بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تا ملکوت خدا را که به قوت می‌آید نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید» (مرقس ۱:۹). عیسی در خطابه کوه زیتون فرمود که «تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت» (متی ۲۴:۳۴). اگر به نبوت‌های عیسی توجه کنیم، متوجه می‌شویم رویدادهای ویرانی معبد و ویرانی اورشلیم، که در خطابه کوه زیتون پیشگویی شدند، در آن مقطع از زمان اتفاق نیفتادند. در خطابه کوه زیتون، عیسی بخشی از موعظه‌اش را به موضوع ویرانی اورشلیم اختصاص داد و در بخش دیگر درباره بازگشت خویش سخن گفت.

عده‌ای این دو موضوع را کنار هم قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که بازگشت عیسی را با ویرانی اورشلیم هم‌زمان کنند. ولی، اگر به کلام عیسی در خطابه کوه زیتون دقت کنیم، متوجه می‌شویم که عیسی چنین منظوری ندارد. اگر نوشته‌های پولس رسول را

نیز به دقت کندوکاو نماییم، متوجه می شویم که هرچند پولس شخصاً امیدوار بود که عیسی در زمان حیات پولس بازگردد، اما قطعاً این را تعلیم نمی داد. کتاب مقدس در هیچ آیه ای زمان مشخصی را برای بازگشت عیسی تعیین نمی کند. کتاب مقدس نه به صراحت به زمان دقیق بازگشت عیسی اشاره می کند و نه هیچ گاه بر تاریخ و زمان بازگشت مسیح تأکید می نماید. کتاب مقدس به ما تعلیم نمی دهد که قرار بود عیسی در قرن اول میلادی بازگردد.

پولس می گوید الان نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم. نسبت به زمانه پولس، اکنون، ما به زمان فرا رسیدن ملکوت خدا نزدیک تر هستیم. در عهد جدید، این درونمایه همواره تکرار می شود که ما باید گوش به زنگ و کوشا باشیم و بدانیم که در روزهای آخر به سر می بریم. با توجه به اینکه دو هزار سال از تولد عیسی سپری گشته است، گویا تصور می کنیم روزهای آخر به درازا کشیده است! اما، اگر از دریچه کتاب مقدس به تاریخچه نجات انسان بنگریم، بر ما واجب می شود به تأکید اعلام نماییم و بگوییم که از قرن اول میلادی به بعد در روزهای آخر به سر برده ایم. قرن اول میلادی، با تولد عیسی، راهگشای ورود به ملکوت خدا گشت. زمان ورود عیسی به این جهان زمانی بسیار مهم و سرنوشت ساز بود. زمانهای آخراز لحظه رستاخیز عیسی آغاز شدند و تا زمان بازگشت دوباره اش ادامه دارند.

منظور پولس چیست که می گوید «نجات ما نزدیک تر است»؟ باید به یاد داشته باشیم که کتاب مقدس در اشاره به نجات ما از افعال زمان گذشته و حال و آینده استفاده می کند. ما که در مسیح هستیم عادل شمرده شده ایم. ما نجات داریم. ولی پُری و کمال نجاتمان را هنوز تجربه نکرده ایم. هنگامی که عیسی بازگردد و ملکوتش را برقرار سازد، نجات ما عظیم تر و کامل تر از الان خواهد بود. پولس نمی گوید که ایمانداران به مسیح نجات ندارند و بعدها نجات می یابند. پولس از آن فرجام نجات که همه ایمانداران در انتظارش هستند سخن می گوید.

گفته پولس بازتاب کلام عیسی است درباره بزنگاه ورود به ملکوت خدا. ملکوت خدا آغاز گشته است. وقت تنگ است. پولس همواره ما را می خواند تا وقت را غنیمت بشماریم، چرا که روزها شریزند. هنوز شرارت در این جهان بیداد می کند. هنوز جدال و کشمکش در این جهان بیداد می کند. هنوز باید شب را تاب آوریم. اما سحر نزدیک است. پرتو خورشید عدالت، که در بالهایش شفا به ارمغان دارد، به چشمان تاییده

است. مسیح ظهور نموده است. مسیح بهای نجات ما را پرداخته است. مسیح میراث ملکوت آینده اش را به ما وعده داده است. هنوز سپیده سرزده است. اما می توانیم به افق بنگریم و تیغۀ آفتاب در حال طلوع را به چشم ببینیم.

با درک این تعلیم، سبک زندگی مان تغییر خواهد کرد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشیم و با شایستگی رفتار کنیم، چنان که در روز (آیات ۱۲، ۱۳). به گونه ای زندگی نکنید که انگار مسیح نیامده است، که انگار از مردگان قیام نکرده است. ما طعم ملکوت خدا و قدرت مسیح را در زندگی مان چشیده ایم. پس اعمالی را که به عمق ظلمت تعلق دارند ترک نماییم: نه در بزرها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد، بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نینید (آیات ۱۳، ۱۴). این عادت پولس است که با اشاره به تضادها ما را تعلیم می دهد. قبلاً، به این سبک زندگی می کردید، اما اکنون به سبکی دیگر زندگی می کنید. انسانیت کهنه را از تن درآوردید و انسانیت تازه را به تن کنید. اعمال ظلمت برانزده نور ایمان نیستند. پس زندگی ما باید نقطه مقابل زندگی کسی باشد که تولد تازه ندارد. اما وای بر کلیسا که امروز برای هر رفتار و کرداری مجوز صادر می کند. «از شریعت آزادیم. وه که چه سعادت! هر گناهی که دلم می خواهد مرتکب می شوم و خیالم راحت است که آموخته می شوم.» این شعار شریعت ستیزی است که جمعیتشان در میان مسیحیان انجیلی رو به افزایش می باشد. پولس عار ندارد که از این اعمال و گناهان قبیح نام ببرد. ما هم نباید عار داشته باشیم. از این بی عفتی ها بگریزید و عدالت خداوند عیسی را به تن کنید.

خدا از این آخرین آیه فصل ۱۳ استفاده نمود تا یکی از برجسته ترین مقدساتش را از خواب غفلت بیدار نماید. آگوستین در عنفوان جوانی به ایمان مسیحی که از مادرش، مونیکا، آموخته بود پشت کرد. این مرد جوان به هرزگی و بی بند و باری روی آورد و لگام زندگی اش گسیخته گشت. او، که فرزندان نامشروع از خود به جا گذاشته بود، جز به لذت جویی و عیاشی به چیز دیگری نمی اندیشید. اما زمانی رسید که کتاب مقدس را به دست گرفت و آن را گشود و آیه پایانی فصل سیزدهم از کتاب رومیان پیش دیدگانش رخ نمایاند. آگوستین به این آیه چشم دوخت و به قدرت روح القدس به گناهش ملزم گشت و مسیحی شد.

آزادی مسیحی (۱:۱۴-۷:۱۵)

این بخش مقوله آزادی مسیحی را به روشنی و شفافیت توضیح می‌دهد. در اینجا، پولس به موضوعی می‌پردازد که در حفظ آرامش و تندرستی کلیسای مسیح نقش بسیار مهمی به عهده دارد. پولس توضیح می‌دهد که مسیحیان باید با مسایلی که به لحاظ اصول اخلاقی اهمیت و تأثیر خاصی ندارند به چه صورت برخورد کنند.

زمانی با مشکل روبه‌رو می‌شویم که مردم در خصوص رعایت اموری که بار اخلاقی به همراه ندارند دچار تردید می‌شوند. حال، به جای اینکه در این مورد از فرهنگ زمانه‌مان مثال بیاورم، به نزد پولس می‌رویم تا ببینیم که او در قرن اول میلادی با این معضل چگونه کلنجار می‌رفت. پولس کلام خود را با حکمی رسولانه آغاز می‌کند: و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای محاجه در مباحثات. این نخستین اصل است. پولس می‌گوید باید پذیرای کسانی باشیم که در ایمانشان ضعیف و نابالغ هستند. به بیان دیگر، ایمانداران بالغ نباید با کسانی که در ایمان مسیحی‌شان تازه قدم زدن آموخته‌اند و هنوز گام برداشتن برایشان دشوار است بحث و جدل کنند.

پولس به کلامش ادامه می‌دهد و منظور خود را توضیح می‌دهد: یکی ایمان دارد که همه‌چیز را باید خورد. اما آنکه ضعیف است بُقول می‌خورد (آیه ۲). خبر بد برای گیاه‌خواران! مثال این آیه مربوط به آن دسته از افراد است که در مقطعی از زمان به نقطه‌ای می‌رسند که گمان می‌کنند اجازه ندارند کارهای خاصی را انجام دهند. چنین عقیده‌ای از کلام خدا سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه برخاسته از فرهنگ و والدین است و شاید هم کسی به آنها گفته است که نباید کارهای خاصی را انجام دهند. از این رو، این افراد خبر ندارند که خدا چه چیزهایی را امر نموده و چه چیزهای را نهی کرده است. این موضوع را به شکلی دیگر بیان می‌کنم: هر یک از ما فهرستی از بایدها و نبایدهای زندگی مسیحی را در ذهنمان گنجانده‌ایم. زندگی ما بنا بر یک نظام‌نامه اخلاقی پیش می‌رود. اما شک داریم که این نظام اخلاقی را که در سرپرورنده‌ایم، دقیق و مو به مو، مطابق با جزئیات نظام‌نامه اخلاقی که خدا برای ما در نظر دارد تنظیم کرده باشیم. از یک سو، دل‌مان می‌خواهد به امر و نهی خدا بی‌اعتنا باشیم. از سوی دیگر، توشه‌ای از اصول و قوانین اخلاقی که خدا ما را از قید و بندشان آزاد نموده است به دوش می‌کشیم. این مشکل مسیحیانی است که در یک اجتماع زندگی می‌کنند، اما یک نظام‌نامه اخلاقی مشترک ندارند. یک نفر خوردن گوشت را اشتباه می‌پندارد، دیگری

باور دارد که خوردن گوشت اشکالی ندارد. یک نفر نوشیدن شراب را مجاز می‌داند، نفر بعدی نوشیدن شراب را بدترین گناه می‌پندارد. چگونه باید این موضوع را حل کنیم؟ منظور از آیه مورد نظراین نیست که هر کسی اختیار دارد برای خودش یک نظام اخلاقی اختصاصی به وجود آورد. برای نمونه، اگر یک نفر از جماعت مسیحیان زنا را گناه می‌داند، اما نفر دیگر ارتکاب به زنا در نظرش گناه نیست، نباید در این مورد هیچ‌گونه بحث و استدلالی داشته باشیم. عهد جدید به روشنی عنوان می‌کند که خدا کدام اعمال و رفتار و کردار را به صراحت ممنوع اعلام نموده است. اما این آیه از رساله رومیان به آن دسته از مسایل اخلاقی می‌پردازد که خدا در موردشان حکمی نداده یا آنها را ممنوع اعلام نکرده است. برای توضیح‌حاتم در این خصوص، از نوشیدن شراب مثال می‌آورم.

عهد جدید در هیچ آیه‌ای نوشیدن شراب را منع نکرده است. حال آنکه، شمار زیادی از مسیحیان معتقدند که یک جرعه شراب هم گناه است. این دسته از مسیحیان خود را به هر آب و آتشی می‌زنند تا نشان دهند که نوشیدن شراب از نظر عهد جدید اهمیت خاصی دارد و عیسی نیز در ضیافت عروسی در قانا آب را به شراب واقعی تبدیل نکرد و شاگردان نیز در شام آخر شراب ننوشیدند. نمی‌خواهم وارد جزئیات شوم. فقط به همین بسنده می‌کنم که بگویم این عده تقلا می‌کنند به هر طریق ممکن ثابت کنند که واژه یونانی oinos در عهد جدید به معنای شراب واقعی نیست.

کتاب مقدس مستی و می‌گساری را به صراحت منع می‌کند. اصلاً، در این مورد بحثی وجود ندارد. اما این‌گونه نیست که نوشیدن شراب به طور کلی ممنوع باشد. امروزه، برخی معتقدند که چون در فرهنگ زندگی کنیم که به اصطلاح ظرفیت و جنبه استفاده از نوشیدنی‌های الکلی را ندارد، بهتر است از نوشیدن شراب پرهیز کنیم. عده‌ای دیگر در خصوص نوشیدن شراب بحث مصلحت‌اندیشی و ملاحظه‌کاری را به میان می‌آورند. شخصاً، به این عقیده احترام می‌گذارم. اما نمی‌توانیم در این مورد برای همه مسیحیان قانون وضع کنیم یا خودداری از نوشیدن شراب را نشانه خداترسی و پرهیزکاری یک مسیحی بدانیم.

در کلیسای قرن اول میلادی، بسیاری نگران بودند که آیا می‌توانند گوشتی را که برای بتها قربانی می‌شد مصرف کنند. بت پرستان گوشت حیوانی را که در مراسمشان قربانی می‌کردند در بازار می‌فروختند و شماری از مسیحیان آن گوشت را ناپاک می‌دانستند.

پولس می‌گوید: «اگر دلتان می‌خواهد آن گوشت را مصرف کنید، باز هم مختارید.»

اما نتیجه و پیامد این تصمیم است که کار را دشوار می‌کند: اگر با وجودی که باور دارم خوردن آن گوشت گناه است آن را مصرف کنم، مرتکب گناه شده‌ام. گناه من به این دلیل نیست که خوردن گوشت گناه است، بلکه چون کاری را انجام داده‌ام که باور دارم کار درستی نیست، پس گناه کرده‌ام. اگر می‌دانم کاری اشتباه است، ولی انجامش می‌دهم، برخلاف وجدانم عمل کرده‌ام و کاری را برخلاف وجدان انجام دادن گناه است. اما ممکن است این موضوع نیز پیچیده شود، زیرا وجدان می‌تواند خاموش و بی‌حس شده باشد. تنها کسی که قادر است وجدانم را بیدار کند خدا است و بس. خدا سرور و صاحب اختیار وجدانم است.

در آیه مورد بحث، چه بسا آن شخص بسیار محتاط تصورش این بود که چون فقط سبزیجات مصرف می‌کرد، ایمانش بسیار قوی بود. او گمان می‌کرد صالح‌تر و درست‌کارت‌تر از برادر قوی‌تر خود بود. اما پولس این موشکافی بیش از اندازه را یک فضیلت اخلاقی به حساب نمی‌آورد و آن را نشانه بلوغ روحانی نمی‌دانست، بلکه آن را نشانه عدم بلوغ و ضعف ایمان می‌دانست. درک این شخص از محتوا و مفهوم ایمان بسیار ضعیف بود.

اما در آیه ۳ چنین می‌خوانیم: پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند، زیرا خدا او را پذیرفته است. خدا مرا در آزادی ایمان مسیحی‌ام آزاد گذاشته است که گوشت بخورم. اگر من گوشت‌خوارم، ولی برادرم نمی‌خواهد گوشت بخورد، نمی‌توانم چون برادرم با من هم عقیده نیست تحقیرش کنم. نباید از برادرم دلخور باشم. نباید کسی را که از خوردن گوشت خودداری می‌کند قضاوت کنم. کسی هم که از خوردن گوشت خودداری می‌کند نباید مرا به خاطر خوردن گوشت قضاوت کند. خدا هر دو نفرمان را پذیرفته است. ما هر دو در مسیح هستیم و هر دو باید پذیرای یکدیگر باشیم.

در آیه ۴، پولس پرسشی را مطرح می‌کند که پاسخش واضح و بدیهی است: تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم می‌کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می‌شود. لیکن استوار خواهد شد، زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید. در خصوص این مسایل سوال برانگیز و بحث‌آفرین باید قضاوت نهایی را به خداوند بسپاریم. شما برای جلال

مسیح از خوردن گوشت خودداری می‌کنید. من هم برای جلال مسیح از خوردن گوشت لذت می‌برم. ما هر دو متعلق به مسیح هستیم. پس اجازه دهیم مسیح تصمیم بگیرد. قرار نیست با هم بجنگیم.

یکی یک روز را از دیگری بهتر می‌داند و دیگری هر روز را برابر می‌شمارد. پس هر کس در ذهن خود متیقن بشود (آیه ۵). سبب ساز بیشتر مشکلاتی که پولس به آنها رسیدگی می‌نمود یهودیانی بودند که به مسیحیت روی آورده بودند و اصرار داشتند که باید اعیاد یهود را برگزار نمایند. مسیحیان غیریهودی نمی‌خواستند اعیاد یهود را برگزار کنند. آن اعیاد برای آنها معنا نداشت. پولس روشن می‌سازد که غیریهودیان مجبور به برگزاری آن اعیاد نیستند. منظور پولس رعایت روز سبت و آرامی مسیحیان نبود، منظورش اعیاد خاص و ویژه‌ای بود که در گاه‌شمار یهودیان ثبت شده بودند. مسیحیان غیر یهودی موظف نبودند آن اعیاد را برگزار کنند. عده‌ای بسیار متعصب بودند. عده‌ای چندان تعصب نداشتند. پولس می‌گوید باید به یکدیگر احترام بگذاریم. وقتی کلام خدا به ذهن ما روشن‌گری می‌بخشد و وجدانمان را بیدار می‌کند، ما هم باید مطابق با اصل و قاعده کلام خدا زندگی کنیم. بنابراین، نه شخص ضعیف باید به شخص قوی عذاب وجدان دهد نه شخص قوی باعث عذاب وجدان شخص ضعیف گردد. پولس در آیات ۶-۱۲ به توضیحات بیشتری می‌پردازد: آن که روز را عزیز می‌داند به خاطر خداوند عزیزش می‌دارد و آن که روز را عزیز نمی‌دارد هم برای خداوند نمی‌دارد و هر که می‌خورد برای خداوند می‌خورد، زیرا خدا را شکر می‌گوید و آن که نمی‌خورد برای خداوند نمی‌خورد و خدا را شکر می‌گوید. زیرا احدی از ما به خود زیست نمی‌کند و هیچ‌کس به خود نمی‌میرد. زیرا، اگر زیست کنیم، برای خداوند زیست می‌کنیم و اگر بمیریم، برای خداوند می‌میریم. پس، خواه زنده باشیم خواه بمیریم، از آن خداوندیم. زیرا برای همین مسیح مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند. لکن تو چرا بر برادر خود حکم می‌کنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می‌شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد. زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.» پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد. ما مسیحیان یک سرور و صاحب اختیار و خداوند داریم و آن خداوند مسیح می‌باشد. مسیح به خاطر ما جان خود را فدا نمود تا بهای نجات من و بهای نجات برادرم را بپردازد. ما نباید در خصوص مسائلی که حیاتی

نیستند یکدیگر را قضاوت کنیم. باید به کسی که با ما اختلاف نظر دارد فرصت دهیم که عقیده خود را بیان کند و پیش فرض را بر این قرار دهیم که هدف آن شخص جز این نیست که مسیح را حرمت نهد. باید به عقاید یکدیگر احترام بگذاریم و مبنای این واقعیت قرار دهیم که برادرانمان قصدشان انجام اراده خداوند است. گاه، نمی دانیم اراده خداوند چیست. در این شرایط، باید کمی تأمل کنیم و در مورد عقاید مختلف در میان خودمان به توافق برسیم. باید نیکخواهی و خیرخواهی به خرج دهیم. حتماً، به یاد داریم که در دوران خدمت خداوندان چه بدبینی‌ها و سوءظن‌هایی به او روا شد و تا چه اندازه متهم گشت که می‌گسار و شکم‌پرست و دوست گناهکاران بود و سبب را نگاه نمی‌داشت. عیسی به سبب قدرت ایمانش رسم شکنی نمود و سنتهای یهودیان و آداب و تشریفات ساخته دست انسان را زیر پا گذاشت و برای رضایت و خشنودی خدا زندگی نمود. دقیقاً، چون ما هم باید حساب زندگی مان را به خدا پس دهیم، نباید به هنگام وجود اختلاف نظرها خودمان را اسیر قید و بند دیگران نماییم.

پولس در آیه ۱۳ می‌گوید: بنابراین، بر یکدیگر حکم نکنیم، بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود نهد. پولس از اصلی کاربردی سخن می‌گوید و اظهار می‌دارد که ما نباید برای برادرمان سنگ لغزش شویم. آیا این بدین معناست که وقتی وجدان برادرم از خوردن گوشت آزار می‌بیند، من نمی‌توانم گوشت بخورم؟ اگر گوشت خوردن من برای برادرم سنگ لغزش شود، تکلیف چیست؟ این معضل را به زمانه خودمان بیاوریم تا بتوانیم درک روشن‌تری در موردش داشته باشیم. نوشیدن شراب نه کار خوبی است نه شرارت است. ما یا شراب می‌نوشیم یا نمی‌نوشیم. حال، اگر برادرم معتقد است که حتی اجازه ندارد به شراب دست زند، تکلیف چیست؟ آیا معنی‌اش این است که من هم اجازه ندارم به شراب دست بزنم؟ یادمان باشد که قرار نیست برای برادرم سنگ لغزش باشم یا او را به گناه وادار کنم. پس توضیح می‌دهم.

اگر برادرم نوشیدن شراب را گناه می‌پندارد، به چه صورت ممکن است او را به گناه وادار کنم یا برایش سنگ لغزش شوم؟ زمانی برای برادرم سنگ لغزش می‌گردم که هرچه در توان دارم به کار گیرم تا او را به نوشیدن شراب تشویق کنم. اگر برادرم را به نوشیدن شراب وادارم در حالی که او نوشیدن شراب را نادرست می‌پندارد، پس واقعاً در تلاشم تا او را به گناه بکشانم. اینکه برادرم را به انجام کاری مجبور کنم که به عقیده‌اش کار

نادرستی است فرق بسیار دارد با زمانی که با او به بحث و گفتگو بنشینیم و بگوییم: «با تو موافق نیستم و گمان می‌کنم نوشیدن شراب مجاز است.» زمین تا آسمان فرق است میان متقاعد کردن یک نفر به نوشیدن شراب یا صحبت کردن درباره آن و به لحاظ الهیاتی دلیل و برهان آوردن.

می‌دانم و در عیسی خداوند یقین می‌دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست، جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد، برای او نجس است. زیرا، هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتار نمی‌کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرم (آیات ۱۴، ۱۵). اگر کسی باور دارد که چیزی نجس است، پس آن چیز برای او نجس محسوب می‌شود. اما دلیل نجس بودنش این است که شخص مورد نظر باورش این است، نه اینکه آن چیز در ذات خودش نجس است.

منظور پولس این نیست که برادر قوی تر باید خود را به قید و بند مذهبی برادر ضعیف تر محدود کند. البته که برادر قوی تر باید مراقب باشد تا مبادا برادر ضعیف تر را آزرده خاطر کند و به او صدمه بزند. با این حال، برادر قوی تر نباید اجازه دهد برادر ضعیف تر یک سری اصول اخلاقی خودش را بر کلیسا مسلط کند. برای نمونه، به موضوع ختنه می‌پردازیم. پولس در ابتدای خدمتش ختنه را موضوع چندان مهمی نمی‌پنداشت. اگر کسی دلش می‌خواست این سنت را به جا آورد یا به رسم خانوادگی اش ختنه شود، پولس اجازه می‌داد که آن شخص ختنه شود. سپس شریعت‌گرایان یهودی به کلیسا قدم گذاشتند و اصرار ورزیدند که تک تک مسیحیان باید بی چون و چرا ختنه شوند. در این شرایط، پولس مقابل برادران ضعیف تر ایستاد و مخالفتش را با ختنه شدن اعلام نمود، چرا که آن شریعت‌گرایان در تلاش بودند از قید و بند اخلاقی خویش قانون بسازند و آن قانون را به کل جماعت مسیحیان تحمیل کنند. ما هم باید به همین شکل برای جماعت کلیسایمان غیرت داشته باشیم و آن را پاسداری نماییم.

پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند (آیه ۱۶). در این مورد، مثالی می‌آورم. گروهی از مسیحیان مرا به رستوران دعوت کرده بودند تا برای آنها صحبت کنم. پانزده نفر مهمان بانویی بودیم که ما را با گشاده‌دستی به رستورانی ممتاز دعوت کرد. دور میز نشسته بودیم که پیش خدمت با فهرستی از شرابهایی موجود بر سر میز آمد و از ما سوال کرد که آیا شراب میل داریم؟ میزبانمان به نیابت از جمع پاسخ منفی داد و گفت: «ممنون، خیر، هیچ‌یک از ما شراب نمی‌نوشیم. ما مسیحی هستیم.» آن لحظه، دلم

می خواست از خجالت آب شوم. دلم می خواست به دنبال آن پیش خدمت بروم و بگویم: «بیخشید که آن خانم بی ادبی کردند. دلم می خواهد بدانید که این یک قانون جهانی در میان مسیحیان نیست که اجازه ندارند شراب بنوشند. البته که بسیاری از مسیحیان شراب می نوشند.»

خسارتی که در آن رستوران به بار آمد این بود که آن پیش خدمت متوجه شد مسیحی کسی است که هرگزلب به شراب نمی زند. این تحریف انجیل است. با برادر ضعیف تر - خواهر ضعیف تر - روبه رو بودیم که کاسه داغ تر از آش شده بود. دهانم را بستم و حرفی نزد. اما شاید باید می گفتم: «صبر کنید، لطفاً یک گیلان شراب برایم بیاورید.» به گمانم، پولس رسول در چنین موقعیتی همین کار را می کرد.

پولس به برادر ضعیف تر احترام می گذاشت و به فکر ضعف برادر ضعیف تر بود. ولی اجازه نمی داد برادر ضعیف تر با قید و بندهای خودش بر کلیسا مسلط شود و کار را به جایی برساند که انجیل و پیغام انجیل را به تحریف بکشاند. حرف پولس این بود که ملکوت خدا اکل و شرب نیست، بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس. زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند پسندیده خدا و مقبول مردم است (آیات ۱۷، ۱۸). قاعده ای که پولس به آن اعتقاد داشت هم راستا با تعلیم مسیح بود که فرموده بود: «ملکوت خدا با مراقبت نمی آید. . . ملکوت خدا در میان شما است» (لوقا ۱۷: ۲۱). ملکوت خدا با خوردن و آشامیدن تعریف نمی شود، بلکه با عدالت و آرامش و شادی. در سلامت روحانی در حضور خدا ایستادن، در آرامش ناشی از آشتی با خدا قرار داشتن و برخوردار بودن از دلی شاد که از گناه و تقصیر آزاد گشته است: اینها مشخصات شهروند ملکوت خدا است.

پس آن اموری را که منشأ سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید. به جهت خوراک، کار خدا را خراب مساز. البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می خورد. گوشت نخوردن و شراب نوشیدن و کاری نکردن که باعث لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است. آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار (آیات ۱۹-۲۲). آیا متوجه منظور پولس هستید؟ برای کسانی که دچار عذر اخلاقی اند مشکل ساز نشوید. شما می دانید و خدا. اگر می خواهید شراب بنوشید، این موضوعی است میان شما و خدا. برای جلال خدا شراب بنوشید. برای جلال خدا گوشت بخورید. اما اجازه ندهید خوردن یا نخوردن شما دیگران را آزرده

کند. این اشتباه است که از آزادی‌ام به گونه‌ای لذت ببرم که احساسات دیگران را جریحه‌دار کند.

خوشا به حال کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکومی شمارد. لکن آنکه شک دارد، اگر بخورد، ملزم می‌شود، زیرا به ایمان نمی‌خورد و هرچه از ایمان نیست گناه است (آیات ۲۲، ۲۳). این همان اصل و قاعدهٔ قبلی است که ما را خاطر نشان می‌سازد که نباید بر خلاف ندای وجدانمان عمل کنیم (به توضیحات آیهٔ ۲ مراجعه نمایید). باید در تلاش و تکاپو باشیم تا وجدانمان را با کلام خدا سازگار سازیم. باید پیوسته در حال اصلاح نظام‌نامهٔ اخلاقی مان باشیم و آن را با فکر و اندیشهٔ مسیح تطبیق دهیم تا بدانیم که خدا بر کدام امور مهر تأیید می‌زد و بر کدام امور خط قرمز می‌کشد.

در فصل ۱:۱۵، پولس این‌طور می‌نویسد: و ما که توانا هستیم ضعفهای ناتوانان را متحمل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم. این درونمایه‌ای است که در سراسر کتاب مقدس با آن روبه‌رو می‌شویم. ما انسانهایی منزوی و تک‌افتاده نیستیم. ما در یک اجتماع زندگی می‌کنیم. ما با سایر مسیحیان، که برادران و خواهران ما هستند، در ارتباطیم. ما خوانده شده‌ایم که در غم و شادی یکدیگر شریک باشیم. زندگی مسیحی یک زندگی خودمحور نیست. ما باید به فکر دیگران باشیم و دغدغهٔ دیگران دغدغهٔ ما باشد. با روحیهٔ خیرخواهی و مهرورزی، مسیحیان باید با مردم صبوری پیشه کنند و با آنها بردبار و شکیبا باشند.

هر یکی از ما همسایهٔ خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است (آیهٔ ۲). کسانی که در بدن مسیح صاحب اقتدار و اختیارند باید دلسوز و مهربان باشند. اگر رهبر کلیسا هستید، باید مراقب باشید که شیوهٔ رهبری‌تان به سمت استبداد و خودکامگی گرایش نیابد. برای کسی که در جایگاه اقتدار یا قدرت قرار دارد بسیار آسان است با این فرض پیش رود که دیگران فقط باید کاری را که مورد پسند او است انجام دهند و در جهت رضایت او قدم بردارند. چنین طرز تفکری رنگ و بوی فیض ندارد، زیرا شما خوانده شده‌اید رهبر باشید تا در جهت سعادت‌مندی مردم گام بردارید، نه در جهت نفع شخصی خودتان. اما همهٔ ما، خواه رهبر کلیسا باشیم خواه نباشیم، باید همواره به سعادت و نیک‌بختی همسایگانمان بیندیشیم. سعادت و خوشبختی همسایگانمان در گردش روزگار به سعادت و خوشبختی خودمان ختم می‌گردد.

پولس جان کلام استدلالش را در آیهٔ ۳ بیان می‌کند: زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب

نمی بود، بلکه چنان که مکتوب است «ملامت‌های ملامت‌کنندگان تو بر من طاری گردید.» عیسی برای ما عالی‌ترین سرمشق زندگی خداپسندانه است، زندگی خداپسندانه‌ای که به فکر دیگران و خیرخواه دیگران می‌باشد، حتی آن هنگام که با آنها اختلاف نظر دارد. عیسی در میان جماعتی متخاصم ایستاد و توهین و تهمت و افتزایی را که از تصور خارج است به جان خرید و هرتاخت و تاز سرشار از شرارت و پلیدی را تاب آورد. هیچ‌یک از اتهاماتی که به عیسی نسبت داده شدند به حق نبودند. او بدون گناه بود. هر بار که عیسی را به باد انتقاد گرفتند، هر بار که به عیسی تاختند، همه آن انتقادها و تاخت و تاز، جملگی، ناعادلانه بودند. هیچ‌کس حق نداشت به عیسی توهین کند. اما او، همچون بزه‌ای که به کشتارگاه برده می‌شد، آن‌همه خصومت و خشم و اهانت را به جان خرید.

پولس به کلام خود ادامه می‌دهد: زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم (آیه ۴). گاه، پیش می‌آید که با خودمان کلنجار می‌رویم و تمایل نداریم خود را منضبط نماییم و کلام خدا را عمیقاً مطالعه و کندوکاو کنیم. همه مسیحیان می‌دانند که مطالعه کتاب مقدس وظیفه و تعهدی است که بر شانه‌های ما قرار دارد. اما، گاه، انجام وظیفه و عمل نمودن به تعهد چندان خوشایند نیست. ما دوست داریم کارهایی را انجام دهیم که خودمان آنها را مفید می‌پنداریم. حال آنکه، باید بدانیم شخصاً از خدا تعلیم گرفتن چه فرصت و صف‌ناپذیری است که باید آن را غنیمت بشماریم! خدا کتاب مقدس را به ما هدیه داده است تا ما را تعلیم دهد، نه اینکه کتاب مقدس‌مان در کنج کتابخانه‌مان غبار گیرد.

توجه داشته باشید که چگونه صبر و تسلی و امید، در کنار هم، به زندگی‌مان پیوند شده‌اند. زمانی که دلسردم، صبرم را از دست می‌دهم و یأس و ناامیدی به سراغم می‌آید. وقتی امیدوارم، امید با خودش صبر به همراه می‌آورد و همان امید است که مرا دلگرم می‌سازد. هنگامی که خدا مرا تعلیم می‌دهد، بی‌درنگ، امیدم افزون می‌شود و آن‌گاه است که صبور بودن برایم سهل می‌گردد تا در بحبوحه شکست‌ها و دشواری‌ها و تنگناهایی که در زندگی روزانه‌ام با آنها روبه‌رو می‌شوم باز هم دلگرم بمانم و تسلی بیابم.

به بیان دیگر، به گفته پولس، اگر بخواهیم عیسی را سرمشق قرار دهیم، باید قوی باشیم

و تهمت‌ها و توهین‌ها را تاب بیاوریم. باید به دیگران فیض و رحمت و مهربانی نشان دهیم. پس با خوراک گرفتن از کلام خدا است که می‌توانیم سختی‌های زندگی را تحمل کنیم و توانایی مان برای تحمل تنگناها افزایش یابد. به سبب تشویق‌ها و تسلی‌های کلام خدا، می‌توانیم روزگار را با صبر و امید سپری نماییم. اگر به شدت دلسرد هستید، اگر در آستانه ناامیدی قرار دارید، کاملاً واضح است که کلام خدا را نادیده گرفته‌اید، زیرا فقط کلام خدا است که دلگرمی بخش است و بس.

پولس گفتار خود را ادامه می‌دهد: الان، خدای صبر و تسلی شما را فیض عطا کند تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یک‌رأی باشید، تا یکدل و یک‌زبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تمجید نمایید (آیات ۵، ۶). خدا توجه ما را به این واقعیت جلب می‌کند که خودش بانی صبر و تسلی است. در نهایت، سرچشمه توانایی ما برای صبور بودن و روحیه داشتن و به فکر دیگران بودن به خدا بازمی‌گردد. او بانی همه اینها است. هرچه خدا را بیشتر بشناسیم و به او نزدیک‌تر شویم، گنجایش وجودمان برای صبر و تسلی داشتن بیشتر خواهد شد.

خداوند عیسی مسیح آمده است تا ما را با خدای پدر آشتی دهد و حمد و ستایش پدر را بر لبانمان جاری سازد. به عبارتی، می‌توان چنین گفت که عیسی در خدمت خود به پدر اشاره می‌نمود. این پدر بود که او را به جهان فرستاد. خوراک عیسی به جای آوردن اراده پدر بود. از این سبب، خواست عیسی آن است که ما نیز به پدر بنگریم و همان روحیه و حس مطیع بودن و محبت و ستایشی را تقدیم پدر نماییم که مشخصه عیسی بود.

پولس این اصل را به روابط ما پیوند می‌دهد و در آیه ۷ می‌گوید: پس یکدیگر را بپذیرید، چنان که مسیح نیز ما را پذیرفت، برای جلال خدا. در پذیرش برادران و خواهرانم در خداوند، بحث پرستش و نیایش مطرح است. من به خاطر منافع خودم دیگران را نمی‌پذیرم تا صرفاً محبوب دل اعضای کلیسا گردم. ما خوانده شده‌ایم که برای جلال خدا یکدیگر را بپذیریم و به یکدیگر احترام بگذاریم. وقتی پذیرای برادر یا خواهری می‌گردم و آنها را محکوم نمی‌کنم، رفتاری را از خود نشان می‌دهم که خدا در حق خودم انجام می‌دهد. در پذیرفتن برادر و خواهرم، توجه آنها را به سرچشمه تسلی و صبوری جلب می‌نمایم که همانا خود خدا است. از این‌رو، در طرز برخورد خیرخواهانه ما با دیگران، خدا جلال می‌یابد.

در نقطهٔ مقابل، وقتی رفتارمان ناشایسته است، وقتی با روحیهٔ انتقام‌جویانه پیش می‌رویم و صبوری پیشه نمی‌کنیم، وقتی با دیگران رقابت می‌کنیم و ویرانی به بار می‌آوریم و دیگران را دلسرد می‌سازیم، خدا را بدنام می‌کنیم. وقتی برای رسیدن به قدرت می‌جنگیم و حسودی می‌کنیم و طمع می‌ورزیم و به کارهایی تن می‌دهیم که روابطمان را نابود می‌کنند، باز هم، آبروی خدا را می‌بریم. در این‌گونه اعمال، جای فیض خالی است و برای بدن مسیح جز رسوایی و بدنامی ارمغانی ندارد.

پولس توجه ما را به نقش عیسی جلب می‌نماید: چنان که مسیح نیز ما را پذیرفت. زمانی که دلم نمی‌خواهد سایر ایمانداران را پذیرا باشم، به سهم خود، نشان می‌دهم به چه زشتی و وقاحتی ناشکری و ناسپاسی‌ام را از اینکه مسیح مرا پذیرفته است ابراز می‌کنم. انسانهایی که بخشیده شده‌اند بخشنده هستند. اگر نمی‌توانید دیگران را ببخشید، به این معنی است که بخشیده شدن خودتان به دست مسیح را درک نکرده‌اید.

پولس، خادم غیر یهودیان (۸:۱۵-۳۳)

زیرا می‌گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید به جهت راستی خدا تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند و تا امتها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او، چنان که مکتوب است که «از این جهت، تو را در میان امتها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.» مسیح سرمشق ما است. او خادم یهودیان گشت. عیسی در مقام پادشاهی مقتدر به جهان نیامد. این شیوهٔ عیسی، خداوند جلال، بود. او آمد تا نشان دهد که خدا به وعده‌هایش وفا می‌کند، که خدا قابل اعتماد و امین و باوفا است و کاری را که می‌گوید انجام می‌دهد انجامش می‌دهد. عیسی خادم گشت تا بر وعده‌های خدا به نیاکان قوم اسراییل مَهر تأیید زند.

همچنین عیسی آمد تا به غیر یهودیان توانایی بخشد که خدا را به سبب رحمتش ستایش کنند. تا امتها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او، چنان که مکتوب است که «از این جهت، تو را در میان امتها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند» و نیز می‌گوید «ای امتها، با قوم او شادمان شوید» و ایضاً «ای جمیع امتها خداوند را حمد گوید و ای تمامی قومها او را مدح نمایند» و اشعیا نیز می‌گوید که «ریشهٔ یَسا خواهد بود و آن که برای حکمرانی امتها مبعوث شود امید امتها بروی خواهد بود.» (آیات ۹-۱۲).

پولس از شماری از نقل قول‌های عهد عتیق نام می‌برد و توجه ما را به این واقعیت جلب

می‌نماید که ورود غیر یهودیان به ملکوت خدا موضوع تازه‌ای نبود، یعنی عیسی با شروع خدمتش به اصطلاح در این مورد نوآوری نکرد. از دیرباز، نجات غیر یهودیان بخشی از وعده‌های خدا بود. حتی خدا در وعده‌هایش به نیاکان قوم اسرائیل نیز از نجات غیر یهودیان سخن گفته بود. خدا به ابراهیم وعده داد که او پدر امتهای بسیار خواهد بود و از طریق ابراهیم و به واسطه یهودیان جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت.

سپس پولس می‌گوید: الان، خدای امید - او چندی پیش نیز خدا را سرچشمه صبر و تسلی معرفی نموده بود - شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پُر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید (آیه ۱۳). ما با اعتماد و توکل به خدا است که پُر می‌شویم و طعم شادی و آرامش را می‌چشیم. هرچه بیشتر به خدا اعتماد کنیم، شادی مان افزون‌تر می‌گردد، آرامشمان افزون‌تر می‌گردد و امیدمان افزون‌تر می‌گردد، امیدی که کتاب مقدس آن را «لنگری برای جانمان» می‌نامد. اما امید ما مسیحیان امیدی را کد نیست. امید ما امیدی است که میزان آن به تناسب افزایش می‌یابد. هنگامی که در فیض رشد می‌کنیم، روح القدس در ما کار می‌کند و عمق و پهنا و شدت آن امید را در روح و جان ما افزون می‌گرداند.

در اینجا، پولس رشته سخن را به خودش و به خدمتش پیوند می‌دهد و با این چند کلام ویژگیهای شخصیت خودش را بر ما مکشوف می‌سازد. ای برادران من، خود نیز درباره شما یقین می‌دانم که خود از نیکویی مملو و پُر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید (آیه ۱۴). آیا پولس در اینجا سیاست به خرج می‌دهد؟ گمان نمی‌کنم این رسول خدا می‌توانست با الهام روح القدس سیاست به خرج دهد. پولس یقین داشت که روح خیرخواهی و نیکویی در مقدسان روم در جریان بود. او مطمئن بود که آن ایمانداران مملو از دانش و معرفت بودند. آنها آن قدر به بلوغ رسیده بودند که می‌توانستند یکدیگر را تعلیم و اندرز دهند. پولس بیهوده لب به تحسین نمی‌گشاید. این تعریف و تمجید صادقانه و بی‌ریا از قلم رسولی تراوش می‌کند که درباره جماعت مسیحیان روم حقیقتی را با ما در میان می‌گذارد. کلیسای روم کلیسایی استثنایی بود. تصور کنید یک خادم خدا در کمال صداقت به اعضای کلیسایش بگوید: «یقین می‌دانم که مملو از نیکویی و مملو از معرفت هستید و می‌توانید یکدیگر را تعلیم دهید.» اندک است شمار کلیساهایی که این‌گونه صادقانه تحسین و سنجیده شوند. پولس به کلام خود ادامه می‌دهد: لیکن، ای برادران، بسیار جسارت ورزیده، من خود

نیز به شما جزیی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم (آیه ۱۵). پولس می‌گوید که چون از بالغ بودن ایشان باخبر بود، این چنین شهادت به خرج می‌داد. بدیهی است که وقتی معلمی با مسیحیان بالغی در ارتباط است که عمیقاً در ایمان و در شناخت کلام خدا ریشه دوانده‌اند، برایش آسان‌تر است که به صراحت سخن گوید و نه از سوء تفاهم‌ها و سوء تعبیرها بیم داشته باشد نه از آزردن برادر ضعیف‌تر. اما شهادت پولس دلیل دومی نیز دارد: به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است تا خادم عیسی مسیح شوم برای امته‌ها. منظور پولس این بود که به سبب اقتدارش در مقام یک رسول این چنین شهادت داشت. خادم بودن پولس رسول با اقتدار بسیار همراه بود. همین اقتدار به او اجازه می‌داد چنین باشهادت باشد.

اما پولس جمله‌ای عجیب بر زبان می‌آورد: و کهنات انجیل خدا را به جا آورم (آیه ۱۶). معمولاً، پولس را به چشم یک کاهن نگاه نمی‌کنیم. به یاد داریم که در عهدعتیق وظیفه کاهن این بود که قربانیها را به خدا تقدیم کند. اما، از آنجا که مسیح، کاهن اعظم ما، یکبار برای همیشه قربانی کامل و بی‌عیب را تقدیم نموده است، دیگر به قربانی گناه یا کفاره برای گناه نیازی نیست. ولی پولس خودش را کاهن می‌نامد. در حال حاضر، کاهن چه نقشی به عهده دارد؟ یکی از رسالت‌های کهنات در کلیسای عهدجدید این است که انجیل را به جهان بشارت دهد. چرا؟ تا هدیه امته‌ها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس (آیه ۱۶). این عملکرد پولس نبود که باید پذیرفته می‌شد و تقدیس می‌گشت. موضوع این بود که این غیریهودیان بودند که تقدیم خدا شدند و به واسطه روح القدس پذیرفته و تقدیس گشتند. رسالت عظیم پولس این بود که به وسیله موعظه انجیل و به واسطه روح القدس مردمان را همچون قربانی زنده به حضور خدا ببرد.

پولس به مخاطبانش یادآوری می‌کند که خدمتش ثمر داشته است: پس به مسیح عیسی در کارهای خدا فخر دارم، زیرا جرأت نمی‌کنم که سخنی بگویم، جز در آن اموری که مسیح به واسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امته‌ها در قول و فعل، به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا، به حدی که از اورشلیم دور زده تا به آلیرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم (آیات ۱۷-۱۹). پولس می‌توانست به کارهای بس عظیمش فخر نماید. در میان همه نویسندگان عهدجدید، این پولس بود که عمده رساله‌های عهدجدید را به قلم درآورد. به گفته کتاب اعمال رسولان، از میان سایر رسولان، بیشترین سهم

نگارش رساله‌های عهد جدید بردوش پولس بود. شکی در این نیست که در کلیسای اولیه و چه بسا در کل تاریخ کلیسا ذهن هیچ‌کس به اندازه ذهن پولس از الهیات لبریز نبود. شمار کسانی که در زمانه پولس از طریق خدمتش ایمان آوردند از تصور ما خارج است، شمار کسانی که در همه اعصار و دورانها از طریق نوشته‌های پولس ایمان آوردند که جای خود دارد. چه بی‌ریا در رساله فیلیپیان برایمان می‌نویسد که همه چیز حتی میراث برجسته‌اش را آشغال به حساب می‌آورد (۸:۳). فخر پولس این بود که توجه را به ضعف خویشتن و به قدرت خدا جلب نماید. فیض نجات بخش خدا و جلال صلیب بودند که پولس بر آنها تکیه داشت و به خاطرشان فخر می‌نمود. حرف پولس این بود که اگر هرکاری مورد پسند خدا واقع شده بود به دست مسیح و به واسطه روح القدس انجام گرفته بود. پولس به خودش و به دست‌آوردهایش فخر نمی‌نمود. او به خداوند فخر می‌نمود، او به دست آورد مسیح فخر می‌نمود.

اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم، بلکه چنان که مکتوب است «آنانی که خبر او را نیافتند خواهند دید و کسانی که نشینند خواهند فهمید.» بنابراین، بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم (آیات ۲۰-۲۲). این است ضربان قلب یک مبشر، ضربان قلب یک خادم خدا، ضربان قلب کسی که دلش می‌خواهد به نزد مردمی برود که هرگز پیغام انجیل به گوش آنها نرسیده است. پولس مبشری پیشگام و راهگشا بود. او دلش می‌خواست به جایی برود که هنوز کسی در آنجا برای انجیل عرق نریخته بود. او دلش می‌خواست به مکانی قدم بگذارد که بتواند از صفر شروع کند، جایی که بتواند انجیل خدا را از نقطه شروع بشارت دهد.

قصد پولس از سفر به روم

لکن، چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام، هرگاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم (آیات ۲۳، ۲۴). توجه داشته باشید که پولس از دیرباز مشتاق سفر به روم بود. سالها بود که پولس دلش می‌خواست به روم برود، ولی خدا فرصتش را برای او فراهم نکرده بود. این موقعیت خاص پولس برای زندگی و خدمت

ما در مسیح نیز حرفی برای گفتن دارد. خدا همیشه ما را به جایی که دلمان می‌خواهد نمی‌فرستد. سالهای بسیار، پولس دلش می‌خواست به روم برود. اما در مناطق دیگر مسوولیتها و تکالیفی به عهده داشت. اما باز هم دلش می‌خواست به روم سفر کند. برنامه پولس این بود که به اسپانیا برود. اما در تاریخ ثبت نشده است که پولس به اسپانیا رفته باشد. مطمئن نیستیم که به اسپانیا رفته باشد. اما نشانه‌ای هم از سفرش به اسپانیا در دست نداریم.

لکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسان را خدمت کنم، زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفسلین مقدسان اورشلیم بفرستند (آیات ۲۵، ۲۶). در اورشلیم، قحطی بود و پولس در هر سفر بشارتی‌اش در تلاش بود تا جهت کمک به نیازمندان اورشلیم هدایایی را جمع‌آوری نماید. بنابراین، پیش از سفر به روم، پولس باید به اورشلیم بازمی‌گشت تا هدایای قوم خدا را به دست تهیدستان اورشلیم برساند. پولس خاطرنشان می‌سازد که ایمانداران با میل و رغبت هدیه داده بودند: بدین رضا دادند. اما فراموش نکنید که این هدیه یک آدای دین بود: و به درستی که مدیون ایشان هستند، زیرا که چون آنها از روحانیات ایشان بهره‌مند گردیدند لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند (آیه ۲۷). در کلیسای اولیه، آن کسانی که فرهنگشان زمین تا آسمان با فرهنگ یهودیان فرق داشت حاضر بودند مددکار یهودیانی باشند که سرچشمه نجات غیر یهودیان بودند.

پولس به گفتار خود ادامه می‌دهد: پس، چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد (آیه ۲۸). نکته جالب توجه اینجا است که کل مبلغی که برای قحطی‌زدگان جمع‌آوری شده بود برای قحطی‌زدگان هزینه شد. هیچ کسر هزینه‌ای در کار نبود. کسی نگفت بخشی از این هدایا را صرف هزینه‌های اجرایی یا سایر هزینه‌ها نماییم! شاید این آخرین مرتبه در تاریخ کلیسا بود که کل هدایا، صد در صد، صرف هدفی شد که برای آن هدف هدایا جمع‌آوری شده بودند. پس از این اقدام مسیحی‌وار، پولس از خدا قدرت می‌یافت که خدمتش را ادامه دهد. و می‌دانم وقتی که به نزد شما آمیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد (آیه ۲۹). پولس از آینده باخبر نبود و نمی‌دانست در سفرش به روم چه پیش می‌آمد. اما، بنا به گفته کتاب اعمال رسولان ۲۴: ۲۷؛ ۱۱: ۲۸-۳۱، ما می‌دانیم که «کمال برکت انجیل مسیح» همانا سفری پرمخاطره بود، غل و زنجیر و زندانی شدن بود، روبه‌رو شدن با

دورنمای مرگ بود. اما، از آنجایی که زحمات این دنیا قابل مقایسه نیستند با جلالی که در راه است، پولس می‌دانست فرصتهای بی‌ظنیری که در خدمتش برایش فراهم شده بودند ارزش این زحمات و سختیها را داشت. مسیح از وفاداری پولس خشنود بود و با فیض خود زحمات پولس را با برکت وافر پاداش داد. تنگنایی که در روم گریبانگیر پولس گشت فرصتی شد که خدا برکتهای خود را بر پولس سرازیر نماید. پولس چه ریشه‌دار به این حقیقت پی برد که برکتهای حقیقی برکتهای روحانی بودند و به شرایط و موقعیتهای مادی این دنیا بستگی نداشتند.

پولس این فصل را با یک اندرز و دعا پایان می‌دهد: لکن، ای برادران، از شما التماس دارم که به خاطر خداوند ما، عیسی مسیح، و به محبت روح القدس برای من نزد خدا در دعاها جدّ و جهد کنید تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم. پولس به نیابت از هر سه عضو تثلیث مقدس از برادرانش تقاضا می‌کند که در دعا به او پیوندند. کشمکشهای پولس آن‌چنان قابل توجه بودند که او از خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس استدعا می‌کرد که وی را از دست قاتلان جاننش نجات دهند. ما در این ساختار ظریف دعای پولس مشاهده می‌کنیم که او به نقش بناکننده روح القدس متوسل می‌شود: «به محبت روح القدس» که می‌تواند معنایش این باشد: «به محبتی که فقط روح القدس قادر است آن را برای مهرورزی به یکدیگر در دلمان به بار آورد.» پولس از ایشان می‌خواهد او را چنان دوست داشته باشند که برای سعادت‌مندی‌اش با شور و حرارت دعا کنند. بارها، پیش آمده بود که پولس نجات یافتن از بلایای طبیعی یا رهایی از شرارت‌هایی را که در حق وی روا می‌شد مدیون دعای نافذ و تأثیرگذار مقدسان می‌دانست.

هنوز هم دشمنان متخاصم پولس در اورشلیم و حوالی اورشلیم منتظرش بودند. او محتاج دعا بود تا از غیرایمانداران یهودیه در امان بماند. علاوه بر این، یهودیان اورشلیم هنوز به پولس بدگمان بودند: و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسان افتد. هنوز شماری از جماعت مسیحیان اورشلیم به این مرد، که زمانی به خاطر جفارساندن به کلیسای مسیح انگشت نما بود، اعتماد نداشتند.

تا بر حسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و با شما استراحت یابم و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین (آیات ۳۲، ۳۳). توجه کنید که چگونه پولس دوباره خدا را سرم‌نشأ فضیلت‌های عالی و برجسته معرفی می‌کند. پیش از این، در همین فصل، پولس خدا

محبت، آزادی، و خدمت پولس

را سرچشمه صبر و تسلی معرفی نموده بود و در آیات دیگر خدا را منبع امید ما معرفی نموده بود. اکنون، اعلام می‌کند که خدا سرچشمه صلح و آرامش است.

پرسشها:

۱. منظور از این عبارت چیست: «مدیون احدی به چیزی مشوید، جز به محبت نمودن با یکدیگر»؟ توضیح دهید.
۲. آیا پولس با این جمله که می‌فرماید «شب منقضی شد و روز نزدیک آمد» تعلیم می‌دهد که بازگشت مسیح هر لحظه نزدیک است؟
۳. چرا پولس کسی را که گوشت نمی‌خورد برادر ضعیف‌تر می‌نامد؟ چرا پولس این را نشانه عدم بلوغ می‌داند؟
۴. آیا مشکلاتی که پولس در خصوص آزادی مسیحی به آنها اشاره می‌کند مشکلات روحانی هستند یا فرهنگی؟
۵. سنگ لغزش گشتن برای یک برادر به چه معنا است؟
۶. آیا درست است که مسیحیان آزادی را که در ایمان مسیحی شان از آن برخوردارند بر سایر مسیحیان تحمیل کنند؟ آیا یک نفر می‌تواند به نیابت از بقیه صحبت کند؟

درودهای شخصی

(۱۶:۱-۲۷)

آخرین فصل از کتاب رومیان پی‌نوشتی است بسیار مهم. این فصل حامل سلام و احوال‌پرسی پولس رسول خطاب به جماعت مسیحیان در روم می‌باشد. شخصاً، بسیار خوشحالم که این فصل سلام و درود در کتاب رومیان جای گرفته است، چرا که روابط شخصی پولس را با سایر ایمانداران به ما نشان می‌دهد و گوشه‌چشمی از ویژگی‌های ایماندارانی که کلیسای قرن اول را بنا نمودند بر ما مکشوف می‌سازد. این فصل برای راهنمایی و بنای ما است. اعتقاد دارم که این بخش در برطرف نمودن بحثها و مجادله‌های رایج در کلیسا نقش بسیار مهم و حیاتی به عهده دارد.

نخستین شخصی که پولس از او قدردانی می‌نماید یک بانواست: و خواهر ما فیبی را که خادمهٔ کلیسای در کنخیره است به شما می‌سپارم تا او را در خداوند به طور شایستهٔ مقدسان بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می‌نمود (آیات ۱، ۲). نام فیبی از نام یکی از خدایان یونان، به نام آپولو، ریشه گرفته است. اگرچه نام بسیاری از افراد از خدایان دروغین و از بت‌پرستان ریشه گرفته بود، بسیاری از مسیحیان وقتی ایمان می‌آوردند نام خود را تغییر نمی‌دادند، زیرا، در آن مقطع از زمان، این نامها دیگر نام آن بتها را در ذهن زنده نمی‌کردند و معنا و مفهوم مذهبی نداشتند.

منظور پولس چیست که می‌گوید فیبی خادمهٔ کلیسای کنخیره بود؟ واژه‌ای که خادم ترجمه شده است، در زبان یونانی، diakonon تلفظ می‌شود که به معنی خدمتگزار می‌باشد. در اصل، ریشهٔ کلمهٔ «شمّاس» به همین واژهٔ یونانی نامبرده بازمی‌گردد. پس

این واژه به درستی «خادمه» ترجمه شده است، چرا که شماسان، چه شماسان خانم چه شماسان آقا، وظیفه‌شان خدمتگزاری بود. در قرن بیستم، موضوع اصلی بسیاری از بحثها و مجادله‌ها میان شماری از شاخه‌های مسیحی این بود که آیا فیبی در کلیسا مقامی رسمی داشت؟ از یک چیز مطمئن هستیم و آن هم این است که فیبی در کلیسای گنخریه خدمت می‌نمود و حکم پولس در اینجا این بود که باید فیبی را در نام خداوند می‌پذیرفتند. گنخریه یکی از مناطق قرن‌تس به حساب می‌آمد. کلیسایی در گنخریه بنا شده بود و فیبی در آن کلیسا خادمی سخت‌کوش بود.

سلام برسانید به پریسکیلا و آکیلا، همکاران من در مسیح عیسی، که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امتهای کلیسا را که در خانه ایشان است... سلام رسانید (آیات ۳-۵). پریسکیلا و آکیلا از یاران و همراهان بسیار مهم پولس به حساب می‌آمدند. نام اصلی و رسمی این بانو پریسکا بود. اما، در زبان عامیانه و به اصطلاح خودمانی، او را پریسکیلا می‌نامیدند. در کلام خدا، بارها به نام این زن و شوهر اشاره شده است. در کتاب اعمال رسولان، هجده مرتبه از این دو نفر نام برده می‌شود. به خاطر فرمان رسمی کلودیوس، مسیحیان روم در جفا بودند. به همین دلیل، پریسکیلا و آکیلا از روم به قرن‌تس مهاجرت نمودند. آنها در قرن‌تس با پولس آشنا شدند. سپس همراه پولس به افسس رفتند. پریسکیلا و آکیلا در آنجا ماندگار شدند و پولس رهسپار اورشلیم گشت. بدیهی است که در آن زمان که پولس به کلیسای روم نامه می‌نوشت، پریسکیلا و آکیلا به روم بازگشته بودند. نمی‌دانیم پولس به چه رویدادی اشاره می‌کند که می‌گوید آنها در راه جان من گردنهای خود را نهادند. اما، هرچه که بود، پولس به خاطرش بسیار قدردان و سپاسگزار ایشان بود. نه فقط پولس بلکه کلیساهای نیز می‌دانستند که پریسکیلا و آکیلا چه رشادتها و دلاوریهایی به خرج داده بودند.

در دوران عهد جدید، کلیساهای معمولاً در خانه‌ها تشکیل می‌شدند. منزل پریسکیلا و آکیلا نیز کلیسای خانگی بود. تشکیل کلیسای خانگی در خانه این زوج از موقعیت اجتماعی و وضعیت اقتصادی آنها سرنخی به ما نشان می‌دهد. این زوج خیمه‌دوز بودند و به لحاظ مالی استقلال داشتند. چه بسا پریسکیلا و آکیلا آن قدر در پیشه‌شان به موفقیت دست یافته و آن قدر در رفاه بودند که بتوانند خانه‌ای بزرگ داشته باشند و آن خانه را وقف پرستش و نیایش جماعت مسیحیان قرن اول نمایند.

و حیب من اپینطس را که برای مسیح نوبر آسیا است سلام رسانید (آیه ۵). این آیه عنوان می‌کند که اپینطس نوبر آسیا است. اما، در رساله اول قرن‌تین ۱۵:۱۶، پولس می‌گوید خانواده استیفان نوبر اخائیه هستند. چطور می‌توانیم این موضوع را تحلیل نماییم؟ چگونه می‌شود دو نفر این افتخار را داشته باشند که نوبر یک منطقه باشند؟ بدیهی است که یکی از آنها نوبر آسیا بود و دیگری نوبر اخائیه. البته چه بسا بتوان این‌گونه نیز تجزیه و تحلیل نمود که شاید اپینطس نخستین کسی بود که در خانواده استیفان ایمان آورده و در رساله اول قرن‌تین به او اشاره گشته بود.

مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید سلام گویند (آیه ۶). نمی‌دانیم این مریم کیست. اما می‌دانیم که او بسیار زحمت کشیده بود. در کلیسای اولیه، مریم نامی بسیار متداول بود.

و آندرونیکوس و یونیا، خویشان مرا، که با من اسیر می‌بودند سلام نمایند که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند (آیه ۷). پولس این دو نفر را بستگان خویش معرفی می‌کند که همراه با او زندانی بودند. اشاره به نام یونیا در اینجا کمی بحث‌آفرین است. یونیا، بسته به نوع تلفظ و دیکته‌اش، می‌تواند هم نام زنانه باشد هم نام مردانه. اما، از آنجا که معمولاً یونیا را نامی زنانه به حساب می‌آورند، این شخص یا همسر آندرونیکوس بود یا خواهرش.

عبارت «مشهور در میان رسولان» به چه معنا است؟ آیا آندرونیکوس و یونیا جزو رسولان نامدار بودند یا اینکه رسولان مسیح آنها را به خوبی می‌شناختند؟ اهمیت این تفاوت در اینجا به چشم می‌آید: اگر یونیا یک بانو و یک رسول شناخته شده بود، این پرسش مطرح می‌شود که مگر زنان می‌توانستند رسول باشند؟ این موضوع می‌تواند بحث و مناظره در خصوص خدمت بانوان را تحت شعاع قرار دهد، زیرا بیان اینکه خانمی می‌توانسته رسول باشد زمینه‌ساز همه‌گونه بحث و مناظره و مجادله در این خصوص می‌گردد. به اعتقاد من، تفسیر صحیح این است که آن دو نفر کسانی بودند که رسولان آنها را به خوبی می‌شناختند. ولی حتی اگر فرض را بر این قرار دهیم که آنها جزو رسولان برجسته بودند، حتماً معنایش این نیست که رسالت خاص و ویژه رسولان مسیح را به عهده داشتند و مانند آنها به طور رسمی رسول خوانده می‌شدند. عهد جدید از افرادی نام می‌برد که در مقام رسول خدمت می‌کردند، اما خدمت و

رسالتشان همان خدمت و رسالتی نبود که به شکل منحصر به فرد فقط به دوازده رسول مسیح تعلق داشت.

و امپلیاس را که در خداوند حبیب من است سلام رسانید و اورپائس که با ما در کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام نمایند و اپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه آرتستولس را سلام برسانید و خویش من هیردیون را سلام دهید و آنانی را از اهل خانه نرکسوس که در خداوند هستند سلام رسانید (آیات ۸-۱۱). در مورد این اشخاص اطلاعات زیادی در دست نیست، جز اینکه می دانیم برای خدمت به مسیح بسیار زحمت کشیده و سخت کوشیده بودند.

ظرفینا و ظریفوسا را که در خداوند زحمت کشیده اند سلام گوید و پرسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید و روفس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگوید. آسینکریئس را و فلیگن و هرماس و پطروباس و هریمیس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایند. فیلوگوس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولیمپاس و همه مقدسانی که با ایشانند سلام برسانید (آیات ۱۲-۱۵). در اینجا، از دل این رسول خدا باخبر می شویم. او شماری از ایمانداران را به نام می خواند و شخصاً وقت صرف می کند تا تک تک به کسانی سلام برساند که در طول خدمتش برای وی عزیز و گران قدر بوده اند.

و یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام نمایند و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می فرستند (آیه ۱۶). بدیهی است که رسم بوسه مقدسانه به مشرق زمین بازمی گردد. رسم روبوسی، که از دیرباز در خاورمیانه رواج داشت، در کلیسای اولیه نیز تا مدت‌های طولانی پابرجا بود. برای نمونه، باخبریم که مسیحیان در قرن سوم میلادی نیز هنوز به بوسه مقدسانه با یکدیگر سلام و احوال پرسی می نمودند. معمولاً، پس از پایان جلسه نیایش و دعا و پیش از برگزاری آیین شام خداوند، یکدیگر را می بوسیدند. برادران بر گونه برادران و خواهران بوسه می زدند و خواهران بر رخسار خواهران و برادران.

لکن، ای برادران، از شما استدعا می کنم آن کسانی را که منشأ تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته اید می باشند ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایید (آیه ۱۷). در عهد جدید، بسیار بر حفظ اتحاد در بدن مسیح تأکید می گردد. در بسیاری مواقع، هنگامی که در کلیسا بحث و اختلاف نظر به وجود می آید، اگر کسی به تعلیم یا به عملکرد خاصی اعتراض نماید، بی درنگ، او را به سکوت دعوت می کنند و بر او برجسب می زنند که قصد نفاق و تفرقه افکنی در سردارد. ولی پولس در اینجا می گوید

کسانی باعث تفرقه و لغزش ایمان می‌گردند که با تعالیم رسولان مخالفت می‌ورزند. وقتی در کلیسا به تعلیم رسولان حمله می‌شود، وظیفه ما است که برای پاسداری از حقیقت کتاب مقدس بایستیم و اگر در نتیجه پاسداری از حقیقت تفرقه و جدایی به وجود می‌آید، قطعاً سبب‌ساز آن تفرقه و جدایی همان کسانی هستند که از حقیقت تعالیم رسولان گمراه شده و به بیراهه رفته‌اند. در اینجا، موضوع این نیست که حق با اکثریت است یا با اقلیت. خدا عاملان جدایی و تفرقه در بدن مسیح را داوری خواهد نمود. این داوری شامل همه کسانی خواهد بود که به تعالیم رسولان پشت کرده‌اند. اگر به هر طریقی در ایجاد تفرقه در بدن مسیح نقش داشته‌اید، بهتر است که به جانبداری از کلام خدا عامل این جدایی باشید نه به قصد ضدیت با کلام خدا.

زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند، بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دل‌های ساده‌دلان را می‌فریبند (آیه ۱۸). مراقب معلمان دروغین زیرک و حيله‌گر باشید!

پولس می‌دانست که شهادت ایمانِ ایمانداران روم اصیل و معتبر بود. با این حال، نگران بود که مبادا شیطان با نفوذ معلمان دروغین به کلیسا ایمانداران را به بیراهه کشاند؛ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس درباره شما مسرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده‌دل باشید (آیه ۱۹). اگر آن ایمانداران به مسیح وفادار می‌ماندند، مسیح ایشان را فیض می‌بخشید و مدد می‌نمود؛ و خدای سلامتی به زودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید. فیض خداوند ما، عیسی مسیح، با شما باد.

تیموتائوس، همکار من، و لوقا و یاسون و سوسیپاترُس، که خویشان منند، شما را سلام می‌فرستند.

من طرتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می‌گویم (آیات ۲۰-۲۲). به ندرت پیش می‌آمد که پولس به دست خودش رساله‌هایش را به قلم درآورد. تقریباً همیشه رساله‌های او به دست یک کاتب نوشته می‌شد. پولس نامه‌هایش را به یکی از همکارانش دیکته می‌کرد و آنها نوشته‌های پولس را ثبت می‌نمودند.

قایوس، که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می‌فرستد.

و آرستُس، خزانه‌دار شهر، و گوارطُس برادر به شما سلام می‌فرستند (آیه ۲۳).

کتاب رومیان با نیایشی عالی، به شایستگی، پایان می‌یابد: الان، او را که قادر است

که شما را استوار سازد، بر حسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سرتی که از زمانهای ازلی مخفی بود، لکن در حال مکشوف شد و به وسیله کُتب انبیا بر حسب فرموده خدای سزمدی به جمع امتها به جهت اطاعت ایمان آشکارا گردید. خدای حکیم وحید را به وسیله عیسی مسیح تا ابدالاباد جلال باد، آمین (آیات ۲۴-۲۶). آیا متوجه شدید که پولس گفت: «بشارت [انجیل] من»؟ آیا این نشانه غرور و تکبر نبود که انجیل مسیح را به خودش نسبت داد؟ البته که نشانه غرور و تکبر نبود. در این اشاره پولس، همدلی وصف ناپذیر او را با انجیل شاهد هستیم. ذهن و دل و اراده و خدمت پولس چنان با ذهن و دل و اراده و خدمت مسیح متحد بود که پولس می توانست انجیل مسیح را چنین بجا و برحق انجیل خودش بنامد. این جمله پولس نه فقط اشتباه نبود، بلکه گواهی می داد که پولس عاملی برای مکاشفه انجیل مسیح بود. افزون بر اینکه پولس عامل مکاشفه انجیل مسیح بود، این گفته پولس نشان می داد که او با همه وجودش مطیع و سرسپرده انجیل بود، انجیلی که قلب تپنده کل خدمت پولس به شمار می آمد. سوء تعبیر این جمله پولس به منزله دزدیدن جلال مسیح است. حال آنکه، خدا جلال خود را با هیچ انسانی - حتی پولس رسول - شریک نمی گردد. در این ستایش نامه پایانی، تأکید پولس بر آن است که فقط خدا را به خاطر انجیلش جلال باد!

نهضت پروتستان، که در نتیجه مطالعه کتاب رومیان قدم به جهان گذاشت، درونمایه اش این بود: «فقط جلال» یا به عبارتی «جلال فقط از آن خدا است». فقط خدا شایسته آن است که او را حرمت نهیم و جلال دهیم. فقط خدا شایسته ریاست و قدرت است. خدا است که در این رساله جلال می یابد. پولس رساله اش را با این آخرین اندرز پایان می دهد: «خدا را جلال دهید!» ما با اطاعت از خدای پسر و سرسپردگی به خدای پسر، که ما را از لعنت شریعت نجات بخشیده است، خدای پدر را جلال می دهیم.

پرسشها:

۱. درودهای شخصی پولس چه حقیقتی را درباره رابطه او با کلیسای روم

به ما نشان می دهد؟

۲. نقش پریسکیلا و آکیلا در حیات کلیسای اولیه چه بود؟

۳. اگر یونیا س یک بانو و یک رسول باشد، ممکن است چه بحثها و مشاجره‌هایی پیش آیند؟

۴. پولس در خصوص تفرقه‌اندازان چه نگرانیهایی دارد؟ انگیزه آنها چیست؟

۵. منظور پولس از عبارت «بشارت [انجیل] من» چه می‌باشد؟

۶. به گفته پولس، آن مکاشفه‌ای که در گذشته مخفی بود و اکنون مکشوف گشت چه چیزی را به انجام خواهد رساند؟

«رساله رومیان جامع‌ترین رساله پولس رسول در خصوص مطالعه آموزه‌های مسیحی است»

— آ. آر. سی. اسپرول

رساله رومیان در لحظه‌های حساس و سرنوشت‌ساز تاریخ کلیسا نقش مهم و حیاتی به عهده داشته است و در اعصار و دورانهای گوناگون بر رهبران کلیسا بسیار تأثیرگذار بوده است. اما مسیحیان معمولی نیز تا به امروز با خواندن رساله رومیان زندگی‌هایشان بسیار تغییر نموده و دگرگون گشته است.

چرا چنین است؟ چون پولس شرح جامع و کاملی از راه نجاتی که خدا برای بشر فراهم نموده است در اختیار ما قرار داده است که همانا خوش‌ترین خبر خوش است. پرسشهایی هم که در پایان هر فصل مطرح شده‌اند شما را یاری می‌رسانند تا این کتاب را که شالوده و زیربنایش بر کتاب مقدس استوار است بهتر درک نمایید.

«این از سر اتفاق نیست که اصلاح‌گرایانی چون لوتر و کالوین از میان کتابهای تفسیری فراوانی که در خصوص کتاب مقدس به قلم درآوردند نخستین تفسیرهایشان را به کتابهای رومیان و مزامیر اختصاص دادند. کلیسای امروز گواهی می‌دهد که به شدت به انبوهی از حقایق رساله رومیان محتاج است. آ. سی. اسپرول و ناشر این کتاب به ما لطف فراوانی داشته‌اند که محتوای کتاب رومیان را در دسترس مخاطبان وسیع‌تری قرار داده‌اند. این کتاب فرح‌بخش روح و جانتان خواهد بود.»

دیوید کوک، رییس دانشگاه مبشری کتاب مقدس، واقع در شهر سیدنی، استرالیا

«از همان ابتدا، مطالعه چکیده‌ای از رساله رومیان، که به سبکی عالی و شیوا نوشته شده است، ما را به شوق می‌آورد تا به خواندن این کتاب ادامه دهیم . . .»

مجله «تجهیز برای خدمت»، کلیساهای مشایخی آمریکا

«به نظر من، در میان کتابها و منابعی که رساله رومیان به قلم پولس را تفسیر نموده اند، هیچ کتاب دیگری به اندازه این کتاب برای شبانان یا سایر مخاطبان مفید و سودمند نبوده است. هرگاه می‌خواهم مجموعه موعظه‌های سالیانه‌ام را در خصوص رساله رومیان آماده کنم، از این کتاب بهره فراوان می‌برم. این کتاب را داشته باشید. آن را بخوانید. گاه به گاه، دوباره به آن مراجعه کنید.»

دانیل مونت‌گومری، شبان کلیسای «جماعت غریب» واقع در شهر لویی‌ول، ایالت کنتاکی

«بدون لحظه‌ای درنگ، این کتاب را خریداری نمایید و با اطمینان خاطر به دیگران هدیه دهید.»

مجله «انجلیکال تایمز»

دکتر آ. آر. سی. اسپرول معلم و الهیدان و شبانی ارجمند و محترم است. ایشان بنیان‌گذار و رییس سازمان خدمات مسیحی «لیگنی‌پر» است. آ. آر. سی. اسپرول، شبان ارشد کلیسای «آندروی قدیس» در شهر سن‌فورد در ایالت فلوریدا، به خدمت تعلیم و موعظه کلام خدا مشغول بوده است. او آنچه مد نظر پولس است را با چنان سادگی و شفافیتی توضیح می‌دهد که شما را مشتاق می‌گرداند تا کتاب مقدس را مطالعه نمایید.